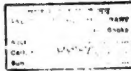




پیشرو شیعہ محمد رواتی

بہ نسبت افق نہایت قرآنہ خطی و باز دید از این رویداد مانده
ہم نام با سرور و ولادت با سعادت سبط ارام حضرت رسول اکرم (ص)
این جلد کلام اللہ مجید و جلد اول آن نیز مجوزہ سالار جنگ ابداء گردید .

علی قلی
سرکنسول چھوٹے داران - حیدرآباد
بھاکر کبر الہا ہر دورہ ۱۳۶۱
مطابق ۲۰۰۰



قرآن مقدس

پیشرو

دکتر علی رواتی

قَالَ لَوْ كَانَ الْغَدُ مِثْلَ الْكَلَمَاتِ بِرَبِّهِ لَقَدْ تَهَوَّنَا أَنْ نَعْبُدَ كَلَمَاتَ رَبِّ لَوْ كَانَ
 بِعَمَلِهِ مِثْلَ ذَا قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا الْعِبَادَةُ وَاحِدَةٌ مِمَّنْ كُنَّا
 يَخُوفُ الْعَادَةَ بِطَعْنِ عَمَلِ صَالِحٍ وَلَا يَضُرُّهُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَخْبَرَنَا
 عَمَلُهُ وَارْتِدَادُهُ لَمْ يَخْشَوْهُ كَمَا يَخْشَوْنَ كَلِمَاتَ رَبِّهِمْ وَكَانَ يَكُونُ يَوْمَئِذٍ كَمَا يَكُونُ الْيَوْمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كَوْنُ غَضَبٍ كَوْنُ غَضَبِهِ غَضَبُهُ ذَكَرْنَا أَنَّهُ نَادَىٰ فِي رَبِّهِ نَعْلَمُ قَالَتْ رَبِّ انِّي وَهْنُ الْفَقْرِ
 مِمَّنْ وَلَمْ تَعْمَلْ إِلَّا أَسْأَلُكَ وَلَمْ أَكُنْ بِكَ قَسِيماً وَأَنْتَ جَعَلْتَ الْفَوَالِ مِنْ قَوْلِهِ
 وَكَانَتْ أَمْزَلُ مِنْ قَوْلِهِ قَالَتْ رَبِّ انِّي وَهْنُ الْفَقْرِ ذَكَرْنَا أَنَّهُ نَادَىٰ فِي رَبِّهِ
 وَجَعَلْنَا نَادَىٰ كَمَا نَبْتَهِرُ بِعَمَلِهِ وَاسْمُهُ بَنِي لَمْ يَجْعَلْهُ مِنْ قَوْلِهِ قَالَتْ رَبِّ انِّي وَهْنُ الْفَقْرِ
 لَمْ يَجْعَلْهُ وَكَانَتْ أَمْزَلُ مِنْ قَوْلِهِ قَالَتْ رَبِّ انِّي وَهْنُ الْفَقْرِ ذَكَرْنَا أَنَّهُ نَادَىٰ فِي رَبِّهِ
 دَلَّ مَوْعِدَ مَعْرِفَةٍ مِنْ قَوْلِهِ لَمْ يَجْعَلْهُ قَالَتْ رَبِّ انِّي وَهْنُ الْفَقْرِ ذَكَرْنَا أَنَّهُ نَادَىٰ فِي رَبِّهِ
 نَعْلَمُ الْقَائِمِينَ لَمْ يَجْعَلْهُ مَوْعِدَ مَعْرِفَةٍ مِنْ قَوْلِهِ لَمْ يَجْعَلْهُ قَالَتْ رَبِّ انِّي وَهْنُ الْفَقْرِ
 مَعْرُوفَةٌ وَغَيْبَةٌ نَائِيَةٌ خَلَقَ الْكَوْنُ بِقُوَّةِ وَأَنْبَاءِ الْأَمْشُورِ صَنِيعًا وَمِنْ أَنْبَاءِ الْأَمْشُورِ
 فَكَانَ نَعْلَمُ وَقَالَ اللَّهُ لَهُ وَلَمْ يَجْعَلْهُ خَلْقًا وَهْنُ الْفَقْرِ ذَكَرْنَا أَنَّهُ نَادَىٰ فِي رَبِّهِ

۱۰۹ بگه: اربید دریا مداد سخنان خداوند مرا کرانه شید دریا پیش آن که کرانه شهد سخنان خداوند من، ارآرند هم چندان زیادت. ۱۱۰ بگه: من آدمی هم هم چون شاه، می وحی کرده شهد بی من خدای شما یک خدای است. کی هست می میدارد^۱ پذیره آمدن خداوند اوی کو کارکن^۲ کاری نیک و شریک مگیر به برستون کردن خداوند اوی یکی را.

سورة التي يكثر فيها قصص ثمير و ثمان و تسعون آية

مکیه

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ۱ سوگند بدین حرفها. ۲ ایاد کرد رحمت خداوند تواء، بندهی او یرا زکریا را. ۳ کبخواند خداوند او یرا، خواندنی پنهام. ۴ گفت: خداوند من! من سست شد استخوان از من و وراور وخت^۳ سر به پیری و نبودم به خواندن تواء، خداوند من، گدبخت^۴. ۵ من ترسیدم از عصبگان^۵ از گذاره^۶ من و هست زن من نازاینده. ده مرا از نزدیک تواء فرزندی. ۶ میراث گیرد از من و میراث گیرد از گره یعقوب وکن او یرا خداوند من پسندیده. ۷ یا زکریا! ایما^۷ می میزدک بریم^۸ ترا به غلامی، نام اوی یحیی. نکریم او یرا از پیش هم نامی. ۸ گفت: خداوند من! چون بهد مرا غلامی و هست زن من نازاینده و رسیدم از پیری به خشکی. ۹ گفت: چنان گفت خداوند تواء، آن ور من آسان است. بیافریدم ترا از پیش و نبودی چیزی. ۱۰ گفت: خداوند من! کن مرا نشانی. گفت: نشان تواء اینست که سخن نگوئی مردمان را سه شو درست اندام^۹. ۱۱ بیرون شد ورقوم اوی از محراب، اشارت کرد بی ایشان که تسبیح کنید بامداد و او یارگه^{۱۰}. ۱۲ یا یحیی! بگری کتاب را بقوت و دادیم او یرا حکم در کودکی. ۱۳ و مهروانی از نزدیک ایما و پاکی و بود پرخیزکار^{۱۱}. ۱۴ ۱۵

۱۰ - او یارگه: شبانگه. ۱۱

۱۱ - پرخیزکار: پرهیزکار.

۱ - می مید دارد: امید می دارد.

۲ - کو کارکن: پس کارکن.

۳ - وراور وخت: در فروخت.

۴ - گدبخت: بدبخت.

۵ - عصبگان: نیرزدگان؛ خویشتنندگان.

۶ - گذاره: زن.

۷ - ایما: پس.

۸ - ایما: ما.

۹ - می میزدک بریم: مژده می دهیم.

۱۰ - درست اندام: راست و یکسان و بیوسه.

يَوْمَ وَيَوْمَ تَبْتَخِثُ أَوْ أَذْكُرُ الْكِتَابَ مَرَّةً أَوْ اثْنَتَيْنِ مِنْ أَهْلِهَا مَا كُنَّا نَسْتَقِيمُ
 فَالْأَثَرُ مِنْ ذَلِكَ وَهُمْ قَدْ بَاغَاؤُا سُلْطَانًا لِيُعَادُوا وَهُمْ أَضْعَفُ لَهَا فَتَرَاهُمْ قَائِلِينَ
 لِبَنِي إِسْرَءِيلَ بِالْأَخْضَرِ مِمَّا أَنْ كُتِبَ لَكُمْ نَبِيًّا قَالَ أَمَّا أَنَا فَسَوَّلٌ وَلَيْسَ لِي أَهْلٌ إِلَّا مَا لَكُمْ
 وَبِمَا قَالَتْ أَنْ يَكُونَ لِي عِلْمٌ وَلَوْ نَفَعَنِي شَيْءٌ مِنْكُمْ وَلَمْ يَكُنْ لِي نَبِيٌّ قَالَ كَذَّابٌ قَالَ
 رَبِّ هُوَ عَلِيَّ هَقٌّ وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ النَّاسُ وَرَحْمَةً مِنْكَ أَنْ أَمْرًا مَقْصُودًا فَعَمَلُهُ وَاتَّبَعَتْ
 بِهِ فَمَا أَقْصَبًا فَاجْعَلْهَا الْخَاصَّ إِلَى يَدَيْكَ اللَّهُ قَالَ تَاللَّهِ لَأَجْعَلَ مَثَقِيلًا لَهَا وَكَتَبَ
 نَسْبًا مِمَّا هَدَاهَا مِنْ بَيْنِهَا الْخَفَرُ فَقَدْ عَزَدَتْ لَهَا خَيْلًا وَبَرًا وَهَرَمًا وَبَنِي إِسْرَءِيلَ
 الْبُحْلُ نَسَبًا فَكَلَّمَ عَبْدًا مِنْهُمْ رَجُلًا وَاسْتَوْدَعَهُ وَفَرَّقَ عَمَّا قَامُوا تَوَسَّلَ مِنَ الْبَشَرِ أَعْمَى
 فَقَوْلُ أَنْ يَدْرُكَ الْوَخْشَ يَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ أَلَمْ يَوْمًا نَسَبًا قَامَتْ بِمَقُومِهَا فَعَمَلُهُ قَالَ
 يَا مَرْيَمُ هَلْ جِئْتَ فَنَسَبًا فَإِنَّ هَذَا هُوَ مَا كَانَ أَبُوهُ أَمْرًا سَوًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّهُ نَسَبًا
 فَأَمَّا أَوْفَى إِلَهًا قَالَ أَوْفَى الْكَلِمَ مِنْ كَانَ فِي الْمَقْصُودِ صَبْرًا قَالَ أَنْ عَمَّ إِلَهُ أَنْتَانِ
 الْكِتَابَ وَدَعْلَى تَبْنِي وَأَوْفَى مِمَّا كَانَتْ أُمُّهُ كَانَتْ وَأَوْفَى بِالْصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
 هَامَ مَسْتَحْيَا وَتَرَاهُ أَلْفًا وَأَوْفَى مِمَّا كَانَتْ أُمُّهُ كَانَتْ وَأَوْفَى بِالْصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
 أَمْرًا وَوَجْهًا لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ

بمیرد و آن روز کانگیخته شهد زنده. ۱۶ ایاد کن در کتاب مریم را که ورتا شد^۱ از اهل
 اوی به جایگهی مشرق. ۱۷ گرفت از بیرون ایشان حجایی بفرستادیم بی اوی روح ایما
 را. مانسته شد^۲ او یرا آدمی درست اندام^۳. ۱۸ گفت: من می وازداشت خواهم^۴ به
 خدای از تو، ارهی پرخیزکار. ۱۹ گفت: من پیغامبر خداوند توام، تا دهم ترا غلامی
 پارسا. ۲۰ گفت: چون بهد مرا غلامی و نرسید به من بشری و نبودم بدراهی.
 ۲۱ گفت: چنان گفت خداوند تو، آن ورمن آسان است تا کنیم او یرا نشانی
 مردمانرا و رحمتی زما و بود کاری قضا کرده. ۲۲ ورداشت او یرا ورتا برد او یرا به
 جایگهی دور. ۲۳ آمد او یرا درد زادن بی تا پال^۵ خرما. گفت: یا کاشکی من بردی
 پیش این و بودی فرموشی^۶ فرموش کرده. ۲۴ بخواند او یرا، کی زیر اوی بود: انده
 مبر، کرد خداوند تو زیر تو جویکی^۷ خورد. ۲۵ وچنبان بی تو تا پال خرما، تا بیفتد
 ورتو خرمای ترن^۸ بارچیند. ۲۶ بخور و بشم^۹ و روشن باش به چشم، ارگینی از
 بشریان یکی را، بگو: من نذر کردم خدای را خوشی، سخن نگهم امروز مردمی را.
 ۲۷ آورد او یرا بدوی قوم اوی را، می ورداشتند او یرا. گفتند: یا مریم! آوردی چیزی
 بزرگ. ۲۸ یا مانسته ی هرون! نبود پدر تو مردی گد و نبود مادر تو زنی بدراه.
 ۲۹ اشارت کرد بی اوی، گفتند: چون سخن گویم کرا هست در منجک^{۱۱} خورد؟
 ۳۰ گفت: من بنده ی خدای هم. داد مرا کتاب و کرد مرا پیغامبر. ۳۱ و کرد
 مرا ببر که کرده کجا^{۱۲} و وصیت کرد مرا به نماز و زکوه چند دایم یم زنده. ۳۲ و
 مهورانی به مادر من و نکرد مرا بزرگ منشی^{۱۳} گد بخت^{۱۴}. ۳۳ سلام ورمن آن روز بزادم
 و آن روز بمیرم و آن روز انگیخته شم زنده. ۳۴ اوی است عیسی پسر مریم، قول حق
 آن کدر آن می گماند شید^{۱۵}. ۳۵ نهبد خدای را

- | | |
|---------------------------------------------|---------------------------|
| ۱ - ورتا شد: کناره گرفت. ۵ | ۱۱ - منجک: گهواره. |
| ۲ - مانسته شد: مانده شد. | ۱۲ - یم: باشم. |
| ۳ - درست اندام: تمام و کامل. | ۱۳ - بزرگ منبت: گردن کش. |
| ۴ - می وازداشت خواهم: بده می گیرم. | ۱۴ - گد بخت: بدبخت. |
| ۵ - تا پال: تنه؛ ساق. ۵ | ۱۵ - می گماند شید: بتریز. |
| ۶ - فرموش: فراموش. | |
| ۷ - جویکی: جویی؛ جویی خرد. | |
| ۸ - ترن: تروازه. ۵ | |
| ۹ - بارچیند: از بار برداشته؛ کرده؛ جده شده. | |
| ۱۰ - بشم: نوش و زخور؛ بشام. | |

که گیرد هیچ فرزندی، پاکی او یرا. ازمان قضا کند کاری، گهد آنرا: بباش، ببود^۱.
 ۳۶ خدای خداوند من است و خداوند شاه، برستون کنید او یرا. این راهی راست
 است. ۳۷ اختلاف کردند گرهما از میان ایشان، وای ایشانرا که کافرشدن از حاضر
 آمدن روز بزرگ. ۳۸ چون اشتوا بند ایشان و چون بینا، آن روز کایند دبما.
 بی ستم کاران امروز دروی رهی دیدوراند. ۳۹ بدس برایشانرا از روزپشیمانی که قضا
 کرده شهد کار و ایشان در بارخواری^۲ هند، وایشان غمی گرویند. ۴۰ ایما ایمایم
 کمیراث گیریم زمین را و کرا و رآن است و بی ایما واز آورده شند. ۴۱ ایاد کن در
 کتاب ابرهم را، اوی بود راست گوی پیغامبری. ۴۲ که گفت پدر او یرا: یا پدر من!
 چرا می برستون کنی^۳ آن رای نیشند^۴ و نگیند^۵ و واز نکند^۶ از توا چیزی؟ ۴۳ یا پدر
 من! من آمد به من از علم آن نیامد به توا. پس روی کن مرا، تا ره غام ترا، راهی راست.
 ۴۴ یا پدر من! برستون مکن دیورا. دیو هست خدای را نافرمان. ۴۵ یا پدر
 من! من می ترسم که رسد به توا عذاب از خدای، تبی^۷ دیورا ولی. ۴۶ گفت: ای
 گشتار^۸ هی توا از خدایان من یا برهم؟ ار واز نشی^۹، بسنگ بکشم ترا و یر از من یک
 چندی. ۴۷ گفت: سلام ورتوا، اتوز مهلت خواهم ترا از خداوند خود. اوی هست به
 من مهروان. ۴۸ ورتاشم^{۱۰} از شا و آن می خوانید از بیرون خدای و بخوانم خداوند
 خود را شاید که بم^{۱۱} به خواندن خداوند خود گدبخت. ۴۹ ازمان ورتا شد ازیشان و
 آن می برستون کردند از بیرون خدای. دادیم او یرا اسحق و یعقوب و همه را کردیم پیغامبر.
 ۵۰ و دادیم ایشانرا از رحمت ایما و کردیم ایشانرا ثنای نیکوای وردور^{۱۲}. ۵۱ و ایاد
 کن در کتاب موسی را. اوی بود یکتا کناری^{۱۳} و بود رسول پیغامبری. ۵۲ و بخواندیم
 او یرا از کرانه که راست دست و نزدیک کردیم او یرا هم رازی.

- ۱- ببود: بباشد.
- ۲- بارخواری: غفلت: بیخبری.
- ۳- می برستون کنی: می پرستی.
- ۴- نیشند: نمی شود.
- ۵- نگیند: نمی بیند.
- ۶- واز نکند: سود ندارد: بی نیاز نکند.
- ۷- تبی: تا باشی.
- ۸- گشتار بودن از: روی گردان بودن از: نخواه ن
- بودن: بی رغبت بودن.
- ۹- واز نشی: باز نشوی: باز نایستی.
- ۱۰- ورتاشم: کناره گیرم: جذابی جویم.
- ۱۱- بم: بباشم.
- ۱۲- وردور: بلند مرتبه.
- ۱۳- یکتا کار: مخلص: یکتا کننده: ویژه کننده.

۵۳- دادیم او را از رحمت ایما برادر اوی را هرون را پیغامبری. ۵۴- و ایاد کن در کتاب اسمعیل را. اوی بود راست وعده و بود رسول پیغامبری. ۵۵- بود می فرمود اهل او را به نماز و زکوه و بود نزدیک خداوند اوی پسندیده. ۵۶- ایاد کن در کتاب ادریس را، اوی بود راست گوی پیغامبری. ۵۷- و رداشیم او را به جایگهی ورود. ۵۸- ایشان ایشان اند کنعمت کرد^۱ خدای وریشان از پیغامبران، از فرزندان آدم و از کی و رداشیم و نوح و از فرزندان ابرهیم و اسراییل از کی ره نمودیم و بگزیدیم. ازمان^۲ خوانده شهد وریشان آیتای خدای، بیفتند سجده گرفتاران و گریستاران^۳. ۵۹- و رآمد از پس ایشان گرهی که ضایع کردند نماز و پس روی کردند شهوت را. انوز^۴ پذیره آیند غی را. ۶۰- بی کی توبه کرد و بگروست و کرد نیکی، ایشان می در کرده شند در گهیشت و ستم کرده نشند چیزی. ۶۱- بوستانهای عدن، آن که وعده کرد خدای بندگان او را بنایدی، اوی هست وعدهی اوی آمدار^۵. ۶۲- نیشند در آن اکار^۶ بی سلام و ایشانرا بهد روزی ایشان در آن بامداد و او یارگه^۷. ۶۳- آن است گهیشت، آن که میراث گیریم از بندگان ایما، کرا هست پر خیز کار. ۶۴- فرود نیابند بی فرمان خداوند تواء، او راست آن پیش ایما و آن پس ایما و آن میان آن است. نیست خداوند تواء فرموش کنار^۸. ۶۵- خداوند آسمانها و زمین و آن میان آن دواء، برستون کن او را و شکیوای کن برستون کردن او را، ای دانی او را مانستهی^۹؟ ۶۶- می گهد انسان: ای ازمان بمیرم، انوز بیرون آورده شم زنده؟ ۶۷- ای ایاد نکند^{۱۰} انسان، ایما بیافریدیم او را از پیش و نبود چیزی؟ ۶۸- سوگند به خداوند تواء، حشر کنیم ایشانرا و دیوان را، و از حاضر کنیم ایشانرا پیرامون دوزخ و رزانوا افتاداران^{۱۱}.

۱- کنعمت کرد: که نعمت کرد.

۲- ازمان: هنگامی که؛ آنگاه.

۳- گریستاران: گریه کنندگان.

۴- انوز: زود بود.

۵- آمدار: آمدنی.

۶- اکار: بیهوده.

۷- او یارگه: شبانگاه.

۸- فرموش کنار: فراموش کار.

۹- مانستهی: مانستگی؛ ماندنی.

۱۰- ایاد نکند: یاد نکند.

۱۱- رزانوا افتاداران: به زانوا افتادگان.

تَلْزَمُونَ مِنْكُمْ لَمَّا مَرَّ بِهِمْ اسْتَعْلَى الرَّحْمَنُ عَمَّا تُمْلِكُونَ اَعْلَمَ بِالَّذِينَ هُمْ اَوْلَىٰ بِهِمْ
 حَلِيلًا وَاَنْ تَكُونَ الْاَوَادِدُ هَاكُنْ عَلَيَّ رَدًّا جَمْعًا مَقْصُودًا فَرَسَمَ الدِّينَ اَتَقُوا
 وَبَدَّ الطَّالِبِينَ فِيمَا احْتَمَوْا وَاذْ اَسْلَى عَلَيْهِمْ اَنَابًا بِنَاتٍ قَالَ الدِّينُ كَقَوْلِهِ الدِّينُ
 اَمِنُوا اَنْتَ الْفَرِيقُ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَاَحْسَنُ مِنْهُمْ تَاوَكُّوا عَلَيْكُمْ فَمَلَأَهُمْ مِنْ قَوْلِهِمْ خَيْرٌ
 اَنَا تَاوَدُّ بَا قُلْ مَنْ كَانَ فِي السَّلَاةِ فَلْيَعْمَدْ لَهُ الْاَخْبَارُ مِمَّا اَخْبَرُ اِمَّا اَوْ اَوْ مَا وَعَدُوا
 فَيَسْتَعْلَمُونَ مِنْ مَوْثِقِ مَكَانَا وَاَضْعَفُ مِنْهُ اَوْ يَرِنَ اَللهُ الدِّينَ اَهْتَدُوا هَدًى وَاَلَمْ
 قِيَاتِ الصَّالِحَاتِ دَحْزِ عَمَّ رَدِّ تَوَانَا وَخَدْمُ مَرَدًا اَفْرَاتِ الدِّينِ كَقَوْلِهِمَا تَنَا
 وَقَالَ لَا وَنْسَ مِنْهُ مَا لَوْ وَلَدَ اِلْطَعِ الْعَيْبَ اَمِ اَتَمَّ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَمَّا كَلَا
 مِنْكَ مَا نَقُولُ وَنَعْمَ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدَّ اَوْ رَنَهُ مَا نَقُولُ وَاَسْأَلُكُمْ اَوَانَهُمْ
 مِنْ دُونِ اَللهِ اَللهُ لِيَكُونَ الْعَمْرُ عَزًّا اَكْلًا سَكَّرَهُمْ وَبَعَاءُ تَعْمُ وَبِكُونُ
 عَلَيْهِمْ مَضَى الرَّبُّ اَنَا اَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَى الْكَافِرِينَ وَذَعَمُوا اَفَلَا يَعْلَمُونَ
 اَنَّا نَعْلَمُ لَهُمْ عَذَابَهُمْ يَخْشَوْنَ الْعَذَابَ اِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ اَرْسَلُوا الْمُرْسَلِينَ اِلَيْهِمْ
 وَرَدَّ الْاَبْلَاحُ فِي السَّمَاءِ اِلَى اَمْنٍ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَمَّا وَقَالَ اَللهُ الرَّحْمَنُ
 وَلَمْ يَلْعَنُ مِنْهُمْ اَمَّا كَذِبُ السَّمَوَاتِ يَفْقَهُنَّ مِنْهُ وَتَشْفِى الْاَرْضُ وَتَقْرَأُ الْاَنْبَاءَ

۶۹. واز بیرون کنیم از هر گرهی، کدام از ایشان سخر و رخدای بنافرمانی. ۷۰.

وازا ایما دانتر هیم بدیشان کایشان سزاوترهند بدان درشدن^۱. ۷۱. نیست از شما یا فی درشدار^۲ آنست، هست و رخداوند توا قضای قضا کرده. ۷۲. واز برهانیم ایشانرا کبیرخیزیدند^۳ و بهیلیم^۴ ستم کاران را در آن ورزانوا افتاداران^۵. ۷۳. ازمان^۶ خوانده شهد و ریشان آیهای ایما دیدورپها، گهند^۷ ایشان که کافر شدند ایشانرا کبگرو بستند: کدام از دو گره گیه باستاد^۸ و نیکوتر بمجلس. ۷۴. چند هلاک کردیم پیش ایشان از گرهی، ایشان نیکوتر بودند به کالای و منظر. ۷۵. بگه: کی هست دروی رهی؟ کویوزای^۹ او یرا خدای اوزودنی^{۱۰} تا ازمان گینند آن می وعده کرده شسند، یا عذاب یا رستاخیز؛ انوز بدانند کی اوی گتر^{۱۱} بجایگه و سستر^{۱۲} به سپه. ۷۶. بیوزاید خدای ایشانرا که ره بردند ره نموی. و عملهای نیک گیه نزدیک خداوند توا پاداش و گیه به عاقبت. ۷۷. ای دیدی او یرا که کافر شد به آیتها ایما و گفت داده شم مال و فرزند؟ ۷۸. ای و رسید و رغیب، یا گرفت نزدیک خدای عهدی؟ ۷۹. نچنین^{۱۳}، انوز بنویسیم آن می گهد و بیوزایم او یرا از عذاب اوزودنی. ۸۰. و میراث دهیم او یرا آن می گهد و آید بدیا تنها. ۸۱. گرفتند از بیرون خدای خدایانی، تا بند^{۱۴} ایشانرا عزیزی. ۸۲. نچنین، انوز می کافرشد به برستون کردن ایشان و بند و ریشان عوفی. ۸۳. ای ننگرند ایما بیرون هیشتیم دیوان را و ورکاران؟ می جنبانیم ایشانرا جنبانیدنی. ۸۴. شتاو ممکن^{۱۵} و ریشان، می شمریم ایشانرا شمردنی. ۸۵. آن روز حشر کنیم پرخیزکاران را بی خدای ورنشاندگان. ۸۶. و برانیم گنه کاران را بی دوزخ تشنه گان. ۸۷. پادشای ندارند و رشفاعت، بی کی گرفت نزدیک خدای عهدی. ۸۸. گفتند: گرفت خدای فرزندی. ۸۹. آوردید چیزی بزرگ. ۹۰. می کامند^{۱۶} آسمانها که پاره شند از آن و بشکاود^{۱۷} زمین و بیفتند کها



- | | |
|----------------------------------------|----------------------------|
| ۱ - درشدن: در آمدن. | ۱۱ - گتر: بدتر؛ مگر. |
| ۲ - درشدار: در آید. | ۱۲ - سستر: سست تر. |
| ۳ - کبیرخیزیدند: که پیره ریدند. | ۱۳ - نچین: حقا؛ نه جیس سب. |
| ۴ - بهیلیم: دست برداریم. | ۱۴ - نامند: تود شد. |
| ۵ - ورزانوا افتاداران: نه ر بو قد گان. | ۱۵ - شتاو ممکن: شتاب ممکن. |
| ۶ - ازمان: هر بگه. | ۱۶ - می کامند: می خواهد. |
| ۷ - گهند: گویند. | ۱۷ - بشکاود: بشکافد. |
| ۸ - باستاد: بگه. | |
| ۹ - کویوزای: پس بجای. | |
| ۱۰ - اوزودنی: فرودنی. | |

فَمَنْ اراد عو الراحمل وله اوما يتبع الراحمل ان تبه طه الى ان كل من في السموات
والارض الا ان الراحمل عبد الله اخضعوه وعبدوه عبا وكلهم ايتوه
العبادة فبه ان الله امنوا و عملوا الصالحات سمعوا لعم الراحمل و ما
فياها يتبرأ به لسانك لتقر به الصغر و تدربه قوما اداوكم اهل كتاب فله
من قور من احسن منكم من ادم لو يقع لغيره كذا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
ما اولنا على القرآن لنفسي الاله كنه لم يمتد تنونا من خلق الارض والسموات
العلي الراحمل على العو امنوا له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما
تحت الثرى وان يهزمنا القول فانه تعلم الصواب ادع الله لا اله الا هو له الاسماء الحسن
وقر انك خدعت موهم اننا انا افعال له امكنوا ان انفسنا ما في العلي انكم
منها يقصر اوجه على الصادق فلما اتبعنا ابدى باموهم ان انا انا فاخلع ثيابك
اننا بالواو المعبر من كوني وانا احترق فاصنع لما يؤمن اننا الله لا اله الا الله فاعلم
واقر الصلوة له كبري ان الصلوة انتم كاه اخضعوا لله في كل نفس ما نفعي فلا
نصته تله عنهما من كبري و انا مع هو يد عزوم و انا مع ميثاق باموهم قائم عمام

شکستی. ۹۱- که بخواندند خدای را فرزندی. ۹۲- و نسزد خدای را که گیرد فرزندی. ۹۳- ناند^۱ هرکی در آسمانها و زمین یا بی آمدارست خدای بنده. ۹۴- بیامارید^۲ ایشانرا و بشمرد ایشانرا شمردنی. ۹۵- و همه‌ی ایشان آمدار^۳ بهد بوی، بروز رستاخیز تنها. ۹۶- ایشان کبگرو یستند و کردند نیکبها، انوز کند ایشانرا خدای دوستی. ۹۷- آسان کردیم آن به زبان تواء تا میزدک بری^۴ بدان پرخیز کاران را و بدس بری^۵ بدان قومی سخت پیکار را. ۹۸- چند هلاک کردیم پیش ایشان از گرهی، ای گینی ازیشان هیچ یکی را، یا اشنی^۶ ایشانرا سبوزی^۷؟

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۸. ۱- یا محمد! ۲- فرود نکردیم ورتوا قران تا در رنج افقی. ۳- بی ایاد کردی کرا بترسد. ۴- فرود کردنی از کی بیافرید زمین و آسمانها وردور. ۵- خدای ورعرش غلبه کرد. ۶- او یراست آن در آسمانها و آن در زمین و آن میان آن دوا و آن زیرترک^۹ است. ۷- اراشکرا کتی به سخن او، داند پنهامی و پنهام تر^{۱۰}. ۸- خدای نیست خدای مگر او، او یراست نامهای نیکوا. ۹- ای آمد به توا حدیث موسی؟ ۱۰- که دید آتشی، گفت اهل او یرا: درنگ کنید، من دیدم آتشی. شاید کمز آرم به شما از آن اوروخته^{۱۱}، یا گندم ور آتش ره غوفی. ۱۱- ازمان آمد بدان خوانده شد: یا موسی! ۱۲- من منم خداوند توا. بیرون کن دونعلین توا. توا به رود گده^{۱۲} پاک کرده‌ی طوی. ۱۳- من بگزیدم ترا، بنیوش^{۱۳} آن رای می وحی کرده شهد. ۱۴- من منم خدای. نیست خدای مگر من. برستون کنید^{۱۴} مراو به پای کن نماز ایاد کرد مرا. ۱۵- رستاخیز آمدارست. کامم^{۱۵} که اشکرا کم آنرا تا پاداش داده شهد هر نفسی بدان کار کرد. ۱۶- نگر وازنزند^{۱۶} ترا از آن کی..... ۱۷- ۱۸-

۱- ناند: به اید: ببستد.

۲- بیامارید: بشمرد. ۵

۳- آمدار: آینده: آمدنی.

۴- میزدک بری: مرده دهی.

۵- بدس بری: نسب کی.

۶- اشنی: شتوی.

۷- سبوز: آوار بره: پی آوار. ۵

۸- رحمت کنار: رحمة: مهربان.

۹- زیرترک: نعل البری: زیرترکین صفت: حرک.

۱۰- پنهام تر: پیدل تر.

۱۱- اوروخته: زیاده: شعله: افروخته.

۱۲- رود گده: وادی.

۱۳- سوس: گوش دار.

۱۴- برستون کید: ببرستید.

۱۵- کامم: می خواهم. ۵

۱۶- وازنزند: باز ندارند.

199

تکیه کنم و رآن و برگ درخت اوشام^۱ بدان، و رگوسبندان خود و مرا در آن حاجتهای دیگر است. ۱۹ گفت: بیوکن آنرا یا موسی. ۲۰ بیوکنند آنرا. ازمان آن ماری بود می رفت. ۲۱ گفت: بگیر آنرا و مترس، انوز واز آیم آنرا به نمون^۲ آن نخستین. ۲۲ و درکتس^۳ دست توا بی یال توا تا بیرون آید سپید از جد پیسی نشانی دیگر. ۲۳ تا بنمایم ترا از نشانهای ایما مهر. ۲۴ بشه^۴ بی فرعون اوی وی ره شد. ۲۵ گفت: خداوند من! بگشای مرا گوره^۵ من. ۲۶ و آسان کن مرا کار من. ۲۷ و بگشای دجکی^۶ از زبان من. ۲۸ تا دریانده^۷ سخنان من. ۲۹

وکن مرا وزیر از اهل من. ۳۰ هرون را برادر من. ۳۱ سخت کن بدوی پشت من. ۳۲ و شریک کن اویرا در کار من. ۳۳ تا تسبیح کنیم ترا فراوان. ۳۴ وایاد کنیم ترا فراوان. ۳۵ تواهی^۸ بدیا بینا. ۳۶ گفت: داده شدی خواست تو یا موسی. ۳۷ منت نهادیم ورتو راهی دیگر. ۳۸ وحی کردیم بی مادر تو آن وحی کرد. ۳۹ که کن اویرا در تابوت و اوکن^۹ اویرا در دریا، کو اوکن اویرا دریا به کرانه بگیرد اویرا دشمنی مرا و دشمنی اویرا و اوکندم ورتو دوستی از خود، تا پرورده شی به علم من. ۴۰ می رفت خواهر تو، می گفت: ای دلالت کنم شما را ورکی بیدرد اویرا؟ واز آوردیم ترا بی مادر تو تا روشن شهد چشم اوی و انده نبرد و بکشتی نفسی، برهانتیم ترا از انده و بیازمودیم ترا آزمودنی. درنگ کردی سالها در اهل مدین، واز آمدی ورتقدیری، یا موسی! ۴۱ بگزیدیم ترا برای خود. ۴۲ بشه تو و برادر تو آیتهای من و سست مشید در ایادکرد من. ۴۳ بشید^{۱۰} بی فرعون. اوی وی ره شد. ۴۴ گوھید اویرا قولی نرم، شاید کاوی پند پدیرد یا بترسد. ۴۵ گفتند: خداوند ایما! ایما می ترسیم که زورفرازی کند^{۱۱} وریما، یا وی ره شهد. ۴۶ گفت: مترسید، من واشما دوم، اشتم^{۱۲} و گینم^{۱۳}. ۴۷ آید بدوی، گوھید: ایما پیغامبر خداوند توایم. بفرست و ایما بی اسرائیل را و عذاب مکن ایشانرا. آوردیم به تو نشانی از خداوند تو، سلام ورکی پس روی کرد ره را.

۱۰- بشید: بروزید.

۱۱- زورفرازی کند: پیشی گیرد: پیشدستی کند.

ستم کند.

۱۲- اشتم: می شوم.

۱۳- گینم: می بینم.

۱- اوشام: فستق: زیتون.

۲- نمون: سال و هفت: نهاد.

۳- درکتس: داکتر: فرجه تور.

۴- بشه: بروز.

۵- گوره: سینه: دپ.

۶- دجک: سنگی: س. و گره. c

۷- دریانده: دریابند.

۸- تواهی: تو هسی.

۹- اوکن: اوکن.

اناقة او هي القاتل الغالب على من ضلّ به وتولى قال فمن تكلم بامو من قال رسلا
 الذي اعطى كلهم خلقه ثم هدى قال فما بال القرون الاولى قال علمها عنه بين
 وكتاب لا يضرب ولا يفتي الذي جعل الكوا الارض مغبا ويسلك نكرو فيها
 سبلا واول من السبلا اما فخر حنا به ادوا اجا من مات مني كلوا او ايعوا الشعام كثر
 لوق قال لايات الاول التي منها يكفرو فيها عنه كفو ومثها يخرجكم
 تادير اخوي ولقد ارباه اما كلفه اكدب وان قال احبنا الترحا من ارضنا
 بهم كراما مو من ولما نيت يستمر مثله فاجعل انفسا وينتد مو عا الى خلقه من ولا
 الله مكنا يوي قال مو عا كثر يوم الينه وان يفسر الله صبري قول فرعون فمع
 طيرة متراي قال لهم مو من ويلكوا لا تقروا على الله كذا ما عهدتكم بها ابك
 وفي كتاب من اتقوا فسا عوا المومنين عوا له ووالا القوي قالوا ان هذا سلطان
 يوبان ان يخرجكم من ارضكم ويترها ويذهب بها بكم نكركم الضل ما جمعوا
 ككذكم ثم اتوا عفا وقد ابلغ الموم من الله على قالوا بامو اما ان بلغوا اما انك
 اول من الق قال بل القوا فاء اما لهم وعصية بطل الله من مومهم انها تسع
 فاذا كمن في نهم جيت بامو من قلنا انتف الى الله على والى من عبد يلقف

۴۸- ایما وحی کرده شد بی ایما عذاب ورکی دروزن گرفت ووازگشت. ۴۹- گفت: کی است خداوند شما یا موسی؟ ۵۰- گفت: خداوند ایما اوی که داد هر چیزی را آفرینشت آن، واز ره نمود. ۵۱- گفت: چیست حال گرهای نخستین؟ ۵۲- گفت: علم آن نزدیک خداوند من است در کتاب. نادان نشهد خداوند من و فرموش نکند. ۵۳- اوی که کرد شما را زمین را گستری^۲ و براند شما را در آن راهها و فرود کرد از آسمان آوی. بیرون آوردیم بدان از نهای^۳ از نبات پراکنده. ۵۴- بخورید و بچرانید ستوران شما را، در آن نشانها خداوندان خردها را. ۵۵- زان بیافریدیم شما را و در آن دیگر بار کنیم شما را وزان می بیرون آیم شما را راهی دیگر. ۵۶- بنمودیم او را نشانهای ایما همه ی آن دروزن گرفت و سرواززد^۴. ۵۷- گفت: ای آمدی بدیا تا بیرون کنی ایما را از زمین ایما به جادوی تو یا موسی؟ ۵۸- آیم به تو جادوی هم چنان کن میان ایما و میان تو وعده ی، خلاف نکنیم آن ایما و فی تو بجایگهی میاغی. ۵۹- گفت: وعده ی شما روز عید است، حشر کرده شند مردمان چاشتگه^۵. ۶۰- واز گشت فرعون و بهم کرد کید او پرا، واز آمد. ۶۱- گفت ایشانرا موسی: وای شما درمچینید^۶ ورخدای دروغی. نیست کند شما را به عذابی و نومید شد کی دروغ درچیند. ۶۲- پیکار کردند کار ایشان به میان ایشان و بنهان کردند رازان^۷. ۶۳- گفتند: این دو جادوسار^۸ اند، می خواهند که بیرون کنیم شما را از زمین شما به جادوی آن دوا و ببرند دین شما فاضلتر. ۶۴- بهم کنید کید شما، واز آید صبی و نیک بخت شد امروز کی غلبه کرد. ۶۵- گفتند: یا موسی! یا آن که بیوکنی یا آن کبی نخستین کی بیوکند. ۶۶- گفت: بل بیوکنید. ازمان جلها^۹ ایشان و عصاها ایشان می مانسته شد^{۱۰} بی آن از جادوی ایشان آن می رفت. ۶۷- در دل گرفت^{۱۱} در نفس اوی ترسی موسی. ۶۸- گفت: مترس توا توهمی ورتتر^{۱۲}. ۶۹- و بیوکن آن در راست دست تو، تابنگسد^{۱۳}

- ۱- وازگشت: برگشت؛ بارگردد.
- ۲- گستری: بستر.
- ۳- از نهای: حفت ها؛ گونه ه.
- ۴- سرواززد: باز ایستاد؛ سر دزد.
- ۵- چاشتگه: چاشتگاه.
- ۶- درمچینید: مـ رید؛ فراموشید.
- ۷- رازان: راز و راز گفتن.
- ۸- جادوسار: جادوگر.
- ۹- جلها: ر یسمانها.
- ۱۰- می مانسته شد: وانموده شد.
- ۱۱- در دل گرفت: در دل گرفتگی.
- ۱۲- ورتتر: ورتتر.
- ۱۳- تابنگسد: فرو برد؛ فرو خورد.

آن کردند آن کردند کید جادوی و نیک بخت نشهد جادوسار کجا آید. (۷۰) اوکنده شدند^۱ جادوساران^۲ سجده گرفتاران. گفتند: بگرویستم به خداوند هرون و موسی. (۷۱) گفت: راست کر گرفتید او را پیش آن کدستوری کردم شما را. اوی مهر سماست، اوی که بیاحت شما را جادوی. بزم دستهای شما و پایهای شما از خلاف، وردارکم^۳ شما را در تاپاهای^۴ خرما. تا بدانید کدام ازما سخت به عذاب و باقی تر. (۷۲) گفتند: بنگزینیم ترا و ران آهد بدیا از دیدوریا اوی که بیافرید ایما را. بکن آن تو کناری کنی در زندگانی این گیتی. (۷۳) ایما بگرویستم به خداوند ایما تا بیامزد ایما را گنهان ایما و آن مکروه کردی^۵ ایما را و ران از جادوی. خدای گیه و باقی تر. (۷۴) آن کی آید به خداوند اوی گنه کار، او را بهد دوزخ. فی بمرد در آنجا و فی بزید^۶. (۷۵) کی آید بدوی مومن کرد نیکها ایشان ایشانرا بهد درجهای وردور^۷. (۷۶) بوستانها عدن می رود از زیر آن جوها، جاودانگان بند در آن. آن است پاداش کی پاکی کرد. (۷۷) وحی کردم بی موسی که به شوهر بندگان مرا. بزن ایشانرا راهی در دریا خشک. نترسی از در رسیدن و فی از غرق شدن. (۷۸) در رسید بدیشان فرعون به سپههای اوی. ور پوشید و ریشان از دریا آن ور پوشید و ریشان. (۷۹) وی ره کرد فرعون قوم او را و ره نمود. (۸۰) یا فرزندان یعقوب! برهانستم شما را از دشمنان شما و وعده کردم شما را کرانهی که راست دست و فرود کردم ورشا طرخین^۸ و مرغ بریان. (۸۱) بخورید از پاکها، آن روزی دادیم شما را و وی رهی مکنید در آن و بچ شد^۹ و رشا خشم من، کی و بچ شد و روی خشم من تهاک شد^{۱۰}. (۸۲) من آمرزیدگارم کرا توبه کرد و بگرویست و کرد نیکی، و از ره برد. (۸۳) چی بشتاواید^{۱۱} ترا از قوم تو یا موسی؟ (۸۴) گفت: ایشان گره اند وراث... و بشتافتم بی تو خداوند، تا خشنود شی. (۸۵)

۱- او کیده شدند: افکنده شدند.

۳- وردار که: حشر کنه؟ - ویر.

۵۔ مکرہ کردی: وہ دشمن ہے۔

٦- نمبر ٢٠١٠ء کی قرارداد

٦- ورنه: بله: همه تر.

٨ - فروع: : فروع : فروع

١٠٠ - و در جواب بفرموده: «بسم الله الرحمن الرحيم»

۱۔ ہولاک شہد: ۸۰۰۰۰۰

١٠٠٠

گفت: ایما بیازمودیم قوم ترا از پس توا و وی ره کرد ایشانرا سامری. ^{۸۶} وازآمد موسی بی قوم خود خشم آلود اندهگن. گفت: یا قوم من! ای وعده نکرد شما را خداوند شما وعدهی نیکو؟ ای دراز شد ور شما عهد یا خواستید که و بیج شهد^۱ و ر شما خشمی از خداوند شما خلاف کردی وعدهی مرا. ^{۸۷} گفتند: خلاف نکردیم وعدهی ترا به پادشای ایما، بی ایما ورداشتم بزهای^۲ از آرایش قوم، بینداختم آنرا چنان بیوکند سامری. ^{۸۸} بیرون آورد ایشانرا گوسالهی تنی، اویرا بانگی. گفتند: این است خدای شما و خدای موسی بهیشت^۳. ^{۸۹} ای نمی دیدند که واز نمی آورد بی ایشان سخنی و پادشای نمی داشت ایشانرا زیانی و نی سودی؟ ^{۹۰} گفت ایشانرا هرون از پیش: یا قوم من! آزموده شدید بدان و خداوند شما خدای است. پس روی کنید مرا و فرمان برداری کنید فرمان مرا. ^{۹۱} گفتند: همیشه بیم و رآن استاداران^۴، تا واز آید بی ایما موسی. ^{۹۲} گفت: یا هرون! چی بپشرد^۵ ترا، که دیدی ایشانرا که وی ره شدند. ^{۹۳} پس روی نکردی مرا؟ ای نافرمان شدی فرمان مرا؟ ^{۹۴} گفت: یا پسر مادر! مگیر ریش من و نی سر من. من ترسیدم که گوهی^۶ جدا کردی میان بنی اسرائیل و نگه نداشتی سخن من. ^{۹۵} گفت: چیست کار توا یا سامری؟ ^{۹۶} گفت: دیدم آن ندیدید آن بگرفتم مشنوی^۷ از پی پیغامبر بینداختم آنرا چنان بیاراست مرا نفس من. ^{۹۷} گفت: بشو ترا در زندگانی که گوهی رسیدن نیست و ترا وعدهی خلاف کرده نشی آن. بنگر بی^۸ خدای توا آن که شدی و رآن استادار. بسوزیم آنرا، واز وراوشانیم^۹ آنرا در دریا وراوشانستی^{۱۰}. ^{۹۸} خدای شما یک خدای است، اوی که نیست خدای مگر اوی. فراخ شد ور هر چیزی به علم. ^{۹۹} چنان می قصه کنیم ورتوا از خبرها آن پیشی کرد.

۱- و بیج شهد: واجب شود؛ حلال شود.

۲- بزها: بزها.

۳- بهیشت: بگذاشت؛ دست بازداشت.

۴- استاداران: استادگان.

۵- بپشرد: بازداشت.

۶- گوهی: می گویی.

۷- مشنوی: مشتی؛ یک مش.

۸- بی: به سوی.

۹- وراوشانیم: پراکنده سازیم.

۱۰- وراوشانستی: پراکندی؛ پاشیدی.

و دادیم ترا از نزدیک ایما ایاد کردی. ^{۱۰۱} کی روی گرداند از آن اوی و درآرد! بروز
رستاخیز بزه‌ی. ^{۱۰۲} جاودانگان بند در آن و گد بهد ایشانرا بروز رستاخیز باری. ^{۱۰۳}
آن روز دمیده شهد^۴ درصور وحشر کنیم گنه کاران را، آن روز سوز چشمان^۵. ^{۱۰۴}
می سخن پنهام گهند میان ایشان، درنگ نکردید بی ده روز. ^{۱۰۵} ایما دانانترهیم بدان
می گهند، که می گهد فاضلتر ایشان به سخن درنگ نکردید بی روزی. ^{۱۰۶} می پرسند
ترا از کها، بگه: ور کنند آنرا خداوند من ور کنند بی^۶. ^{۱۰۷} بهیلده آنرا هامونی هوار.
^{۱۰۸} نغنی^۷ در آن کیلی و فی ژرفا بلندی^۸. ^{۱۰۹} آن روز می پس روی کنند
خواندار^۹ را. کیلی^{۱۰} نهید آنرا و نرم شهد بانگها خدای را نیشی بی سبزی^{۱۱}. ^{۱۱۰} آن روز
منفعت نکنند شفاعت بی کی دستوری کرد او پرا خدای و پسندید او پرا بسخن. ^{۱۱۱}
داند آن پیش ایشان است و آن پس ایشان و درنگیرند بدوی علمی. ^{۱۱۲} و نرم شهد رویها
حی قیوم را و نومید شد کی و رداشت ستم. ^{۱۱۳} کی کند از نیکها و اوای مومن، نترسد از
ستم و فی از کهست^{۱۴}. ^{۱۱۴} چنان فرود کردیم آنرا قرانی بتازی و دیدور کردیم در آن از
وعید، شاید کایشان پرخیزند یا نو کنند ایشانرا ایاد کرد. ^{۱۱۵} و ردورست خدای پادشای
حق. شتاو مکن به قران از پیش آن که گزارده شهد بی توا وحی آن و بگه: خداوند من!
بیوزای مرا علم. ^{۱۱۶} وصیت کردیم بی آدم از پیش فرموش کرد^{۱۷} و نگندادیم او پرا
منشی^{۱۸}. ^{۱۱۷} که گفتیم فریشتگانرا: سجده گیرید آدم را. سجده گرفتند، بی ابلیس
سرواززد. ^{۱۱۸} گفتیم: یادم! این دشمنی ترا و انباز ترا. نگر بیرون نکنند شما دورا از
بوستان نگد بخت شی^{۱۹}. ^{۱۱۹} ترا که گرسه نشی^{۲۰} در آن و برهنه نشی. ^{۱۲۰} ترا
که تشنه نشی در آن و در آفتاب نشی. ^{۱۲۱} و سوسه او کند بی اوی دیو.

مسورة الله

- ۱- ورداد؛ برد؛ برگزید.
- ۲- دینده؛ شهید؛ دیده‌شود.
- ۳- سوز حمان؛ سرچشمه ن.
- ۴- یزدکلی؛ ترک‌دینی.
- ۵- بهیلدا؛ داسب - رد.
- ۶- بیگی؛ حی نیسی.
- ۷- دیفا بلندی؛ - بی؛ - بلندی.
- ۸- جواندار؛ جوانانه.
- ۹- کلی؛ کژی.
- ۱۰- سور؛ پی آوار؛ تورج -

گفت: یادم! ای دلالت کم ترا و درخت جاودانه‌ی و پادشای که کهن نشهد؟ ^(۱۲۱)

بخوردند از آن. پدید آمد آن دو را عورت‌های آن دوا و دراستاند می‌ورنهند و رآن دوا از برگ درختان و نافرمان شد آدم خداوند او ویرا وی ره شد. ^(۱۲۲) و از بگزید او ویرا خداوند او، توبه پذیرفت و روی و ره نمود. ^(۱۲۳) گفت: فرودشید از آن همه، برخی از شما برخی را دشمن است، ار آید به شما از من ره غوفی کی پس روی کند ره غوفی مرا نادان نشهد و گدبخت نشهد.^۱ ^(۱۲۴) کی روی گرداند از ایاد کردمن، او ویرا بهد زیشتی^۲ تنگ و حشر کنیم او ویرا به روز رستاخیز کور. ^(۱۲۵) گهد: خداوند من! چرا حشر کردی مرا کور؟ و بودم بینا. ^(۱۲۶) گهد: هم چنان آمد به تو آیتها ایما، فرموش کردی آترا، هم چنان امروز فرموش کرده شی. ^(۱۲۷) چنان پاداش دهیم کرا توهی کرد و نگروست به آیتهای خداوند او. عذاب آن جهن^۳ سخت و باقی تر. ^(۱۲۸) ای دیدور نکرد ایشانرا چند هلاک کردیم پیش ایشان از گرهای؟ می روند در جایگاهها ایشان در آن نشانها خداوندان خردها را. ^(۱۲۹) ار نبودی سخنی پیشی کرد از خداوند تو بودی لازم آمدنی و زمانی نام زد کرده. ^(۱۳۰) شکوای کن^۴ و رآن می گهند و تسبیح کن به سپاس خداوند تو، پیش و رآمدن خرشید و پیش فروشدن آن و از ساعتها شوتسبیح کن و در کرانهای روز. شاید کتوا^۵ خشنودشی. ^(۱۳۱) مکش دو چشم تو بی آن برخوردار دادیم بدان از نهای^۶ را زیشان آرایش زندگانی این گیتی، تا بیازمودی ایشانرا در آن و روزی خداوند تو گیه و باقی تر. ^(۱۳۲) بفرمای اهل ترا به نماز و شکوای کن و رآن فی خواهیم از تو روزی. ایما می روزی دهیم ترا و عاقبت پرخیزکاری^۷ را. ^(۱۳۳) گفتند: چرانی آری بدیا نشانی از خداوند او؟ ای نیامد بدیشان دیدوری آن در نامه‌ای نخستین است؟ ^(۱۳۴) ار ایما هلاک کردی ایشانرا به عذابی از پیش آن، گفتندی: خداوند ایما! چرا نفرستادی

۱ - گدبخت نشهد: بدبخت نشود.

۲ - زیشتی: زندگانی.

۳ - آن جهن: آن جهان.

۴ - شکوای کن: شکیبایی کن.

۵ - کتوا: که تو.

۶ - از نه‌ها: جفت‌ها.

۷ - پرخیزکاری: پرهیزکاری.

بی ایما پیغامبری تا پس روی کردی نشانهای ترا از پیش آن که مست شدیم و خوار شدیم؟
 ۱۳۵ بگه: همه برمر گرفتار^۱ هند، برمر گیرید. انوز بدانید کی ایار^۲ ره راست و کی ره برد.

نکته

سورة الانبياء مائة واثنا عشر آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۳. ۱ نزدیک شد مردمان را حساب ایشان و ایشان در بارخواری^۴ روی گردانستاران^۵ هند. ۲ نیامد بدیشان هیچ ایاد کردی از خداوند ایشان نوا، یانی بنیوشیدند آن و ایشان می بازی کنند. ۳ بارخواردها ایشان و بنهان کردند رازان^۶ ایشان که ستم کردند، ای هست این بی آدمی هم چون شما؟ ای می کنید جادوی و شما می گینید^۷؟ ۴ بگه: خداوند من داند پنهانی در آسمان و زمین، او یست اشنوای دانا. ۵ بل گفتند: شیفتها^۸ خوابها، بل درحیند^۹ آن، بل او ی شاعری کوآر^{۱۰} بدیا نشانی، چنان فرستاده شدند نخستینان. ۶ نگرو یست پیش ایشان هیچ دهی، هلاک کردیم آنرا. ای ایشان می بگرو یند؟ ۷ نفرستادیم پیش توا بی مردانی را می وحی کرده شد بی ایشان، تپرسید اهل توریت را، ارهید کنمی دانید. ۸ نکردیم ایشان را تنی، نمی خوردند طعام و نبودند جاودانه شداران^{۱۱}. ۹ واز راست کردیم ایشانرا وعده، برهانشیم ایشانرا وکی را خواستیم، وهلاک کردیم توهی کناران^{۱۲} را. ۱۰ فرود کردیم بی شما کتابی، در آن است شرف شما. ای خرد را کار نفرمایید؟ ۱۱ چند هلاک کردیم از دهی بود او ستم کار و ورا آوردیم پس آن قومی دیگران. ۱۲ ازمان دیدند عذاب ایما، ازمان ایشان از آن می گریختند. ۱۳ مگریزد، واز آید بی آن نعمت داده شدید در آن و جایگههای شما. شاید کشا پرسیده شید.

۱۱ - جاودانه شداران: جاودانان.
 ۱۲ - توهی کناران: اسراف کنندگان؛ گزاف کاران.

۱ - برمر گرفتار: چشم دارنده.
 ۲ - ایار: یار.
 ۳ - رحمت کنار: رحیم.
 ۴ - بارخواری: غفلت؛ بی خبری.
 ۵ - روی گردانستاران: روی گردانندگان.
 ۶ - رازان: راز؛ راز گفتن.
 ۷ - می گینید: می بینید.
 ۸ - شیفتها: شوریدگی ها.
 ۹ - درحیند: می باقد.
 ۱۰ - کوآر: باید بیاورد.

قَالُوا يَا بُولُؤْسَ إِنَّا نَحْنُ الْمُنِجُونَ فَمَاذَا تَقُولُ دَعُوهُمْ حَتَّىٰ جَعَلُوا مِنْهُمْ حِزْبًا
 كَمَا هِيَ بِلَاغُهَا ^{تعبه} ^{ان بود و ازین است} ^{استاد او درود}
 خَائِبِينَ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عِمَّا قَنَطِرٍ لَّوْ أَنَّا نَمُنُّ
^{مردگان} ^{تا بیدار و بیدار} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 لَهُوَ إِلَّا نُنَجِّيكَ مِنْهُ نَا أَنَّا نَحْنُ الْغَالِبُونَ بِإِذْنِ رَبِّكَ عَلَىٰ الْأَرْضِ وَفِيهَا
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 قَالُوا أَمْ هُوَ أَهْوَىٰ وَلَكُمْ الْوَلَايَةُ مِمَّا يَتَخَفُونَ وَهُوَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَفِي
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 عِثَّةٍ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ بِسَبْطِ الْفِرَارِ وَالْفِتَارِ لَا يَفْقَهُ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 أَمْرَهُمْ وَاللَّهُ مِنَ الْأَرْضِ مُخْفٍ لَّو كَانَ فِيهِمَا الْغُلَاظُ إِلَّا اللَّهُ لَا يَفْقَهُ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 فَيَسْتَدِجُ السَّمَاءَ بِالسَّحَابِ عَمَّا يُفَعِّلُ وَهُوَ يُبَالِغُونَ أَمْرَهُمْ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 مِنْ دُونِهِ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْوَلَايَةُ أَنْ يَخْلُقَ مَا يَشَاءُ وَهُوَ يُعْلَمُ بِالْغُيُوبِ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 لَا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ وَهُمْ مَعْرُضُونَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يُوَافِيهِ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 إِلَهُهُ إِلَّا إِلَهُ الْأَقْبَابِ عِبَادُونَ وَقَالُوا لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ بِهِ آيَاتٌ لَقَدْ كُنَّا
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 لَمُتًا بَعْدَ نَارِ الْقَوْلِ وَهُمْ يَأْمُرُهُ يُفَعِّلُونَ يَعْلَمُونَ مَا يَنْزِلُ بِهِ وَمَا خَلَقْنَاهُ وَلَا
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 يَفْعَلُونَ إِلَّا أَمْرًا نَزَّلْنَا وَهُوَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يَتَخَفُونَ وَمَنْ يَقْلِبْ فِي مِثْقَلِ ذَرَّةٍ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 قَالُوا بَعْدَ نَارِ الْقَوْلِ بَعْدَ نَارِ الْقَوْلِ أَوْ لَوْ أَنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}
 وَالْأَرْضِ كَثِيرٌ شَارِدٌ تَأْمَنُّهُمَا مَا وَجَعَلْنَا مِنْ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا وَلَا يَفْقَهُ
^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است} ^{و این است}

۱۴ گه‌ند: یا وای ایما، ایما بودیم ستم کاران. ۱۵ همیشه آن بود خواندن ایشان تا
 کردیم ایشانرا دروده^۱ مردگان. ۱۶ نیافریدیم آسمان و زمین و آن میان آن دوا،
 بازی کناران^۲. ۱۷ ار خواهیم که گیریم فرزندی، گیریم اویرا از نزدیک ایما
 اریم کناران. ۱۸ بل بیندازیم حق را ور باطل بشکند آرا ازمان آن شدار^۳ بهد. شما
 راست وای زان می صفت کنید. ۱۹ او یراست کی در آسمانها و زمین و کی نزدیک
 اوی بزرگ منشی نکنند^۴ از برستون کردن اوی ورنجه نشند^۵. ۲۰ می تسبیح کنند شوو
 روزه، سست نشند. ۲۱ یا گرفتند خدایانی از زمین، ایشان می زنده کنند. ۲۲ ار
 بودی در آن دوا خدایانی مگر خدای، توه شدند. پاکی خدایرا، خداوند عرش را، زان
 می صفت کنند. ۲۳ پرسیده نشهد زان می کند و ایشان می پرسیده شد. ۲۴ یا
 گرفتند از بیرون اوی خدایانی، بگه: بیارید حجت شاه، این ایاد کرد کی وامن است وایاد.
 کرد کی پیش من است، بل گویشتر ایشان نمی دانند حق. ایشان روی گردانستاران^۶.
 ۲۵ نفرستادیم از پیش توا هیچ رسولی یا فی می وحی کرده شد بی اوی کاوی نیست
 خدای مگر من، برستون کنید مرا. ۲۶ گفتند: گرفت خدای فرزندی بپاکی اویرا،
 بل بندگانی کرامت کردگان اند^۷. ۲۷ پیشی نکنند^۸ ور وی به سخن و ایشان به فرمان
 اوی می کار کنند. ۲۸ داند آن پیش ایشان است و آن پس ایشان و شفاعت نکنند
 بی کرا بپسندید و ایشان از ترس اوی ترسیداران اند. ۲۹ کی گهد از ایشان من خدای
 هم از بیرون اوی، آن پاداش دهیم اویرا دوزخ، چنان پاداش دهیم ستم کاران را. ۳۰
 ای ننگرند ایشان که کافر شدند که آسمانها و زمین بودند بسته؟ بگشادیم آن دورا و کردیم از
 آب هر چیزی را زنده، ای بنگرویند ؟

۱ - دروده: ریزه ریزه.

۲ - بازی کناران: بازی گران.

۳ - شدار: نیست شونده؛ از بین رونده.

۴ - بزرگ منشی نکنند: گردن کشی نکنند.

۵ - ورنجه نشند: مانده نشوند.

۶ - روی گردانستاران: روی گردانندگان.

۷ - کرامت کردگان: گرمای داشتگان.

۸ - پیشی نکنند: پیشی نگیرند.

۳۱- و کردیم در زمین کهها که بنگردد^۱ بدیشان و کردیم در آن راههای فراخ. شاید کایشان ره برند. ۳۲- کردیم آسمان را شتقی^۲ نگه داشته و ایشان از نشانهای آن روی گردانستاران اند. ۳۳- اوی او یست کبیافرید شو و روز و خورشید و مه، همه در فلک اند می گردند. ۳۴- نکردیم آدمی را از پیش توا جاودانه ی، ای ارببری تایشان^۳ اند جاودانه شداران؟ ۳۵- هر نفسی چشیدار^۴ مرگی است. می آزمایم شما را به گدی و نیکی، آزمودنی. بی^۵ ایا واز آورده شید^۶. ۳۶- ازمان گینند ترا، ایشان که کافر شدند، نگیرند ترا بی اوسوسی^۷. ای این او یست که می عیب کند خدایان شما را؟ وایشان به ایاد. کرد خدای ایشان کافران اند. ۳۷- آفریده شد انسان از شتای^۸. انوز بنمایم^۹ شما را نشانهای من، شتا و مکنید ورم. ۳۸- می گهند^{۱۰}: کی بهد این وعده؟ ارهید راست گفتاران. ۳۹- ار داندند ایشان که کافر شدند، آن هنگام واز ندارند از رویا ایشان آتش و فی از پشتا ایشان و فی ایشان نصرت کرده شدند. ۴۰- بل آید بدیشان ناگهان هکوی کند^{۱۱} ایشانرا، نتوانند رد کردن آن و فی ایشان زمان داده شدند. ۴۱- اوسوس کرده شدند پیغامبرانی از پیش توا. در گرفت بدیشان کاوسوس کردند زیشان، آن بودند بدان می اوسوس کردند. ۴۲- بگه: کی می نگه دارد شما را به شو و روز از خدای، بل ایشان از ایاد کرد خداوند ایشان روی گردانستاران هند^{۱۲}. ۴۳- یا ایشانرا خدایانی می نگه دارند ایشانرا از بیرون ایما نتوانند نصرت کردن نفسها ایشان و فی ایشان زیما^{۱۳} رهانیده شدند^{۱۴}. ۴۴- بل برخوردار دادیم این گره را و پدران ایشانرا، تا دراز شد وریشان زندگانی. ای ننگرند کایا می آیم به زمین، می کهیم^{۱۵} آنرا از کرانهای آن؟ ای ایشان اند غلبه کناران؟ ۴۵- بگه: می بدس برم^{۱۶} شما را به وحی،

- ۱- که بنگردد: ت بگردد.
- ۲- شتق: سفت، سب.
- ۳- تابشان اند: پس ایشان باشند.
- ۴- چشیدار: چشیده.
- ۵- بی: به: نه سویی.
- ۶- واز آورده شد: برگردانیده شوید.
- ۷- اوسوس: افسوس.
- ۸- شتا: شتاب.
- ۹- انوز بنمایم: روز جد که سبب نم.
- ۱۰- می گهند: می گویند.
- ۱۱- هکوی کند: متحر و سرگشته کند.
- ۱۲- همد: هستند.
- ۱۳- زیما: ازما.
- ۱۴- رهانیده شد: رهانیده شوید: زنده ر داده شوند.
- ۱۵- می کهیم: که می کنیم.
- ۱۶- می بدس برم: بیه می کنم: آگاهی می دهیم.

و نیشند^۱ کوتان^۲ خواندن، ازمان بدس برده شند^۳. ۴۶ ار رسد بدیشان خنکی^۴ از عذاب خداوند توا، می گهند: یا وای ایما! ایما بودیم ستم کاران. ۴۷ و بنیم ترازوهای راست روز رستاخیز را. ستم کرده نشهدور نفسی چیزی. ار بهد چند سنگ^۵ دانهی از سپندان^۶، آرم آن و گوس^۷ بدیا حساب کناران^۸. ۴۸ دادیم موسی را و هرون را فرقان و روشنای و ایاد کردی پرخیز کاران را. ۴۹ ایشان کمی ترسند از خداوند ایشان بنایدیدی، ایشان از رستاخیز ترسیداران اند. ۵۰ این ایاد کردی ببرکه کرده، فرود کردیم آنرا. ای شا آنرا انکار کناران^۹ هید؟ ۵۱ دادیم ابرهم را رهنمونی او ی از پیش و بودیم بدان دانان. ۵۲ که گفت پدر او یرا و قوم او یرا: چیست این تندیسها^{۱۰} را آن کشا آنرا استاداران هید؟ ۵۳ گفتند: گندادیم^{۱۱} پدران ایما را آنرا برستون کناران^{۱۲}. ۵۴ گفت: بودید شما و پدران شما در وی رهی دیدور. ۵۵ گفتند: ای آوردی بدیا حق یا توا از بازی کناران^{۱۳} هی؟ ۵۶ گفت: بل خداوند شما، خداوند آسمانها و زمین، او ی که بیافرید ایشانرا و من و ر آن از گوهان ام. ۵۷ سو گند به خدای، بشکم بتان شما را، پس آن واز گردند واپس شداران^{۱۴}. ۵۸ کرد ایشانرا پارها بی مهتری ایشانرا، شاید کایشان بی او ی واز آیند. ۵۹ گفتند: کی کرد این به خدایان ایما، او ی از ستم کاران بود. ۶۰ گفتند: اشنیدیم جوانکی می عیب کند ایشانرا، گفته شهد او یرا ابرهم. ۶۱ گفتند: بیارید او یرا و رچشمهای مردمان، شاید کایشان گویای دهند. ۶۲ گفتند: ای توا کردی این به خدایان ایما ابرهم؟ ۶۳ گفت: بل کرد آن مهر ایشان این، بپرسید ایشانرا، ارهند می سخن گوهند. ۶۴ واز آمدند بی نفسها ایشان. گفتند: شما شما هید ستم کاران. ۶۵ واز واز گردانسته شدند و سرها ایشان



- ۱۱ - گندادیم: یاقیم. ●
 ۱۲ - برستون کناران: پرستند گان. ●
 ۱۳ - بازی کوان: بازی یگران؛ بازی کنند گان.
 ۱۴ - واپس شداران: روی گردانند گان.

- ۱ - نیشند: نشوند.
 ۲ - کوتان: کران. ●
 ۳ - بدس برده شند: بیم کرده شوند.
 ۴ - خنکی: بادی و بویی.
 ۵ - چند سنگ: هم سنگ: مقدار.
 ۶ - سپندان: خردل.
 ۷ - گوس: بستند؛ یس.
 ۸ - حساب کناران: شمارند گان.
 ۹ - انکار کناران: ناگرو ید گان.
 ۱۰ - تندیسها: پیکرها.

دانستی ناند^۱ این گره می سخن گوهند. ﴿۶۶﴾ گفت: ای می برستون کنید از بیرون خدای آن رای^۲ منفعت نکند شما را چیزی و مضرت نکند شما را؟ ﴿۶۷﴾ افساد شما را و آن می برستون کنید^۳ از بیرون خدای، ای خرد را کار نفرماید؟ ﴿۶۸﴾ گفتند: بسوزید او را و نصرت کنید خدایان شما را، ارهید کناران^۴. ﴿۶۹﴾ گفتیم: یا آتش! باش خنک و سلامت و ر ابرهیم. ﴿۷۰﴾ و خواستند بدوی کیدی، کردیم ایشانرا زیان کرتزان^۵. ﴿۷۱﴾ برهانشیم او را و لوط را بی آن زمین که برکه کردیم^۶ در آن جهانیان را. ﴿۷۲﴾ و دادیم او را اسحق و یعقوب تطوع و همه را کردیم نیکان. ﴿۷۳﴾ و کردیم ایشانرا پیش روانی^۷، می ره غایند به فرمان ایما و وحی کردیم بی ایشان کردن نیکها و به پای کردن نماز و دادن زکوه و بودند ایما را برستون کناران. ﴿۷۴﴾ و لوط را دادیم او را حکم و علم و برهانشیم^۸ او را از آن ده کبودند می کردند پلیدها. ایشان بودند قومی گد^۹ فاسقان. ﴿۷۵﴾ در کردیم او را در رحمت ایما. اوی از نیکان بود. ﴿۷۶﴾ و نوح را کبخواند از پیش، جواب کردیم او را و برهانشیم او را و اهل او را از انده^{۱۰} بزرگ. ﴿۷۷﴾ و نصرت کردیم او را از قوم ایشان کدروزن گرفتند^{۱۱} به آیتهای... ایشان بودند قومی فاو^{۱۲} غرق کردیم ایشانرا همه. ﴿۷۸﴾ و داود را و سلیم را، که می حکم کردند در کشته، که به شو^{۱۳} بچریدند در آن گوسبدان قوم و بودیم حکم ایشانرا حاضر شداران^{۱۴}. ﴿۷۹﴾ دریاوانیدیم^{۱۵} آن سلیم را و همه را دادیم حکم و علم و نرم کردیم و اوندبهر^{۱۶} کبها می تسبیح کردند و مرغان و بودیم کناران. ﴿۸۰﴾ بیانخیم او را کردن زره شما را تا نگه دارد شما را از حرب شما. ای شما..... دا..... ﴿۸۱﴾

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------------------|
| ۱ - ناند: نیستند. | ۱۱ - کدروزن گرفتند: که بدروغ داشتند. |
| ۲ - آن رای: آن را که. | ۱۲ - فاو = |
| ۳ - می برستون کنید: می پرستید. | ۱۳ - شو: شب. |
| ۴ - کناران: کنندگان. | ۱۴ - حاضر شداران: گواهان. |
| ۵ - زیان کرتزان: زیان کارتران. | ۱۵ - دریاوانیدیم: آگاهی دادیم؛ فهمانیدیم. |
| ۶ - برکه کردیم: برکت کردیم. | ۱۶ - اوندبهر = |
| ۷ - پیش روان: پیشوایان. | |
| ۸ - برهانشیم: برهانیدیم. | |
| ۹ - گد: بد. | |
| ۱۰ - انده: اندوه. | |

1948-1949

که برکه کردیم^۱ در آن و بودیم بهر چیزی دانان. ﴿۸۲﴾ و از دیوان بودکی می‌بلک.
 خوردند^۲ او را و می‌کردند عمل بیرون آن و بودیم ایشانرا نگه‌داستانان. ﴿۸۳﴾ ایوب را
 کبخواند خداوند او را، من رسید به من دشخواری و توا رحمت کنارتر رحمت کناران هی.
 ﴿۸۴﴾ جواب کردیم او را، واز کردیم آن بدوی بود از دشخواری و دادیم او را اهل اوی
 و هم چند ایشان و ایشان رحتی از نزدیک ایما و ایاد کردی برستون کناران^۳ را. ﴿۸۵﴾
 و اسمعیل را وادریس را و ذالکفل را، همه از شکیوان بودند. ﴿۸۶﴾ و در کردیم ایشانرا در
 رحمت ایما، ایشان از نیکان بودند. ﴿۸۷﴾ خداوند ماهی را که بشد ورخشم شدار^۴،
 پنداشت که توانای نداریم و روی بخواند در تاریکیها که نیست خدای مگر توا. پاکی تراء،
 من بودم از ستم کاران. ﴿۸۸﴾ جواب کردیم او را و برهانشیم او را از انده، چنان برهانشیم
 مومنان را. ﴿۸۹﴾ زکریا را، کبخواند خداوند او را: خداوند من! مهیل^۵ مرا تنها و توا
 گیاه میراث گرفتاران هی. ﴿۹۰﴾ جواب کردیم او را و دادیم او را یحیی و بصلاح آوردیم
 او را انباز اوی. ایشان بودند می‌شتاو کردند در نیکها و می‌خواندند ایما را برترس و مید^۶ و
 بودند ایما را نرم شداران. ﴿۹۱﴾ آن زن که نگه‌داشت فرج اوی، بدیمید دروی از روح
 ایما و کردیم او را و پسر او را نشانی جهانیان را. ﴿۹۲﴾ این است دین شایک دین و
 من خداوند شما، برستون کنید مرا. ﴿۹۳﴾ پیرا کنید کار ایشان میان ایشان، همه بی‌ایما
 و از آمداران^۷ بند. ﴿۹۴﴾ کی کند از نیکها و اوی مومن، ناسپاسی کردن نیست کار
 او را و ایما او را نوشتاران^۸ هم. ﴿۹۵﴾ واجب است وردهی هلاک کردیم آنرا ایشان
 واز نیابند. ﴿۹۶﴾ تا ازمان^۹ گشاده شهد یاجوج و ماجوج و ایشان از هربالای می‌بیرون
 آیند. ﴿۹۷﴾ نزدیک شد وعده‌ی حق، ازمان آن دربالای^{۱۰} استادار^{۱۱} بهد چشمها ایشان

۱۰- بالای: (این کلمه در متن روشن نیست)

۱۱- دریای استادار: خیره مانده؛ پهن بازمانده.

۱- برکه کردیم: برکت کردیم.

۲- می‌بلک خوردند: شتا می‌کردند؛ در دریا فرو

می‌رفتند.

۳- برستون کناران: پرستندگان.

۴- ورخشم شدار: خشمگین.

۵- مهیل: مگذار؛ رها مکن.

۶- مید: امید.

۷- واز آمداران: باز آیندگان.

۸- نوشتاران: نویسندگان.

۹- ازمان: هنگامی که.

کمی کافر شدند. یا وای ایما، بودیم در بارخواری^۱ ازین؛ بل بودیم ستم کاران. **۹۸** شما و آن می برستون کنید از بیرون خدای، هیزم دوزخ بید^۲، شما آنرا درشداران^۳ بید. **۹۹** ار بید این گره خدایانی، در نشنددی در آن و همه در آنجا جاودانگان بند. **۱۰۰** ایشانرا در آنجا نالیدنی بید و ایشان در آن نیشند. **۱۰۱** ایشان پیشی کرد ایشانرا زما^۴؛ گهیشت، ایشان از آن دورکردگان بند. **۱۰۲** نیشند سبزه آن و ایشان در آن آرزوا کرد^۵ نفسها ایشان، جاودانگان بند. **۱۰۳** اندهگن نکند ایشانرا فزع اکبر و پدیره آیند^۶ ایشانرا فریشتگان. این است روز شما، آن کبودید می وعده کرده شدید. **۱۰۴** آن روز درنوردیم^۷ آسمان را چون در نوشتن دویر^۸ نامه را. چنان نخست بار بیافرید ایما را اول خلق، دیگر بار کنیم آنرا وعدهی ورما. ایما بودیم کناران. **۱۰۵** بنویشتم در زبور از پس لوح محفوظ: زمین میراث گیرند آن بندگان من نیکان. **۱۰۶** درین رسانیدنی قومی برستون کناران^۹ را. **۱۰۷** و نفرستادیم ترا بی رحمتی جهانیان را. **۱۰۸** بگه: می وحی کرده شهدی من: خدای شما یک خدای است. ای شما نرم شداران هید؟ **۱۰۹** ار واز گردند، بگه: آگه کردم شما را ورگراگری^{۱۱} و ندانم ای نزدیک است یا دور آن می وعده کرده شید. **۱۱۰** اوی داند اشکرای از سخن و داند آن می پنهام کنید و ندانم شاید کاوی فتنه ی شما را و برخورداری تا بی هنگامی. **۱۱۱** بگه: خداوند من! حکم کن به حق؛ خداوند ایما خدای است عون-خهسته^{۱۲} و رآن می صفت کنید.

سورة الزلزاله شان و سبعون آیه

به نام خدای مهربانی^{۱۳} بخشاینده. **۱** یا مردمان! بهرخیزید از خداوند شما؛ زلزله رستاخیز چیزی بزرگ است. **۲** آن روز گینید^{۱۴} آنرا، مشغول شهد هر شیرداداری^{۱۵}

۱ - بارخواری: بی آگاهی؛ بی خبری.

۱ - بارخواری: بی آگاهی؛ بی خبری.

۲ - بید: باشد.

۲ - بید: باشد.

۳ - درشداران: درآیندگان.

۳ - درشداران: درآیندگان.

۴ - زما: از ما.

۴ - زما: از ما.

۵ - سبزه: آواز آتش.

۵ - سبزه: آواز آتش.

۶ - آرزوا کرد: آرزو برد.

۷ - پدیره آیند: پیش باز آیند؛ ملاقات کنند.

۸ - درنوردیم: درپیچیم.

۹ - دویر: دبیر.

۱۰ - برستون کناران: پرستندگان.

عَمَّا أَزْغَتْ وَتَضَعُ كَلَامَاتٍ خَلْفَهَا وَتُورِ الثَّامِرَ بِكَافٍ وَمَا هُوَ بِهَا
 وَلَئِنْ غَدَابَ اللَّهِ مُتَبِعُهُ وَمِنَ الثَّامِرِ مَنْ يَدْعُو اللَّهَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ
 مَنِيكَانٍ مَلَأَتْ كَيْفَ عَلَيْهِمُ الْقَمَرُ تَوَلَّيْنَاهُ فَانْتَبَهَ وَيَعْبُدُ بِالْغَدَابِ الْقَبِيحِ
 مَا تَعَا الثَّامِرُ أَنْ يَخْشَوْهُ وَبِشْرٍ مِنَ الْغَيْبِ فَأَتَانَا خَلْعًا كُومًا وَابْتِغَاءً تَوْمَنَ بَلْعَةً
 وَتَقَرُّ مِنْ عِلْمِهِ مَخْلُوقٌ وَغَيْرُ مَخْلُوقٍ لَمْ يَنْزِلْ كَرُومٌ وَتَقَرُّ فِي الْأَذْجَالِ مَا تَعَا إِلَى الْأَذْجَالِ
 تَقَرُّ بِكَرْمٍ جَلْفًا لَمْ يَلْعَلُوا أَلَمْ تَكُونُوا مِنْكُمْ مَنْ يَدْعُو اللَّهَ وَمِنْكُمْ مَنْ يَدْعُو
 إِلَى أَرْجُلِ الْعَمْرُكِ لَا تَعْلَمُونَ نَبْعَهُ عَلَيْهِمْ وَأَوْقَرُ الْأَرْضِ مَعَامَةً فَأَمَّا الْأَوْلَادُ
 عَنْهَا أَلَمْ تَعْلَمُوا وَبِشْرٍ وَأَنْتُمْ مِنْكُمْ كَذُوجٍ يَهْنَعُ بِاللَّهِ هُوَ الْوَاقِعُ
 وَاللَّهُ فِي الْقَوْمِ وَأَلَمْ تَعْلَمُوا كَلَامِي قَوْمِي وَلَيْسَ الْبِغَاغَةُ لِمَنْ لَا يَدْعُو اللَّهَ وَلَيْسَ الْغَيْبُ
 مِنَ الصُّوَرِ وَمِنَ الثَّامِرِ مَنْ يَدْعُو اللَّهَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا مَعْنَى وَلَا حِكْمَةٍ مَبْنُوعًا
 عَلَى عِلْمِهِ لِيُحْلِلَ عَنْ هَذَا اللَّهُ فِي الْبَيْتِ دَرِي وَبِشْرٍ تَوْمَنَ بَلْعَةً
 الْوَلَدُ قَالَا بِمَا فَتَمَّ بِهِ إِلَهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِطَلَبٍ لِقَابِهِ وَمِنَ الثَّامِرِ مَنْ يَتَّبِعُ اللَّهَ
 عَلَى كَرَمٍ فَإِنْ أَضَاهَا خَيْرًا لَمْ يَدْعُو اللَّهَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا مَعْنَى وَلَا حِكْمَةٍ مَبْنُوعًا
 لَيْسَ بِاللَّهِ هُوَ الْوَاقِعُ لَمْ يَدْعُو اللَّهَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا مَعْنَى وَلَا حِكْمَةٍ مَبْنُوعًا

زان شیر داد و بنهد هر خداوند باری، بار آن و گیتی^۱ مردمان را مستان و نیند^۲ ایشان مستان، بی عذاب خدای سخت است. (۳) از مردمان هست کی می پیکار کند در خدای بجد^۳ علم و پس روی کند هر دیوی رانده را. (۴) و بچپ کرده شد^۴ و روی، اوی کی بوی گیرد او پرا، اوی وی ره کنده او پرا و ره نماید او پرا بی عذاب آتش. (۵) یا مردمان! ارهید در گمانندی^۶ از انگیختن، ایما بیافریدیم شما را از خاکی واز از نطفه‌ی واز از علقه‌ی... تمام کرده و جد تمام کرده، تا دیدور کنیم شما را و باستانیم^۷ در رحما آن خواهیم تا بی زمانی نام زد کرده؛ واز بیرون آرم شما را طفلان واز تارسند به قوت شما. از شما هست کی میرانیده شهد^۸ و از شما هست کی واز آورده شهد بی سستر^۹ زندگانی، تا نداند از پس علم چیزی. گیتی زمین را مرده، ازمان فرود کنیم و رآن آب، بچنبد و بیوزاید و ورآرد از هر ازی^{۱۰} نیکوا. (۶) آن بدان خدای اوی است حق و اوی زنده کند مردگان را، اوی ورهر چیزی تواناست. (۷) رستاخیز آمدار^{۱۱} است، گمانندی نیست در آن. خدای و رانگیزد کرا در گورها. (۸) از مردمان هست کی می پیکار کند در خدای بجد علم و فی ره نمونی^{۱۲} و فی کنای درو شیدار^{۱۳}. (۹) دوتا کنار^{۱۴} بازوی اوی، تا وی ره کند از ره خدای او پرا درین گیتی خواری بهد و بچشانیم او پرا به روز رستاخیز از عذاب سوزان. (۱۰) آن بدان پیش کرد دو دست تو؛ خدای نیست ستم کار و ربندگان. (۱۱) از مردمان هست کی می برستون کند خدای را ور گمانندی. ارسد بدوی نیکی، بیارامد بدان و ار رسد بدوی فتنه‌ی، واز گردد و ر روی اوی زیان کرد این گیتی و آن جهن ؛ آن آنست زیانی دیدور. (۱۲) می خواند از بیرون خدای آن رای مضرت نکند او پرا و آن رای منفعت نکند او پرا؛



- | | |
|---------------------------------------------|-------------------------------------------|
| ۱ - گیتی: بیتی. | ۱۱ - آمدار: آینده. |
| ۲ - نیند: نیستند. | ۱۲ - رهنمون: راهنما. |
| ۳ - بجد: جزا را غیر از. | ۱۳ - درو شیدار: درخشنده؛ روشن. |
| ۴ - و بچپ کرده شد: قضا کرده شد؛ واجب کردند. | ۱۴ - دوتا کنار: دوتا کننده؛ گردن کج کرده. |
| ۵ - وی ره کند: بی ره کند؛ از راه ببرد. | |
| ۶ - گمانندی: گمان؛ شک. | |
| ۷ - باستانیم: قرار می دهیم؛ آرام می دهیم. | |
| ۸ - میرانیده شهد: میرانیده شود. | |
| ۹ - سستر: مست تر؛ فرومایه تر. | |
| ۱۰ - ازی: جفت؛ گونه. | |

آن آنست وی رهی دور. ۱۳ می خواند آنکس را که مضرت او ی نزدیکتر از منفعت او ی. گدا^۱ است ایار^۲ و گد است دوست. ۱۴ خدای در کند ایشانرا کبگرو یستند^۳ و کردند نیکها در بوستانها می رود از زیر آن جوها. خدای کند آن خواهد. ۱۵ کی هست می پندارد کنصرت نکند او یرا خدای درین گیتی و آن جهن کو بکش^۴ رسی بی شتفت^۵ خانه؛ واز کو خود را گلو افشار کن^۶ کو بنگر ای ببرد کید او یرا آن رای^۷ در خشم کند. ۱۶ چنان فرود کردیم آنرا نشانها دیدور. خدای ره نماید کرا خواهد. ۱۷ ایشان کبگرو یستند و ایشان کجهودی^۸ کردند و صابیان و ترساکان^۹ و گوران^{۱۰} و ایشان که شرک گرفتند، خدای حکم کند میان ایشان به روز رستاخیز. خدای ور هر چیزی گواه است. ۱۸ ای ننگری که خدای می سجده گیرد او یرا کی در آسمانها و کی در زمین و خرشید و مه و ستارگان و کهها و درختان و موچندگان^{۱۱} و فروانی^{۱۲} از مردمان و فروانی واجب شهدور وی عذاب؟ کرا خوار کند خدای، نهبد او یرا هیچ کرامت کناری^{۱۳}؛ خدای کند آن خواهد. ۱۹ این دو خصم اند، پیکار کردند در خداوند ایشان. ایشان کافر شدند بریده شهد ایشانرا جامهای از آتش، ریخته شهد از زور^{۱۴} سرایشان حمیم^{۱۵}. ۲۰ گداخته شهد^{۱۶} بدان آن در شکنها^{۱۷} ایشان است و پوستها. ۲۱ وایشانرا دبوستهای^{۱۸} بهد از آهن. ۲۲ هر باری که خواهند کبیرون آیند از آن از اندھی، دیگر بار کرده شند در آن و بچشید عذاب سوزان. ۲۳ خدای در کند ایشانرا کبگرو یستند و کردند نیکها در بوستانهای می رود از زیر آن جوها؛ می پیرایه کرده شند در آن از دستورنجنهای^{۱۹} از زور و مروارید و لباس ایشان در آن حریر بهد.

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - گد: بد. | ۱۱ - موچندگان: جمندگان. |
| ۲ - ایار: یار. | ۱۲ - فروان: فراوان. |
| ۳ - کبگرو یستند: که بگرو یستند. | ۱۳ - کرامت کنار: گرامی کننده. |
| ۴ - کو بکش: پس بکش؛ باید بکشد. | ۱۴ - زور: زیر. |
| ۵ - شتفت: سقف. | ۱۵ - حمیم: آب گرم. |
| ۶ - گلو افشار کن: خفه کن. | ۱۶ - گداخته شهد: گداخته می شود. |
| ۷ - آن رای: آن را که. | ۱۷ - شکنها: شکمها. |
| ۸ - کجهودی کردند: که جهودی کردند. | ۱۸ - دبوستها: دبوس ها؛ گرزها. |
| ۹ - ترساکان: ترسایان. | ۱۹ - دستورنجنها: دست بندها. |
| ۱۰ - گوران: گبرها؛ مجوس ها. | |

وَمَهْجُوا إِلَى الطَّبِيعِ مِنَ الْقَوْلِ وَمَهْجُوا إِلَى جِوَانِ الْحَمِيَّةِ أَنْ تَقُولَ كَقَوْلِهِ
عَنْ مِثْلِ اللَّهِ وَالْمَقْبُوحِ الْغَرَامِ الَّذِي يُعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَاقِبُ فِيهِ وَالْبَاءُ
وَمَنْ تَرَدَّدَتْ فِيهِ بِالْجَدِّ بَطْلَمُ تَقَعُ مِنْ عَذَابِ الْيَوْمِ وَأَنْتَ أَنْتَ لَا وَهْنُ مَكَانِ الْيَقِينِ
أَنْ تَقُولَ رَحِمًا وَتَقُولَ رَحِمًا وَتَقُولَ رَحِمًا وَتَقُولَ رَحِمًا وَتَقُولَ رَحِمًا
بِالْحَقِّ يَا تَوَكُّدًا لَوْ عَلَيَّ كَلَامُ مَنْ يَأْتِي مِنْ كُلِّ قَبِيلٍ وَتَقُولَ رَحِمًا وَتَقُولَ رَحِمًا
وَيَكُونُ كَقَوْلِهِ اللَّهُ فِي آيَاتِهِ مَعْلُومَاتٌ عَلَى مَا دُرِّقَ مِنْ بَيْتِهِ الْأَنْعَامُ فَكَلَّمُوا
مَعَهُوا أَلْعَمُّوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ يُولِغُوا الْقَتْمَ وَلَوْ أَنَّ اللَّهَ وَرَهْمًا وَلَيْسَ كَقَوْلِهِ
بِالْيَقِينِ الْعَمِّقِ ذَلَالًا وَمَنْ تَعَطَّرَ حِمَامَاتُ اللَّهِ فَهُوَ حَبْلُهُ عَنْهُ وَيَهُدَى لِمَكْرَمِ
الْأَشْأَارِ الْأَمَامِ عَلَى عِلْمِكُمْ فَأَجْنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاتَّقُوا قَوْلَ الْوُجُودِ
حَقًّا لَكُمْ عَنْهُ وَمَنْ تَقُولَ بِاللَّهِ وَكَأَنَّمَا جَدُّ مِنَ الْقَبَائِلِ فَتَقُولُ الْكَلِمَ
لَا تَقُولُ بِهِ الْبَرْخُ فِي مَكَانٍ مَلَكُوتٍ وَلَا وَمَنْ تَقُولُ قَوْلَ اللَّهِ فَاتَّقُوا قَوْلَ الْوُجُودِ
لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجْلِ مَسِيحٍ تَقُولُ بِاللَّهِ الْعَبْدُ وَلِكُلِّ أَقْوَامٍ عِلْمًا
مَنْ كَلِمَةً كَقَوْلِهِ اللَّهُ عَلَى مَا دُرِّقَ مِنْ بَيْتِهِ الْأَنْعَامُ فَكَلَّمُوا
وَأَمَّا قَوْلُهُ تَقُولُ بِاللَّهِ فَاتَّقُوا قَوْلَ الْوُجُودِ وَتَقُولُ بِاللَّهِ فَاتَّقُوا قَوْلَ الْوُجُودِ

۲۴ - و ره نموده شند بی پاک از سخن و ره نموده شند^۱ بی راه ستوده. ۲۵ - ایشان که کافر شدند و می‌واززند^۲ از ره خدای و مزگت حرام^۳ آن که کردیم آن مردمانرا، گراگر^۴ ست استاداره درآن و دربادیه شدار^۵. کی خواهد درآن کیلی^۶ به ستم، بجشانیم او ایرا از عذاب دردمندکنار. ۲۶ - که جای کردیم ابرهیم را جایگه خانه که شرک مگیر به من چیزی و پاک کن خانه‌ی من طواف کناران^۷ را و استاداران را و رکوع گرفتاران سجده گرفتاران را. ۲۷ - بانگ کن در مردمان به حج، تا آیند به توا^۸ مردان و ره اشترافی میان باریک^۹، می آیند از هر راهی دور. ۲۸ - تا حاضر شند منفعتا ایشانرا و ایاد کنید نام خدای در روزهای معلوم، و رآن روزی دادیم ایشانرا از دهن بستان^{۱۱} ستوران. بخورید از آن و طعام دهید درویش حاجتمند را. ۲۹ - واز کو بیرون کنید^{۱۲} خاز^{۱۳} ایشان و کو وفا کنید نذرهای ایشان و کو طواف کنید به خانه‌ی کهن. ۳۰ - آن کی بزرگ دارد حرمت‌های خدای، آن گیه بهد او ایرا نزدیک خداوند اوی و حلال کرده شد شما را ستوران، بی آن می خوانده شهد ورشما. دور بید از شرک از بتان و دور بید از قول دروغ. ۳۱ - پاکان خدای را جد شرک گرفتاران^{۱۴} بدوی، کی شرک گیرد به خدای، گوهی^{۱۵} بیفتاد از آسمان، بر بایند او ایرا مرغان، یا فرود برد او ایرا باد در جایگهی دور. ۳۲ - آن کی بزرگ دارد نشان‌های خدای، آن از پر خیزکاری دهلاست. ۳۳ - شما را در آن منفعت‌های تابی زمانی نامزد کرده^{۱۶}، واز حلال شدن جای آن تابی خانه کهن. ۳۴ - هر گرهی را کردیم عبادت جای، تا ایاد کنند نام خدای و رآن روزی دادیم ایشانرا از دهن بستان ستوران. خدای شما یک خدای است، او ایرا نرم شنید و میزدک بر نرم شداران را. ۳۵ - ایشان ازمان ایاد کرده شهد خدای، بلرزد دهلا ایشان و شکیوای کناران

- ۱ - ره نموده شند: هدایت شوند.
- ۲ - می‌واززند: باز می‌گردند.
- ۳ - مزگت حرام: مسجد الحرام.
- ۴ - گراگر: برابر.
- ۵ - استادار: ایستاده.
- ۶ - دربادیه شدار: بی‌بانی، بی‌ایان نشین.
- ۷ - کیلی: کزی و ناراستی.
- ۸ - طواف کناران: طواف کنندگت.
- ۹ - توا: تو.
- ۱۰ - میان باریک: لاغر.
- ۱۱ - دهن بستان: زبان بستگان.
- ۱۲ - کو بیرون کنید: باید بیرون کنید.
- ۱۳ - خاز: چرک: پلیدی.
- ۱۴ - شرک گرفتاران: مشرکین.
- ۱۵ - گوهی: گویی.
- ۱۶ - نامزد کرده: نام برده.

ور آن رسید بدیشان و پهای کناران^۱ نماز، وزان روزی دادیم ایشانرا، می خزین کنند.^۲

۳۸ و شتران^۳ کردیم آن شما را از نشانهای خدای، شما را در آن نیکی، ایاد کنید نام خدای و رآن صف زداران^۴، ازمان^۵ بیفتد پهلوا آن بخورید از آن و طعام دهید خواهند را و پذیره آمدار^۶ را، چنان نرم کردیم آن شما را، شاید کشا شکر گزارید . ۳۷ نرسد به خدای گوشتهای آن و فی خونهای آن، بی رسد بدوی پرخیزکاری از شما، چنان نرم کردیم آن شما را، تا بزرگ دارید خدای را و ر آن ره نمود شما را و میزدک بسرنیکوی کناران را.

۳۸ خدای واز دارد ازیشان کبگرو یستند؛ خدای دوست ندارد هر خیانت کناری ناسپاس را. ۳۹ دستوری کرد ایشانرا کمی کازار کنند بدان کایشان ستم کرده شدند. خدای و ر نصرت کردن ایشان تواناست. ۴۰ ایشان کبیرون کرده شدند از خانها ایشان بجد حق، بی آن که گفتند: خداوند ایما خدای است؛ و ر واز داشتن خدای نبودی مردمانرا برخی را ایشان به برخی فرود هیسته شدی صومعهای و کلیسیاهای و کنشتهای و مزگنهای ایاد کرده شهد در آن نام خدای فراوان؛ تا نصرت کند خدای کرا نصرت کند او پیرا، خدای قوی عزیزست. ۴۱ ایشان که جای کردیم ایشانرا در زمین، پهای کردند نماز و بدادند زکوه و بفرمودند بنیکوی و واز زدند از گستی^۷؛ خدای راست فرجام کارها. ۴۲ اردوزن گیرند ترا، تدروزن گرفتند^۸ پیش ایشان گره نوح و عادیان و ثمودیان. ۴۳ و گره ابرهیم و گره لوط. ۴۴ و ایاران مدین و دروزن گرفته شد موسی مهلت دادم کافران را؛ واز بگرفتم ایشانرا، چون بود عقوبت من. ۴۵ چند از دهی هلاک کردیم آنرا و آن ستم کار بود و آن افتادار^۹ بود و ر شفتهای^{۱۰} آن و چاهی معطل و کوشکی بلند. ۴۶ ای برونند در زمین، بهد

۱ - پهای کناران: برپای دارندگان.

۲ - می خزین کنند: هر یه می کنند.

۳ - و شتران: اشتران.

۴ - صف زداران: صف زدگان.

۵ - ازمان: هنگامی که.

۶ - پذیره آمدار: آنکه نیاز نماید و نخواهد = البحر.

۷ - گستی: زشتی.

۸ - تدروزن گرفتند: پس بدروغ داشتند.

۹ - افتادار: افتاده.

۱۰ - شفتهای: سقفها.

ایشانرا دلهای که خرد را می کار فرمایند بدان، یا گوشهای کمی اشنند^۱ بدان، آن کور نشهد چشمها. بی کور شهد^۲ دها آن در گورها. ﴿۴۷﴾ می شتاو کنند^۳ و توابه عذاب و خلاف. نکند خدای وعدهی اوی. روزی نزدیک خداوند توا چند هزار سال زان می شمرند. ﴿۴۸﴾ چند از دهی مهلت دادم آنرا و آن ستم کار بود واز بگرفتم آنرا؛ بی من است شدن جای^۴. ﴿۴۹﴾ بگه: یا مردمان! من شما را بدس بری^۵ دیدور^۶ هم. ﴿۵۰﴾ ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها، ایشانرا آمرزشتی^۷ بهد و روزی نیکوا. ﴿۵۱﴾ وایشان کبرفتند در آیتهای ایما پیشی کناران^۸، ایشان ایاران دوزخ بند. ﴿۵۲﴾ نفرستادیم از پیش توا هیچ رسولی و نی پیغامبری یا فی ازمان^۹ بخواندی، او کندی^{۱۰} دیو در خواندن اوی. منسوخ کند خدای آن او کنند دیو. واز محکم کند خدای نشانهای اوی. خدای دانای درست کارست. ﴿۵۳﴾ تا کند آن او کند دیو فتنه ی ایشانرا کدر^{۱۱} دها ایشان بیماری و سخت شده را دها ایشان و ستم کاران در مخالفتی دور بند. ﴿۵۴﴾ تا داند ایشان کداده. شدند^{۱۲} علم، کان حق است از خداوند توا، بگرو یند^{۱۳} بدوی نرم شهد اویرا دها ایشان. خدای رهنمودار^{۱۴} ایشان است کبگرو یستند بی رهی راست. ﴿۵۵﴾ همیشه ایشان که کافر شدند در گمانندی هند از آن، تا آید بدیشان رستاخیز ناگهان. یا آید بدیشان عذاب روز وی رحمت. ﴿۵۶﴾ پادشای آن روز خدای را، حکم کند میان ایشان. ایشان کبگرو یستند^{۱۵} و کردند نیکها در بوستانهای نعمت بند. ﴿۵۷﴾ ایشان که کافر شدند و در وزن گرفتند به آیتهای ایما، ایشان ایشانرا بهد عذابی خوارکنار^{۱۶}. ﴿۵۸﴾ ایشان که هجره کردند در سبیل خدای، واز کشته شدند یا بمردند، روزی دهد ایشانرا خدای روزی نیکوا. خدای، اوی گیه روزی داداران^{۱۷} است. ﴿۵۹﴾ در کند ایشانرا در کردن جای^{۱۸}، پسندند...



- | | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - کمی اشنند: که می شنوند. | ۱۱ - کدر: که در. |
| ۲ - کور شهید: کور شود. | ۱۲ - کداده شدند: که داده شدند. |
| ۳ - می شتاو کنند: شتاب می کنند. | ۱۳ - بگرو یند: بگرو یند. |
| ۴ - شدن جای: بازگشتن گاه. | ۱۴ - رهنمودار: راه نما. |
| ۵ - بدس بر: بیم کننده. | ۱۵ - کبگرو یستند: که بگرو یستند. |
| ۶ - دیدور: آشکارا. | ۱۶ - خوارکنار: خوار کننده. |
| ۷ - آمرزشت: آمرزش. | ۱۷ - روزی داداران: روزی دهندگان. |
| ۸ - پیشی کناران: پیش دستی کنندگان. | ۱۸ - در کردن جای: درآوردن جای. |
| ۹ - ازمان: هنگامی که. | |
| ۱۰ - او کندی: افکندی. | |

وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ ذُو الْبَرِّ وَالْإِنْفِ وَمَنْ عَاقَبْتُمْ لَعَنَّا مَآ عَقِبْتُمْ لَهُ تَعَرُّقٌ عَلَيْهِ لَيْتَمُصَّهُ إِلَهُهُ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را عاقبت کنید بهر حال} ^{و عاقبت کند و او را عاقبت کند و او را عاقبت کند}
 إِنَّ اللَّهَ لَعَفِيفٌ غَفُورٌ ذُو الْبَرِّ وَالْإِنْفِ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
 خدای اوست که بخشنده و بخشنده است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 وَإِنَّ اللَّهَ لَمَنْعٌ بَصِيرٌ ذُو الْبَرِّ وَالْإِنْفِ هُوَ الْغَنِيُّ عَنْ مَنْ وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ مَنْ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ أَتَى مِنَ الْقِيَامَةِ مَتَّصِحٌ الْأَرْضُ مَتَّصِحٌ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 إِنَّ اللَّهَ لَخَفِيفٌ يُجَوِّدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُو الْغَنِيُّ الْكَبِيرُ الَّذِي
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَكَ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْأَرْضُ فِي النَّهَارِ وَفِي النَّهَارِ وَالْأَرْضُ فِي النَّهَارِ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 عَلَى الْأَرْضِ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ بِالْأَرْضِ لَدُفٍّ خَيْرٌ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْكَبِيرُ الَّذِي
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 تَرَى عَيْنُكَ أَنَّ الْإِنْفِ لَكَ عَفِيفٌ لَكَ الْقِيَامَةُ عَفِيفٌ لَكَ الْقِيَامَةُ عَفِيفٌ لَكَ الْقِيَامَةُ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 عَفِيفٌ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 تَعْلَمُونَ اللَّهَ تَعْلَمُونَ اللَّهَ تَعْلَمُونَ اللَّهَ تَعْلَمُونَ اللَّهَ تَعْلَمُونَ اللَّهَ تَعْلَمُونَ اللَّهَ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 مِنْهُ وَنَالَهُ مَا تَرَى لَكُمْ مِنْهُ لَكُمْ مِنْهُ لَكُمْ مِنْهُ لَكُمْ مِنْهُ لَكُمْ مِنْهُ لَكُمْ مِنْهُ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 وَإِذَا تَنَزَّلَ عَلَيْهِمْ أَنْصَابُ نَفَرٍ وَهُمْ فِي وَجْهِهِ الْغَنِيُّ الْكَبِيرُ الَّذِي
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}
 يَسْأَلُونَ مَاذَا مِنْ خَلْقٍ عَلَيْهِمْ الشَّامُ الْقِيَامَةُ بَصِيرٌ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ
 خدای اوست که دانای بزرگوار است ^{آن را در روز و در شب} ^{و در شب و در روز}

خداى دانای بردبارست. ﴿٦٠﴾ آن کی عقوبت کند، بهم چنان^۱ عقوبت کرده شهد بدان واز گذشتاری کرده شهد^۲ وآن نصرت کند اویرا خداى؛ خداى عفوکناری^۳ آمرزیدگارست. ﴿٦١﴾ آن بدان خداى درآرد شورا در روز ودرآرد روزرا درشو^۴. خداى اشنوای بیناست. ﴿٦٢﴾ آن بدان خداى او یست حق وآن می خوانید از بیرون اوی، آن است باطل. خداى او یست وردوری^۵ بزرگ. ﴿٦٣﴾ ای ننگری که خداى فرود کرد از آسمان آوی^۶؟ شهد زمین سوز. خداى لطیفی آگه است. ﴿٦٤﴾ اویراست آن درآسمانها و آن در زمین. خداى اوی است وی نیازی^۷ ستوده. ﴿٦٥﴾ ای ننگری که خداى نرم کرد شها را آن در زمین و کشتیا می رود در دریا به فرمان اوی؛ ووازگیرد آسمان را که بنیفتد ور زمین بی به فرمان اوی؟ خداى به مردمان مهروافی^۸ آگه است. ﴿٦٦﴾ اوی او یست که زنده کند شها را؛ واز بمراند شهارا؛ واز زنده کند شها را. انسان ناسپاس است. ﴿٦٧﴾ هر گرهی را کردیم عبادت جایهای، ایشان عبادت کناران^۹ آن اند. نگر پیکار نکنندوا توا در کار و بخوان بی خداوند توا. توا وره یی راست هی^{۱۰}. ﴿٦٨﴾ اریکار کنند واثواء، بگه: خداى داناتر بدان می کنید. ﴿٦٩﴾ خداى حکم کند میان شها به روز رستاخیز درآن بودید درآن می اختلاف کردید. ﴿٧٠﴾ ای ندانی که خداى داند آن در آسمان وزمین؟ آن در کتاب است، آن ور خداى آسان است. ﴿٧١﴾ می برستون کنند^{۱۱} از بیرون خداى آن رای فرود نکرد بدان حقیق و نیست ایشانرا بدان علمی و نهید ستم کارانرا هیچ نصرت کنارانی^{۱۲}. ﴿٧٢﴾ ازمان^{۱۳} خوانده شهد وریشان آیتهای ایما دیدوریا^{۱۴} اشناسی در رویا ایشان که کافر شدند گستی^{۱۵}. می کامند^{۱۶} حله برند بدیشان می خوانند وریشان آیتهای ایما. بگه: ای آگه کم شها را به گتر^{۱۷} از آن؟ آتش وعده کرد آن

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - بهم چنان: همانگونه. | ۱۱ - می برستون کنند: می پرستند. |
| ۲ - گذشتاری کرده شهد: ستم کرده شود. | ۱۲ - نصرت کناران: یاری گران. |
| ۳ - عفوکنار: عفوکننده. | ۱۳ - ازمان: آنگاه. |
| ۴ - شو: شب. | ۱۴ - دیدوریا: پیدایی ها. |
| ۵ - وردوری: برتر. | ۱۵ - گستی: زشتی. • |
| ۶ - آو: آب. | ۱۶ - می کامند: می خواهند. • |
| ۷ - وی نیازی: بی نیازی. | ۱۷ - گتر: بدتر. |
| ۸ - مهر بان. | |
| ۹ - عبادت کناران: به جا آورندگان. | |
| ۱۰ - هی: هستی. | |

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكَرِيمِ مَا يَبْقَى النَّاسُ حَتَّى يَجْمَعُوا اِلَيْهِ اِنَّ اَللّٰهَ مِنْ
 خدای امانم که کارموده که هست خدای
 نَدَّ عَوْنُ مَنْ دُونِ اَللّٰهِ لِيُجْلُوْا بَابًا وَلَوْ اَجْتَمَعُوا اَلْمَوَدَّاتُ عَلَيْهِمْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى
 کن خدایند ابرو خدای ناهم بشود یکی از همه اشد او را در میان مکن خدای
 بِطَنِّهِ وَهُوَ مَعَ صَفْحِكَ اَطْلُبُ اَلْمَكْتُوبَ مَا قَدْ وَفَا اَللّٰهُ لِقَوْلِهِ اِنَّ اَللّٰهَ
 پنهانند ان اوست سبب و طهر و طهر و صحت نکرده خدای از جز نزار صحت نمودن خدای
 لَقَوْمٍ غَيْرُهُ اَلْبَصِيصُ طَعْنُ مِنَ الْمَلَايِكَةِ وَمِنْ اَتَاكُمُ اِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ بَعِيضُ
 و از غور است خدای بگریز و استخوان بر استخوان و از مردمان خدای استخوانی
 يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَاِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأَمْوَالُ بَآيَاتِ اَللّٰهِ تَعَالَى
 دانند ان حق است و ان در ایشان نیاید و از آمدن کارها با ایشان بیک و بیستند
 اَرْكَبُوا وَاَسْبَحُوا وَاَعْمُوا اَرْكَبُوا وَاَعْمُوا اَرْكَبُوا وَاَعْمُوا اَرْكَبُوا وَاَعْمُوا
 از کعبه کعبه و کعبه کعبه و در سبب کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه
 وَ اَللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاَنْتُمْ عَالِمُونَ وَاَنْتُمْ عَالِمُونَ وَاَنْتُمْ عَالِمُونَ
 در خدای از کعبه کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه
 لِيَاْمَنَ بَعْضُكُمْ اَلْمُتَّقِينَ مِنْ قُلُوبِهِمْ اَلْيَسْرُ اَلْيَسْرُ اَلْيَسْرُ اَلْيَسْرُ
 در میان اوست که از کعبه کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه و از کعبه کعبه
 وَ تَكُونُوا مِنْهُمْ اَعْلَى اَتَانِ اَلْقِيَامِ اَلْقِيَامِ اَلْقِيَامِ اَلْقِيَامِ اَلْقِيَامِ
 و سید سوهان و در سبب سوهان و از سبب سوهان و از سبب سوهان و از سبب سوهان
 فَوَلِّكُمْ فِيمَنْ تَوَلَّوْا فِيمَنْ تَوَلَّوْا فِيمَنْ تَوَلَّوْا فِيمَنْ تَوَلَّوْا فِيمَنْ تَوَلَّوْا
 و از سبب سوهان و از سبب سوهان و از سبب سوهان و از سبب سوهان و از سبب سوهان
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكَرِيمِ مَا يَبْقَى النَّاسُ حَتَّى يَجْمَعُوا اِلَيْهِ اِنَّ اَللّٰهَ مِنْ
 خدای امانم که کارموده که هست خدای
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكَرِيمِ مَا يَبْقَى النَّاسُ حَتَّى يَجْمَعُوا اِلَيْهِ اِنَّ اَللّٰهَ مِنْ
 خدای امانم که کارموده که هست خدای
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكَرِيمِ مَا يَبْقَى النَّاسُ حَتَّى يَجْمَعُوا اِلَيْهِ اِنَّ اَللّٰهَ مِنْ
 خدای امانم که کارموده که هست خدای

خدای، ایشانرا که کافر شدند. گذاشت شدن جای. ﴿۷۳﴾ یا مردمان! زده شد مثل بنوشید^۲ آنرا، ایشان کمی خوانید از بیرون خدای، نیافرینند مگسی ار همه بهم آیند اویرا، ار بر باید زیشان مگس چیزی، بنستاند آن از وی، سست شد طلبیدار^۳ و طلبیده. ﴿۷۴﴾
 صفت نکردند خدای را چون سزای صفت کردن اوی. خدای قوی عزیزست. ﴿۷۵﴾
 خدای بگزید از فریشتگان پیغامبران، و از مردمان، خدای اشنوای بیناست. ﴿۷۶﴾ داند آن پیش ایشان است و آن پس ایشان. بی خدای و از آید کارها. ﴿۷۷﴾ یا ایشان کبگرو یستید! رکوع گیرید و سجده گیرید و برستون کنید^۴ خداوند شما را و بکنید نیکی، شاید کشما^۵ نیک بخت شید^۶. ﴿۷۸﴾ جهاد کنید در خدای، چون سزای جهاد کردن اوی. اوی بگزید شما را و نکرد و رشمادر دین هیچ تنگی، دین پدر شما ابرهیم. اوی نام کرد شما را مسلمانان از پیش درین تا بهید^۷ پیغامبر گوه ور شما و بید^۸ گوهان و مردممان. بیای کنید نماز و بدهید زکوه و دست هنگ گیرید^۹ به خدای. اوی مهتر شماست، نیک است ایار^{۱۰} و نیک است نصرت کنار^{۱۱}.

سورة المؤمنون مائة و ثمان عشرة آية

مکیه

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ نیک بخت شدند مومنان. ﴿۲﴾ ایشان کایشان در غازها ایشان نرم شداران^{۱۲} هند. ﴿۳﴾ و ایشان کایشان از لغو روی گردانستاران^{۱۳} هند. ﴿۴﴾ و ایشان کایشان زکوه را داداران^{۱۴} هند. ﴿۵﴾ و ایشان کایشان فرجها ایشانرا نگه داشتاران^{۱۵} هند. ﴿۶﴾ بی و رانبازان^{۱۶} ایشان یا آن پادشا شد راست دستها ایشان، ایشان جد^{۱۷} ملامت کردگان هند. ﴿۷﴾ کی طلبد گذاره^{۱۸}ی آن، ایشان ایشان اند

- | | |
|----------------------------------|-------------------------------------------|
| ۱- گد: ید. | ۱۱- نصرت کنار: یاری گر. |
| ۲- بنوشید: بشنو ید. | ۱۲- نرم شداران: ترسکاران؛ فروتنی کنندگان. |
| ۳- طلبیدار: جوینده. | ۱۳- روی گردانستاران: روی گردانندگان. |
| ۴- برستون کنید: پیرستید. * | ۱۴- داداران: دهندگان. |
| ۵- کشما: که شما. | ۱۵- نگه داشتاران: نگاه دارندگان. |
| ۶- شید: شوید. | ۱۶- رانبازان: جفت ها. |
| ۷- بهد: بود؛ باشد. | ۱۷- جد: غیر؛ جز. |
| ۸- بید: باشید. | ۱۸- گذاره: افزون از. |
| ۹- دست هنگ گیرید: دست در زنید. * | |
| ۱۰- ایار: یار. | |

Y. 19

و رحدگدشتاران^۱. ۸ وایشان کایشان امانتها ایشانرا و عهد ایشانرا نگه داشتاران^۲ هند. ۹ وایشان کایشان ورنمازهای ایشان می نگه وانی کنند. ۱۰ ایشان ایشان اند میراث گرفتاران^۳. ۱۱ ایشان می میراث گیرند فردوس، ایشان در آنجا جاودانگان بند^۴. ۱۲ بیافریدیم انسان را از سلاله‌ی از گل. ۱۳ واز کردیم آنرا نطفه‌ی در جایگاهی خستوار^۵. ۱۴ واز بیافریدیم نطفه را علقه‌ی، بیافریدیم علقه را گوشتی، بیافریدیم گوشت را استخوانها، و پوشانیدیم ورا استخوانها گوشتی، واز وراوردیم آنرا آفرینشتی^۶ دیگر. بزرگوارست خدای نیکوتر آفریدگاران. ۱۵ واز شما پس آن مردگان بید. ۱۶ واز شما بروز رستاخیز می انگيخته شید^۷. ۱۷ بیافریدیم زور^۸ شما هفت آسمان و نبودیم از آفرینشت بارخواران^۹. ۱۸ و فرود کردیم از آسمان آوی باندازه. براندم آنرا در زمین. ایما و بر بدن آن توانان هم. ۱۹ وراوردیم شما را بدن بوستانها از خرما و انگور شما را در آن میوه‌ی فروان بهد زان می خورید. ۲۰ درختی می بیرون آید از که طور سینا. و آرد روغن و نان خورشتی^{۱۰} خورداران^{۱۱} را. ۲۱ شما را در ستوران عبرتی، می شراب دهیم شما را زان در شکنها آنست و شما را در آنجا منفعتهای فروان بهد زان می خورید. ۲۲ ورا آنور کشتها می ورداشته شید. ۲۳ بفرستادیم نوح را بی قوم اوی، گفت: یا قوم من! برستون کنید خدای را. نیست شما را هیچ خدای جدای، ای بنهرخیزید؟ ۲۴ گفتند مهتران ایشان که کافر شدند از قوم اوی: نیست این بی آدمی هم چون شما می خواهد که اوزونی جوید ورشها، ار خهستی خدای، فرود نکردی فریشتگان، نیشیدیم این در پدران ایما نخستینان. ۲۵ نیست اوی بی مردی بدوی دیوانه‌ی برمرگیرید^{۱۲}

۱۰- نان خورشت: نان خورش.

۱۱- خورداران: خورندگان.

۱۲- برمرگیرد: انتظار دارید.

۱- و رحدگدشتاران: از اندازه درگذرندگان؛

ستم کاران.

۲- نگه داشتاران: نگاه دارندگان.

۳- میراث گرفتاران: میراث گیرندگان.

۴- بند: باشند.

۵- خستوار: استوار. *

۶- آفرینشت: آفرینش.

۷- می انگيخته شید: انگيخته می شوید.

۸- زور: زیر.

۹- بارخواران: بی آگاهان؛ بی خبران.

بدوی تا هنگامی. ﴿۲۶﴾ گفت: خداوند من! نصرت کن مرا بدان دروزن گرفتند مرا. وحی کردیم بی‌اوی که کن کشتی به علم ایما و فرمان ایما. ازمان آمد فرمان ایما، ورجوشید^۱ تنور درکن در آن از هر دوا ازنی^۲ دوا و اهل تراء، بی‌کی پیشی کرد^۳ و روی عذاب ازیشان و سخن مگه و امن دریشان که ستم کردند، ایشان غرق کردگان^۴ بند. ﴿۲۸﴾ ازمان^۵ راست بایستی توا و کی و توا ورکشتی، بگه: سپاس آن خدای را کبره‌انست^۶ ایما را از قوم ستم کاران. ﴿۲۹﴾ بگه: خداوند من! فرود کن مرا فرود کردنی ببر که کرده. توا گیاه^۷ فرود کناران^۸ هی. ﴿۳۰﴾ در آن نشانا و بودیم آزموداران^۹. ﴿۳۱﴾ واز وراوردیم از پس ایشان گرهی دیگران. ﴿۳۲﴾ بفرستادیم دریشان پیغامبری زیشان کبرستون کنید خدای را. نیست شما را هیچ خدای جد اوی، ای بنپرخیزید؟ ﴿۳۳﴾ گفتند مهتران از قوم اوی ایشان که کافر شدند و دروزن گرفتند به پذیره آمدن^{۱۱} آن جهن و نعمت دادیم ایشانرا در زندگانی این گیتی: نیست این بی‌آدمی هم چون شما. می‌خورد زان می‌خورید از آن و می‌شمد زان می‌شמיד^{۱۱}. ﴿۳۴﴾ ارفرمان برداری کنید آدمی را هم چون شما، شما نون^{۱۲} زیان کران^{۱۳} بید. ﴿۳۵﴾ ای می‌وعده کند شما را، شما ازمان بپیرید و بید خاکی و استخوانها، شما بیرون آوردگان بید؟ ﴿۳۶﴾ دوری! دوری! آن رای^{۱۴} می‌وعده کرده. شید. ﴿۳۷﴾ نیست آن بی‌زندگانی ایما این گیتی. می‌میرم و می‌زیم^{۱۵} و نیم^{۱۶} ایما انگیختگان. ﴿۳۸﴾ نیست اوی بی‌مردی درچند^{۱۷} و رخدای دروغی و نیم ایما اویرا راست کر گرفتاران^{۱۸}. ﴿۳۹﴾ گفت: خداوند من! نصرت کن مرا بدان دروزن گرفتند مرا. ﴿۴۰﴾ گفت: از خجاره‌ی^{۱۹} شند پشیمانان. ﴿۴۱﴾ بگرفت ایشانرا صیحت^{۲۰} بحق. کردیم ایشانرا خاشه^{۲۱}، دوری باد قوم ستم کاران را. ﴿۴۲﴾ واز وراوردیم از پس ایشان گرهی دیگران. ﴿۴۳﴾ پیشی نکند هیچ گرهی ورزمان آن

- ۱- ورجوشید: برجوشید؛ بیرون دمید.
- ۲- ازنی: جفت؛ گونه.
- ۳- پیشی کرد: پیشی گرفت.
- ۴- غرق کردگان: غرق شدگان.
- ۵- ازمان: هنگامی که.
- ۶- کبره‌انست: که بره‌انست.
- ۷- گه: به؛ نیک؛ بهتر.
- ۸- فرود کناران: فرود آرنندگان.
- ۹- آزموداران: آزمایشندگان.
- ۱۰- پذیره آمدن: رسیدن؛ دیدار.
- ۱۱- می‌شمد: می‌آشامید.
- ۱۲- نون: آنگاه.
- ۱۳- زیان کران: زیان کاران.
- ۱۴- آن رای: آن را که.
- ۱۵- می‌زیم: زندگی می‌کنیم.
- ۱۶- نیم: نیستیم.
- ۱۷- درچند: بیافد؛ فرا یافت.
- ۱۸- راست کر گرفتاران: پاسور دارندگان؛ باورکنندگان.
- ۱۹- خجاره: اندک؛ کم.
- ۲۰- صیحت: بانگ.
- ۲۱- خاشه: خاشاک.

و پس نشند. ۴۴ واز بفرستادیم پیغامبران ایما را یک پس دیگر. هر باری آمد به گرهی پیغامبر آن، دروزن گرفتند او یرا. در رسانیدیم برخی را زیشان برخی و کردیم ایشانرا خبرها. دوری باد قومی را کنمی گرو یند. ۴۵ واز بفرستادیم موسی را و برادر او یرا هرون را به آیتهای ایما و حجتی دیدور. ۴۶ بی فرعون و گره او ی بزرگ منشتی کردند^۱، بودند قومی زورفرای کناران^۲. ۴۷ گفتند: ای راست کر گیریم^۳ دو آدمی راهم چون ایما و قوم آن دوا ایما را برستون کناران^۴؟ ۴۸ دروزن گرفتند آن دو را، بودند از هلاک کردگان. ۴۹ دادیم موسی را کتاب، شاید کایشان ره برند. ۵۰ کردم پسر مریم را و مادر او یرا نشانی و جای کردیم آن دورا بی بالای خداوند استادی^۵ و آبی روان. ۵۱ یا پیغامبران! بخورید از پاکیا و بکنید نیکی. من بدان می کنید دانام. ۵۲ این است دین شما یک دین و من خداوند شما. پیرخیزید از من. ۵۳ پیرا کنند کار ایشان میان ایشان نوشتیا. هر گرهی بدان نزدیک ایشان است، رامشتی شداران^۶ هند. ۵۴ بهیل^۷ ایشانرا در مسقی ایشان تاهنگامی. ۵۵ ای می پندارند^۸ کان می اوزایم ایشانرا بدان از مال و پسران. ۵۶ می شتاوانیم^۹ ایشانرا در نیکها؟ بل غمی داندند. ۵۷ ایشان کایشان از ترس خداوند ایشان ترسیداران^{۱۰} هند. ۵۸ وایشان کایشان به آیتهای خداوند ایشان می بگرو یند. ۵۹ ایشان کایشان به خداوند ایشان شرک نمی گیرند. ۶۰ ایشان می دهند آن دادند ودها ایشان ترسند بهد^{۱۱}. ایشان بی خداوند ایشان واز آمداران^{۱۲} بند. ۶۱ ایشان می شتاو کنند^{۱۳} در نیکها و ایشان آنرا پیشی کناران^{۱۴} هند^{۱۵}. ۶۲ ورنهیم^{۱۶} ورنفسی بی به توان آن و نزدیک ایما کتابی، می سخن گهد بحق وایشان ستم کرده نشند. ۶۳ بل دها ایشان در بارخواری^{۱۷} ازین وایشانرا عملهای از بیرون آن، ایشان آنرا کار کناران^{۱۸} بند. ۶۴ تا ازمان یگرفتیم نعمت دادگان ایشانرا



۱۱ - بهد: باشد.

۱۲ - واز آمداران: باز گردندگان.

۱۳ - می شتاو کنند: شتاب می کنند.

۱۴ - پیشی کناران: پیشی گیرندگان.

۱۵ - هند: هستند.

۱۶ - ورنهیم: تکلیف نماییم.

۱۷ - بارخواری: بی خبری؛ غفلت.

۱۸ - کار کناران: کار کنندگان.

۱ - بزرگ منشتی کردند: گردن کشی کردند.

۲ - زورفرای کناران: برتری جو یندگان.

۳ - راست کر گیریم: باور دار یم. *

۴ - برستون کناران: پرستندگان.

۵ - استاد: آرام جای؛ قرآن.

۶ - رامشتی شداران: شاد شوندگان.

۷ - بهیل: دست بدار؛ بگذار.

۸ - می پندارند: می پندارند.

۹ - می شتاوانیم: می شتابانیم.

۱۰ - ترسیداران: ترسندگان.

به عذاب، ازمان ایشان می زاری کنند. ﴿۶۵﴾ زاری مکنید امروز شما زما نصرت کرده نشید. ﴿۶۶﴾ بود نشانهای من، می خوانده شد ورشا بودید ورپاشنکهای^۲ شما می وازخزیدید ﴿۶۷﴾ بزرگ منشتی کناران^۳، بدان سمرگفتاران^۴ می هکوی لبیدید. ﴿۶۸﴾ ای نجنایند^۵ درسرخ، یا آمد بدیشان آن نیامد به پدران ایشان نخستینان. ﴿۶۹﴾ یا نیشختند^۶ پیغامبر ایشانرا، ایشان او یرا انکارکناران^۷. ﴿۷۰﴾ یا می گهند^۸ بدوی دیوانه ی بل آورد بدیشان حق و گویشتر^۹ ایشان حق را دشخواردشتاران^{۱۰} هند. ﴿۷۱﴾ ار پس روی کردی حق آرزوها ایشانرا، توه شدی^{۱۲} آسمانها و زمین و کی درآن است. بل آوردیم بدیشان شرف ایشان. ایشان از شرف ایشان روی گردانستاران^{۱۳} هند. ﴿۷۲﴾ یا می خواهی زیشان روزی، روزی خداوند توا گیه^{۱۴} و اوی گیه روزی داداران^{۱۵} است. ﴿۷۳﴾ توا می خوانی ایشانرا بی راهی راست. ﴿۷۴﴾ ایشان نمی گرویند بدان جهن، از ره گشتاران^{۱۶} هند. ﴿۷۵﴾ ار رحمت کردی ایما وریشان و واز کردی آن بدیشان از دشخواری، ستیزه بستندی در وی رهی ایشان می هکوی شدندی^{۱۷}. ﴿۷۶﴾ بگرفتیم ایشانرا به عذاب، نرمی نکردند^{۱۸} خداوند ایشانرا و زاری نکردند. ﴿۷۷﴾ تا ازمان^{۱۹} بگشادیم وریشان دری، خداوند غذایی سخت، ازمان ایشان درآن نومیدشداران^{۲۰}. ﴿۷۸﴾ اوی او یست که وراورد شما را گوشها و چشمها و دلهها، خجاره^{۲۱} می پند پذیرند. ﴿۷۹﴾ اوی او یست کبیافرید شما را در زمین، بی اوی حشر کرده شید. ﴿۸۰﴾ اوی او یست که زنده کند و میراند و او یراست مختلف شدن شو^{۲۲} و روز. ای خرد را کار نفرمایید؟ ﴿۸۱﴾ بل گفتند هم چنان گفتند نخستینان. ﴿۸۲﴾ گفتند: ای ازمان بمیرم و بیم^{۲۳} خاکی و استخوانها، ای ایما انگیختگان بیم؟ ﴿۸۳﴾ وعده کرده شدیم ایما و پدران ایما این از پیش، نیست این بی افسانه ای

- ۱- زما: ازما.
- ۲- پاشنکها: پاشنه ها.
- ۳- بزرگ منشتی کناران: گردن کنان.
- ۴- سمرگفتاران: «سمرگفتاران» هم خوانده میشود؛ افسانه گویند گان.
- ۵- می هکوی لبیدید: پاوه می گفتید.
- ۶- نجنایند: اندیشه نکنند؛ نیندیشند.
- ۷- نیشختند: تشناختند.
- ۸- انکارکناران: انکار کنند گان؛ ناشناسند گان.
- ۹- می گهند: می گویند.
- ۱۰- گویشتر: بیشتر.
- ۱۱- دشخواردشتاران: ناخواهند گان؛ ناپسند دارند گان.
- ۱۲- توه شدی: تباه می شد.
- ۱۳- روی گردانستاران: روی گردانند گان.
- ۱۴- گیه: به؛ بهتر؛ بهترین.
- ۱۵- روزی داداران: روزی دهند گان.
- ۱۶- ره گشتاران: از راه بگشتگان.
- ۱۷- می هکوی شدندی: حیران و سرگشته می شدند.
- ۱۸- نرمی نکردند: فروتنی نکردند.
- ۱۹- ازمان: هنگامی که.
- ۲۰- نومید شداران: نومید گشتگان.
- ۲۱- خجاره: اندک؛ کم.
- ۲۲- شو: شب.
- ۲۳- بیم: باشم.

نخستینان. ^{۸۱} بگه: کراست^۱ زمین و کی درآن است، ارهید کمی دانید. ^{۸۵}

انوز^۲ می گهند: خدای را. بگه: ای پند نپذیرید؟ ^{۸۶} بگه: کی است خداوند آسمانها هفت و خداوند عرش بزرگوار؟ ^{۸۷} انوز می گهند: خدای. بگه: ای بنهرخیزید؟ ^{۸۸} بگه: کی به دست اوی پادشای اوی هر چیزی، اوی زهار دهد و زهار داده نشهد؟ و روی، ارهید کمی دانید؟ ^{۸۹} انوز می گهند: خدای. بگه: چون می جادوی کرده شید. ^{۹۰} بل آوردیم بدیشان حق و ایشان دروزنان^۳ اند. ^{۹۱}

نگرفت خدای هیچ فرزندی و نبودوا اوی هیچ خدای. نون^۴ ببردی هر خدای آن بیافرید و زورفرازی کردی^۵ برخی زیشان و برخی. پاکی خدای را زان می صفت کنند. ^{۹۲}

دانای ناپیددی و حاضری و ردور است زان می شرک گیرند. ^{۹۳} بگه: خداوند من! ار بنمای مرا آن می وعده کرده شند. ^{۹۴} خداوند من! مکن مرا در قوم ستمکاران. ^{۹۵} ایما و رآن بنمایم ترا آن می وعده کنیم ایشانرا، توانان^۸ هم. ^{۹۶} واز کن بدان آن نیکوتر گستی^۹ را. ایما داناترهم بدان می صفت کنند. ^{۹۷} بگه: خداوند من! می وازداشت خواهم^{۱۰} به توا از وسوسهای^{۱۱} دیوان. ^{۹۸} و می وازداشت خواهم به توا خداوند من! که حاضر آیند به من. ^{۹۹} تا ازمان آید به یکی زیشان مرگی^{۱۲}، گهد: خداوند من! واز هیل^{۱۳} مرا. ^{۱۰۰} شاید کمن کم نیکو درآن بهیستم^{۱۴} نچنین^{۱۵} آن سخنی کاوی گفتار آن است. و از گداری^{۱۶} ایشان بشرستی^{۱۷} بهد، تا بی آن روز کانگیخته- شند. ^{۱۰۱} ازمان^{۱۸} دمیده شهد^{۱۹} در صور، خویشی نهبد میان ایشان آن روز و یک دیگر را نپرسند. ^{۱۰۲} کی گران شهد ترازوها اوی، ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^{۲۰}.

^{۱۰۳} کی سبک شهد ترازوهای اوی، ایشان ایشان اند که زیان کردند و رنفسها ایشان در دوزخ جاودانگان بند. ^{۱۰۴} می وراوروزد^{۲۱} و رروپها ایشان آتش و ایشان در آنجا تروش رویان^{۲۲} بند. ^{۱۰۵} ای نبود آبتهای من می خوانده شد ورشها، بودید بدان می دروزن گرفتید؟ ^{۱۰۶} گفتند: خداوند ایما!

۱ - کراست: که را است.

۲ - انوز: زود بود که.

۳ - پند نپذیرد: پند نمی پذیرد.

۴ - زهار داده نشهد: امان داده نشود.

۵ - دروزنان: دروغ گو یان.

۶ - نون: آنگاه.

۷ - زورفرازی کردی: برتری جستی؛ سر بر آوردی.

۸ - توانان: توانایان.

۹ - گستی: بدی.

۱۰ - می واز داشت خواهم: پناه می گیرم.

۱۱ - وسوسها: وسوسه ها.

۱۲ - مرگی: مرگ.

۱۳ - واز هیل: دست بدار؛ بگذار.

۱۴ - بهیستم: رها کردم؛ بگذاشتم.

۱۵ - نچنین: چنین مباد.

۱۶ - گداری: پیش.

۱۷ - بشرست: مانع؛ حجاب.

۱۸ - ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.

۱۹ - دمیده شهد: دمیده شود.

۲۰ - نیک بخت شداران: رستگاران.

۲۱ - می وراوروزد: بر می افروزد.

۲۲ - تروش رویان: زشت رویان.

غلبه کرد و ربا گدبختی^۱ ایما و بودیم قومی وی رهان^۲. ۱۰۷ خداوند ایما! بیرون هیل^۳ ایما را از آن ار واز آیم ایما ستم کاران هم. ۱۰۸ گهذ: بدوارید^۴ درآن و سخن مگوهدوا من. ۱۰۹ اوی بود گرهی ازبندگان من، می گهند^۵: خداوند ایما! بگرو یستم، بیامرز ایما^۶ را و رحمت کن و ربا، توا گیه رحمت کناران^۷ هی. ۱۱۰ گرفتیم ایشانرا اوسوسی، تا فرموش کردند^۸ ورشما ایاد کرد من و بودید ازیشان می خندیدید. ۱۱۱ من پاداش دادم ایشانرا امروز بدان شکوای کردند^۹. ایشان ایشان اند دست برداران^{۱۰}. ۱۱۲ گهذ^{۱۱}: چند درنگ کردید در زمین شمار سالها؟ ۱۱۳ گهذ: درنگ کردم روزی یا برخ روزی، پیرس شمرداران^{۱۲} را. ۱۱۴ گهذ: درنگ کردید بی خجاری^{۱۳}، ار شا بودید کمی دانستید. ۱۱۵ ای پنداشتید کبیافریدیم شما را بازی را و شما بی ایما واز آورده نشید؟ ۱۱۶ وردور^{۱۴} است خدای پادشای حق، نیست خدای مگر اوی، خداوند عرش بزرگوار. ۱۱۷ کی می خواندوا خدای خدای دیگر، حجت نیست او پرا بدان حساب اوی نزدیک خداوند اوی. آن نیک بخت نشند کافران. ۱۱۸ بگه: خداوند من! بیامرز و رحمت کن، توا گیه^{۱۵} رحمت کناران هی.

سورة النور اربع وستون آية

به نام خدای مهورانی رحمت کنار. ۱ سوتی فرود کردم آنرا و فریضه کردم آنرا و فرود کردم درآن نشانهای دیدور، شاید کشا پند پذیرید. ۲ زن زانیه و مرد زانی، بزنید هریکی را زان دوا صدتازیانیه. کو مگیر شما را بدان دوا مهورانی در دین خدای، ارهید کمی بگرو یید به خدای و به روز آن جهن. کو حاضر شه به عذاب آن دوا گرهی از مومنان. ۳ مرد زانی بزنی نکند بی زن زانیه را یا مشرکه را و زن زانیه بزنی نکند او پرا بی مرد زانی یا

- | | |
|------------------------------------|-----------------------------|
| ۱ - گدبختی: بدبختی. | ۱۱ - گهذ: گوید. |
| ۲ - وی رهان: بی رهان. | ۱۲ - شمرداران: شمردگان. |
| ۳ - بیرون هیل: بیرون آن. | ۱۳ - خجاره: آنک؛ کم. |
| ۴ - بدوارید: دور باشید؛ خوار شوید. | ۱۴ - وردور: بلند؛ بزرگوار. |
| ۵ - می گهند: می گویند. | ۱۵ - گیه: به؛ بهتر؛ بهترین. |
| ۶ - ایما: ما. | |
| ۷ - رحمت کناران: رحمت کنندگان. | |
| ۸ - فرموش کردند: فراموش کردند. | |
| ۹ - شکوای کردند: شکیبایی کردند. | |
| ۱۰ - دست برداران: رستگاران. | |

مشرک و حرام کرده شد آن ور مومنان. ﴿۴﴾ ایشان می رمیت کنند^۱ زنان پاک دامن را و از نیاوردند چهار گوه، بزئید ایشانرا هشتاد تازیانه و مپدیرید^۲ ایشانرا گوی هرگز. ایشان ایشانند فاسقان. ﴿۵﴾ بی ایشان کتوبه کردند از پس آن و نیکی کردند، خدای آمرزیدگاری رحمت کنار است. ﴿۶﴾ ایشان می رمیت کنند انبازان^۳ ایشانرا و نهید^۴ ایشانرا گوهان^۵ بی نفسها ایشان گوی^۶ یکی زیشان چهار گوی به خدای، اوی از راست گفتاران است. ﴿۷﴾ و پنجم لعنت خدای باد و روی ار هست از دروزنان^۷. ﴿۸﴾ واز کنداز وی عذاب که گوی دهد چهار گوی به خدای، اوی از دروزنان است. ﴿۹﴾ و پنجم خشم خدای باد و روی، ار هست از راست گفتاران. ﴿۱۰﴾ ار نبودی فضل خدای ورشا و رحمت اوی، خدای توبه پذیرفتاری^۸ درست کارست. ﴿۱۱﴾ ایشان آوردند دروغ، گرهی اند از شا مپندارید^۹ آن گدی شا را. بل آن گیه بهد شا را. هر مردی را زیشان آن کسب کرد از بزه و اوی که درگور گرفت^{۱۱} گوشتن^{۱۱} آن، زیشان اویرا عذابی بزرگ بهد. ﴿۱۲﴾ چرا که اشنیدید^{۱۲} آن، ظن نکردند مردان مومن و زنان مومنه به نفسها ایشان نیکی و گفتند این دروغی دیدورست. ﴿۱۳﴾ چرا نیاوردند و روی چهار گوه^{۱۳} که نیاوردند گوهان ایشان نزدیک خدای ایشانند دروزنان. ﴿۱۴﴾ ار نبودی فضل خدای ورشا و رحمت اوی درین گیتی و آن جهن، رسیدی به شا درآن در رفتید، درآن عذابی بزرگ. ﴿۱۵﴾ می گذاره دادید^{۱۴} آن به زبانه شا و می گفتید به دهنای شا آن نیست شا را بدان علم و می پندارید آنرا آسان و آن نزدیک خدای بزرگ است. ﴿۱۶﴾ چرا کاشنیدید^{۱۵} آن نگفتید...

- | | |
|-------------------------------------------|------------------------------------|
| ۱- می رمیت کنند: تهمت می زنند. ● | ۱۱- گوشتن: بزرگ کردن. |
| ۲- مپدیرید: مپذیرید. | ۱۲- اشنیدید: شنیدید. |
| ۳- انبازان: شریکان. | ۱۳- گوه: گواه. |
| ۴- نهید: نباشد. | ۱۴- می گذاره دادید: فرا می گرفتید. |
| ۵- گوهان: گواهان. | ۱۵- کاشنیدید: که شنیدید. |
| ۶- گوی: گواه. | |
| ۷- دروزنان: دروغ گویان. | |
| ۸- توبه پذیرفتار: توبه پذیرنده. | |
| ۹- مپندارید: مپندارید. | |
| ۱۰- درگور گرفت: اندر گرفت؛ به خود گرفت. ● | |

بهد ایما را که سخن گوهم بدین؟ پاکی ترا، این دروغی بزرگ است. ﴿۱۷﴾ می بند دهد
 شما را خدای که واز نیاید بچنین هرگز، ارهید^۱ گروستانان^۲. ﴿۱۸﴾ ومی دینور کند
 خدای شما را نشانها. خدای دانای درست کارست. ﴿۱۹﴾ ایشان می دوست دارند که
 اشکرا شهد^۳ فاحشی دریشان کبگرو یستند، ایشانرا عذابی دردمند کنار^۴ بهد درین گیتی و
 آن جهن. خدای داند و شما ندانید. ﴿۲۰﴾ ار نبودی فضل خدای ورشما و رحمت اوی،
 خدای مهروانی رحمت کنار^۵ هست. ﴿۲۱﴾ یا ایشان کبگرو یستند! پس روی مکنید^۶
 گامهای دیورا، کی پس روی کند گامهای دیورا، اوی می فرماید به فاحشی و گستی^۷ ار
 نبودی فضل خدای ورشما و رحمت اوی، پاکی نکردی از شما هیچ یکی هرگز، بی خدای
 بستاید^۸ کراخواهد. خدای اشتوای داناست. ﴿۲۲﴾ کو سوگند مخورند^۹ خداوندان فضل از
 شما و فراخی که ندهند خداوندان نزدیکی را و درویشان را و هجره کناران^{۱۰} را در سبیل
 خدای کو عفو کنید و درگذارید^{۱۱} ای دوست غمی دارید کبیامرزد^{۱۲} خدای شما را خدای
 آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۲۳﴾ ایشان می رمیت کنند^{۱۳} زنان پاک دامن
 بارخوار^{۱۴} مومنه را، بلعنت کرده بند درین گیتی و آن جهن و ایشانرا عذابی بزرگ بهد.
 ﴿۲۴﴾ آن روز گویا دهد^{۱۵} وریشان زبانا ایشان و دستهایشان و پایا ایشان بدان بودند
 می کردند. ﴿۲۵﴾ آن روز بونده دهد^{۱۶} ایشانرا خدای دین ایشان حق و می دانند که
 خدای او یست حق دیدور. ﴿۲۶﴾ سخنان پلید مردان پلید را و مردان پلید سخنان پلید
 را و سخنان پاک مردان پاک را و مردان پاک سخنان پاک را. ایشان وی زار کردگان اند
 زان می گهند. ایشانرا آمرزشتی بهد و روزی نیکوا.



- | | |
|------------------------------------------|------------------------------------------------|
| ۱ - هید: هستید. | ۱۱ - درگذارید: در گذارید؛ عفو کنید. |
| ۲ - گروستانان: گرویدگان. | ۱۲ - کبیامرزد: که بیامرزد. |
| ۳ - اشکراشهد: آشکارا شود. | ۱۳ - می رمیت کنند: تهمت می زنند؛ نسبت می دهند. |
| ۴ - دردمند کنار: دردناک. | ۱۴ - بارخوار: بدور از گناه؛ پاک. |
| ۵ - رحمت کنار: رحیم؛ مهربان. | ۱۵ - گویا دهد: گویای دهد. |
| ۶ - پس روی مکنید: پیروی مکنید. | ۱۶ - بونده دهد: تمام و کامل بدهد. |
| ۷ - گستی: بدی؛ زشتی. | |
| ۸ - بستاید = یُوَظَّی: پاک می کند. | |
| ۹ - کو سوگند مخورند: مبادا سوگند بخورند. | |
| ۱۰ - هجره کناران: هجرت کنندگان. | |

۲۷ یا ایشان کبگرو یستید! درمشید^۱ درخانها جد^۲ خانهای شما تا دستوری خواهید^۳ و سلام کنید وراهل آن. آن گیاه بهد شما را. شاید کشا پند پذیرید. ۲۸ ار نگنید^۴ درآن یکی درمشید در آن تا دستوری کرده شهد شما را. ار گفته شهد شما را؛ واز گردید، واز گردید آن پاکتر شما را. خدای بدان می کنید داناست. ۲۹ نیست ورشما بزه ی که درشید در خانها جد ساکن کرده در آن برخوردار^۵ شما را. خدای داند آن می اشکرا کنید و آن می پنهام کنید. ۳۰ بگه مردان مومن را تا فرودارند^۶ از چشمها ایشان و نگه دارند فرجها ایشان آن پاکتر ایشانرا. خدای آگه است بدان می کنند. ۳۱ بگه زنان مومنه را تا فرودارند از چشمها ایشان و نگه دارند فرجها ایشان واشکرا نکنند آرایشت^۷ ایشان بی آن اشکرا شد از آن کو فرودهیلند^۸ گواشمها^۹ ایشان و رگریوانها^{۱۰} ایشان واشکرا نکنند.... ایشان بی شویان ایشان را یا پدران ایشانرا یا پدران شویان ایشانرا..... یا برادران ایشانرا یا پسران برادران ایشانرا یا پسران خواهران ایشانرا یا زنان ایشانرا یا آن پادشا شد راست دستها ایشان یا پس روان جد خداوندان حاجت از مردان یا طفلان ایشان، که ورزرسیدند^{۱۱} ورعورتها زنان و بنزنند پایا ایشان، تا دانسته شهد^{۱۲} آن می پنهام کنند از آرایشت ایشان و توبه کنید بی خدای همه یا مومنان! شاید کشا نیک بخت شید. ۳۲ یک به دیگر دهید گیوهگان^{۱۳} آزاد را از شما و نیکان را از بندگان شما و بستاران^{۱۴} شما اربند حاجتمندان وی- نیاز کند^{۱۵} ایشانرا خدای از فضل اوی. خدای فراخ روزی داناست. ۳۳ کوپاکی کنیم ایشان کنمی گسندند نکاح تا وی نیاز کند ایشانرا خدای از فضل اوی وایشان کمی طلبند واز فرختن را، زان پادشا شد راست دستهای شما، واز فروشید ایشانرا

- ۱- درمشید: داخل مشوید.
- ۲- جد: غیر؛ جز.
- ۳- دستوری خواهید: اجازه خواهید.
- ۴- نگنید: نیابید. *
- ۵- برخوردار: بهره وری؛ متاع.
- ۶- فرودارند: فرو گیرند؛ فرو نهند.
- ۷- آرایشت: آرایش.
- ۸- کو فرود هیلند: که برافکنند.
- ۹- گواشمها= مقیمه؛ واشامه؛ باشامه. *
- ۱۰- گریوانها: گر بیانها.
- ۱۱- ورزرسیدند: چیره نگشتند؛ آگاه نشدند.
- ۱۲- تادانسته شهد: تادانسته شود؛ آشکار شود.
- ۱۳- گیوهگان: بیوهگان؛ بیوه زنان.
- ۱۴- بستاران: پرستاران؛ کنیزکان. *
- ۱۵- وی نیاز کند: بی نیاز کند.

ار دانید دریشان نیکی. دهید ایشانرا از مال خدای، آن داد شما را و مکره مکنید^۱ بستانان شما را و ر زنا، ار خواهند پاکی کردن، تا بطلبید منفعت زندگانی این گیتی. کی مکره کند ایشانرا خدای از پس مکره کردن ایشان آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۲۶﴾ فرود کردیم بی شما نشانهای دیدور کرده^۲ و صفی ازیشان کبگدشتند^۳ از پیش شما و بندی پرخیز کاران را. ﴿۲۷﴾ خدای ره‌نودار^۴ اهل آسمانها و زمین مثل روشنای اوی چون کلونکی^۵ در آن چراغی، چراغ در شیشه^۶، شیشه گوهی^۷ آن ستاره‌ی درویشدار^۸ است، می‌وراورخته شهد^۹ از درختی ببرکه کرده^{۱۰}، درخت زیتون فی مشرقی بهد و فی مغربی. می‌کامد^{۱۱} روغن زیت آن کبدروشد^{۱۲} ار همه نرسد بدان آتش روشنای و روشنای، ره نماید خدای روشنای او یرا کی خواهد و می‌زند خدای مثلها مردمانرا. خدای هر چیزی داناست. ﴿۲۸﴾ در خانهای دستوری کرد^{۱۳} خدای که ورداشته شهد و ایاد کرده شهد^{۱۴} در آن نام اوی، می‌تسبیح کنند او یرا در آن به بامداد و او یارگه^{۱۵}. ﴿۲۷﴾ مردانی مشغول نکنند ایشانرا بازرگانی و نه خرید و فرختی از ایاد کرد خدای و بیای کردن نماز و دادن زکوه، می‌ترسند از روزی که برگردد در آن دها و چشمها. ﴿۲۸﴾ تا پاداش دهد ایشانرا خدای نیکوتر آن کردند و بیوزاید ایشانرا از فضل اوی. خدای روزی دهد کرا خواهد بجد حساب. ﴿۲۹﴾ ایشان که کافر شدند، عملهای ایشان چون کورآبی^{۱۶} به هامونی، می‌پندارد آنرا تشنه آوی، تا ازمان آید بدان، نگندند آنرا چیزی. گندد خدای را نزدیک آن بونده دهد او یرا حساب اوی، خدای زود حساب است. ﴿۳۰﴾ یا چون تاریکهای در دریای ژرف، می‌ورپوشدور وی موجی از زور^{۱۷} اوی موجی، از زور اوی اوری^{۱۸}، تاریکهای برخی زان زور برخی، ازمان بیرون آرد دست اوی

- ۱- مکره مکنید: به اکراه مگیرید.
- ۲- دیدور کرده: پیدا و روشن شده.
- ۳- کبگدشتند: که بگدشتند.
- ۴- ره‌نودار: ره‌نما.
- ۵- کلونک: چراغدان.
- ۶- شیشه: زجاجه (در متن سیشه هم خوانده می‌شود)
- ۷- گوهی: گویی.
- ۸- درویشدار: درخشنده.
- ۹- می‌وراورخته شهد: می‌افروخته باشدش.
- ۱۰- ببرکه کرده: با برکت.
- ۱۱- می‌کامد: می‌خواهد؛ نزدیک است.
- ۱۲- کبد روشد: روشن شود؛ بتابد.
- ۱۳- دستوری کرد: اجازه داد؛ فرمود.
- ۱۴- ایاد کرده شهد: یاد کرده شود.
- ۱۵- او یارگه: شبانگاه.
- ۱۶- کورآب (گورآب): سراب.
- ۱۷- زور: زبر.
- ۱۸- اوری: ابر.

نکامد^۱ که بگیرند آنرا و کی نکند خدای اویرا روشنای، نهبد اویرا هیچ روشنای. ۴۱ ای ننگری کخدای می تسبیح کند اویرا کی در آسمانها و زمین؟ و مرغان صف زداران^۲ هر یکی داند غماز اوی و تسبیح اوی. خدای داناست بدان می کنند. ۴۲ خدای راست پادشای آسمانها و زمین و بی خدای است شدن جای^۳. ۴۳ ای ننگری که خدای براند اوری^۴، واز بهم کند میان آن، واز کند آنرا یک و دیگری؟ گیتی^۵ باران را می بیرون آید از میان آن و فرود کند از آسمان از کبھی در آن از تگرگی، رساند آن به کی خواهد و بگرداند آن از کی خواهد می کامد^۶ روشنای برق آن بررد چشمها را. ۴۴ می گرداند خدای شو^۷ را و روز را، در آن عبرتی است خداوندان بصرها را. ۴۵ خدای بیافرید هر موحنده^۸ از آب. زیشان هست کی می رود ورشکنب^۹ اوی وزیشان هست کی می رود و رد پای وزیشان هست کی می رود و رچار. بیافریند خدای آن خواهد. خدای و ر هر چیزی تواناست. ۴۶ فرود کردیم نشانهای دیدور. خدای ره نماید کرا خواهد بی^{۱۰} راهی راست. ۴۷ می گهند: بگرویستم به خدای و پیغامبر و فرمان برداری کردیم. واز می واز گردد^{۱۱} گرهی زیشان از پس آن و نیند ایشان مومنان. ۴۸ ازمان خوانده شند بی خدای و پیغامبر اوی، تا حکم کند میان ایشان ازمان گرهی زیشان روی گردانستاران^{۱۲}. ۴۹ ار بهد ایشانرا حق، آیند بی اوی نرم شداران^{۱۳}. ۵۰ ای در دها ایشان بیماری یا گمانند شدند^{۱۴} یا می ترسند کجور کنند^{۱۵} خدای و ریشان و پیغامبر اوی؟ بل ایشان ایشان اند ستمکاران. ۵۱ بود قول مومنان ازمان خوانده شند بی خدای و پیغامبر اوی تا حکم کند میان ایشان، که گوهند^{۱۶} اشنیدیم و فرمان برداری کردیم. ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^{۱۷}. ۵۲ کی فرمان برداری کند خدای را و پیغامبر اویرا

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------------------|
| ۱ - نکامد: نخواهد. | ۱۱ - می واز گردد: باز می گردد. |
| ۲ - صف زداران: صف زدگان. | ۱۲ - روی گردانستاران: روی گردانندگان. |
| ۳ - شدن جای: بازگشتن گاه. | ۱۳ - نرم شداران: فرمانبرداران. |
| ۴ - اوری: ابری. | ۱۴ - گمانند شدند: به شک افتادند. |
| ۵ - گیتی: بیتی. | ۱۵ - کجور کند: که جور کند. |
| ۶ - می کامد: می خواهد؛ نزدیک است. | ۱۶ - گوهند: گویند. |
| ۷ - شو: شب. | ۱۷ - نیک بخت شداران: شادمانان؛ رستگاران. |
| ۸ - موحنده: چمنده. | |
| ۹ - شکنب: شکم. | |
| ۱۰ - بی: به؛ به سوی. | |

و بترسد از خدای و بپرخیزد از وی، ایشان ایشان‌اند دست‌برداران^۱. **۵۳** سوگند
 خوردند به خدای، سخر سوگندان ایشان ار فرمای^۲ ایشانرا بیرون شدند. بگه: سوگند مخورید
 طاعتی نیکوا. خدای آگه است بران می‌کنید. **۵۴** بگه: فرمان برداری کنید خدای را
 و فرمان برداری کنید پیغامبر را، ارواز گردید و روی است آن ور نهاده شد^۳، ورشماست آن
 ور نهاده شدید. ارفمان برداری کنید اویرا ره برید. نیست و پیغامبر بی‌رسانیدن دیدور.
۵۵ وعده کرد خدای ایشانرا کبگرو یستند از شما و کردند نیکیا خلیفت کنیم^۴
 ایشانرا در زمین چنان خلیفت کردند ایشانرا کاز پیش ایشان بودند و جای کنده ایشانرا دین
 ایشان آن که بپسندید ایشانرا و بدل کنیم ایشانرا از پس ترس ایشان ایمنی. برستون کنند^۵ مرا،
 شرک نگیرند به من چیزی. کی کافر شهد^۶ پس آن ایشان ایشان‌اند فاسقان. **۵۶**
 بپای کنید نماز و بدهید زکوة^۷ و فرمان برداری کنید پیغامبر را. شاید کشما رحمت کرده شید.
۵۷ مپسندارید^۸ ایشانرا که کافر شدند پیشی کناران^۹ اند در زمین و جایگه ایشان آتش
 بهد و گد^{۱۰} است شدن جای. **۵۸** یا ایشان کبگرو یستید! کودستوری خواهید^{۱۱} از شما
 ایشان که پادشا شد راست دستهای شما و ایشان که نرسیدند به خواب دیدن از شما سه بار از
 پیش نماز بام و آن هنگام که بنهید جامه‌های شما از نیم‌روزان^{۱۲} و از پس نماز خفتن^{۱۳} سه وقت
 عورت‌اند شما را. نیست ورشما و فی وریشان بزه‌ی پس آن گشتاران^{۱۴} اند ورشما برخی از شما
 و برخی. چنان می‌دیدور کند خدای شما را نشانها. خدای دانای درست کارست.
۵۹ ازمان رسند طفلان از شما به خواب دیدن، کودستوری خواهید چنان دستوری
 خواستند ایشان کاز پیش ایشان بودند. چنان می‌دیدور کند خدای شما را نشانهای اوی.
 خدای



- | | |
|-------------------------------------------------|-------------------------------------------|
| ۱۰ - پیشی کناران: پیشی کنندگان؛ از حد گذرندگان. | ۱ - دست‌برداران: پیروزی یافتگان. |
| ۱۱ - گد: بد. | ۲ - فرمای: فرمائی. |
| ۱۲ - کودستوری خواهید: باید که اجازه بخواهید. | ۳ - ور نهاده شد: بار نهادنش؛ بار کرده شد. |
| ۱۳ - نیم‌روزان: وقت نماز پیشین. | ۴ - خلیفت کنیم: جانشین کنیم. |
| ۱۴ - نماز خفتن: نماز عشا. | ۵ - جای کند: جای دهد. |
| ۱۵ - گشتاران: گردندگان. | ۶ - برستون کنند: بپرستند. |
| | ۷ - کافر شهد: کافر شود. |
| | ۸ - زکوة: زکوة. |
| | ۹ - مپندارید: مپندارید. |

دانای درست کارست. ﴿۹۰﴾ از زه بشدگان^۱ از زنان، آن زنان که میدغمی دارند^۲ نکاح نیست و ریشان بزهی که بنهند جامها ایشان جد بیرون شداران به آرایش^۳ که پاکی کنند، گیه بهد ایشانرا. خدای اشنوای داناست. ﴿۹۱﴾ نیست ورکور تنگی و نی ورتنگی و فی ورمیمار تنگی و نی ورنفسهای شما که بخورید از خانهای^۴ شما یا از خانها پدران شما، یا از خانهای مادران شما یا از خانهای برادران شما، یا از خانهای خواهران شما، یا از خانهای عمان^۵ شما، یا از خانهای عمتان^۶ شما، یا خانهای خالان^۷ شما، یا از خانهای خالتان^۸ شما، یا آن پادشا شدید ورکلیدهای آن، یا دوستان شما. نیست ورشما بزهی که بخورید بهم یا پراکنده، ازمان درشید در خانهای، سلام کنید ورنفسهای شما، درودی^۹ از نزدیک خدای ببرکه کرده^{۱۰} پاک. چنان می دیدور کند خدای شما را نشانها شاید کشما خرد را کار فرماید. ﴿۹۲﴾ مومنان ایشان اند کبگرو یستند به خدای و پیغامبر اوی. ازمان بند و اوی ورکاری، بهم نشند تا دستوری خواهند ازوی، ایشان کمی دستوری خواهند از توا، ایشان ایشان اند کمی. بگرو یند به خدای و پیغامبر اوی. ازمان دستوری خواهند از توا، برخی کار ایشان، دستوری کن^{۱۱} کراخواهی از ایشان و آمرزش خواه ایشانرا از خدای. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست^{۱۲}. ﴿۹۳﴾ مکنید خواندن پیغامبر میان شما، چون خواندن برخی از شما برخی را. داند خدای ایشانرا کمی بیرون شدند^{۱۳} از شما به ستادی گرفت^{۱۴}. کو بترسید ایشان کمی مخالف شدند از فرمان اوی، که رسد بدیشان فتنه ی، یا رسد بدیشان عذاب دردمند. کسار. ﴿۹۴﴾ بدان که خدای راست آن در آسمانها و زمین. داند آن شما

۹۰ - ببرکه کرده: با برکت.

۹۱ - دستوری کن: فرمان بده.

۹۲ - رحمت کنار=رحیم.

۹۳ - شدند: شوند.

۹۴ - ستادی گرفتن: پناه گرفتن.

۱ - از زه بشدگان: نازبندگان.

۲ - میدغمی دارند: امید نمی دارند.

۳ - جمید بیرون شداران به آرایش: غیر آرایش کنندگان.

۴ - خانها: خانه ها.

۵ - عمان: عموها.

۶ - عمتان: عمه ها.

۷ - خالان: خالوها؛ دایی ها.

۸ - خالتان: خاله ها.

۹ - درود: سلام و آفرین.

عَلَيْهِ وَيُؤْمِرُ بِعَمَلِهِمْ فِي شَرٍّ أَوْ عَمَلٍ طَيِّبٍ ثُمَّ يَكْتُبُ عَلَيْهِمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فَهُوَ يُعْزِزُ مَنْ يَشَاءُ وَلَا يَضُرُّهُ عَذَابُ السَّعِيرِينَ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

ور آن هید آن روز واز آورده شید بی اوی آگه کند ایشانرا بدان کردند. خدای بهر چیزی داناست.

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ بزرگوارست اوی کفرود کرد^۱ فرقان ورنده ی اوی تا بهد جهانیا^۲ بدمس بری^۳. ۲ اوی کاویراست پادشای^۴ آسمانها و زمین و نگرفت فرزندی ونبود اویرا شریکی درپادشای و بیافرید هر چیزی، بساخت آنرا ساختنی^۵. ۳ وگرفتند از بیرون اوی خدایانی، نیافرینند چیزی و ایشان می آفریده شند و پادشای ندارند نفسها ایشانرا مضرتی و نی منفعتی و پادشای ندارند^۶ ورمرگی و نی ورنزدگانی و نی ورنانگیختن^۷. ۴ گفتند ایشان که کافر شدند: نیست این بی دروغی درحیند^۸ آن وعون کردند^۹ اویرا وآن قومی دیگران. آوردند ستمی و دروغی. ۵ وگفتند افسانها نخستینان، بنویشت^{۱۰} آن، آن می املا کرده شهد^{۱۱} وروی بامداد و اویارگه^{۱۲}. ۶ بگه: فرود کرد آن اوی که داند پنهانی^{۱۳} در آسمانها و زمین. اوی هست آمرزیدگاری رحمت کنار. ۷ گفتند: چیست این پیغامبر را، می خورد طعام و می رود در بازارها؟ چرا فرود کرده نشدی^{۱۴} اوی فریسته ی^{۱۵} تا بودی و اوی بدمس بری. ۸ یا اوکنده شدی بی اوی گنجی، یا بودی اویرا بوستانی، می خوردی از آن. گفتند ستم کاران: پس. روی نمی کنیدی بی مردی جادوی کرده را. ۹ بنگر چون بزدند ترا مثلها، وی ره. شدند نمی توانند راهی. ۱۰ بزرگوار است اوی، کار^{۱۶} خواهد کند ترا گیه از آن بوستانهای می رود از زیر آن جویها و کند ترا کوشکها. ۱۱ بل دروزن گرفتند به رستاخیز و بساختیم کرا دروزن گرفت به رستاخیز آتشی. ۱۲ ازمان گینند ایشانرا از جایگاهی

- | | |
|---------------------------------------------|------------------------|
| ۱ - کفرود کرد: که فرود کرد. | ۱۱ - اویارگه: شبانگاه. |
| ۲ - بدمس بر: بیم کننده. | ۱۲ - پنهانی: پنهانی. |
| ۳ - پادشای پادشاهی. | ۱۳ - بی: به؛ به سوی. |
| ۴ - ساختنی: تقدیر کردنی؛ اندازه کردنی. | ۱۴ - فریسته: فرشته. |
| ۵ - پادشای نوازند: پادشاهی ندارند. | ۱۵ - کار: که اگر. |
| ۶ - ورنانگیختن: برانگیختن؛ دوباره زنده شدن. | |
| ۷ - درحیند: بیافند؛ فرا یافت. | |
| ۸ - وعون کردند: یاری کردند. | |
| ۹ - بنویشت: بنویشت. | |
| ۱۰ - می املا کرده شهد: املا کرده می شود. | |

دور، اشند^۱ آنرا در خشم شدنی^۲ و نالیدنی^۳. **۱۳** ازمان اوکنده شند^۴ از آن جایگهی تنگ هم بند کردگان^۵ بخوانند آنجا وای^۶. **۱۴** غنوانید امروز یک وای و بخوانند وای فراوان. **۱۵** بگه: ای آن گیّه^۷ یا بوستان جاودانه^۸ آن که وعده کرده شدند پرخیز کاران؟ بهد ایشانرا پاداشی و شدن جای^۹. **۱۶** ایشانرا در آنجا آن می خواهند جاودانگان بند، هست ورخداوند توا وعدهی خهسته^{۱۰}. **۱۷** آن روز حشر کند ایشانرا و آن می برستون کنند^{۱۱} از بیرون خدای، گهد^{۱۲}: ای شبا وی ره کردید بندگان مرا ای گره! یا ایشان وی ره شدند^{۱۳} از راه؟ **۱۸** گهند: پاکی ترا نبود که سزید^{۱۴} ایما را که گیرم از بیرون توا هیچ ولیانی، بی برخورداری دادیم ایشانرا و پدران ایشانرا تا فرموش کردند ایاد کردند و بودند قومی هلاک کردگان. **۱۹** دروزن گرفتند شبا را بدان می گوئید، نتوانند حیلی و فی نصرت کردنی. کی ستم کند از شما، بچشانیم اویرا عذابی بزرگ. **۲۰** نفرستادیم پیش توا از فرستادگان، یانی^{۱۵} ایشان می خوردند طعام و می رفتند در بازارها و کردیم برخی از شما برخی را فتنه ی. ای می شکوای کنند؟ و هست خداوند توا بینا. **۲۱** گفتند ایشان کمید نمی دارند^{۱۶} ثواب ایما چرا فرود کرده نشد ویرما فریستگان؟ یا نمی گینیم^{۱۷} خداوند ایما را. بزرگ منشتی کردند در نفسا ایشان و نافرمان شدند نافرمانی بزرگ. **۲۲** آن روز گینند فریستگان میزدک نهید^{۱۸} آن روز گنه کاران را و می گهند حرامی حرام کرده. **۲۳** و قصد کنیم بی آن کردند از عملی، کردیم آنرا گردی پراکنده. **۲۴** ایاران گهیش^{۱۹} آن روز گیّه بند^{۲۰} به استاد^{۲۱} و نیکوتر به نیم روزان^{۲۲}. **۲۵** آن روز بشکاود^{۲۳} آسمان به اور^{۲۴} و فرود کرده شند فریشتگان فرود کردنی. **۲۶** پادشای آن روز حق خدای را بهد و هست

- ۱- اشند: می شتوند.
- ۲- درخشم شدن: خشم گرفتن.
- ۳- نالیدن: زغیر و بانگ.
- ۴- اوکنده شند: افکنده شوند.
- ۵- هم بند کردگان: هم بندها؛ با یکدیگر بسته ها.
- ۶- وای: واو یلاه؛ هلاک؛ زاری کردن.
- ۷- گیّه: به؛ بهتر؛ بهترین.
- ۸- جاودانه ی: جاودانگی.
- ۹- شدن جای: جایگاه؛ برگشتن گاه.
- ۱۰- خهسته: خواسته؛ پرسیده.
- ۱۱- می برستون کنند: می پرستند.
- ۱۲- گهد: گوید.
- ۱۳- شدند: می شتوند.
- ۱۴- سزید: سزاوار نبود.
- ۱۵- یانی: مگر.
- ۱۶- کمیدنمی دارند: که امید نمی دارند.
- ۱۷- نمی گینیم: نمی بینیم.
- ۱۸- نهید: نباشد.
- ۱۹- ایاران گهیش: یاران بهشت.
- ۲۰- پند: باشند.
- ۲۱- استاد: قرارگاه؛ جایگاه.
- ۲۲- نیم روزان: قیلوله گاه.
- ۲۳- بشکاود: بشکافد.
- ۲۴- اور: ابر.

يَوْمَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَمُوا وَهُمْ يَوْمَ يَعْصِي الْأَمْرَ عَلَى بَنِيهِ يَقُولُ أَأَلْقَيْتُ الْحَبْلَ مَعَ الْقَوْمِ
يَوْمَ سَبِيلًا يَوْمَ نُنْفِثُ لِقَاءَ الْآخِرَةِ فَلَا نُلْقِيهَا لِقَاءَ أَصْلَانِ عَنِ الْقَوْمِ لِقَاءَ الْآخِرَةِ
وَكَيْفَ الْقَبِيلُ لِلْآخِرِينَ جَمْعًا وَلَا وَقَالَ الرَّبُّ يَوْمَ يَأْتِي الْقَوْمُ بِآخِرِهِمْ
الْقُرْآنَ مَقْبُورًا وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا الْكُرْآنَ عِمَادًا لِلَّذِينَ هُمْ عَنْهُ وَعَمَدَ رَبِّكَ أَعْلَى
وَنُصْرًا وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْوَلَا تُعْلَمُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ حِكْمَةً وَآيَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ
بِهِمُ آيَاتِهِمْ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كُفْرُهُمْ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْآخِرَ
أَنْتُمْ تَخْشَوْنَ عَلَىٰ ذُرِّيَّتِهِمْ مِنَ الْمَوْتِ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا الْقُرْآنَ
كُتُبًا وَمَا أَنْتُمْ بِأَعْيُنٍ مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
فِي جَعَلْنَا صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْنَا عَلَى الْغَالِبِينَ عَذَابُ الْغَالِبِينَ عَذَابُ الْغَالِبِينَ عَذَابُ الْغَالِبِينَ
الَّذِينَ قَوْمًا يَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ قَوْمًا يَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ قَوْمًا يَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ
لَهُمْ عَلَى الْقَوْمِ الْقَوْمِ الْقَوْمِ الْقَوْمِ الْقَوْمِ الْقَوْمِ الْقَوْمِ الْقَوْمِ الْقَوْمِ
مَقْرُونًا وَأَذَانًا أَنْ يَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ قَوْمًا يَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ
يَجْعَلُونَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ

روزی ورکافران سخت. ﴿٢٧﴾ آن روز بخاید^۱ ستم کار وردو دست اوی، گهذ: یا کاشکی من بگرفتی وا پیغامبر راهی. ﴿٢٨﴾ یا وای من^۲، کاشکی من نگرفتی فلان را دوستی. ﴿٢٩﴾ وی ره کرد مرا از ایاد کرد^۳ پس آن که آمد به من و هست دیوانسان را فرودهیشتار^۴. ﴿٣٠﴾ گفت پیغامبر: یا خداوند من! قوم من گرفتند این قران را هیسته^۵. ﴿٣١﴾ چنان کردیم هر پیغامبری را دشمنی از گنه کاران. گوس^۶ به خداوند توا ره غوداری و نصرت کناری^۷. ﴿٣٢﴾ گفتند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد و روی قران یک جله؟ چنان تا باستانیم^۸ بدان دل توا و یک پس دیگر کردیم^۹ آنرا یک پس دیگر کردنی. ﴿٣٣﴾ نیاوردند به توا مثل یانی^{۱۰} آوردند بتوا حق و نیکوتر به تفسیر. ﴿٣٤﴾ ایشان می حشر کرده شند و رویا ایشان بی دوزخ. ایشان گتراند^{۱۱} بجایگه و وی ره تر براه. ﴿٣٥﴾ دادیم موسی را کتاب و کردیم واوی^{۱۲}، برادر او ایرا هرون را، وزیر. ﴿٣٦﴾ گفتیم: بشید^{۱۳} بی قوم ایشان کدروژن گرفتند^{۱۴} به آیتها ایما. هلاک کردیم ایشانرا هلاک کردنی. ﴿٣٧﴾ و قوم نوح ازمان دروزن گرفتند پیغامبران را، غرق کردیم ایشانرا و کردیم ایشانرا مردمانرا نشانی و بساختیم ستم کاران را عذابنی دردمند کنار. ﴿٣٨﴾ و عادیان و ثمودیان و ایاران چه^{۱۵} و گرهای میان آن فراوان. ﴿٣٩﴾ همه را بزدیم او ایرا مثلها و همه را هلاک کردیم هلاک کردنی. ﴿٤٠﴾ آآمدند و رآن ده که بارانیده شد باران بد، ای نبودند کمی دیدند آن؟ بل بودند میدغی داشتند^{۱۶} انگیختن. ﴿٤١﴾ ازمان گینند ترا، نگیرند ترا بی اوسوسی: ای این اویست کبفرستاد خدای پیغامبری؟ ﴿٤٢﴾ کامست^{۱۷} که وی ره کند ایما را از خدایان ایما، ار آن را نبود که شکویای کردیم و رآن، انوز بدانند^{۱۸} آن هنگام گینند عذاب کی



۱- بخاید: بگذرد می گردد.

۲- واوی من: وای بر من.

۳- ایاد کرد: یاد کرد.

۴- فرودهیشتار: فرو گذارنده: خوار کننده.

۵- هیسته: دست باز داشته.

۶- گوس: گوس: بسنده: بس.

۷- نصرت کنار: یاری گر.

۸- باستانیم: استوار گردانیم.

۹- یک پس دیگر کردیم: جدا جدا کردیم.

۱۰- یانی: مگر.

۱۱- گتراند: بدتراند.

۱۲- واوی: با اوی.

۱۳- بشید: بروید.

۱۴- کدروژن گرفتند: که دروغ زن گرفتند.

۱۵- چه: چاه.

۱۶- میدغی داشتند: امید نمی داشتند.

۱۷- کامست: خواست: نزدیک بود.

۱۸- انوز بدانند: زود بود که بدانند.

اذ لم يزل اذ انت من الله اله موه امانت تكون عليه وكنك ان تعجب ان
 انك مني معون او تقول ان مني الا كما لا تعلم بل هم اذ لم يزل الفرقان
 دله كيف مة الجلا ولو لم يزل عليه ساكننا ثم جعلنا القمقم عليه لئلا تم
 قضاه الشافضا يسترا وهو الذي جعل الحكم القبل لما و التور ما و جعل
 القمار ينفذ او هو الذي ارجل الرباع يقرأ في يد رخته و اولنا من القمار
 طعونا النبي و بلة مينا و نقيه مقاحلنا انعاما و اناسي كحتو او لغة
 صوفاء ينفذ في صكروا فان اكنو الناس الا كعورا و لو شئنا انفسا و كل
 هو كونه زافلا تلعب الكافون و جاعه مربه جهاد اكبر و هو الذي مرج فهور
 هذه الغيب فزاد هذه الملع اجمع و جعل بينهم اوزنا و جبر ما يهودا و هو الذي
 خلق من السما اشرافا جعله تسبا و صغرا و كل و بلة قد نرا و يقبه و من يوزا
 ما لا ينفذ و لا نصوره و كل الكافر عليه طعوا و ما اذ لم يزل الا
 منقرا و قد اقل ما ايا الكفر عليه من اجرا الا من منته الا انه مينا و توكل
 على التي الذين لا يوف و فتح بقمه و كفو به نوب عباد و خلق الله في خلق
 الطوايف و الانص و ما ينصلق بقمه اقام نرا استوفى على العرش الوجود فسال

وی ره تر براه. ﴿۴۳﴾ ای دیدی آن کس را که گرفت خدای او یرا هوای^۱ اوی، ای تواهی وروی نگه وان؟ ﴿۴۴﴾ یا می پنداری که گویشتر^۲ ایشان می اشندند^۳، یا خرد را می کار فرمایند؟ ناند^۴ ایشان بی چون ستوران، بل ایشان وی ره تر به ره. ﴿۴۵﴾ ای ننگری بی خداوند توا چون بکشید سایه را؟ ار خهستی^۵ کردی آنرا ساکن، واز کردیم خرشید را ورآن دلیلی. ﴿۴۶﴾ واز درکشیدیم آنرا بی ایما درکشیدنی^۶ آسان. ﴿۴۷﴾ اوی او یست، کرد شما را شورا لباسی و روز را راحتی و کرد روز را انگیختن. ﴿۴۸﴾ اوی او یست کبفرستد بادها را پراکنداران^۷ پیش رحمت اوی و فرود کردیم از آسمان آوی پاکیزه. ﴿۴۹﴾ تا زنده کنیم بدان شهری مرده را و آب دهیم از آن، زان بیافریدیم ستورانی و مردمانی فراوان. ﴿۵۰﴾ دیدور کردیم آن میان ایشان تا پند پذیرند^۸، ابا کردند^۹ گویشتر مردمان بی ناسپاسی^{۱۰} را. ﴿۵۱﴾ ار خواهیم بفرستیم در هر دهی بدس بری^{۱۱}. ﴿۵۲﴾ فرمان برداری مکن کافران را و جهاد کن و^{۱۲} ایشان بدان جهادی بزرگ. ﴿۵۳﴾ اوی او یست کبیرون هیشت^{۱۳} دو دریا، این خوشی خوش^{۱۴} و این شوری شور^{۱۵} و کرد میان آن دوا بشرستی^{۱۶} و بشرستی^{۱۷} بشرده^{۱۸}. ﴿۵۴﴾ اوی او یست کبیافرید از آب آدمی. کرد او یرا نسبی و خویشی و هست خداوند توا توانا. ﴿۵۵﴾ می برستون کنند^{۱۹} از بیرون خدای آن رای^{۲۰} منفعت نکند ایشانرا و مضرت نکند ایشانرا و هست کافر و خداوند اوی عون کنار^{۲۱}. ﴿۵۶﴾ نفرستادیم ترا بی میزدک بری^{۲۲} و بدس بری. ﴿۵۷﴾ بگه^{۲۳}: نمی خواهیم از شما ورآن هیچ مزدی، بی کی خواهد که گیرد بی خداوند اوی راهی. ﴿۵۸﴾ و ستام کن^{۲۴} و رآن زنده کنیم و تسبیح کن به سپاس اوی و گوس بدوی به گنهان بندگان اوی آگه. ﴿۵۹﴾ اوی کبیافرید آسمانها و زمین و آن میان آن دوا، درشش روز. واز غلبه کرد و رعرش. خدای، بیس

- ۱- هوا: کام و مراد و آرزو.
- ۲- گویشتر: بیشتر.
- ۳- می اشندند: می شنوند.
- ۴- ناند: نه اند؛ نیستند.
- ۵- خهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۶- درکشیدنی: باز گرفتگی.
- ۷- پراکنداران: نشرأ (قرآتهای دیگر: بشرأ)
- ۸- بد پذیرند: پند پذیرند.
- ۹- ابا کردند: سر باز زدند.
- ۱۰- ناسپاسی: ناگرویدن.
- ۱۱- بدس بری: بیم کننده.
- ۱۲- و: یا.
- ۱۳- کبیرون هیشت: کبیرون هیشت: که جدا کرد.
- ۱۴- خوش: گوارنده.
- ۱۵- شور = اجاج: تلخ.
- ۱۶- بشرست: بند؛ بازدارنده.
- ۱۷- بشرده: بازداشته.
- ۱۸- می برستون کنند: می پرستند.
- ۱۹- آن رای: آن را که.
- ۲۰- عون کنار: یاور و یار یگر و هم پشت.
- ۲۱- میزدک بر: مرده دهنده.
- ۲۲- بگه: بگو.
- ۲۳- و ستام کن: تو گل کن؛ اعتماد کن.

بدوی دانای را. ﴿۶۰﴾ ازمان^۱ گفته شهد ایشانرا: سجده گیرید رحمن را، گهنگد: چیست
 رحمن؟ ای سجده گیرم آن رای^۲ می فرمای ایما را؟ ویوزود ایشانرا سوریدنی^۳. ﴿۶۱﴾
 بزرگوارست اوی که کرد در آسمان برجهها و کرد در آن چراغی و ماهی دروکیدار^۴.
 ﴿۶۲﴾ اوی اویست، کرد شورا و روز را یک پس دیگر، کرا خواهد که پند پذیرد و
 خواهد شکر گزاردن^۵. ﴿۶۳﴾ بندگان خدای، ایشان کمی روند ورزمین حلیمان، ازمان
 سخن گوهند ایشانرا نادانان، گهنگد: سلام. ﴿۶۴﴾ ایشان همه شب بایستند^۶ خداوند
 ایشانرا سجده گرفتاران^۷ و استاداران^۸. ﴿۶۵﴾ ایشان می گهنگد: خداوند ایما! بگردان زما^۹
 عذاب دوزخ، عذاب آن هست تاوانی. ﴿۶۶﴾ آن گد است استادن جای^{۱۰} و جایگه.
 ﴿۶۷﴾ ایشان ازمان خزین کنند^{۱۱}، توهی نکنند و بخیلی نکنند^{۱۲} و بهد میان آن راستی.
 ﴿۶۸﴾ ایشان غی خوانند و اخدای خدای دیگر و نکشند آن نفس را کحرام^{۱۳} کردخدای
 بی بحق و زنا نکنند و کی کند آن پذیره آید^{۱۴} عقوبت بزه را. ﴿۶۹﴾ یک دو شهد^{۱۵}
 اویرا عذاب روز رستاخیز و جاودانه شهد^{۱۶} در آن خوارکنار^{۱۷}. ﴿۷۰﴾ بی کی توبه کرد و
 بگرویست و کرد عمل نیک، ایشان بدل کند خدای گستیا ایشان بنیکوها. هست خدای
 آمرزیدگاری رحمت کنار. ﴿۷۱﴾ کی توبه کند و کند نیکی اوی واز آید بی خدای
 واز آسنی. ﴿۷۲﴾ ایشان گوی غی دهند به دروغ. ازمان برونند بلفو، برونند کریمان.
 ﴿۷۳﴾ ایشان ازمان پند داده شند به آیتهای خداوند ایشان، بنیفتند وراں کوتان^{۱۸}
 و کوران. ﴿۷۴﴾ ایشان می گهنگد: خداوند ایما! ده ایما را از انبازان ایما و فرزندان ایما
 روشنی چشمها و کردیم پرخیز کاران را امامی. ﴿۷۵﴾ ایشان می پاداش داده
 شند ورواره^{۱۹}، بدان شکویای کردند و می پذیره آورده شند، در آن درودی

- | | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| ۱- ازمان: هنگامی که؛ چون. | ۱۱- خزین کنند: هزین کنند. |
| ۲- آن رای: آن را که. | ۱۲- بخیلی نکنند: سخت گیری نکنند. |
| ۳- سوریدن: رمیدن و جدایی. | ۱۳- کحرام: که حرام. |
| ۴- دروکیدار: درخشنده. | ۱۴- پذیره آید: ببیند. |
| ۵- شکر گزاردن: سپاسگزاری. | ۱۵- یک دو شهد: دو برابر شود. |
| ۶- همه شب بایستند: شب به روز آورند. | ۱۶- جاودانه شهد: جاودان شود. |
| ۷- سجده گرفتاران: سجده کنان. | ۱۷- خوارکنار: به خواری. |
| ۸- استاداران: ایستادگان. | ۱۸- کوتان: کران. |
| ۹- زما: از ما. | ۱۹- ورواره = غرقه: برواره. |
| ۱۰- استادن جای: جایگاه. | |

و سلامی. ﴿۷۶﴾ جاودانگان بند در آن، نیکوست استادن جای^۱ و جایگه. ﴿۷۷﴾
 بگه: چمی کند به شا خداوند من ار نبودی خواندن شما؟ دروزن گرفید، انوز بهد^۲ لازم
 آمدنی^۳.

سورة الاحزاب و عشرین آیت

تکلیف

به نام خدای مهربانی^۴ رحمت کناره^۵. ﴿۱﴾ سوگند به طا و سین و میم. ﴿۲﴾ کان
 آیتای کتاب دیدور هند. ﴿۳﴾ شاید کنوا کشتارهی^۶ نفس ترا که نیند^۷ مومنان.
 ﴿۴﴾ ار خواهیم فرودکنیم وریشان از آسمان نشانی، شهد گردنها ایشان آنرا
 نرم شداران^۸. ﴿۵﴾ نیامد بدیشان هیچ ایاد کردی^۹ از خدای نوا^{۱۰}، یانی بودند از آن
 روی گردانستاران^{۱۱}. ﴿۶﴾ دروزن گرفتند، انوز آید^{۱۲} بدیشان خبرهای آن بودند بدان
 می اوسوس کردند^{۱۳}. ﴿۷﴾ ای ننگرند بی زمین چند ور آوردیم در آن از هر ازنی^{۱۴}
 نیکو؟ ﴿۸﴾ در آن نشانی و نبودند گویشته^{۱۵} ایشان مومنان. ﴿۹﴾ خداوند توا،
 اوی است عزیز رحمت کنسار. ﴿۱۰﴾ که بخواند خداوند توا موسی را که: آی به قوم
 ستم کاران. ﴿۱۱﴾ قوم فرعون ای بنهرخیزند^{۱۶}. ﴿۱۲﴾ گفت: خداوند من! من
 می ترسم کدروزن گیرند^{۱۷} مرا. ﴿۱۳﴾ و تنگ شهد^{۱۸} گور^{۱۹} من و بنرود^{۲۰} زبان من،
 بفرست وامن هرون را. ﴿۱۴﴾ وایشانرا ورم ن گنهی است، ترسم که بکشند مرا.
 ﴿۱۵﴾ گفت: نچنین بیرید آیتای ایما، ایما^{۲۱} واشما نیوشیداران^{۲۲} هند^{۲۳}. ﴿۱۶﴾ آید
 به فرعون، گوهد: ایما پیغامبر خداوند جهانیان هم. ﴿۱۷﴾ بفرست وایما بی اسرائیل را.
 ﴿۱۸﴾ گفت: ای بنپروردیم ترا درما خورد ودرنگ کردی درما از زندگانی توا ساها؟
 ﴿۱۹﴾ وکردی کردن توا آن کردی و توا از ناسپاسی کناران هی. ﴿۲۰﴾ گفت:
 کردم آن نون^{۲۴} و من

- ۱ - استادن جای: قرارگاه.
- ۲ - انوز بهد: زود بود که باشد.
- ۳ - لازم آمدن: واجب گشتن.
- ۴ - مهربانی: مهربان.
- ۵ - رحمت کنار = رحیم.
- ۶ - کنوا کشتارهی: که تو کشته ای.
- ۷ - نیند: نباشد.
- ۸ - نرم شداران: فروشکستان.
- ۹ - ایاد کردی: پند و یاد کرد.
- ۱۰ - نوا: نو و تازه.
- ۱۱ - روی گردانستاران: روی گردانندگان.
- ۱۲ - انوز آید: زود بود که بیاید.
- ۱۳ - می اوسوس کردند: افسوس می کردند؛ استهزا می کردند.
- ۱۴ - ازنی: جفت؛ گونه.
- ۱۵ - گویشته: بیشتر.
- ۱۶ - بنهرخیزند: تهریزند.
- ۱۷ - کدروزن گیرند: که بدروغ دارند.
- ۱۸ - تنگ شهد: تنگ شود.
- ۱۹ - گور: سینه؛ دل.
- ۲۰ - بنرود: گند نه نشود.
- ۲۱ - ایما... هند: ما... هستیم.
- ۲۲ - نیوشیداران: شنوید گز.
- ۲۳ - نون: آنگد.

از فرموش کناران^۱ هم. ﴿۲۱﴾ بگریختم از شما آن رای^۲ ترسیدم از شما. داد مرا خداوند من حکم و کرد مرا از فرستادگان. ﴿۲۲﴾ آن نعمتی است که منت نهادی آن و رمن که بنده. گرفتی بنی اسرائیل را. ﴿۲۳﴾ گفت فرعون: چیست خداوند جهانیان؟ ﴿۲۴﴾ گفت: خداوند آسمانها و زمین و آن میان آن دوا، ارهید^۳ یقین شداران^۴. ﴿۲۵﴾ گفت: کرا پیرامون اوی بود، ای بنیوشید^۵؟ ﴿۲۶﴾ گفت: خداوند شما و خداوند پدران شما نخستینان. ﴿۲۷﴾ گفت: پیغامبر شما اوی کفرستاده شد بی شما دیوانه است. ﴿۲۸﴾ گفت: خداوند مشرق و مغرب و آن میان آن دوا، ارهید کخرد را می کار فرماید. ﴿۲۹﴾ گفت: ار گیری خدای جد^۶ من، کنم ترا از درزندان کردگان^۷. ﴿۳۰﴾ گفت: ای ار آوردم به تو^۸ حاجتی دیدور^۹؟ ﴿۳۱﴾ گفت: بیار آن را می از راست گفتاران. ﴿۳۲﴾ بیوکند^{۱۰} عصای اوی، ازمان آن ماری دیدور بود. ﴿۳۳﴾ و بیرون آورد دست اوی، ازمان آن سپید بود نگرستاران^{۱۱} را. ﴿۳۴﴾ گفت مهتران را پیرامون اوی: این جادوساری^{۱۲} داناست. ﴿۳۵﴾ می خواهد که بیرون کند شما را از زمین شما به جادوی اوی، چمی فرماید؟ ﴿۳۶﴾ گفتند: پس کن او یرا و برادر او یرا و بفرست درشارستانها^{۱۳} گردکناران^{۱۴}. ﴿۳۷﴾ تا آرند به تو هر جادوساری دانا را. ﴿۳۸﴾ بهم کرده شدند جادوساران وعدهی روز معلوم را. ﴿۳۹﴾ و گفته شد مردمانرا: ای شما بهم آمداران^{۱۵} هید؟ ﴿۴۰﴾ شاید کایما پس روی کنیم جادوساران را، ار بند ایشان غلبه کناران^{۱۶}. ﴿۴۱﴾ ازمان آمدند جادوساران، گفتند فرعون را: ای هست ایما را مزدی ار بیم ایما غلبه کناران؟ ﴿۴۲﴾ گفت: نعم. شما نون از نزدیک کردگان بید. ﴿۴۳﴾ گفت ایشانرا موسی: بیوکند آن شما اوکنداران^{۱۷} هید. ﴿۴۴﴾ بیوکندند جلها ایشان و عصاها ایشان و گفتند: به عزیزی فرعون، ایما ایمایم غلبه کناران. ﴿۴۵﴾ بیوکند موسی عصای اوی، ازمان اوی می نگشت^{۱۸} آن می کردند. ﴿۴۶﴾ اوکنده شدند جادوساران مسجد گرفتاران. ﴿۴۷﴾ گفتند: بگرو یرستم به خداوند

۱- فرموش کناران: فراموش کنندگان.

۲- آن رای: آن را که.

۳- ارهید: هستید.

۴- یقین شداران: بی گمانان.

۵- بنیوشید: نشو ید؛ نمی نشو ید.

۶- جد: غیره جز.

۷- زندان کردگان: زندانیان.

۸- تو: تو.

۹- دیدور: آشکار و پیدا.

۱۰- بیوکند: بيفکند.

۱۱- نگرستاران: نگزندگان.

۱۲- جادوسار: جادوگر؛ جادو.

۱۳- شارستانها: شهرها.

۱۴- گردکناران: گردآورندگان.

۱۵- بهم آمداران: فراهم آیندگان.

۱۶- غلبه کناران: چیرگان.

۱۷- اوکنداران: افگندگان.

۱۸- می نگشت: فرو می برد؛ می بلفد. o

جهانیان. ۴۸ خداوند موسی و هرون. ۴۹ گفت: راست کر گرفتید^۱ او را پیش آن کدستوری کردم شما را. اوی مهر شماست، اوی که بیاموخت شما را جادوی، انوز^۲ بدانید. بیرم دستای شما و پایهای شما از خلاف، و درارکنم^۳ شما را همه. ۵۰ گفتند: زیان نیست، ایما بی خداوند ایما وازگشتاران^۴ هم. ۵۱ ایما می طمع داریم که بیمارزد ایما را خداوند ایما گنهان ایما^۵ که بیم^۶ نخستین مومنان. ۵۲ وحی کردیم بی موسی که: به شو^۷ ببر بندگان مرا، شما پس روی کردگان^۸ هید. ۵۳ بفروستاد فرعون در شارستانها^۹ حشرکناران^{۱۰}. ۵۴ این گره گرھکی^{۱۱} خجازه اند^{۱۲}. ۵۵ وایشان ایما را درخشم کناران^{۱۳} هند. ۵۶ وایما همه سلاح پوشیداران^{۱۴} اند. ۵۷ بیرون آوردیم ایشانرا از بوستانها و چشمها. ۵۸ وگنجها و جایگهی خوش. ۵۹ چنان میراث دادیم آن بنی اسرائیل را. ۶۰ در رسیدند بدیشان در وقت روزور آمدشداران^{۱۵}. ۶۱ ازمان^{۱۶} یک و دیگر را بدیدند دوگره، گفتند ایاران^{۱۷} موسی: ایما غرق کردگان هم. ۶۲ گفت: نچنین^{۱۸} وامن است خداوند من، انوزره نماید مرا. ۶۳ وحی کردیم بی موسی که: بز ن عصای توا ور دریا. بشکافت، بود هر پاره ی چون که بزرگ. ۶۴ و نزدیک کردیم آنجا دیگران را. ۶۵ وبرهانستیم^{۱۹} موسی را وکرا واوی بود همه. ۶۶ واز غرق کردیم دیگران را. ۶۷ در آن نشانی، نبودند گویشترا ایشان مومنان. ۶۸ خداوند توا اویست عزیز رحمت کنار. ۶۹ بخوان وریشان خبر ابرهم. ۷۰ که گفت پدر او پرا و قوم او پرا: چمی برستون کنید؟ ۷۱ گفتند: می برستون کنیم بتان را، همیشه بیم آنرا استاداران^{۲۰}. ۷۲ گفت: ای می اشنیم از شما کمی خوانید؟ ۷۳ یا منفعت کنند شما را یا مضرت کنند. ۷۴ گفتند: بل گندادیم^{۲۱} پدران ایما را چنان می کنند. ۷۵ گفت: ای دیدید آن بودیدی برستون کردید؟ ۷۶ شما و پدران شما دیرینگان^{۲۲} ۷۷ ایشان دشمن اند مرا بی خداوند جهانیان را.

۱۲ - خجازه: اندک؛ قلیل.

۱۳ - در خشم کناران: به خشم آوردن گان.

۱۴ - سلاح پوشیداران: آمادگان؛ سلاح پوشیدگان.

۱۵ - در وقت روزور آمد شداران: بامدادان.

۱۶ - ازمان: هنگامی که.

۱۷ - ایاران: یاران.

۱۸ - نچنین: دوری باد؛ نه چنین.

۱۹ - برهانستیم: رها نیدیم. ۵

۲۰ - استاداران: ایستادگان.

۲۱ - گندادیم: یافتیم. ۵

۲۲ - دیر بگان: پیشینگان.

۱ - راست کر گرفتید: باور داشتید.

۲ - انوز: زود بود که.

۳ - و درارکنم: بردار کنم.

۴ - وازگشتاران: بازگردند گان.

۵ - ایما: ما.

۶ - بیم: باشیم.

۷ - شو: شب.

۸ - پس روی کردگان: دنبال شدگان.

۹ - شارستانها: شهرها.

۱۰ - حشرکناران: فراهم آوردن گان.

۱۱ - گرھک: گروهک.

[illegible]

۷۸) اوی که بیافرید مرا، اوی ره غاید مرا. ۷۹) اوی او یست که طعام دهد مرا
 و شراب دهد مرا. ۸۰) ازمان^۱ بیمار شم، اوی شفا دهد مرا. ۸۱) اویست
 کبیراند^۲ مرا، واز زنده کند مرا. ۸۲) اوی است که طمع دارم که بیمارزد مرا گنه
 من، بروز حساب. ۸۳) خداوند من! ده مرا حکم و در رسان^۳ مرا به نیکان. ۸۴)
 وکن مرا ثنای نیکو در وادعیان^۴. ۸۵) وکن مرا از میراث گرفتاران^۵ بوستان نعمت.
 ۸۶) و بیمارز پدر مرا، اوی هست از وی راهان. ۸۷) و خوارمکن^۶ مرا آن روز
 کانگیخته شند^۷. ۸۸) آن روز منفعت نکند مال و فی پسران. ۸۹) بی کی آرد به
 خدای دلی سلامت. ۹۰) و نزدیک کرده شهد گهیشت^۸ پرخیز کاران را. ۹۱)
 و بیرون آورده شهد دوزخ وی رهان را. ۹۲) و گفته شهد ایشانرا: کجاست آن بودید
 می برستون کردید^۹. ۹۳) از بیرون خدای، ای نصرت کنیم^{۱۰} شما را یا داد واز آرند^{۱۱}?
 ۹۴) سرتنگون^{۱۲} کرده شند در آن ایشان و وی رهان. ۹۵) و سپههای ابلیس همه.
 ۹۶) گهند ایشان در آن می پیکار کنند: ۹۷) سوگند به خدای که بودیم در
 وی ره می دیدور. ۹۸) که گراگر کردیم^{۱۳} شمارا به خداوند جهانیان. ۹۹) و وی ره
 نکردند ایما را بی گنه کاران. ۱۰۰) نیست ایما را هیچ شفاعت کنارانی. ۱۰۱) و فی
 دوستی دوست. ۱۰۲) ار ایما را واز هیشتن بید، تبید^{۱۴} از مومنان. ۱۰۳) در آن نشانی
 و نبودند گویشتر ایشان مومنان. ۱۰۴) خداوند توا، اوی است عزیز رحمت کنار.
 ۱۰۵) در وزن گرفتند گره نوح فرستادگانرا. ۱۰۶) گفت ایشانرا برادر ایشان نوح: ای
 بنهرخیزید؟ ۱۰۷) من شما را پیغامبری خستوار^{۱۵} هم. ۱۰۸) بهرخیزید از خدای و
 فرمان برداری کنید مرا. ۱۰۹) نمی خواهم از شما ورن هیچ مزدی. نیست مزد من بی ور
 خداوند جهانیان. ۱۱۰) بهرخیزید از خدای و فرمان برداری کنید مرا. گفتند:
 ای راست کر گیرم ترا و پس روی کردیم ترا خوارتران؟ ۱۱۲) گفت: چیست علم من
 بدان بودید می کردید؟ ۱۱۳) نیست حساب ایشان بی ور خداوند من ار دانید. ۱۱۴)
 و نیم من راندار^{۱۶} مومنان. ۱۱۵) نیم من بی بدس بری دیدور. ۱۱۶) گفتند: ارواز
 نشی^{۱۷} یا نوح! بی

۱- ازمان: آنگاه که هنگامی که.

۲- کبیراند: که بمیراند.

۳- در رسان: برسان.

۴- وادعیان: پسینان.

۵- میراث گرفتاران: ارث برندگان.

۶- خوار مکن: شرم زده و رسوا مکن.

۷- کانگیخته شند: که انگیخته شوند.

۸- گهیشت: بهشت.

۹- می برستون کردید: می پرستیدید.

۱۰- نصرت کنیم: نصرت کنیم.

۱۱- داد واز آرند: کینه می کشند.

۱۲- سرتنگون: سرتنگون.

۱۳- گراگر کردیم: برابر کردیم.

۱۴- تبید: فنکون: تا باشیم.

۱۵- خستوار: استوار.

۱۶- راندار: دور کننده.

۱۷- واز نشی: باز نایستی.



از سنگ کشتگان^۱. گفت: خداوند من! قوم من دروزن گرفتند^۲ مرا. ^{۱۱۸}
 حکم کن میان من و میان ایشان حکمی و برهان مرا و کراوم^۳ است، از مومنان. ^{۱۱۹}
 برهانستند اویرا و کرا وا اوی بود در کشتی پرکرده^۴. ^{۱۲۰} واز غرق کردیم
 پس ماندگان^۵ را. ^{۱۲۱} درآن نشانی و نبودند گویشتر^۶ ایشان مومنان. ^{۱۲۲} خداوند
 توا، اوی است عزیز رحمت کنار^۷. ^{۱۲۳} دروزن گرفتند عادیان فرستادگانرا. ^{۱۲۴}
 گفت ایشانرا برادر ایشان هود: ای بنهرخیزید^۸؟ ^{۱۲۵} من شما را پیغامبری خستوار^۹ هم.
^{۱۲۶} بهرخیزید از خدای و فرمان برداری کنید مرا. ^{۱۲۷} نمی خواهم از شما و رآن هیچ
 مزدی. نیست مزد من بی و در خداوند جهانیان. ^{۱۲۸} ای می بنا کنید بهر بالای^{۱۰} نشانی
 می بازی کنید؟ ^{۱۲۹} و می کنید گل کردهای^{۱۱}، شاید کشما جاودانه شید. ^{۱۳۰}
 ازمان بگیرید، بگیرید بزرگ منشتی کناران^{۱۲} را. ^{۱۳۱} بهرخیزید از خدای و
 فرمان برداری کنید مرا. ^{۱۳۲} بهرخیزید ازوی که بیوزود^{۱۳} شما را بدان می دانید.
^{۱۳۳} بیوزود شما را به ستوران و پسران. ^{۱۳۴} و بوستانها و چشمها. ^{۱۳۵} من
 می ترسم ورشما از عذاب روز بزرگ. ^{۱۳۶} گفتند: گراگر^{۱۴} است ویرما، ای پند دهی یا
 نبی^{۱۵} از پسنداداران؟ ^{۱۳۷} نیست این بی دروغ نخستینان. ^{۱۳۸} و نیم ایما
 عذاب کردگان. ^{۱۳۹} دروزن گرفتند اویرا، هلاک کردم ایشانرا، درآن نشانی؛ نبودند
 گویشتر ایشان مومنان. ^{۱۴۰} خداوند توا او یست عزیز رحمت کنار. ^{۱۴۱} دروزن
 گرفتند ثمودیان فرستادگانرا. ^{۱۴۲} گفت ایشانرا برادر ایشان صالح: ای بنهرخیزید؟
^{۱۴۳} من شما را پیغامبری خستوار هم. ^{۱۴۴} بهرخیزید از خدای و فرمان برداری کنید
 مرا. ^{۱۴۵} نمی خواهم از شما و رآن هیچ مزدی. نیست مزد من بی و در خداوند جهانیان.
^{۱۴۶} ای می هیشته شید^{۱۶} درآن اینجاست ایمان؟ ^{۱۴۷} در بوستانهای و چشمهای.
^{۱۴۸} و کشتیهای^{۱۷} و خرماهای کاردوهای^{۱۸} آن دربافته^{۱۹}. ^{۱۴۹} و می کنید از کها
 خانهای هنبارده کناران^{۲۰}. ^{۱۵۰} بهرخیزید از خدای و فرمان برداری کنید مرا. ^{۱۵۱}
 و فرمان برداری مکنید فرمان

۱- سنگ کشتگان: سنگ سار شدگان.

۲- دروزن گرفتند: دروزن داشتند. *

۳- وین: = قبی: وامن: بامن.

۴- پرکرده: پر: پر کرده شده.

۵- پس ماندگان: جاماندگان.

۶- گویشتر: بیشتر. *

۷- رحمت کنار: رحیم.

۸- بهرخیزید: پرهیزید.

۹- خستوار: استوار. *

۱۰- بالای: بالایی و بلندی.

۱۱- گل کردها: کارگاهها. *

۱۲- بزرگ منشتی کناران: گردن کشان.

۱۳- بیوزود: بیغزود.

۱۴- گراگر: برابر.

۱۵- نبی: نباشی.

۱۶- می هیشته شید: واگذارده می شوید.

۱۷- کشتها: کشت ها.

۱۸- کاردوها: شکوفا و بارها.

۱۹- دربافته: برهم نشاند و به هم درشده.

۲۰- هنبارده کناران: شدی کنار: شادکامان. د

توهی کناران^۱ را. ^{۱۵۲} ایشان می توهی کردند در زمین و نیکی نمی کردند. ^{۱۵۳}

گفتند: تو از جادوی کردگان^۲ هی. ^{۱۵۴} نه ای تو ای آدمی هم چون ایا، بیار نشانی

ارهی از راست گفتاران. ^{۱۵۵} گفت: این و شتری^۳، او پرا نیاوهی^۴ و شا را نیاوهی روز

معلوم. ^{۱۵۶} مرسانید بدوی گدی^۵، بگیرد شا را عذاب روز بزرگ. ^{۱۵۷} بکشتند

او پرا، شدند پشیمانان. ^{۱۵۸} بگرفت ایشانرا عذاب، در آن نشانی، نبودند گویشتر^۶ ایشان

مومنان. ^{۱۵۹} خداوند تواء، اوی است عزیز رحمت کنار. ^{۱۶۰} دروزن گرفتند گره لوط

فرستاد گانرا. ^{۱۶۱} گفت ایشانرا برادر ایشان لوط: ای بنهرخیزید؟ ^{۱۶۲} من شا را

پیغامبری خستوار^۷ هم. ^{۱۶۳} بنهرخیزید^۸ از خدای و فرمان برداری کنید مرا. ^{۱۶۴}

نمی خواهم از شا و آن هیچ مزدی، نیست مزد من بی و خداوند جهانیان. ^{۱۶۵} ای

می آید به نران از جهانیان؟ ^{۱۶۶} و می هیلید^۹ آن بیافرید شا را خداوند شا از انبازان

شاه، بل شا قومی و رحد گذشتاران^{۱۰} هید. ^{۱۶۷} گفتند: ار واز نشی^{۱۱} یا لوط! بی از

بیرون کردگان^{۱۲}. ^{۱۶۸} گفت: من عمل شا را از دشمن داشتاران^{۱۳} هم. ^{۱۶۹}

خداوند من! برهان مرا و اهل مرا زان می کنند. ^{۱۷۰} برهانستند^{۱۴} او پرا و اهل او پرا همه.

^{۱۷۱} بی زالی در ماندگان. ^{۱۷۲} واز هلاک کردیم دیگران را. ^{۱۷۳}

و بگوارانیدیم^{۱۵} وریشان بارانی. گد است باران بدس بردگان^{۱۶}. ^{۱۷۴} در آن نشانی و

نبودند گویشتر ایشان مومنان. ^{۱۷۵} خداوند تواء، اویست عزیز رحمت کنار.

^{۱۷۶} دروزن گرفتند اباران گویش^{۱۷} فرستاد گانرا. ^{۱۷۷} گفت ایشانرا شعیب: ای

بنهرخیزید؟ ^{۱۷۸} من شا را پیغامبری خستوار هم. ^{۱۷۹} بنهرخیزید از خدای و

فرمان برداری کنید مرا. ^{۱۸۰} نمی خواهم از شا و ران هیچ مزدی، نیست مزد من بی و و

خداوند جهانیان. ^{۱۸۱} وفا کنید به پیمان و مسبید از کهستاران^{۱۸}. ^{۱۸۲} و بسنجید

به ترازوی راست.



۱ - توهی کناران: اسراف کنندگان؛ فساد کنندگان.

۲ - جادوی کردگان: جادو شدگان.

۳ - و شتری: اشتر.

۴ - نیاوه: بهره؛ نصیب.

۵ - گدی: بدی.

۶ - گویشتر: بیشتر.

۷ - خستوار: استوار.

۸ - بنهرخیزید: پرهیزید.

۹ - می هیلید: دست باز می دارید.

۱۰ - و رحد گذشتاران: از اندازه گذرندگان.

۱۱ - واز نشی: باز نایستی.

۱۲ - بیرون کردگان: بیرون شدگان.

۱۳ - دشمن داشتاران: دشمنان و دشمن داران.

۱۴ - برهانستند: رهایی دادند.

۱۵ - بگوارانیدیم: بیارنایدیم.

۱۶ - بدس بردگان: بیم کردگان.

۱۷ - گویش: بیشه.

۱۸ - کهستاران: کاهندگان.

۱۸۳) و مکبید^۱ مردمان را چیزها ایشان و مروید در زمین توهی کناران^۲. ۱۸۴)
 پهرخیزید از وی کبیا فرید شا را و خلق نخستینان را. ۱۸۵) گفتند: توا از جادوی-
 کردگان^۳ هی. ۱۸۶) نه ای^۴ توا بی بشری هم چون ایما، می پنداریم ترا از دروزنان.
 ۱۸۷) بیوکن وریا پاره ی از آسمان، ارهی از راست گفتاران. ۱۸۸) گفت: خداوند
 من داناتر بدان می کنبد. ۱۸۹) دروزن گرفتند او را. برگرفت ایشانرا عذاب روزاور آن
 بود عذاب روز بزرگ. ۱۹۰) درآن نشانی و نبودند گویشتره ایشان مومنان. ۱۹۱)
 خداوند توا، اوی است عزیز رحمت کنار^۵. ۱۹۲) آن فرود کردن^۶ خداوند جهانیان است.
 ۱۹۳) فرود آورد آن جبریل خستوار^۷. ۱۹۴) وردل توا تابی از بدس برداران^۸. ۱۹۵)
 به زبانی تازی دیدور. ۱۹۶) آن در نویشتیهای^۹ نخستینان است. ۱۹۷) ای نبود
 ایشانرا نشانی که دانستندی آن داناان بنی اسرائیل؟ ۱۹۸) ار فرود کردی ایما آنرا و برخی
 اعجمیان. ۱۹۹) بخواندندی آن وریشان نبودندی بدان گرو یستاران^{۱۰}. ۲۰۰) چنان
 در کردیم آنرا در دلشهای گنه کاران. ۲۰۱) نگروریند بدان، تا گینند^{۱۱} عذاب
 دردمند کنار^{۱۲}. ۲۰۲) آید بدیشان ناگهان و ایشان ندانند. ۲۰۳) می گهند: ای ایما
 زمان دادگان^{۱۳} هم؟ ۲۰۴) ای به عذاب ایما می شتاوکنند^{۱۴}؟ ۲۰۵) ای دیدی ار
 برخورداری دادیم ایشانرا سالها؟ ۲۰۶) واز آمد بدیشان آن بودند می وعده کرده شدند.
 ۲۰۷) منفعت نکرد از ایشان آن بودند می برخورداری گرفتند. ۲۰۸) هلاک نکردیم
 هیچ دهی را یانی^{۱۵} آنرا بدس برداران بود. ۲۰۹) ایاد کردی و نبودیم ستم کاران. ۲۱۰)
 فرود نیابند بدان دیوان. ۲۱۱) و نسزد ایشانرا و نتوانند. ۲۱۲) ایشان از اشینیدن^{۱۶}
 ورتا کردگان^{۱۷} اند. ۲۱۳) غوان و اخدای خدای دیگر، تبی^{۱۸} از عذاب کردگان.
 ۲۱۴) و بدس بر^{۱۹} قرباتان^{۲۰} ترا نزدیکتران را. ۲۱۵) و فرودار^{۲۱} بال توا، کراپس-
 روی کرد ترا از مومنان. ۲۱۶) ار نا فرمان شدت ترا، بگه: من وی زار هم زان می کنبد.
 ۲۱۷) و ستام کن

۱- مکبید: مکاهید.

۲- توهی کناران: بد کاران.

۳- جادوی کردگان: جادو شدگان.

۴- نه ای: نیستی.

۵- گویشتر: بیشتر.

۶- رحمت کنار: رحیم.

۷- فرود کردن: فرو فرستادن.

۸- خستوار: استوار.

۹- بدس برداران: بیب کنندگان.

۱۰- نویشتیها: نوشته ها.

۱۱- گرو یستاران: گرو بدگان.

۱۲- دردمند کنار: دردمند.

۱۳- زمان دادگان: مهلت دادگان.

۱۴- می شتاوکنند: شتاب می کنند.

۱۵- یانی: مگر.

۱۶- اشینیدن: شنیدن.

۱۷- ورتا کردگان: دور کردگان باز داشتگان.

۱۸- تبی: که باشی؛ پس باشی.

۱۹- بدس بر: بیم کن.

۲۰- قرباتان: خاندان و خویشاوندان.

۲۱- فرودار یا فرود آن: فروتنی کن.

ور عزیز رحمت کنار. ۲۱۸ اوی کمی گیند^۱ تراء، آن هنگام که ورخیزی. ۲۱۹
 وگشتن توا در سجدہ گرفتاران^۲. ۲۲۰ اوی او یست اشنوی دانا. ۲۲۱ ای آگہ کم
 شا را ور کی فرود آیند دیوان. ۲۲۲ فرود آیند ور هر دروزنی بزه کر. ۲۲۳
 می اوکنند اشنیدن و گویشتر^۳ ایشان دروزنان. ۲۲۴ و شاعران می پس روی کنند
 ایشانرا وی رهان^۴. ۲۲۵ ای ننگری کایشان در هر ازنی^۵ از سخن می درشنند^۶. ۲۲۶
 وایشان می گهند آن نکنند. ۲۲۷ بی ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیا وایاد کردند^۷
 خدای را فراوان و دادواز آوردند از پس آن ستم کرده شدند. انوز بدانند ایشان که ستم کردند،
 کدام واز گشتن جای می واز گردند.

سورة التمثلث وتسعون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ سوگند به طا و سین، کان آیتای قران و کتابی
 دیدور. ۲ رهغونی و میزدکی^۸ مومنان را. ۳ ایشان می پهای کنند غاز و
 می بدهند زکوه و ایشان بدان جهن ایشان می یقین شند. ۴ ایشان نمی گرویند
 بدان جهن. بیاراستیم ایشانرا عملها ایشان. ایشان می هکوی شند^۹. ۵ ایشان
 ایشان اند، ایشانرا بهد گدی^{۱۰} عذاب و ایشان در آن جهن ایشان اند زیان کرتوان^{۱۱}.
 ۶ توا پذیرده آورده شی^{۱۲} قران را از نزدیک درست کاری دانا. ۷ که گفت
 موسی اهل او پرا: من دیدم آتشی. انوز آرم^{۱۳} شا را از آن خبری یا آرم به شا او روخته ی^{۱۴} از
 آتش. شاید کشا گرم شید. ۸ ازمان آمد بدان خوانده شد که برکه کرده شد، کی
 در آتش است و کی پیرامون آنست. پاکی خدای را خداوند جهانیان را. ۹ یا
 موسی! آن من خدای عزیز درست کار. ۱۰ بیوکن^{۱۵} عصای توا. ازمان^{۱۶} دید آنرا
 می جنیبد گوهی^{۱۷} آن ماری بود واز گشت واپس شدار وور پاشنک^{۱۸} واز ننگشتی. یا موسی!
 مترس. من نترسم نزدیک من فرستادگان. ۱۱ بی کی ستم کرد، واز بدل کرد نیکوی
 پس گدی، من آمرزید گاری رحمت کنارهم .

۱ - کمی گیند: که می بیند.

۲ - سجدہ گرفتاران: سجدہ کنان.

۳ - گویشتر: بیشتر. ه

۴ - وی رهان: بی رهان.

۵ - ازنی: گونه.

۶ - می درشد: درمی آیند.

۷ - وایاد کردند: یاد کردند.

۸ - میزدک: مزده.

۹ - می هکوی شند: سرگشته می شوند. ه

۱۰ - گدی: بدی.

۱۱ - زیان کرتوان: زیان کارتران.

۱۲ - پذیرده آورده شی: فریاد می دهند ترا.

۱۳ - انوز آرم: زود باشد که بیارم.

۱۴ - او روخته: افروخته: افروزه.

۱۵ - بیوکن: بیفکن.

۱۶ - ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.

۱۷ - گوهی: گویی.

۱۸ - پاشنک: پاشنه.

۱۲ درکن دست توا در گریوان توا تا بیرون آید سپید از جد^۱ پیسی. در نه نشان
 بی فرعون و گره اوی. ایشان بودند قومی فاسقان. ۱۳ ازمان^۲ آمد بدیشان آیتای ایما^۳
 دیدور کرده، گفتند: این جادوی دیدور است. ۱۴ و نارای شدند^۴ بدان و یقین
 دانست آنرا نفسها ایشان، ستمی و زورفرازی^۵. بنگر چون بود فرجام توهی کناران^۶.
 ۱۵ دادیم داود را و سلیمان را علم. گفتند: سپاس آن خدای را که فضل کرد ایما را
 و فرووانی از بندگان اوی مومنان. ۱۶ میراث گرفت سلیمان از داود، گفت: یا
 مردمان! آخته شدیم^۷ سخن مرغان و داده شدیم از هر چیزی. این آنست فضل دیدور.
 ۱۷ حشر کرده شد سلیمان را سپههای اوی، از جنیان و انسیان و مرغان، ایشان
 می واز داشته شدند. ۱۸ تا ازمان آمدند دور رود کده^۸ موران گفت موری: یا موران!
 درشید در جایگاههای شما. بنشکند شما را سلیمان و سپههای اوی و ایشان ندانند. ۱۹
 دندان سپید کرد^۹ خندیدار^{۱۰} از قول اوی. گفت: خداوند من! الهام ده مرا که شکر گزارم
 نعمت ترا. آن کنعمت کردی ورم، وور پدر و مادر من و کنم نیکی بپسندی آن و درکن مرا به
 رحمت توا در بندگان توا نیکان. ۲۰ واز جست^{۱۱} مرغان را، گفت: چیست مرا،
 نمی گنیم^{۱۲} هدهد را یا هست از غایب شداران^{۱۳}؟ ۲۱ عذاب کنم اویرا، عذابی
 سخت. یا بکشم اویرا یا آرد به من حجتی دیدور. ۲۲ درنگ کرد جد دوری. گفت:
 در گرفتم بدان درنگرفتی^{۱۴} بدان و آوردم به توا از شهر سبا خبری یقین. ۲۳ من گندادم^{۱۵}
 زنی می پادشا شد و ریشان و داده شد از هر چیزی و اویرا تختی بزرگ بود. ۲۴ گندادم
 اویرا و قوم اویرا، می سجده گرفتند خرشید را از بیرون خدای،

- ۱ - جد: غیره جز.
- ۲ - ازمان: هنگامی که.
- ۳ - ایما: ما.
- ۴ - نارای شدند: انکار کردند.
- ۵ - زورفرازی: برتری؛ گردن کشی؛ سرافرازی.
- ۶ - توهی کناران: بدکاران.
- ۷ - آخته شدیم: آموزانیده شدیم؛ آموخته شدیم.
- ۸ - رود کده: وادی.
- ۹ - دندان سپید کرد: دندان برهنه کرد؛ تشم کرد.
- ۱۰ - خندیدار: خندنده.
- ۱۱ - واز جست: باز جست؛ حواست ری کرد.
- ۱۲ - نمی گنیم: نمی بینم.
- ۱۳ - عایب شداران: غایب شدگان.
- ۱۴ - درنگرفتی: مُنْجِط: آگاه نشدی.
- ۱۵ - گندادم: یافته.

وَدَرَسُوا الْقَبْطَانَ اَعْمَانَهُمْ فَصَدَّ عَنْهُمْ عَنِ السَّهْلِ فَصَعُوبًا بَقِيَتْهُ وَنَ الْاَبْسَدُ وَالْاَلَا
وَمَا رَأَيْتُ امْتَارًا دَرَسُوا الْقَبْطَانَ وَادْرَسُوا امْتَارًا اَرَادَ اَنْ يَسْتَوْفِيَ اَنْ يَسْتَوْفِيَ اَنْ يَسْتَوْفِيَ اَنْ يَسْتَوْفِيَ
الَّذِي يَرْجِعُ الْكُتُبَ فِي السَّطَوَاتِ وَالْاَضْ وَيَعْلَمُ مَا يَنْعَوْنَ وَمَا يَعْلَمُونَ اَللّٰهُ لَا اَلَا
كَيْفَ مِنْ اَنْدَرُ نِيَامِي دَرَسُوا اَسَانِيَا وَنَسِي دَوْلَةً اَنْ يَوْمًا كَيْفَ دَرَسُوا اَنْ يَسْتَوْفِيَ اَنْ يَسْتَوْفِيَ اَنْ يَسْتَوْفِيَ اَنْ يَسْتَوْفِيَ
الْاَهُودُ وَبَنِي النَّعُوشِ الْعَبْدِيُو قَالَ يَسْتَظْهَرُ اَصْحَابُ قَتْلِ اَمْرِكُمْ مِنَ السَّكَلَةِ بِنِ اَذْهَبَ
سَكَلَاوِي خَدَاوِي خَدَاوِي خَدَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي سَكَلَاوِي
بَكَلَاوِي هَذَا اَقَالَهُ اَلَيْسَ مَرَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرُوا مَا اَنْزَلَ جَعَلَنَ قَالَتْ مَا بَسَا اَلْمَلَا
نَامِي مِنْ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ اَنْ اَدْرَكَ
اَنْ اَلْقَى اَلْكِتَابَ كَمَا تَعَالَى مِنْ مَلِيحٍ وَاللّٰهُ لَيْسَ اَللّٰهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ
مِنْ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ
عَلَى اَنْ تَوَلَّ مِنْ مَلِيحٍ قَالَتْ مَا بَسَا اَلْمَلَا اَلْقَوْنِي اَمْرِي مَا كُنْتُ فَالْحَقُّ اَمْرًا
وَمِنْ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ
حِينَ تَقْبَعُونَ قَالُوا اَنْزَلُوا اَقْوَمَهُ وَاَوَّلُوا اَبَاسَ قَدَرَهُ وَاَلْقَوْنِي اَمْرًا
مِنْ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ
تَأْمُرُونَ قَالَتْ اَنْ اَلْمَلَا اَدْخَلُوا اَقْوَمَهُ اَقْوَمَهُ وَاَدْخَلُوا اَعْوَمَهُ اَعْوَمَهُ اَمْرًا
تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي
اَذَلَهُ وَكَذَلِكَ اَلْقَوْنِي وَاَنْ مَوْلَاهُ اَلْيَعْقُوبُ هَذِهِ فَتَأْمُرُونَ بِمَرْجِعِ اَلْمَرْ
حَدَارَانِ وَحَدَارَانِ تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي تَقْتَضِي
يَقُولُونَ فَلَمَّا جَاءَ سَلْبُطُ قَالَ اَتَيْتُ فَنِي بِمَا لَقِيْتُمُ اَلْمَرْجِعُ مِمَّا اَتَيْتُمْ فَبَل
اَنْ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ
اَسْتَرْفِدُ بِكُمْ تَقْرُؤُونَ اَدْجَعُ اَلْيَعْقُوبُ فَلَمَّا اَتَيْتُمْ فَنِي بِمَا لَقِيْتُمُ اَلْمَرْجِعُ مِمَّا اَتَيْتُمْ فَبَل
خَا بَعْدُ خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا خَا
وَلَمْ تَجِدْ عَنْهُمْ مِمَّا اَذَلَهُ وَهَرَّ صَاعِدُونَ قَالَتْ مَا بَسَا اَلْمَلَا اَلْقَوْنِي اَمْرًا
وَمِنْ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ
قَتْلُ اَنْ يَأْتُونَ مِنْ مَلِيحٍ قَالَ عَفْوَتُ مِنْ اَنْ اَنَا اَمْرًا بِهِ قَتْلُ اَنْ تَقْرُؤُونَ مِمَّا اَمْرًا
بِهِ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ
فَلَوْ عَفْوَتُ اَمْرًا قَالَ الَّذِي عَفْوَتُ مِمَّا اَمْرًا اَنَا اَمْرًا بِهِ قَتْلُ اَنْ يَأْتُونَ
مِنْ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ اَدْرَكَ

و بیاراست ایشانرا دیو عملها ایشان. و از زد ایشانرا از ره. ایشان ره نمی بردند. ﴿۲۵﴾

ای گره! سجده گیرید آن خدای کبیرون آورد پنهامی^۱ در آسمانها و زمین و داند آن می پنهام کنید و آن می اشکرا کنید؟ ﴿۲۶﴾ خدای نیست خدای مگر اوی، خداوند عرش بزرگ.

﴿۲۷﴾ گفت: انوز بنگرم ای راست گفتی یا هی^۲ از دروزنان. ﴿۲۸﴾ بر نامه می من این اوکن^۳ آن بی ایشان. واز واز گرد از ایشان. بنگر تا چمی واز آیند. ﴿۲۹﴾ گفت: یا گره من! اوکنده شد بی من نامه ی بزرگوار. ﴿۳۰﴾ آن از سلیمین است و آن به نام خدای است روزی داداره رحمت کنار^۴. ﴿۳۱﴾ زورفرای مگیر^۵ ورمین و آید به من مسلمانان.

﴿۳۲﴾ گفت: یا گره! جواب کنید مرا در کار من، نبودم بریدار^۶ کاری را تا حاضر آید به من. ﴿۳۳﴾ گفتند: ایما خداوندان قوت هم^۷ و خداوندان حرب سخت. فرمان بی توا بنگر تا چمی فرمای. ﴿۳۴﴾ گفت: پادشاهان، ازمان درشند در دهی توه کنند^۸ آنرا وکنند عزیزان اهل آنرا خواران و چنان کنند. ﴿۳۵﴾ من فرستادار^۹ هم بی ایشان هدیه ی بر مرداشتر^{۱۰} هم، تا چمی واز آیند فرستادگان. ﴿۳۶﴾ ازمان کامد سلیمین، گفت: ای می اوزایید^{۱۱} مرابه مال؟ آن داد مرا خدای گیه^{۱۲} از آن داد شا را بسل شا به هدیه ی شا می رامشتی شید^{۱۳}. ﴿۳۷﴾ واز گرد بی ایشان. آیم بدیشان سپه های که توان نبهد ایشانرا بدان و بیرون کنیم ایشانرا از آن خواران و ایشان خوارشداران^{۱۴}. ﴿۳۸﴾ گفت: یا گره! کدام از شا آرد به من تخت اوی، پیش آن که آید به من مسلمانان؟ ﴿۳۹﴾ گفت عفریتی از جنیان: من آرم به توا آن پیش آن کورخیزی از جایگه توا. من ورآن قوی خستوار^{۱۵} هم. ﴿۴۰﴾ گفت اوی که نزدیک اوی بود علمی از کتاب: من آرم به توا آن پیش که آن که واز آید

- ۱- پنهامی: پنهانی.
- ۲- می اشکرا کند: آشکارا می کنید.
- ۳- هی: هستی.
- ۴- اوکن: بیفکن.
- ۵- روزی دادار: روزی دهنده.
- ۶- رحمت کنار: رحیم.
- ۷- زورفرای مگیر= «آلا تعلوا»: گردن کشی نکنید.
- ۸- بریدار: برنده.
- ۹- هم: هستی.
- ۱۰- توکند: تپا کند.
- ۱۱- فرستادار: فرستنده.
- ۱۲- بر مرداشتر: نگرند و گوش دارند.
- ۱۳- می اوزایید: می افزایش.
- ۱۴- گیه: به: بهتر: بهترین.
- ۱۵- می رامشتی شید: شاد می شوید.
- ۱۶- خوارشداران: خوار کردگان.
- ۱۷- خستوار: استوار.

بی‌توا چشم توا. ازمان دید آنرا استادار^۱ نزدیک اوی، گفت: این از فضل خداوند من است، تا بیازماید مرا. ای شکرگزارم یا ناسپاسی کنم. کی شکر گزارد، شکر گزارد نفس اویرا و کی ناسپاسی کند، خداوند من وی نیازی بزرگوارست. **۴۱** گفت: نااشنخته کنید^۲ اویرا تخت اوی تا بنگرم ای ره‌برد یا بهد ازیشان که ره نبرند. **۴۲** ازمان^۳ کامد، گفته شد: ای چنین بود تخت توا؟ گوی ای آن است وداده شدیم علم از پیش آن و بودیم نرم شداران^۴. **۴۳** وازرد اویرازان بود می‌برستون کرد^۵ از بیرون خدای. اوی بود از قوم کافران. **۴۴** گفته شد اویرا: در شه^۶ در کوشک^۷. ازمان دید آنرا، پنداشت آنرا ژرف. واز کرد از دوساق اوی. گفت: آن کوشکی هموار کرده از شیشه^۸. گفت: خداوند من! من ستم کردم ورنفس خود و نرم شدم و اسلیمن، خدای را خداوند جهانیان را. **۴۵** بفرستادیم بی‌ثمودیان برادر ایشانرا صالح را، که برستون کنبد خدای را، ازمان ایشان دو گره‌اند می‌پیکار کنند. **۴۶** گفت: یا قوم من! چرا می‌شتاو کنید^۹ به گستی^{۱۰} پیش نیکوی؟ چرا آمرزش نمی‌خواهید از خدای؟ شاید کشا رحمت کرده شید. **۴۷** گفتند: مرو گرفتیم^{۱۱} به توا و به کی واتوا، گفت: مروی شما نزدیک خدای است، بل شما قومی هید آزموده شید. **۴۸** بود در شارستان نه تن، می‌توهی‌کردند در زمین و نیکی نمی‌کردند. **۴۹** گفتند: سوگند خوردند به خدای شوهنگ کنیم^{۱۲} وروی، ورا اهل اوی وازگویم^{۱۳} ولی اویرا حاضر نشدیم به هلاک کردن اهل اوی. وایا^{۱۴} راست گفتاران^{۱۵} هند. **۵۰** مکر کردند مکریم و مکر کردند^{۱۶} مکریم و ایشان ندانستند. **۵۱** بنگر چون بود فرجام مکر ایشان. ایما هلاک کردیم ایشانرا و قوم ایشانرا همه. **۵۲** آن است خانها ایشان فرود آمده، بدان

۱۰- گستی: بدی. ۵

۱۱- مرو گرفتیم: فال بد گرفتیم؛ فال گرفتیم. ۵

۱۲- شوهنگ کنیم: شبیخون کنیم. ۵

۱۳- گویم: گوئیم.

۱۴- وایما... هند: ما... هستیم.

۱۵- راست گفتاران: راست گویان.

۱۶- مکر کردند = مکرنا: مکر کردیم.

۱- استادار: قرار گرفته: آزموده

۲- نااشنخته کنید: بگردانید؛ ناشناخته گذارید.

۳- ازمان: هنگامی که.

۴- نرم شداران: گردن نهادگان.

۵- می‌برستون کرد: پرستش می‌کرد.

۶- در شه: در؛ داخل شو.

۷- کوشک = صرح: طاقم.

۸- شیشه: (متن: سیشه).

۹- می‌شتاو کنید: شتاب می‌کنید.

ستم کردند. در آن نشانی قومی را کمی دانند. ^{۵۳} و برهانشیم^۱ ایشانرا کبگرو یستند و بودند می بهره‌خیزیدند.^۲ ^{۵۴} لوط را، که گفت قوم اویرا: ای می کنید فاحشی و شما می گنید؟^۳ ^{۵۵} ای شما می آید مردان بشهوت از بیرون زنان؟ بل شما قومی هید می نادانی کنید. ^{۵۶} نبود جواب قوم اوی بی آن که گفتند: بیرون کنید گره لوط را از ده شما. ایشان مردمانی هند می پاکی کنند. ^{۵۷} برهانشیم اویرا و اهل اویرا بی زن اوی تقدیر کردیم اوی از ماندگان بود. ^{۵۸} و گوارانیدیم^۴ وریشان بارانی. گداست^۵ باران بدس بردگان^۶. ^{۵۹} بگه^۷: سپاس خدای را و سلام و وربندگان اوی، ایشان که بگزید. ای خدای گیّه^۸ یا آن می شرک گیرید؟ ^{۶۰} یا کی بیافرید آسمانها و زمین و فرود کرد شما را از آسمان آوی. و راوردیم بدان بوستانها خداوند نیکوی. نهید شما را که و راآرید درختان آن. ای خدا و خدای؟ بل ایشان قومی هند می شرک گیرند. ^{۶۱} یا کی کرد زمین را استادی^۹ و کرد در میان آن جویها و کرد آنرا کھها و کرد میان دو دریا بشرستی^{۱۰}، ای خدای و خدای؟ بل گویشتر^{۱۱} ایشان نمی دانند. ^{۶۲} یا کی جواب کند درمانده را، ازمان بخواند اویرا و از کند گدی و کند شما را خلیفتان زمین؟ ای خدای و خدای؟ خجاره می پند پذیرند. ^{۶۳} یا کی می ره نماید شما را در تاریکیهای دست^{۱۲} و دریا و کی بفرستد بادها را پراکنداران^{۱۳} پیش رحمت اوی؟ ای خدای و اخدای؟ و ردورست خدای زان می شرک گیرند. ^{۶۴} یا کی نخست بار بیافریند خلق را، و از دیگر بار کند آنرا و کی می روزی دهد شما را از آسمان و زمین؟ ای خدای و اخدای؟ بگه: بیارید حجت شما، ارهید راست گفتاران. ^{۶۵} بگه: نداند کی در آسمانها و زمین غیب، مگر خدای و نداند

۱- برهانشیم: بازدارنده: بند.

۱۱- گویشتر: بیشتر.

۱۲- دست: دشت.

۱۳- پراکنداران: پراکندگان.

۱- برهانشیم: برهانشیم.

۲- می بهره‌خیزیدند: می بهره‌خیزیدند.

۳- می گنید: می بینید.

۴- گوارانیدیم: بارانیدیم: باریدیم.

۵- گداست: پداست.

۶- بدس بردگان: بیم دادگان.

۷- بگه: بگو.

۸- گیّه: به: بهتر: بهترین.

۹- استاد: جایگاه: قرارگاه.

کی انگيخته شند. ﴿٦٦﴾ بل در رسيد ظن ايشان در آن جهن، بل ايشان در گمانندی^۱ هند از آن. بل ايشان از آن کوران اند. ﴿٦٧﴾ گفتند ايشان که کافر شدند: ای ازمان بيم^۲ خاکی و پدران ايا؟ ای ايا بيرون کردگان بيم؟ ﴿٦٨﴾ وعده کرده شدیم اين ايا و پدران ايا از پيش. نيست اين بی افسانها نخستينان. ﴿٦٩﴾ بگه: برويد در زمين، بنگريد چون بود فرجام گنه کاران. ﴿٧٠﴾ انده مبر وريشان و مباحش در تنگی زان می مکر کنند. ﴿٧١﴾ می گهند^۳: کی بهد^۴ اين وعده، ارهيد راست گفتاران. ﴿٧٢﴾ بگه: شايد کهبد نزدیک شد شما را برخی آن می شتاو کنيد^۵. ﴿٧٣﴾ خداوند توا خداوند فضل و مردماني، بی گويشتر^۶ ايشان شکر نمی گزارند. ﴿٧٤﴾ خداوند توا داند آن می پنهام کند^۷ گورها^۸ ايشان و آن می اشکرا کنند. ﴿٧٥﴾ نيست هيچ غايب شداری^۹ در آسمان و زمين، يا بی در کتابی ديدورهند. ﴿٧٦﴾ اين قران می قصه کند^{۱۰} و بني اسرائيل گويشتر آن ايشان در آن می اختلاف کنند. ﴿٧٧﴾ آن ره غوفی و رحمتی مومنان را. ﴿٧٨﴾ خداوند توا حکم کند میان ايشان به حکم اوی. اوی است عزيز دانا. ﴿٧٩﴾ وستام- کن^{۱۱} و رخدای، توا و ر حق ديدور هی. ﴿٨٠﴾ توا نيشنوائی^{۱۲} مردگانرا و نيشنند کوتان^{۱۳} خواندن، ازمان واز گردند واپس شداران. ﴿٨١﴾ نه ای توا ره غودار کوران از وی رهی^{۱۴} ايشان، نيشنوائی بی کرا می بگرويد به آيتهای ايا، ايشان نرم شداران^{۱۵}. ﴿٨٢﴾ ازمان واجب شهد^{۱۶} عذاب وريشان، بيرون آريم ايشانرا مويجند^{۱۷}ی از زمين می سخن گهد ايشانرا: مردمان بودند به آيتها ايا يقين نمی شدند. ﴿٨٣﴾ آن روز حشر کنيم از هر گرهی گرهی، از کی می دروزن گيرد به آيتا ايا. ايشان می واز داشته شدند^{۱۸}. ﴿٨٤﴾ تا ازمان آيند، گهد: ای دروزن گرفتيد... آيتهای من و در نگرفيتيد بدان علمی؟ چيست آن بوديد می کرديد؟ ﴿٨٥﴾ ويحب شهد عذاب وريشان بدان

- ۱- گمانندی: شک.
- ۲- بيم: باشيم.
- ۳- می گهند: می گویند.
- ۴- بهد: باشد.
- ۵- می شتاو کنيد: شتاب می کنيد.
- ۶- گويشتر: بيشتر.
- ۷- می پنهام کند: پنهان می کند.
- ۸- گورها: سینه ها؛ دلها.
- ۹- غايب شدار: غايب شونده.
- ۱۰- می قصه کند: برمی خواند.
- ۱۱- وستام کن: توکل کن.
- ۱۲- نيشنوائی: نشنوائی.
- ۱۳- کوتان: کران.
- ۱۴- وی رهی: گم راهی؛ بی راهی.
- ۱۵- نرم شداران: گردن دادگان.
- ۱۶- واجب شهد: واجب شود.
- ۱۷- مويجند: چمنده؛ جنبنده.
- ۱۸- می واز داشته شد: باز داشته می شوند.

ستم کردند ایشان، سخن نگویند.^{۸۶} ای ننگرند کایا کردم شورا تا بیارامند در آن و روز را دیدوری. در آن نشانها قومی را کمی بگرویند. ^{۸۷} آن روز دمیده شهد درصوب بترسید کسی درآسمانها و کسی در زمین بی کی خواهد خدای. همه آمدار^۲ بند بدوی خوارشداران^۳. ^{۸۸} گیتی کهها را، پنداری^۴ آنرا استاده، آن می رود چون رفتن اور^۵. کردن خدای اوی که محکم کرد هر چیزی را. اوی آگه است بدان می کنند. ^{۸۹} کی آرد نیکوی، اویرا بهد گیجه^۶ از آن و ایشان از ترس آن روز ایمان بند^۷. ^{۹۰} کی آرد گستی^۸ سرتنگون کرده شهد^۹ روپها ایشان در آتش. ای پاداش داده شدن بی آن بودند می کردند؟ ^{۹۱} فرموده شدم کبرستون کنم^{۱۰} خداوند این شهر را. اوی که حرام کرد آن و اویرا ست هر چیزی و فرموده شدم که بم از مسلمانان. ^{۹۲} که بخوانم قران کی ره برد، ره برد نفس اویرا و کی وی ره شهد، بگه: من از بدس برداران^{۱۱} هم. ^{۹۳} بگه: سپاس خدای را، انوز بنمایم شها را نشانها اوی بیشناسید^{۱۲} آن. نیست خداوند توا بارخوار^{۱۳} زان می کنید.

سورة القصص ثمان و شمان آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار ^۱ سوگند به طا و سین و میم. ^۲ کان آیتای کتاب دیدور هند. ^۳ می خوانیم ورتو از خبر موسی و فرعون بحق قومی را کمی بگرویند. ^۴ فرعون زورفرازی کرد^۴ در زمین و کرد اهل اویرا گرهما، می سست گرفت گرهی را ازیشان. می کشت پسران ایشان را و زنده می هیشت^۵ دختران ایشانرا. اوی بود از توهی کناران^۶. ^۵ می خواهیم کممت نهم^۷ و ریشان که سست گرفته شدند در زمین و کنیم ایشانرا پیش روانی و کنیم ایشانرا میراث گرفتاران^۸. ^۶ و جای کنیم ایشانرا در زمین و بنماییم فرعون را

۱۱ - پس برداران: بیم دهندگان.

۱۲ - بیشناسید: بشناسید.

۱۳ - بارخوار: بی خبر؛ نا آگاه؛ غافل.

۱۴ - زورفرازی کرد: برتری جست؛ تکبر کرد.

۱۵ - می هیشت: می گذاشت.

۱۶ - توهی کناران: تباه کاران.

۱۷ - کممت نهم: که منت نهم.

۱۸ - میراث گرفتاران: ارث برندگان.

۱ - نگویند: نگویند.

۲ - آمدار: آمدنی؛ آینده.

۳ - خوارشداران: خواران؛ گردن دهندگان.

۴ - پنداری: پنداری.

۵ - اور: ابر.

۶ - گیجه: بهتر؛ بهترین.

۷ - بند: باشند.

۸ - گستی: بدی.

۹ - سرتنگون کرده شهد: سرتنگون کرده شود.

۱۰ - کبرستون کنم: که پیرستم.

و هامان را و سپه‌های آن دورا زیشان آن بودند می‌ترسیدند. ﴿۷﴾ وحی کردیم بی‌مادر موسی که: شیرده او پیرا، ازمان ترسی ور وی، اوکن او پیرا در دریا و مترس و انده می ایا وازآورداران^۱ اوی هم بی‌توا و کناران^۲ اوی هم از فرستادگان. ﴿۸﴾ وداشتند او پیرا گره فرعون تا بهد ایشانرا دشمنی و اندهی. فرعون و هامان و سپه‌های آن دوا بودند گنه کاران. ﴿۹﴾ گفت زن فرعون: روشنی چشم باد مرا و ترا، مکشید او پیرا، شاید که منفعت کند ایا را، یا گیریم او پیرا فرزندی و ایشان ندانستند. ﴿۱۰﴾ شد دل مادر موسی پردخته^۳. کامست^۴ کاشکرا کند آن، ار آنرا نبود که بیستم وردل اوی تا بهد از مومنان. ﴿۱۱﴾ گفت خواهر او پیرا: واز جوی او پیرا، بدید او پیرا از دوری وایشان ندانستند. ﴿۱۲﴾ حرام کردیم ور وی پستانها دایگان از پیش. گفت: ای دلالت کنم شما را ور اهل خانه‌ی پدیدرند آن شما را و ایشان او پیرا نصیحت کناران هند؟ ﴿۱۳﴾ واز آوردیم او پیرا بی‌مادر اوی، تا روشن شهد دو چشم اوی و انده نبرد تا داند که وعده‌ی خدای حق است، بی‌گویشره ایشان نمی‌دانند. ﴿۱۴﴾ ازمان^۵ رسید به قوت اوی و تمام شد، دادیم او پیرا حکم و علم. چنان پاداش دهیم نیکوی کناران را. ﴿۱۵﴾ درشد در شارستان ورهنگام بارخواری^۶ از اهل آن، گنداد^۸ در آنجا دو مرد می کازار کردند^۹. این از گره اوی بود واین از دشمن اوی. فریاد خهست^{۱۰} از وی، اوی کاز گره اوی بود، ور وی کاز دشمن اوی بود. موسی زد^{۱۱} او پیرا موسی، مرگی قضا شد ور وی. گفت: این از عمل دیواست. اوی دشمنی وی ره کنار دیدورست. ﴿۱۶﴾ گفت: خداوند من! من ستم کردم ورنفس خود، بیمارز مرا، بیمارزید او پیرا. اوی او یست آمرزید گاری رحمت کنار. ﴿۱۷﴾ گفت: خداوند من! بدان نعمت کردی ورم، نم عون کنار^{۱۲} گنه کاران را.

۱۱- موسی زد: مثنی زد.

۱۲- عون کنار: پشتیبان.

۱- واز آورداران: باز رسانندگان.

۲- کناران: کنندگان؛ گردانندگان.

۳- پردخته: پرداخته؛ بی‌غم.

۴- کامست: خواست؛ نزدیک بود.

۵- گویشر: بیشتر.

۶- ازمان: هنگامی که.

۷- بارخواری: بی‌خبری؛ غفلت.

۸- گنداد: یافت.

۹- می کازار کردند: کارزار می کردند.

۱۰- فریاد خهست: فریاد خواست.



۱۸ شد در شارستان ترسیدار^۱ می برمرداشت^۲ ازمان اوی که می نصرت طلبید ازوی به دی می فریاد خهست^۳ ازوی گفت او یرا موسی: توا وی راهی دیدور هی. ۱۹

ازمان کخواست که بگیرد او یرا، اوی دشمن بود آن دورا، گفت: یا موسی! ای می خواهی که بکشی مرا، چنان بکشتی نفسی به دی؟ می خواهی بی آن که بی بزرگ منشتی؟ در زمین نمی خواهی که بی^۴ از نیکان. ۲۰ آمد مردی از کرانهی شارستان، می رفت. گفت: یا موسی! گره می اشارت کنند به توا تا بکشند ترا. بیرون شه، من ترا از نصیحت کناران هم.

۲۱ بیرون شد از آن ترسیدان می برمرداشت. گفت: خداوند من! برهان مرا از قوم ستمکاران. ۲۲ ازمان روی نهاد سوی مدین، گفت: شاید خداوند من که ره نماید مرا راستی راه. ۲۳ ازمان پیش آمد ور آب مدین گنداد^۵ ور آن گرهی از مردمان می آب دادند و گنداد از بیرون ایشان دوزن می وازراندند، گفت: چیست کار شما دوا؟ گفتند: آب ندهیم تا واز گردند شوانان^۶ و پدر ایما پیری بزرگ است. ۲۴ آب داد آن دورا، واز واز گشت بی سایه، گفت: خداوند من! من آن رای فرود کردی بی من از نیکی حاجتمند هم.

۲۵ آمد بدوی یکی زان دوا، می رفت ور شرمی. گفت: پدر من می خواند ترا تا پاداش دهد ترا مزد آن آب دادی ایما را. ازمان آمد بدوی وازراند وروی حدیث گفت: مترس برستی از قوم ستم کاران. ۲۶ گفت یکی زان دوا: یا پدر من! مزدور گیر او یرا گیه^۸ کی مزدور گرفتی قوی خستوار^۹. ۲۷ گفت: من می خواهم



۱- ترسیدار: ترسنده؛ ترسان.

۲- می برمرداشت: چشم می داشت.

۳- می فریاد خهست: یاری می خواست.

۴- بزرگ منشت: خود کام؛ گردن کش.

۵- بی: پاشی.

۶- گنداد: یافت.

۷- شوانان: شبانان.

۸- گیه: به؛ بهتر؛ بهترین.

۹- خستوار: استوار.

که بزنی به توا دهم یکی از دو دختر خود این، و رآن که مزدوری کنی مرا هشت سال. ارتمام کنی ده تاز^۱ نزدیک توا. و غی خواهم که سختی کنم ورتوا. انوز گندی مرا ارخواهد خدای از نیکان. ﴿۲۸﴾ گفت: آن میان من و میان توا. کدام از دو زمان، تمام کنم، گذشتاری^۲ نیست ورم. خدای و رآن می گویم نگه و ان است. ﴿۲۹﴾ ازمان قضا کرد موسی زمان و ببرد اهل او یرا، دید از کرانه‌ی که آتشی. گفت اهل او یرا: درنگ کنید. من دیدم آتشی. شاید کمن آرم به شما از آن خبری. یا اوروخته‌ی^۳ از آتش، شاید کشا گرم شید. ﴿۳۰﴾ ازمان آمد بدان خوانده شد از کرانه‌ی رود کده‌ی^۴ راست دست در بقعه‌ی برکه کرده^۵ از درخت که: یا موسی! من منم خدای خداوند جهانیا. ﴿۳۱﴾ و بیوکن عصای توا. ازمان دید آنرا می جنبید گوهی آن ماری بود، واز گشت واپس شدار و ر پاشنک^۶ وازنگشتی. یا موسی! پیش آی و مترس، توا از ایمان هی. ﴿۳۲﴾ درکن دست توا در گریوان توا تا بیرون آید سپید از جدپسی و درکش بی توا بال توا از ترس. آن دو حجت اند از خداوند توا بی فرعون و. گرہ اوی. ایشان بودند قومی فاسقان. ﴿۳۳﴾ گفت: خداوند من! من بکشم زیشان نفسی، ترسم که بکشند مرا. ﴿۳۴﴾ و برادر مرا، هرون را، اوی فصیح تراست از من بزبان. بفرست او یرا و من عونی تا راست کر گیرند^۷ مرا. من می ترسم کدروژن گیرند^۸ مرا. ﴿۳۵﴾ گفت: انوز سخت کنم بازوی توا به برادر توا و کنیم شما دو را حجتی. نرمند بی شما دوا به آیتای ایما. شما کی پس روی کند^۹ شما دو را غلبه کناران^{۱۰} بید. ﴿۳۶﴾ ازمان آورد بدیشان موسی آیتای ایما، دیدورپها، گفتند: نیست این بی جادوی دروغ درحنیده^{۱۱} و نشیدیم^{۱۲} این در پدران ایما نخستینان. ﴿۳۷﴾ گفت موسی: خداوند من داناتر به کی آورد ره راست از نزدیک اوی و کی بهد^{۱۳} او یرا

۱- تاز: پس از.

۲- گذشتاری: ستم: تعدی.

۳- اوروخته: افروخته: اخگر.

۴- رود کده: وادی.

۵- برکه کرده: با برکت.

۶- پاشنک: پاشنه.

۷- راست کر گیرند: باور دارند: راست گوی دارند.

۸- کدروژن گیرند: بدروغ دارند.

۹- پس روی کند: پی روی کند.

۱۰- غلبه کناران: چیرگان: غلبه کنندگان.

۱۱- درحنیده: فرا یافته: ساخته. ۰

۱۲- نشیدیم: نشیندیم.

۱۳- بهد: بود.

عَاقِبَةُ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ^{فرجام حاشه از ننگ عشتاد} وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ^{کست بختون} قَالُوا هَذَا عِلْمُ الْأَوَّلِينَ ^{خداست}
 مِنَ الْأَوَّلِينَ ^{خداست} فَأَوْفِرْ لَهُمْ ^{خداست} عِلْمَهُمْ ^{خداست} فَانْصُرْ ^{خداست} مَن ^{خداست} أَلْطَمَ ^{خداست} إِلَى ^{خداست} يَدَيْهِ ^{خداست}
 وَأَن لَّا يَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ^{خداست} وَاسْتَكْبَرُوا ^{خداست} بِمُؤْمِنِهِمْ ^{خداست} فِي الْأَرْضِ ^{خداست} وَنَافَعُوا ^{خداست} النَّاسَ ^{خداست}
 النَّصْرَ ^{خداست} أَلَا يَوْمَعُونَ ^{خداست} فَأَيُّ كِتَابٍ ^{خداست} لَهُمْ ^{خداست} فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ ^{خداست} لِيُنْصَرُوا ^{خداست}
 عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ^{خداست} وَيَعْلَمَ ^{خداست} أَهْلُ الْإِيمَانِ ^{خداست} أَنَّهُمْ ^{خداست} فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ ^{خداست} لَيَنْصَرُونَ ^{خداست}
 وَابْتَغُوا ^{خداست} فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ ^{خداست} وَبِوَرَعِ الْيَمَانَةِ ^{خداست} هَمَلٌ ^{خداست} مِّنَ الْمُتَوَجِّعِينَ ^{خداست} وَلَعَلَّ ^{خداست} آتِيئًا ^{خداست}
 مِّنَ الْجَنَّةِ ^{خداست} مَن لَّوْغَا ^{خداست} أَكْثَرُ ^{خداست} الْعَرَبِ ^{خداست} الْأُولَى ^{خداست} يَصَالُ ^{خداست} الْكُفَّارَ ^{خداست} وَبِوَرَعِ الْيَمَانَةِ ^{خداست} لَعَلَّ ^{خداست}
 يَتَذَكَّرُونَ ^{خداست} وَمَا كُنْتُ ^{خداست} بِجَانِبِ الْعَرْشِ ^{خداست} قَضِيئًا ^{خداست} إِلَّا مَوْحِي ^{خداست} الْأَمْرَ ^{خداست} وَمَا كُنْتُ ^{خداست} مِنَ الْغَايِبِينَ ^{خداست}
 هُوَ ^{خداست} وَلَكِنَّا ^{خداست} أَنْتَ ^{خداست} أَتَقَرَّبُ ^{خداست} إِلَى ^{خداست} عِلِّيِّهِمْ ^{خداست} وَبِوَرَعِ الْيَمَانَةِ ^{خداست} مَا كُنْتُ ^{خداست} نَاوِيًا ^{خداست} أَوْ ^{خداست} مُبِينًا ^{خداست}
 تَسَلُّوا ^{خداست} عَلَيْهِم ^{خداست} الْبُيُوتَ ^{خداست} وَلَكِنَّا ^{خداست} كُنَّا ^{خداست} أَعْيُنًا ^{خداست} لَّهُمْ ^{خداست} وَمَا كُنْتُ ^{خداست} بِجَانِبِ الْكُرْسِيِّ ^{خداست} إِذْ ^{خداست} نَادَيْتُمَا ^{خداست}
 فَكُنْتُمَا ^{خداست} خَمْسَةً ^{خداست} مِّنَ آلِ إِبْرَاهِيمَ ^{خداست} لَقَدْ دَفَعْنَا ^{خداست} عَنْكَ ^{خداست} الْغَمَ ^{خداست} مَن تَرَى ^{خداست} مَن قَبْلَكَ ^{خداست} لَعَلَّكَ ^{خداست} تَلْهَوْنَ ^{خداست}
 وَلَوْ ^{خداست} لَا ^{خداست} أَنْ تَصْبِرْ ^{خداست} مَعَهُمْ ^{خداست} مَجِيئَةً ^{خداست} مَّا دَعَا ^{خداست} رَبُّكَ ^{خداست} بِمَعْرِفَتِهِ ^{خداست} لَوْ ^{خداست} لَا ^{خداست} أَنْ تَصْبِرْ ^{خداست} مَعَهُمْ ^{خداست} مَجِيئَةً ^{خداست} مَّا دَعَا ^{خداست} رَبُّكَ ^{خداست} بِمَعْرِفَتِهِ ^{خداست}
 وَمَوْحِي ^{خداست} مَتَلَبِّهِ ^{خداست} أَيْ ^{خداست} وَتَكُونُ ^{خداست} مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ^{خداست} فَلَمَّا ^{خداست} جَاءَ ^{خداست} صَرَّ النَّاسُ ^{خداست} مِنْ عِندِ مَا ^{خداست} نَادَوْا ^{خداست}
 لَأَوْفَى ^{خداست} مَن لَّعَنَ ^{خداست} مَوْفَى ^{خداست} أَوْ ^{خداست} لَزِيْزَ ^{خداست} كَيْفَ ^{خداست} وَءَاثِمًا ^{خداست} آخِرَ ^{خداست} مَوْفَى ^{خداست} مَن لَّعَنَ ^{خداست} مَوْفَى ^{خداست} أَوْ ^{خداست} لَزِيْزَ ^{خداست} كَيْفَ ^{خداست} وَءَاثِمًا ^{خداست} آخِرَ ^{خداست} مَوْفَى ^{خداست}

فرجام‌خانه. آن نیک بخت نشند ستم کاران. ﴿۳۸﴾ گفت فرعون: یا گره! ندانستم شما را هیچ خدای جد خود، و راوروز^۱ مرا یا هامان ورگل، کن مرا کوشکی، شاید کمن و زنگرم بی‌خدای موسی. من می‌پندارم او ایرا از دروزنان. ﴿۳۹﴾ بزرگ منشی کرد اوی و سپه‌های اوی در زمین بجد حق و پینداشتند کایشان بی‌ایما واز آورده نشند. ﴿۴۰﴾ بگرفتم او ایرا و سپه‌های او ایرا. انداختیم ایشانرا در دریا. بنگر چون بود فرجام ستم کاران. ﴿۴۱﴾ و کردیم ایشانرا پیش‌روانی. می‌خوانند بی‌آتش و به روز رستاخیز نصرت کرده نشند. ﴿۴۲﴾ و در رسانیدیم ایشانرا درین گیتی لعنتی و به روز رستاخیز ایشان از گست رویان^۲ بند^۳. ﴿۴۳﴾ دادیم موسی را کتاب، از پس آن هلاک کردیم گره‌های نخستین، حجت‌های مردمانرا و ره‌غویی و رحتی. شاید کایشان پند پذیرند. ﴿۴۴﴾ و نبودی به کرانه‌ی که غری که وحی کردیم بی‌موسی کار و نبودی از حاضر شداران^۴. ﴿۴۵﴾ بی‌ایما ورا آوردیم گره‌های، دراز شد و ریشان زندگانی. و نبودی استاداره^۵ در اهل مدین می‌خواندی و ریشان آیت‌ها، ایما، بی‌ایما بودیم فرستاداران^۶. ﴿۴۶﴾ نبودی به کرانه‌ی که، کبخواندیم بی‌رحتی را از خداوند تواء تا بدس‌بری^۷ قومی را نیامد بدیشان هیچ بدس‌بری از پیش تو! شاید کایشان پند پذیرند. ﴿۴۷﴾ ار آنرا نبود که رسید بدیشان مصیبتی، بدان پیش کرد دست‌ها ایشان، گفتندی: خداوند ایما! چرا نفرستادی بی‌ایما پیغامبری، تا پس روی کردی نشان‌های ترا و بودی از مومنان؟ ﴿۴۸﴾ ازمان آمد بدیشان حق از نزدیک ایما، گفتند: چرا داده نشیم هم چنان داده شد موسی؟ ای کافر نشدند بدان داده شد موسی از پیش؟ گفتند: دو جادوساراند^۸

۱- وراوروز: برافروز.

۲- گست‌رویان: زشت‌رویانه دور کردگان. ه

۳- بند: باشند.

۴- حاضر شداران: حاضران؛ گواهان.

۵- استادار: ایستاده؛ باشند.

۶- فرستاداران: فرستندگان.

۷- بدس‌بر: بیم‌کننده.

۸- جادوسار: جادوگر؛ جادو.

یک و دیگر را عون کردند. گفتند: ایما به همه کافران اند. ﴿۴۹﴾ بگه: بیارید کتابی از نزدیک خدای، آن ره‌نودارتر از آن دوا^۱، پس روی کنیم آنرا، ارهید راست گفتارن. ﴿۵۰﴾ ار جواب نکنند ترا بدان کمی پس روی کنند آرزوها ایشانرا، کی وی ره‌تر^۲ از کی پس روی کند هوای او پرا بجد^۳ ره‌غونی از خدای. خدای ره‌نماید قوم ستمکاران را. ﴿۵۱﴾ دیدور کردم ایشانرا سخن، شاید کایشان پند پذیرند. ﴿۵۲﴾ ایشان که دادیم ایشانرا کتاب از پیش آن ایشان بدان می بگرویند. ﴿۵۳﴾ ازمان خوانده شهد^۴ و ریشان، گهند^۵: بگروستیم بدان، آن حق است از خداوند ایما. ایما بودیم از پیش آن نرم‌شداران^۶. ﴿۵۴﴾ ایشان می داده شند مزد ایشان دوباره، بدان شکویای کردند^۷ و می واز کنند به نیکوی گستی^۸ را و زان روزی دادیم ایشانرا می خزین کنند. ﴿۵۵﴾ ازمان اشند^۹ لغو، روی گردانند ازان و گهند: ایما را عملهای ایما و شا را عملهای شا. سلام و رشا. نمی طلبیم نادانان را. ﴿۵۶﴾ توا ره‌نمای کرا دوست داری، بی‌خدای ره‌نماید کرا خواهد. اوی داناتر به ره‌برداران^{۱۰}. ﴿۵۷﴾ گفتند: ار پس روی کنیم ره را و توا، ربوده شیم از زمین ایما. ای جای نکرد ایشانرا حرمی این می گرد کرده شهد بی آن میوهای هر چیزی، روزی از نزدیک ایما؟ بی گویستر^{۱۱} ایشان می دانند. ﴿۵۸﴾ چند هلاک کردیم از دهی هبنارده. شد^{۱۲} زیشت^{۱۳} آن. آن است جایگههای ایشان. ساکن کرده نشد از پس ایشان بی خجاری و بودیم ایما میراث گرفتاران^{۱۴}. ﴿۵۹﴾ نیست خداوند توا هلاک کنار^{۱۵} دهها تا بفرستد در اصل آن پیغامبری. می خواند و ریشان آیتها ایما و نبودیم هلاک کناران دهها یا فی اهل آن ستم کاران. ﴿۶۰﴾ آن دادید از چیزی تبرخورداری^{۱۶} زندگانی این گیتی و آرایش آن و آن نزدیک خدای است گیه^{۱۷} و باقی تر، ای خرد را کار نفرمایید؟ ﴿۶۱﴾ ای کی

- ۱- دوا: دو.
- ۲- وی ره‌تر: بی راه‌تر.
- ۳- بجد: به جزا غیر از.
- ۴- خوانده شهد: خوانده شود.
- ۵- گهند: گویند.
- ۶- نرم‌شداران: گردن نهادگان.
- ۷- شکویای کردند: شکیبایی کردند.
- ۸- گستی: بدی.
- ۹- اشند: شنوند.
- ۱۰- ره‌برداران: راه‌برندگان.
- ۱۱- گویستر: بیشتر.
- ۱۲- هبنارده شد: سرست شد.
- ۱۳- زیشت: زندگانی.
- ۱۴- میراث گرفتاران: ارث‌برندگان.
- ۱۵- هلاک کنار: هلاک کننده.
- ۱۶- تبرخورداری = قحط: برای برخورداری.
- ۱۷- گیه: به بهتر؛ بهترین.

وعدہ کردیم او پرا وعدہی نیکوا اوی پذیرہ آمدار^۱ آن است، چون کی برخورداری دادیم او پرا برخورداری زندگانی این گیتی. واز اوی به روز رستاخیز از حاضر کردگان^۲ بہد. ﴿۶۲﴾

آن روز بخواند ایشانرا، گھد: کجاست شریکان من ایشان کہودید می گفتید؟ ﴿۶۳﴾

گھند ایشان کہ وعبب شد^۳ وریشان عذاب: خداوند ایما این گرہ ایشان اند کہ وی رہ کردند ایما را. وی رہ کردم ایشانرا، چنان وی رہ کردند ایما را. وی زاری کردیم بی توا نبودند کایما را می پرستون کردند^۴. ﴿۶۴﴾ گفته شد: بخوانید شریکان شما را. بخوانند ایشانرا. جواب نکند ایشانرا وگینند^۵ عذاب، ار ایشان بودند می رہ بردند. ﴿۶۵﴾ آن روز بخواند ایشانرا. گھد: چی جواب کردید فرستادگانرا؟ ﴿۶۶﴾ کور شد وریشان خبرها آن روز ایشان یک و دیگر را نپرستند. ﴿۶۷﴾ اما کی توبہ کرد و بگروست و کرد نیکی، شاید کہ بند از نیک بخت شداران^۶. ﴿۶۸﴾ خداوند توا بیافریند آن خواهد و بگزیند، نہبد^۷ ایشانرا گزیدن. پاکی خدای را، و ردور است زان می شرک گیرند. ﴿۶۹﴾ خداوند توا داند آن پنہام کند^۸ گورہا^۹ ایشان و آن می اشکرا کنند. ﴿۷۰﴾ اوی است خدای، نیست خدای مگر اوی؛ او پراست سپاس درین گیتی و آن جہن و او پراست حکم. بی اوی واز آورده شد. ﴿۷۱﴾ بگہ: ای چگوہید^{۱۰} ار کند خدای ورشا شورا دایم تا بی روز رستاخیز؟ کی است خدای جد خدای، آرد بہ شا روشنای، ای نمی شنید^{۱۱}؟ ﴿۷۲﴾

بگہ: ای چگوہید ار کند خدای ورشا روز را دایم تا بی روز رستاخیز؟ کی است خدای جد خدای، آرد بہ شا شو، می ساکن شید در آن، ای نمی گینید؟ ﴿۷۳﴾ از رحمت اویست، کرد شا را شو و روز تا بیار امید در آن و تا بطلبید از فضل اوی. شاید کشا شکر گزارید. ﴿۷۴﴾ آن روز بخواند ایشانرا، گھد: کجاست شریکان من، ایشان کہودید می گفتید؟ ﴿۷۵﴾ بیرون کنیم از ہر گری گوی^{۱۲}، گویم

۱- پذیرہ آمدار: باز رستندہ؛ بینندہ.

۲- حاضر کردگان: حاضر شدگان.

۳- وعبب شد: واجب شد.

۴- می پرستون کردند: می پرستیدند.

۵- گینند: می بینند.

۶- نیک بخت شداران: رستگاران.

۷- نہبد: نباشد.

۸- پنہام کند: پنهان کند.

۹- گورہا: سینہ ہا؛ دلہا.

۱۰- چگوہید: چہ گوید.

بیارید حجت شما. بدانند که حق خدای را و گم شد از ایشان آن بودند می دروغ درحیدند.^۱

۷۶ قارون بود از قوم موسی، گذشتاری کرد^۲ و ریشان. و دادیم او را از گنجها آن کلیدها آن بود می گران کرد گره را خداوندان قوت را. گفت او را قوم او: رامشتی^۳ هنبارده مکن.^۴ خدای دوست ندارد هنبارده کناران^۵ را. و بطلب درآن داد ترا خدای خانه‌ی آن‌جهن و فرموش مکن نیاوی^۶ تو ازین گیتی و نیکوی کن، چنان نیکوی کرد خدای بی‌توا. و مطلب توهی^۷ در زمین. خدای دوست ندارد توهی کناران^۸ را.

۷۸ گفت: داده شدم آن ور علمی نزدیک من، ای ندانست که خدای هلاک کرد از پیش او از گره‌ها کی او سرختر بود ازوی به قوت و گویشتر^۹ به گره؟ و پرسیده نشد از گنهان ایشان گنه کاران. بیرون شد ور قوم او، در آرایشت اوی. گفتند ایشان کمی خواهند زندگانی این گیتی: یا کاشکی ایما را بید^{۱۰} هم چنان داده شد قارون. اوی خداوند نیاوی بزرگ است. گفتند ایشان که داده شدند علم: وای شاه، پاداش خدای گیه کرا بگروست و کرد نیکی و پدیره آورده نشند^{۱۱} آنرا مگر شکووان.

۸۱ فرود بردیم او را و خانه‌ی او را در زمین، نبود او را هیچ گرهی کنسرت کردند او را از بیرون خدای و نبود از داد و از آورداران^{۱۲}. شدند ایشان کارزو کردند جایگه اوی به دی، می گهند^{۱۳}: ای ننگری خدای فراخ کند روزی کرا خواهد ازبندگان و تنگ کند. ار آنرا نبود که منت نهاد خدای و را در زمین فرود بردی ایما را. ای ننگری آن نیک‌بخت نشند کافران؟ آن است خانه‌ی آن‌جهن، کنیم آن ایشانرا کنمی خواهند زورفرای^{۱۴} در زمین و فی توهی و عاقبت پرخیزاران را. کی آرد نیکوی او را، بهد گیه از آن و کی آرد گستی، پاداش داده نشند ایشان که کردند گستی، بی آن بودند می کردند. اوی کفرود کرد ورتوا قران.

- ۱- می دروغ درحیدند: دروغ می یافتند.
- ۲- گذشتاری کرد: از حد درگذشت.
- ۳- رامشتی: شادی.
- ۴- هنبارده مکن: سرمست مباشی.
- ۵- هنبارده کناران: شادمانان؛ نازندگان؛ سرمستان.
- ۶- نیاوی: بهره؛ نصیب؛ برخ.
- ۷- توهی: تباهی.
- ۸- توهی کناران: تباه کاران؛ بد کاران.
- ۹- گویشتر: بیشتر.
- ۱۰- بید: می بود.
- ۱۱- پدیره آورده نشند: به دیدار رسانیده نشوند.
- ۱۲- دادواز آورداران: کینه کشان.
- ۱۳- می گهند: می گویند.
- ۱۴- زورفرای: برتری جستن؛ گردن کشی.

لَرَأَيْتُ إِلَى مَعَادٍ قَدْ رُتِّقَ أَعْلَمُ مِنْ جَابِ الْعَيْنِ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالَةٍ مَبِينٍ وَمَا كُنْتُ

قَدْ جِئْتُ أَنْ يَلْقَى أَمْلًا الْكَلْبُ الْمَادِحُ مِنْ دَبِّهِ فَلَا تَكُونُ كَهَيْئَةِ الْكَلْبِ

وَلَا بَصِيَّةً تَلْعَنُ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَوَّلَتْ إِلَيْهِ وَابْعَثْ إِلَيْهِ وَلَا تَكُونُ مِنَ الْمُفْزَرِ

وَلَا تَبْعُ مَعَ اللَّهِ الْفُتْرَ الْخُلَا إِلَهُ الْأَمْوَكِ أَفْرِقْ بَيْنَ الْوَالِدِ وَابْنِهِ لَمْ يَكُنْ يَكُونُ

وَلَا يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ

واز آوردار^۱ تواس^۲ بی مکه. بگه: خداوند من دانانتر به کی آورد ره راست و کی اوی در وی راهی دیدور^۳ است. ۸۶ نبودی کمی میداشتی^۴ که اوکنده شهد بی توا کتاب، بی رحمی را از خداوند توا. مباح عون کنار^۵ کافران را. ۸۷ نگر واز نزند ترا از نشانهای خدای، پس آن کفرود کرده شد بی توا و بخوان بی خداوند توا و مباح از مشرکان. ۸۸ و غوان و ا خدای خدای دیگر. نیست خدای مگر اوی. هر چیزی هلاک شدار هست مگر اوی. او یراست حکم و بی اوی واز آورده شید.

سورة العنكبوت تسع وستون آية

به نام خدای روزی دادار رحمت کنار. ۱ سوگند به الف و لام و میم. ۲ ای پیداشند^۶ مردمان که هیسته شند^۷ که گوهند^۸: بگرو یستم و ایشان آزموده نشند؟ ۳ بیازمودیم ایشانرا کار پیش ایشان بودند، تا داند خدای ایشانرا که راست گفتند و تا داند دروزنان^۹ را. ۴ یا پیداشتند ایشان کمی کنند گستیا که پیشی نکنند^{۱۰} و ریم؟ گد است^{۱۱} آن می حکم کنند. ۵ کی هست می مید دارد پدیره آمدن خدای، زمان خدای آمدار^{۱۲} است. اوی است اشنوای دانا. ۶ کی جهاد کند، جهاد کند ور نفس اوی. خدای وی نیازست از جهانیان. ۷ ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیا محاکیم^{۱۳} از ایشان گستیا ایشان و پاداش دهیم ایشانرا نیکوتر آن بودند می کردند. ۸ وصیت کردیم انسان را پدر و مادر اوی بنیکوی، ار جهاد کنند و توا تا شرک گیری بن، آن نیست ترا بدان علم، فرمان برداری مکن آن دو را. بی من است واز آمدن شما، آگه کم شما را بدان بودید می کردید. ۹ ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیا، در کنیم ایشانرا در نیکان. ۱۰ از مردمان هست کی می گهد^{۱۴}: بگرو یستم به خدای؛ ازمان دشخواری نموده شهد در خدای، کند فتنه ی مردمانرا چون عذاب خدای. ار آید نصرتی از خداوند توا، می گهند: ایما بودیم

۱۱- گداست: پداست.

۱۲- آمدار: آمدنی.

۱۳- محاکیم: نابدا کنیم؛ محو کنیم. ۵

۱۴- می گهد: می گوید.

۱- واز آوردار: باز گرداننده.

۲- دیدور: آشکاره پیدا.

۳- کمی میداشتی: که امید می داشتی.

۴- عون کنار: پشتیبان.

۵- هلاک شدار: نیست شدنی؛ میرا.

۶- پیداشند: پنداشتند.

۷- هیسته شد: وا گذاشته شوند.

۸- گوهند: گویند.

۹- دروزنان: دروغ گو یان.

۱۰- پیشی نکنند= ان سیفرونا: پیشی نگیرند.

و ا شما، ای نیست خدای داناتر بدان در گورهای^۱ جهانیان است؟ ﴿۱۱﴾ تا داند خدای ایشانرا کبگرو یستند و تا داند منافقان را. ﴿۱۲﴾ گفتند ایشان که کافر شدند ایشانرا کبگرو یستند: پس روی کنید^۲ ره ایما را تا ورداریم گنهان شما. و نبند^۳ ایشان ورداشاران^۴ از گنهان ایشان هیچ چیزی. ایشان دروزنان اند. ﴿۱۳﴾ می وردارند بارها ایشان و بارهای و بارها ایشان. و پرسیده شد به روز رستاخیز زان بودند می دروغ درحیدند^۵. ﴿۱۴﴾ بفرستادیم نوح را بی قوم اوی، درنگ کرد دریشان هزار سال بی پنجاه سال، بگرفت ایشانرا طوفان و ایشان ستم کاران بودند. ﴿۱۵﴾ برهانشیم^۶ او یرا و ایاران کشتی را و کردیم او یرا نشانی جهانیان را. ﴿۱۶﴾ و ابرهیم را که گفت قوم او یرا: برستون کنید خدای را و پهرخیزید از وی، آن گیه بهد شما را، ارهید کمی دانید. ﴿۱۷﴾ می برستون کنید از بیرون خدای بتانی را و می درحینید دروغی. ایشان می برستون کنند از بیرون خدای، پادشای ندارند شما را روزی. بطلبید نزدیک خدای روزی و برستون کنید او یرا و شکر گزارید او یرا. بی اوی واز آورده شید. ﴿۱۸﴾ ار دروزن گیرند^۷، تدروزن گرفتند^۸ گرههای از پیش شما و نیست و رپیغام بر بی رسانیدی دیدور. ﴿۱۹﴾ ای ننگرند چون نخست بار بیافرید خدای خلق را واز دیگر بار کند آنرا؟ آن ور خدای آسان است. ﴿۲۰﴾ بگه: بروید در زمین. بنگرید چون نخست بار بیافرید خلق را. واز خدای و رآرد و رآوردن دیگر. خدای و رهر چیزی توانا. ﴿۲۱﴾ عذاب کند کرا خواهد و رحمت کند ورکی خواهد. بی اوی واز گردانسته شید. ﴿۲۲﴾ ناید^۹ شما پیشی کناران^{۱۰} در زمین و فی در آسمان و نهد شما را از بیرون خدای هیچ ولی و فی نصرت کنار^{۱۱}. ﴿۲۳﴾ ایشان که کافر شدند به آبتهای خدای و پذیره آمدن اوی، ایشان نومید شدند از رحمت من.

- ۱ - گورها: سینه ها؛ دلها. *
- ۲ - پس روی کنید: پس روی کنید.
- ۳ - نبند: نباشند.
- ۴ - ورداشاران: برگردانگان.
- ۵ - می دروغ درحیدند: دروغ می داشتند.
- ۶ - برهانشیم: برهانشیدیم. *
- ۷ - واز دروزن گیرند - واز تکه بوا.
- ۸ - تدروزن گرفتند: پس به دروغ داشته اند.
- ۹ - ناید: نیستید.
- ۱۰ - پیشی کناران = همیزین: پیشی کنندگان. *
- ۱۱ - نصرت کنار: یاری گر.

ایشان ایشانرا بهد عذابى دردمند کنار! ﴿۲۴﴾ نبود جواب قوم اوى بى آن که گفتند: بکشید اویرا یا بسوزید اویرا. برهانست اویرا خدای از آتش. در آن نشانه است قومی را کمى بگرویند. ﴿۲۵﴾ گفت: آن گرفتند از بیرون خدای بتانى را، دوستى میان شما، در زندگانی این گیتی. و از به روز رستاخیز کافر شهد^۲ برخى از شما به برخى و لعنت کند برخى از شما و برخى و جایگه شما آتش بهد و نبهد شما را هیچ نصرت کنارانى. ﴿۲۶﴾ راست کرد. گرفت^۳ اویرا لوط و گفت: من هجره کنار^۴ هم بى خداوند من، اوى او یست عزیز درست کار. ﴿۲۷﴾ دادیم اویرا اسحق و یعقوب و کردیم در فرزندان اوى پیغامبرى و کتاب و دادیم اویرا مزد اوى درین گیتی و اوى در آن جهن از نیکان بهد. ﴿۲۸﴾ و لوط را، که گفت قوم اویرا: ای شما مى کنید فاحشى؟ پیشى نکرد و شما بدان هیچ یکى از جهانیان. ﴿۲۹﴾ ای شما مى آید به مردان و مى برید ره و مى کنید در مجلس شما گسقى؟^۵ نبود جواب قوم اوى بى آن که گفتند: آربدما عذاب خدای، ارهى از راست گفتاران. ﴿۳۰﴾ گفت: خداوند من! نصرت کن مرا و رقوم توهى کناران^۶. ﴿۳۱﴾ ازمان آوردند پیغامبران ایما به ابرهم میزدک^۷ گفتند: ایما هلاک کناران اهل این ده اند^۸، اهل آن بودند ستم کاران. ﴿۳۲﴾ گفت: در آنجاست لوط. گفتند: ایما داناتر هم به کى در آن است. برهانیم اویرا و اهل اویرا بى زن اوى، بود ازماندگان. ﴿۳۳﴾ ازمان که آمدند پیغامبران ایما به لوط، انده گن کرده شد بدیشان و تنگ شد

۱ - دردمند کنار: دردناک.

۲ - کافر شهد: کافر شود.

۳ - راست کرد: گرفت: باور داشت.

۴ - هجره کنار: مهاجر.

۵ - گسقى: بدى.

۶ - توهى کناران: تباهى کنندگان.

۷ - میزدک: مرده.

۸ - ایما هلاک کناران... اند: ما هلاک

کنندگان.... ایم.

بدیشان توان و گفتند: متوس و انده مبر، ایما رهانیداران^۱ توا هیم و اهل توا، بی زن توا هست از ماندگان. **۳۱** ایما فرود کناران^۲ هیم ور اهل این ده عذایی از آسمان، بدان بودند می فاسقی کردند. **۳۵** بهیستم^۳ از آن نشانی دیدور قومی را کخرد را می کار فرمایند. **۳۶** بی مدینیان برادر ایشانرا، شعیب را، گفت: یا قوم من! برستون کنید^۴ خدای را و بترسید از روز آن جهن و مروید در زمین توهی کناران. **۳۷** دروزن گرفتند اویرا. بگرفت ایشانرا صیحت. شدند درخانها ایشان مردگان **۳۸** و عادیان و ثمودیان و دیدور کرد شما را از جایگهها ایشان. و بیاراست ایشانرا دیو عملها ایشان؛ و اززد ایشانرا از ره و بودند بینا پنداشتاران^۵. **۳۹** و قارون و فرعون و هامان، آورد بدیشان موسی دیدور بها^۶. بزرگ منشتی کردند^۷ در زمین و نبودند پیشی کناران^۸. **۴۰** هریکی را بگرفتیم به گنه اوی. زیشان بود کی بفرستادیم ور وی سنگ باران و زیشان بود کی بگرفت اویرا صیحت و زیشان بود کی فرود بردیم اویرا در زمین و زیشان بود کی را غرق کردیم. نیست خدای تا ستم کند و زیشان، بی بودند ورنفسها ایشان می ستم کردند. **۴۱** مثل ایشان که گرفتند از بیرون خدای و لپانی، چون مثل کنک^۹ است، گرفت خانه ی. و سترخانها خانه ی کنک است، ار هند کمی دانند. **۴۲** خدای داند آن می خوانند از بیرون اوی هیچ چیزی. اوی است عزیز درست کار **۴۳** آن اند مثل ها، می زفیم آن مردمانرا و ندانیم آن بی دانان. **۴۴** بیافرید خدای آسمانها و زمین بحق، در آن نشانی مومنان را. **۴۵** بخوان آن وحی کرده شد بی توا از کتاب و بی پای کن نماز. نماز می و از زند از فاحشی و گستی^{۱۰} و ایاد کرد^{۱۱}



- ۱- رهانیداران: رهانندگان؛ نجات دهندگان.
- ۲- فرود کناران: فرود آرندگان.
- ۳- بهیستم: بگذاشتم.
- ۴- برستون کنید: بپرستید.
- ۵- بینا پنداشتاران: کسانی که خویشتن را بینا می پندارند.
- ۶- دیدور بها: پدیدار بها.
- ۷- بزرگ منشتی کردند: گردن کشیدند.
- ۸- پیشی کناران: پیشی گیرندگان.
- ۹- کنک: عنکبوت.
- ۱۰- گستی: زشتی.
- ۱۱- ایاد کرد: یاد کرد؛ پند کرد.

خدای مهتر. خدای داند آن می کنید. ﴿۴۶﴾ پیکار مکنیدوا^۱ اهل کتاب، بی بدان آن نیکوتر. بی ایشان که ستم کردند از ایشان و گوید^۲: بگرو یستم بدان فرود کرده شد بی ایما و فرود کرده شد بی شما و خدای ایما و خدای شما یکی. ایما او یرا نرم شداران^۳ هند^۴. ﴿۴۷﴾ چنان فرود کردیم بی توا کتاب، ایشان کدام ایشانرا کتاب می بگرویند بدان. و ازین گره هست کی می بگروید بدان. و نارای نشند^۵ به آیتای ایما بی کافران. ﴿۴۸﴾ نبودی کمی. خواندی از پیش آن از کتابی و غنی نویشتی^۶ آن به راست دست توا^۷. نون^۸ گماند بشدندی^۹ توهی کناران. ﴿۴۹﴾ بل آن آیتای دیدور هند در گورها^{۱۰} ایشان که داده شدند علم. و نارای نشند به آیتای ایما بی ستم کاران. ﴿۵۰﴾ گفتند: چرا فرود کرده نشدور وی نشان از خداوند او؟ بگه^{۱۱}: نشانها خدای را و من بدس بری^{۱۲} دیدور^{۱۳} هم. ﴿۵۱﴾ ای گوسی نکند^{۱۴} ایشانرا ایما فرود کردیم ورتوا کتاب؟ می خوانده شهد^{۱۵} و ایشان، در آن رحمتی و ایاد کسردی قومی را کمی بگرویند^{۱۶}. ﴿۵۲﴾ بگه: گوس بخدای میان من و میان شما گواهی. داند آن در آسمانها و زمین. ایشان کبگرو یستند بیاطل و کافر شدند به خدای ایشان ایشان اند زیان کران^{۱۷}. ﴿۵۳﴾ می شتاو کنند^{۱۸} و اتوا به عذاب، ار نبودی زمانی نام زد. کرده، آمدی بدیشان عذاب و آمدی بدیشان ناگهانی و ایشان ندانستند. ﴿۵۴﴾ می شتاو کنندوا توا به عذاب... دوزخ در گرفتارست^{۱۹} به کافران. ﴿۵۵﴾ آن روز می ورپوشد و ایشان عذاب از زور^{۲۰} ایشان واز زیر پایها ایشان و گفتند: بجشید آن بودید می کردید. ﴿۵۶﴾ یا بندگان من، ایشان کبگرو یستند^{۲۱} زمین ما فراخ است. مرا برستون کنید^{۲۲}. ﴿۵۷﴾ - هر نفسی چشیدار^{۲۳} مرگی است واز بی ایما.... ﴿۵۸﴾

- ۱ - وا: یا.
- ۲ - گوید: گویند.
- ۳ - نرم شداران: گردن نهاد گان.
- ۴ - ایما... هند: ما... هستیم.
- ۵ - نارای نشند: منکر نشوند.
- ۶ - نمی نویشتی: نمی نوشتی.
- ۷ - راست دست توا: دست راست تو.
- ۸ - نون: آنگاه.
- ۹ - گماند بشدندی: به شک می افتادند.
- ۱۰ - گورها: سینه ها؛ دلها.
- ۱۱ - بگه: بگو.
- ۱۲ - بدس بر: بیم کننده.
- ۱۳ - دیدور: آشکارا پیدا.
- ۱۴ - گوسی نکند: بسته نباشد.
- ۱۵ - می خوانده شهد: خوانده می شود.
- ۱۶ - بگرویند: بگروند.
- ۱۷ - زیان کران: زیان کاران.
- ۱۸ - می شتاو کنند: شتاب می کنند.
- ۱۹ - در گرفتار: ضعیف: فرا رستند.
- ۲۰ - زور: زیر.
- ۲۱ - کبگرو یستند: که بگرو یستند.
- ۲۲ - برستون کنید: پیرستید.
- ۲۳ - چشیدار: چشنده.

الكتاب النبوي من الجنة عوفاً للذين آمنوا بالانجيل

نیکها. جای کنیم ایشانرا از گهیش^۱ وروارها^۲، می رود از زیر آن جویها. جاودانگان بند^۳ درآن. نیک است مزد کارگران. ۵۹ ایشان شکیوای کردند. ورخداوند ایشان می وستام کنند^۴. ۶۰ چند از موحنده^۵ ورندارد روزی اوی. خدای می روزی دهد اویرا و شها را. اوی است اشنوای دانا. ۶۱ ارپرسی ایشانرا: کی آفرید آسمانها و زمین و نرم کرد خرشید و مه؟ می گهند: خدای. چون می گردانسته شید^۶؟ ۶۲ خدای فراخ کند روزی کرا خواهد از بندگان اوی و تنگ کند اویرا. خدای بهر چیزی دانااست. ۶۳ ارپرسی ایشانرا: کی فرود کرد از آسمان آوی^۷، زنده کرد بدان زمین را از پس مرگی آن؟ می گهند^۸: خدای. بگه: سپاس خدای را. بل گویشتر^۹ ایشان خرد را کار نمی فرمایند. ۶۴ نیست این زندگانی این گیتی بی اکاری^{۱۰} و بازی و خانه ی آن جهن، آنست زندگانی ارهند کمی دانند. ۶۵ ازمان در نشینند در کشتی، بخوانند خدای را یکتاکناران اویرا دین. ازمان برهاند ایشانرا بی دست^{۱۱}، ازمان ایشان می شرک گیرند. ۶۶ تا کافر شند بدان دادیم ایشانرا تا بر خورداری گیرند، انوز^{۱۲} بدانند. ۶۷ ای ننگرند ایما کردیم حرمی امین و می ر بوده شند مردمان از پیرامون ایشان؟ ای بیاطل می بگرویند و به نعمت خدای می کافر شند؟ ۶۸ کی ستم کارتر از کی درحیند^{۱۳} و رخدای دروغی، یا دروزن گرفت به حق، ازمان آمد بدوی. ای نیست در دوزخ جایگهی کافران را؟ ۶۹ ایشان که جهاد کردند دریا، ره غاییم ایشانرا رههای ایما. خدای وا نیکوی کناران^{۱۴} است.

سورة الروم - آية

بنام خدای مهربانی رحمت کنار. ۱ سوگند به الف ولام ومیم. ۲ غلبه کرده شدند رومیان ۳ در نزدیکتر زمین و ایشان از پس غلبه ی ایشان می غلبه کنند ۴ در هفت سال. خدای راست

- | | |
|----------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - گهیش: بهشت. | ۱۰ - اکاری = لَهو: بازی. |
| ۲ - وروارها: غرقه ها. | ۱۱ - دست: دشت. |
| ۳ - بند: باشند. | ۱۲ - انوز: زود بود که. |
| ۴ - می وستام کنند: توکل می کنند. | ۱۳ - درحیند: فرا بافت؛ فرا بافت. |
| ۵ - موحنده: جمنده. | ۱۴ - نیکوی کناران: نیکان. |
| ۶ - می گردانسته شید: گردانیده می شوید. | |
| ۷ - آوی: آبی. | |
| ۸ - می گهند: می گویند. | |
| ۹ - گویشتر: بیشتر. | |

فرمان، از پیش و از پس. آن روز رامشتی شدند^۱ مومنان^۵ به نصرت خدای نصرت کند کرا خواهد. اوی است عزیز رحمت کنار^۲. وعده‌ی خدای، خلاف نکند خدای وعده‌ی اوی. بی گویشت^۳ مردمان غی دانند. می دانند اشکرای^۴ از زندگانی این گیتی و ایشان از آن جهن ایشان بارخواران^۵ اند. ای بنحنا^۶ در نفسها ایشان؟ نیافرید خدای آسمانها و زمین و آن میان آن دوا^۷ بی به حق و زمانی نامزد کرده و فروانی^۸ از مردمان به پذیره آمدن خداوند ایشان کافران اند. ای بنرون^۹ در زمین بنگرند چون بود فرجام ایشان کاز پیش ایشان بودند؟ بودند سخت از ایشان به قوت و بگورزیدند^{۱۰} زمین را و آودان کردند^{۱۱} آنرا گویشت از آن آودان کردند آنرا. و آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریا. نیست خدای تا ستم کند و ایشان، بی بودند و نفسها ایشان می ستم کردند. **۱۰** واز بهد فرجام ایشان که گدی کردند^{۱۱} گدی، که درون گرفتند به آیتهای خدای و بودند بدان می اوسوس کردند^{۱۲}. خدای نخست باریا فریند خلق را، واز دیگر بار کند آنرا، واز بی اوی واز آورده شید. **۱۲** آن روز بیای شهد^{۱۳} رستاخین، نومید شدند گنه کاران. **۱۳** و نهید^{۱۴} ایشانرا از شریکان ایشان شفیعانی و بند^{۱۵} به شریکان ایشان کافران. **۱۴** آن روز بیای شهد رستاخین آن روز می پراکنند. اما ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها، ایشان در مرغزاری می رامشتی شدند. **۱۶** اما ایشان که کافر شدند و درون گرفتند به آیتهای ایا و پذیره آمدن آن جهن ایشان در عذاب حاضر. کردگان بند. **۱۷** پاکی خدای را، آن هنگام که او یارگه کنید^{۱۶} و آن هنگام که بامداد کنید^{۱۷}. **۱۸** و او یراست سپاس در آسمانها و زمین و او یارگه^{۱۸} و آن هنگام که نیم روزان کنید^{۱۹}. **۱۹** می بیرون آرد زنده را از مرده و می بیرون آرد



- ۱ - رامشتی شد: شاد شوند.
- ۲ - رحمت کنار: رحمه.
- ۳ - گویشت: بشت.
- ۴ - اشکرا: آشکار.
- ۵ - بارخواران: بی خوار: زانگاهان.
- ۶ - بنحنا: آیا بنحنا شد؟
- ۷ - دوا: دو.
- ۸ - فروانی: بسیار.
- ۹ - بگورزیدند: زیرو کردند: بگردانیدند.
- ۱۰ - آودان کرد: آبادان کردند.
- ۱۱ - گدی کردند: بدی کردند.
- ۱۲ - می اوسوس کردند: افسوس می کردند: استهزاء می کردند.
- ۱۳ - بیای شهد: بی یی شود.
- ۱۴ - نهید: باشد.
- ۱۵ - بند: باشند.
- ۱۶ - او یارگه کنید: نقضون.
- ۱۷ - بامداد کنید: نصیجون.
- ۱۸ - او یارگه: شیانگه.
- ۱۹ - نیم روزان کنید: نظهرون.

مرده را از زنده و زنده کند زمین را پس مرگی آن. چنان می بیرون آورده شید. ﴿۲۰﴾ از نشانهای او یست کبیافرید شما را از خاک، و از ازمان شما خلق هید^۱ می پراکنید. ﴿۲۱﴾ و از نشانهای او یست کبیافرید شما را از نفسهای شما انبازانی، تا ییارامدی بی آن و کرد میان شما دوستی و رحمتی. در آن نشانها قومی را کمی حایشت کنند^۲. ﴿۲۲﴾ از نشانهای اوی است آفریدن آسمانها و زمین و مختلف شدن زبانهای شما و رنگهای شما. در آن نشانها جهانیان را. ﴿۲۳﴾ و از نشانهای اوی است خواب شما به شو و روز و طلییدن شما از فصل اوی. در آن نشانها قومی را کمی اشند^۳. ﴿۲۴﴾ از نشانهای او یست می نماید شمار برق^۴ به ترس و میده و فرود کند از آسمان آوی^۵. زنده کند بدان زمین را پس مرگی آن. در آن نشانها قومی را کخرد را می کار فرمایند. ﴿۲۵﴾ از نشانهای او یست که بایستد آسمان و زمین به فرمان اوی. و از ازمان بخواند شما را خواندنی از زمین، ازمان شما می بیرون آید. ﴿۲۶﴾ و اویراست کی در آسمانها و زمین، همه اویرا فرمان برداری کناران^۶ هند. ﴿۲۷﴾ اوی او یست کنخست بار بیافریند خلق را و از دیگر بار کند آنرا. آن آسان است و روی. و اویراست صفت و رتر در آسمانها... اوی است عزیز درست کار. ﴿۲۸﴾ بزد شما را مثل از نفسهای شما. ای هست شما را زان پادشا شد راست دستهای شما هیچ شریکافی در آن روزی دادیم شما را؟ شما در آن گرا گرهید^۷. می ترسید از ایشان چون ترسیدن شما و نفسهای شما. چنان می دیدور کنیم^۸ نشانها قومی را کخرد را می کار فرمایند. ﴿۲۹﴾ بل پس روی کردند ایشان که ستم کردند، آرزوها ایشانرا بجد^۹ علم. کی ره نماید کرا وی ره کرد خدای؟ و نهید ایشانرا هیچ نصرت کناران^{۱۱}. ﴿۳۰﴾ باستان^{۱۲} روی توا دین را پاک. آفرینشت خدای، آن کبیافرید مردمانرا و آن، بدل کردن نیست آفرینشت خدای را.

۱- هید: هستید.

۱۱- نصرت کناران: یاریگران.

۱۲- باستان: به پای کن.

۲- کمی حایشت کنند: می اندیشند.

۳- کمی اشند: که می شنوند.

۴- برق: درخش: آتش.

۵- میده: امید.

۶- آوی: آبی.

۷- فرمان برداری کناران: فرمان برداران.

۸- گرا گرهید: برابر هستید.

۹- می دیدور کنیم: آشکارا می کنیم.

۱۰- بعد: به غیره جز از.

آن است دین راست، بی گویستر^۱ مردمان نمی دانند. ۳۱ واز آمداران^۲ بی اوی و
 بیرخیزید ازوی و پهای کنید غاز و مبد^۳ از مشرکان. ۳۲ ازیشان که پیرا کنند از
 دین ایشان و بودند گرهما، هر گرهی بدان نزدیک ایشان بود، رامشتی شداران^۴ هند.
۳۳ ازمان^۵ رسد به مردمان دشخواری، بخوانند خداوند ایشانرا و از آمداران بی اوی. واز
 ازمان بچشانند ایشانرا ازوی رحمتی. ازمان گرهی زیشان به خداوند ایشان می شرک گیرند.
۳۴ تا کافر شند بدان دادیم ایشانرا، تا بر خورداری گیرند، انوز بدانند. ۳۵ یا
 فرود کردیم وریشان حجتی، اوی می سخن گهد^۶ بدان بودند بدان می شرک گرفتند.
۳۶ ازمان بچشانیم مردمان را رحمتی، رامشتی شند بدان. واز رسد بدیشان گستی^۷، بدان
 پیش کرد دستا ایشان، ازمان ایشان می نومید شدند. ۳۷ ای ننگرند که خدای فراخ
 کند روزی کرا خواهد و تنگ کند؟ در آن نشاناست قومی را کمی بگرویند. ۳۸ ده
 خداوند نزدیکی را حق اوی و درویش را و مسافرا. آن گیه^۸ ایشانرا کمی خواهند پاداش
 خدای. ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^۹. ۳۹ و آن دادید از گوش^{۱۰}، تا بیوزاید^{۱۱}
 در ماهای مردمان، بسینوزاید نزدیک خدای. و آن دادید از زکوه^{۱۲} می خواهید پاداش خدای
 ایشان ایشان اند اوزون گنداداران^{۱۳}. ۴۰ خدای، او یست کبیافرید شما را، واز روزی
 دهد شما را، واز میراند شما را، واز زنده کند شما را. ای هست از شریکان شما کی کند از آن
 هیچ چیزی؟ پاکی او ایرا، و در درست زان می شرک گیرند. ۴۱ اشکرا شد توهی در
 دشت و دریا بدان کسب کرد دستهای مردمان تا بچشانیم ایشانرا برخی آن کردند، شاید
 کایشان واز آیند. ۴۲ بگه^{۱۴} بروید در زمین، بنگرید چون بود فرجام ایشان کاز
 پیش بودند. بودند گویستر ایشان مشرکان. ۴۳ باستان^{۱۵} روی توا دین را، راست از
 پیش آن که آید روزی واز گشتن نهد آنرا از خدای، آن روز می پرا کنند.

۱۱ - بیوزاید : بپراید.

۱۲ - زکوه : زکوة.

۱۳ - اوزون گنداداران : دو چندان یابندگان.

۱۴ - بگه : بگو.

۱۵ - باستان : به پای کن.

۱ - گویستر : بسر.

۲ - واز آمداران : زگرده گ.

۳ - مبد : مداشت.

۴ - رامشتی شداران : شداد : سدامانان.

۵ - ازمان : هنگامی که.

۶ - می سخن گهد : سخن می گوید.

۷ - گستی : بدی.

۸ - گیه : به : بهتر : بهترین.

۹ - نیک بخت شداران : رستگاران.

۱۰ - گوش : اهرونی : ر.

من كثر فعله كثر موته من عمل صالحا فلا تغيثه بقية من لهجتي الدنيا آمنوا
 وعلوا الصالحات من فضله الله لا يمت الكافرون ومن آمنه أن يوم الرب مسفرات
 وليه يفتكهم من دحمته ولتجزي الفلأ بأمره ولتبعوا من فضله ولعلكم تتقربوا
 ولله أذلنا من قبله وسلا إلى قومهم فأنفقنا من الدنيا نذرنا وكان ثقلنا
 نذر المؤمنين الله الذي توسل الرباع هترومنا بغيره في السما كيف يشاء
 ويغفره كبريا من الموتى من خلاه فاء الصاب يوم يفتق من عباده إذا
 مؤيضا من قبله وإن كانوا من قبل أن يقول عليهم من قبله لمبلس فأنظر إلى
 أو دحمته الله كيف في الأرض بعد موتها أن خالد لمي الموتى وهو على كل شيء قدير
 ولعل أذلنا نذرنا فاقوا من صغر الظلوا من بعده بغيره فأنزل لا تسمع الموتى ولا
 تسمع الصبر إلا عاذا أولوا من بين وما أنت بهادي العمى عن ضلالتهم أن تسمع إلا
 من يؤمن بالله فاعلموا قبل موت الله الذي خلقكم من ضعف ثم جعل من بعد ضعفه
 ثم جعل من بعد ضعفه ضعفا وثقله فخلوا فبقوا هو العليم الغفور ويوم تقوم الساعة
 نفهم المزمون ما أتوا عبدا كذا كذا أبو فكون وقال المزمون
 المزمون لا يسمع من كتاب الله إلى يوم البعث فهدأ يوم البعث وليكن منكم

۴۴) کی کافر شهید، و روی است کفر اوی و کی کند نیکی، تنفسهای^۱ ایشانرا می گسترند. ۴۵) تا پاداش دهد ایشانرا کبگرو یستند و کردند نیکیا از فضل اوی. اوی دوست ندارد کافران را. ۴۶) از نشانهای اوی است کبفرستد باده را پراکنداران^۲، تا بچشاند شما را از رحمت اوی، تا می رود کشتیا به فرمان اوی، تا بطلبید از فضل اوی. شاید کشتا شکر گزارید. ۴۷) بفرستادیم از پیش توا پیغامبرانی بی قوم ایشان، آوردند بدیشان دید و رها^۳. داد واز آوردیم^۴ ازیشان که گنه کردند و هست واجب و رها نصرت کردن مومنان. ۴۸) خدای اویست کبفرستد باده را بپراکند اوری^۵. واز کشد آنرا در آسمان چون خواهد و کند آنرا پارها. گیتی^۶ باران را می بیرون آید از میان آن، ازمان رساند آن به کی خواهد از بندگان اوی، ازمان ایشان می رامشت پذیرند^۷. ۴۹) بودند از پیش آن کفرود کرده شد و ریشان، از پیش آن نومید شداران^۸. ۵۰) بنگری اثر رحمت خدای، چون می زنده کند زمین را پس مرگی آن. اوی زنده کنار مردگان است. اوی ورهر چیزی تواناست. ۵۱) ار بفرستیم بادی، گینند آنرا زرد شده درایستند از پس آن می کافر شدند. ۵۲) توا نیشنوائی^۹ مردگانرا و نیشند کوتان^{۱۰} خواندن، ازمان واز گردند واپس شداران. ۵۳) نه ای^{۱۱} توا ره نمودار کوران از وی رهی^{۱۲} ایشان. نیشنوائی بی کرا می بگروید به آینها ایما، ایشان نرم شداران. ۵۴) خدای اویست کبیافرید شما را از سستی، واز کرد از پس سستی قوتی، واز کرد از پس قوت سستی و پیری، بیافریند آن خواهد. اوی است دانای توانا. ۵۵) آن روز پهای شهد رستاخیز، می سوگند خورند گنه کاران درنگ نکردند جد^{۱۳} ساعتی. چنان بودند می گردانسته شدند^{۱۴}. ۵۶) گفتند ایشان که داده شدند علم و ایمان: درنگ کردید در کتاب خدای تا بی روز انگيختن. این است روز انگيختن، بی شما بودید

- ۱- تنفسها: پس نفسها: مر نفسها.
- ۲- پراکنداران = شیطرات: از مترجم کلمه را منشرات خوانده است)
- ۳- دید و رها: دید بین: شکر دید.
- ۴- داد واز آوردیم: کینه کشیدیم.
- ۵- اوری: ابری.
- ۶- گیتی: بیی.
- ۷- می رامشت پذیرند: شد می نبود.
- ۸- نومید شداران: نومیدان: نامندان.
- ۹- نیشنوائی: نشوانی.
- ۱۰- کوتان: کران.
- ۱۱- نه ای: نیستی.
- ۱۲- وی رهی: سی راهی.
- ۱۳- جد: جز: غیر.
- ۱۴- می گردانسته شدند: از راه برگردانیده شدند.

لا تَقُولُوا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ شَيْءٌ لَنْ يَنْفَعَنَا وَلا يَضُرُّهُ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اَمَعَدُ دَعْوُهُمْ وَاَلَمْ يَعْلَمُوا بِاَنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَوْقِ السَّمٰوٰتِ اِلٰى اَرْضِهِمْ خُذْ الْعَصَا فَامْلُكْ وَظَهَرَ اٰيَاتُ رَبِّكَ فَارْجِعْ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

اَلَمْ نَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ لَنْ يَنْفَعَكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا يَضُرُّكَ اَلَّذِينَ اسْلَمُوا اِنَّكَ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ

نمی دانستید. ﴿۵۷﴾ آن روز منفعت نکند ایشانرا که ستم کردند، عذر آوردن ایشان و نی ایشان خشنودی طلبیده شند. ﴿۵۸﴾ بزدم مردمانرا درین قران از هر مثلی، ار آری بدیشان نشانی، می گهند^۱ ایشان که کافر شدند: ناید^۲ شمایی توهی کناران^۳. ﴿۵۹﴾ چنان مهر کند خدای ور دلها ایشان کنمی دانند. ﴿۶۰﴾ شکوای کن، وعده خدای حق است. نگر سبک نسنجند^۴ ترا ایشان کیقین نمی شند.

مکیه

سورة لقمن اربع وثلثون آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و میم. ﴿۲﴾ کان آیتهای کتاب درست کاره‌ند. ﴿۳﴾ ره غوفی و رحقی نیکوی کناران را. ﴿۴﴾ ایشان کمی بپای کنند نماز و می بدهند زکوه و ایشان بدان جهن ایشان می یقین شند. ﴿۵﴾ ایشان ور ره غوفی هند از خداوند ایشان و ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^۵. ﴿۶﴾ از مردمان هست کی می فروشد اکار^۶ حدیث تا وی ره کند^۷ از ره خدای بجد علم و می گیرد آنرا اوسوسی^۸. ایشان ایشانرا بهد غذایی خوارکنار^۹. ﴿۷﴾ ازمان خوانده شهید و روی آیتهای ایما، واز گردد بزرگ منشی کنار^{۱۰}، گوهی نیشید آن. گوهی در دو گوش اوی گرانی. میزدک بر^{۱۱} او پرا به غذایی دردمند کنار^{۱۲}. ﴿۸﴾ ایشان بگرو یستند و کردند نیکها ایشانرا بوستانهای نعمت بهد^{۱۳}. ﴿۹﴾ جاودانگان بند درآن. وعده‌ی خدای حق است. اوی است عزیز درست کار. ﴿۱۰﴾ بیافرید آسمانها بجدستونهای کمی گینید^{۱۴} آنرا و او کند^{۱۵} در زمین کهها که بنگردد به شما و بپرا کند در آن از هر موجدی^{۱۶} و فرود کردیم از آسمان آوی^{۱۷}، وراوردیم درآن از هر ازنی^{۱۸} نیکوا. ﴿۱۱﴾ این است آفرینش خدای. بمایید مرا، چی آفریدند ایشان کاز بیرون اوی هند؟ بل ستمکاران در وی رهی دیدورهند. ﴿۱۲﴾ دادیم لقمن را حکمت که شکر گزار خدای را،

۱۱ - میزدک بر: مزده ده: بپراگان.

۱۲ - دردمند کنار: دردناک.

۱۳ - بهد: باشد.

۱۴ - کمی گینید: که می بینید.

۱۵ - او کند: افکند.

۱۶ - موجد: چمنده.

۱۷ - آوی: آبی.

۱۸ - ازنی: جفت.

۱ - می گهند: می گویند.

۲ - ناید: نیستید.

۳ - توهی کناران: باطل کاران: بیهوده گویند.

۴ - سبک نسنجند: سبکساز نکنند: کوچک شمارند.

۵ - نیک بخت شداران: رستگاران.

۶ - اکار = تهر: بازی و بیهوده.

۷ - وی ره کند: گم راه کند.

۸ - اوسوسی: افسوس و استهزا.

۹ - خوارکنار: خوارکننده.

۱۰ - بزرگ منشی کنار: گردن کش.

وَمَنْ يَكْفُرْ فَإِنَّهُ يَكْفُرُ بِاللَّهِ عَمِّي حَمِيهِ وَأَقَالَ لَقَمْلَ لَابَه
وَهُوَ بَعْضُهُ يَأْتِي لَانْفَرَدَ بِاللَّهِ أَنْ الشَّرُّ لَظَلَمَ عَظِيمٌ وَوَصَّيَا الْأَنْبِيَاءِ
بِوَالِيهِ جَمَلُهُ أَتَمُّهُ وَفَصَالُهُ فِي عَامِنِ أَنْ تَكُونُوا لَوَالِدِي أَنْ
الْمَصْدَرُ وَأَنْ جَاهَهُ أَلْ عَلِيٍّ أَنْ تَكُونَ فِي مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تَكُونُوا صَاحِبُهُ
وَالَّذِي مَعْرُوفًا وَأَنْجِ سَبِيلَ مَنْ أَنْبَأَ أَنْ تَقْرَأَ مِنْ دَعْوَةٍ فَتَكُونُوا كَمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بِأَنْ أَنْبَأَ أَنْ تَكُونُوا مَعَالِجَهُ مِنْ حَرِّهِ فَتَكُونُوا فِي الصَّلَاةِ وَأَوْفَى
الْأَرْضِ بِمَا لَكُمْ أَنْ لَكُمْ لَكُمْ وَهِيَ بَأْسُ أَقَمِ الصَّلَاةَ وَأَمْرًا مَعْرُوفًا وَأَنْغِزْ
الْمَكْرُوهَ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا صَابَكَ أَنْ تَكُونَ مِنْ عِزِّهِ الْأُمُودَ وَلَا تَتَّبِعْ حَرِّهُ فَتَكُونُوا
فَتَكُونَ فِي الْأَرْضِ مِنْ خِلَالِ اللَّهِ لَا حَتَّى كُلُّ مَنَالٍ فَتُورَ وَأَقْصِدْ فِي مَقِيلٍ وَأَعْصِرْ
مِنْ صَوْلَتِ أَنْ تَكُونَ الْأَصْوَاتِ لِحَوْتِ الْأَمْرِ الْفَرْدِ وَأَنْ لَكُمْ مَعَالِجَهُ مَا فِي
الْأَصْوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنْجِ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً كَامِرَةً وَبِأَصْلَتِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
مَنْ يَكُونُ فِي اللَّهِ يَكُونُ عِلْمُهُ فِي اللَّهِ لَا خُطَابَ مِنْهُ وَأَنْ أَقْبَلَ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا مَأْمُولٌ
اللَّهُ قَالَ أُولَئِكَ مَا وَجَّهْنَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا لَوْ كَانَ الصَّبْرُ لَكُمْ عَوْصِفَانِ عَذَابِ
الْمَعْبُودِ وَمَنْ يَسْلَمْ وَجَّهْنَا إِلَى اللَّهِ وَمَنْ يَسْلَمْ فَخَلِّمْ أَنْ تَكُونُوا بِالْعَوْدَةِ الْوَلَعِ إِلَى اللَّهِ

کی شکر گزارد، شکر گزارد نفس او یرا وکی ناسپاسی کند، خدای وی نیازی ستوده است.

۱۳ گفت لقمن پسر او یرا و او ی می پند داد او یرا: یا پسرک من! شرک مگیر به خدای. شرک ستمی بزرگ است. ۱۴ وصیت کردم انسانرا، پدر و مادر او ی، و رداشت او یرا مادر او ی، سستی و رستی و از شیر و از کردن او ی در دوسال، که شکر گزار مرا و پدر و مادر ترا بی من است شدن جای. ۱۵ و ارجهاد کنند و اتوا، و رآن که شرک گیری به من، آن نیست ترا بدان علم فرمان برداری مکن آن دورا و صحبت گیر و آن دوا درین گیتی بنیکوی. و پس روی کن^۲ ره کرا و از آمد بی من. وازی من است و از آمدن شما. آگه کنم شما را بدان بودید می کردید. ۱۶ یا پسرک من! آن اربهد^۳ چند سنگ^۴ دانه ی از سپندان^۵ بهد در سنگی یا در آسمانها یا در زمین، آرد آن خدای؛ خدای لطیف آگه است. ۱۷ یا پسرک من! بهای کن غاز و بفرمای بنیکوی و واز زن از گستی و شکیوای کن و رآن رسید بتوا. آن از منشی^۶ کارها. ۱۸ مگردان تای روی^۷ توا مردمانرا و مرو در زمین بهنبارده^۸. خدای دوست ندارد هر گشی کناری^۹ فخر کنار^{۱۰} را. ۱۹ راستی کن در رفتن توا و فرودار از بانگ توا که گستر^{۱۱} بانگها بانگ خران است. ۲۰ ای ننگرند که خدای نرم کرد شمارا آن در آسمانها و آن در زمین و فراخ کرد و ر شما نعمتی اشکرا و پنهام^{۱۲} از مردمان هست کی می پیکار کند در خدای بجد علم و فی ره نمونی و فی کتابی درو شیدار^{۱۳}. ۲۱ ازمان^{۱۴} گفته شهد ایشانرا: پس روی کنید آن رای فرود کرد خدای، گهند: بل پس روی کنیم آن رای گندادیم^{۱۵} و رآن پدران ایما را. ای ار همه هست دیو می خواند ایشانرا بی عذاب آتش. ۲۲ کی نرم گیرد روی خود بی خدای و او ی نیکوکار بگرفت گوشه ی خستوارتر^{۱۶}. بی خدای است

- ۱- و اتوا: با تو.
- ۲- پس روی کن: پی روی کن.
- ۳- بهد: باشد.
- ۴- چند سنگ: به اندازه سنگینی.
- ۵- سپندان: خردل.
- ۶- منشی کارها: کارهای اندیشینی.
- ۷- تای روی: رخ؛ رخساره.
- ۸- بهنبارده: شادمان. *
- ۹- گشی کنار: نازنده و گردن کش. *
- ۱۰- فخر کنار: خودستا.
- ۱۱- گستر: بدتر.
- ۱۲- پنهام: پنهان.
- ۱۳- درو شیدار: درخشنده.
- ۱۴- ازمان: هنگامی که.
- ۱۵- گندادیم: یافتیم.
- ۱۶- خستوارتر: استوارتر.

[illegible]

عاقبت کارها. ﴿۲۳﴾ کی کافر شهید، نگر انده گن نکند ترا کفر اوی. بی ایماست واز-
آمدن ایشان. آگه کنیم ایشانرا بدان کردند. خدای داناست بدان در گورها^۱. ﴿۲۴﴾
برخورداری دهیم ایشانرا خجاره^۲. واز بیچاره کنیم ایشانرا عذاب زوش^۳. ﴿۲۵﴾
ارپرسی ایشانرا: کی آفرید آسمانها و زمین؟ می گهند: خدای. بگه: سپاس خدای را. بل
گویشر^۴ ایشان نمی دانند. ﴿۲۶﴾ خدای راست آن در آسمانها و زمین. خدای اوی است
وی نیازی ستوده. ﴿۲۷﴾ ار آن در زمین از درختان قلمه بندی^۵ و دریا می اوزاید^۶ آنرا،
از پس آن هفت دریا، کرانه نشند^۷ سخنان خدای. خدای عزیزی درست کارست.
﴿۲۸﴾ نیست آفریدن شما و فی انگیختن شما بی چون یک نفس. خدای اشنوای^۸ بیناست.
﴿۲۹﴾ ای ننگری که خدای درآرد شورا در روز و درآرد روز را در شو و نرم کرد خرشید
ومه، همه می روند تا بی^۹ زمانی نام زد کرده؟ خدای بدان می کنید آگه است. ﴿۳۰﴾ آن
بدان خدای، اوی است حق و آن می خوانید از بیرون اوی باطل است. خدای اوی است
و ردوری بزرگ. ﴿۳۱﴾ ای ننگری که کشتیا می رود در دریا به نعمت خدای تا بنماید
شما را از نشانهای اوی؟ در آن نشانها هر شکیوای کناری^{۱۰} شکر کنار^{۱۱} را. ﴿۳۲﴾ ازمان
و روپشد و ریشان موجی چون کهاها، بخوانند خدای را یکتا کناران^{۱۲} اویرا دین. ازمان
برهاند ایشانرا بی دشت، زیشان هست راستی کنار^{۱۳} و نارای نشهد^{۱۴} به آیتای ایما بی هر
فریونده^{۱۵} ناسپاس. ﴿۳۳﴾ یا مردمان! بهرخیزید از خداوند شما و بترسید از روزی واز-
نکند پدری از فرزند اوی و فی فرزندی، اوی و از کنار است^{۱۶} از پدر اوی چیزی. وعده ی
خدای حق است. نگر بنفریود^{۱۷} شمارا زندگانی این گیتی و نگر بنفریود شما را به خدای
فریفتار^{۱۸}. ﴿۳۴﴾ خدای

- ۱- گورها: سینه ها؛ دلها. •
- ۲- خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل. •
- ۳- زوش: درشت و سخت. •
- ۴- گویشر: بیشتر.
- ۵- بندی: باشد؛ باشند.
- ۶- می اوزاید: می افزاید.
- ۷- کرانه نشند: به پایان نرسند؛ به پایان نیابند.
- متن: بنیید.
- ۸- اشنوا: شنوا = سمع.
- ۹- تا بی: تا به؛ به سوی.
- ۱۰- شکیوای کنار: شکیبا.
- ۱۱- شکر کنار: شکر کننده؛ سپاسگزار.
- ۱۲- یکتا کناران = عظیمین: یکتا کنندگان.
- ۱۳- راستی کنار: میانه رو.
- ۱۴- نارای نشهد: متکر نشود.
- ۱۵- فریونده: فریبنده؛ خیانتکار.
- ۱۶- واز کنار: بازدارنده.
- ۱۷- نگر بنفریود: فریفته نکند.
- ۱۸- فریفتار: فریبنده.

عنه علم الساعته و قول العيث و يعلم ما في الارحام و ما تدري نفس ما تكسب
 و يدرك ما لم يدرك و يعلم ما لم يعلم و يدرك ما لم يدرك و يعلم ما لم يعلم و يدرك ما لم يدرك
 عدا و ما تدري نفس ما تكسب و يعلم ما في الارحام و ما تدري نفس ما تكسب
 و يدرك ما لم يدرك و يعلم ما لم يعلم و يدرك ما لم يدرك و يعلم ما لم يعلم و يدرك ما لم يدرك

بسم الله الرحمن الرحيم

الحق قول الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين ام يقولون افقوله بل هو النور
 و هذا الله و قد ما ما انهم من نور من قبل ان نعلمهم بعينه و ان الله الذي خلق
 السموات و الارض و ما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش و الكفر من
 بوجه من ولى و لا فتع اقل الله كقولهم يا الاقرب من السماء الى الارض ثم يعرج
 اليه في يوم كل و معه اية الف منه مما تعجب و لا عالم العيث و الشهادة العرش
 الا ينم الذي اخبر كل امر خلقه و به اخلق الانبياء من حين ثم جعل نبيه من
 سلاله من ما احسن ثم صوته و نغمه من روجه و جعل الكوا السبع و الابصار
 و الاقمار و فلما كان في سحرة و قالوا الله اضلنا في الارض انا اني خلقنا من
 صرنا اهل بصر كاهن و قل بوقيتكم تلك السموات التي و كل لكم نورا
 و لكم نور و لوقى اهل النور مؤن كما هو اورد و معهم عبد يعمر و ما انصوتا
 و معكم اهل النار و لوقى اهل النار مؤن كما هو اورد و معهم عبد يعمر و ما انصوتا
 و معكم اهل النار و لوقى اهل النار مؤن كما هو اورد و معهم عبد يعمر و ما انصوتا

نزدیک او یست علم رستاخیز و فرود کند باران و داند آن در رحما و نداند نفسی چی کسب-
کند فردا و نداند نفسی به کدام زمین میرد. خدای دانای آگه است.

مکیه

سورة السجدة ثلثون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ سوگند به الف، لام و میم. ۲ فرود کردن کتاب، گماوندی نیست در آن از خداوند جهانیان. ۳ یا می گهند درحیند آن، بل آن حق است از خداوند تواء، تا بدس بری ۴ قومی را نیامد بدیشان هیچ بدس بری از پیش توا. شاید کایشان ره برند. ۵ خدای او یست کیافرد آسمانها و زمین و آن میان آن دوا ۶ در شش روز، واز غلبه کرد وعرش. نیست شما را از بیرون اوی هیچ ولی و فی شفاعت کناری ۴. ای پند نپذیرید؟ ۵ می سازد کار از آسمان بی زمین، واز ورشده ۵ بی اوی در روزی بهد مقدار آن هزار سال زان می شمرد. ۶ او یست دانای ناپیدی و حاضری، عزیز رحمت کنار ۷. ۷ اوی که نیکو کرد هر چیزی را آفرینشت ۷ آن و ابتدا کرد ۸ آفرینشت انسان از گل. ۸ واز کرد فرزندان او و از سلاهی ۹ از آبی سست ۱۰. ۹ واز تمام کرد ۱۱ آنرا و بدید دروی از روح اوی و کرد شما را گوشها و چشمها و دله، و خجاره ۱۲ می شکر گزارید. ۱۰ گفتند: ای ازمان که بگوادشیم ۱۳ در زمین ای ایما ۱۴ در آفرینشتی نوا ۱۵ بند؟ بل ایشان به پذیره آمدن ۱۶ خداوند ایشان کافران اند. ۱۱ بگه: می میراند شما را ملک الموت، اوی که ورگماشته شد ۱۷ به شما، واز بی خداوند شما واز آورده شید. ۱۲ ارگینی ۱۸ توا که گنه کاران فرود گرفتاران ۱۹ سرها ایشان بند نزدیک خداوند ایشان. خداوند ایما ۱ دیدیم و اشنیدیم. واز هیل ۲۰ ایما را تا کنیم نیکی. ایما یقین شداران ۲۱ هم. ۱۳ ارخواهیم دهیم هر نفسی را ره غونی آن. بی

۱۲ - خجاره: اندک؛ کم.

۱۳ - بگوادشیم: ضللتا؛ ط: بر باد شو.

۱۴ - ایما: ما.

۱۵ - نوا: تازه.

۱۶ - پذیره آمدن: پذیرا آمدن؛ رسیدن.

۱۷ - ورگماشته شد: موکل کرده شد.

۱۸ - گینی: بینی.

۱۹ - فرود گرفتاران: فروافکشدگان؛ به زیر افکندگان.

۲۰ - وازهیل: بازگذار؛ بازگردان.

۲۱ - یقین شداران: بی گمانان؛ یقین دارندگان.

۱ - درحیند: فرابافت؛ بسازد؛ فراباست.

۲ - بدس بری: بیم کنی؛ بترسانی.

۳ - دوا: دو.

۴ - شفاعت کنار: خواهشگر.

۵ - ورشده: برشود؛ بالا رود.

۶ - رحمت کنار: رحیم.

۷ - آفرینشت: آفرینش.

۸ - ابتدا کرد: آغاز کرد.

۹ - سلاهی: گل نرم.

۱۰ - سست: خوار و حقیر.

۱۱ - تمام کرد: راست کرد؛ درست اندام کرد.

ننگرند ایما برانیم آب را بی^۱ زمین خشک؟ بیرون آرم بدان کشته ی^۲ می خورند از آن ستوران ایشان و نفسها ایشان. ای غی گینند؟ ۲۸ می گهند: کی بهد این گشاد؟ ارهید راست گفتاران. ۲۹ بگه: روز گشاد^۳ منفعت نکند ایشانرا که کافر شدند گرویش^۴ ایشان و بی^۵ ایشان زمان داده شد. ۳۰ روی گردان ازیشان و برمرگیر^۶ ایشان برمرگفتاران^۷ هند.

به نام خدای مهربانی رحمت کناره. ۱ یا پیغامبر! بیرخیز از خدای و فرمان برداری مکن کافران را و منافقانرا. خدای هست دانای درست کار. ۲ و پس روی کن آن رای^۱ می وحی کرده شهد بی تو از خداوند توا. خدای هست بدان می کنید آگه. ۳ و ستام کن^{۱۰} و رخدای. گوس^{۱۱} به خدای نگه وانی^{۱۱}. ۴ نکرد خدای مردی را از دو دل درجوف^{۱۳} اوی. و نکرد انبازان شما را آن زنان کمی سوگند ظهار خوردید ازیشان مادران شما. و نکرد پسر خواندگان شما را پسران شما. آن است قول شما به دهنای شما. خدای می گهد حق و اوی می ره غاید به ره. ۵ بخوانید ایشانرا پدران ایشانرا. آن راستر نزدیک خدای. ار ندانید پدران ایشانرا، برادران شما هند در دین و دوستان شما. نیست ورشها بزه ی در آن خطا کردید بدان بی آن قصد کرد دلهای شما. هست خدای آمرزیدگاری رحمت کناره. ۶ پیغامبر سزاوارتر به مومنان از نفسها ایشان و انبازان اوی مادران ایشان. و خداوندان رحما، برخی زیشان سزاوارتر بیرخی در کتاب خدای از مومنان و هجره کناران بی آن که کنید بی ولیان شما نیکوی. هست آن در کتاب نویسته. ۷ و که بگرفتیم از پیغامبران پیمان ایشان از توا و از نوح و ابرهیم و موسی و عیسی

۱۱ - گوس: بسته.

۱۲ - نگه وانی: نگهبانی.

۱۳ - جوف: اندرون؛ میان.

۱ - بی: به؛ به سوی.

۲ - کشته: کشت و زرع.

۳ - گشاد: فتح.

۴ - گرویش: گروه؛ ایمان.

۵ - بی: نه.

۶ - برمرگیر: چشم می دار؛ انتظار بکن.

۷ - برمرگفتاران: چشم دارندگان.

۸ - رحمت کناره: رحیم.

۹ - آن رای: آن را که.

۱۰ - و ستام کن: توکل کن؛ اعتماد کن. •

پسر مریم و بستیم ازیشان پیمانی زوش^۱. ۸ تا بپرمد راست گفتاران را از راست گفتن ایشان و بساخت کافران را غذایی دردمندکنار^۲. ۹ یا ایشان کبگرو یستید! ایاد کنید^۳ نعمت خدای ورشها، که آمد به شما سپههای، بفرستادیم وریشان بادی و سپههای که ندیدند آن و هست خدای بدان می کنید بینا. ۱۰ که آمدند به شما از زور و شما و از فروتر از شما و که بگشت چشمها و رسیدلها به حنجرها و می ظن کردند به خدای ظننا. ۱۱ آنجا آزموده شدند مومنان و جنبانیده شدند جنبانیدنی سخت. ۱۲ که می گفتند منافقان و ایشان کدر^۵ دلها ایشان بیماری: وعده نکرد ایما را خدای و پیغامبر اوی بی فریو^۶. ۱۳ گفتند گرهی ازیشان: یا اهل^۷ یثرب! استاد^۸ نیست شمارا، واز گردید. و می دستوری خواهند گرهی ازیشان از پیغامبر، می گفتند که: خانهای ایما تهی^۹ و نیست آن تهی نمی خواهند بی^{۱۰} گریختن. ۱۴ ار درآمده شدی^{۱۱} وریشان از کرانهای آن، واز خهسته شدند^{۱۲}، شرک بدادندی آن و درنگ نکردندی بدان بی خجاری^{۱۳}. ۱۵ بودند عهد گرفتند و اخدای از پیش، ورنگردانند پشستا و هست عهد خدای خهسته^{۱۴}. ۱۶ بگه: منفعت نکنند شما را گریختن اربگریزد از مرگی یا کشتن. نون^{۱۵} برخورداری داده نشدندی بی خجاری. ۱۷ بگه: کی است اوی که می نگه دارد شما را از خدای، ار خواهد به شما گدی^{۱۶} یا خواهد به شما رحتی و نگذند^{۱۷} ایشانرا از بیرون خدای ولی و فی نصرت کناری^{۱۸}. ۱۸ داند خدای در سجا سک او کنسداران^{۱۹} را از شما و گفتاران برادران ایشانرا: بیایید بی ایما، و نیایند به حرب بی خجاری. ۱۹ بخیلان اند ورشها، ازمان آید ترس، گینسی ایشانرا می نگرند بی توا، می گردد چشمها ایشان چون اوی

- | | |
|-------------------------|-------------------------------------|
| ۱- زوش: استوار؛ محکم. * | ۱۱- درآمده شدی: داخل می شد. |
| ۲- دردمند کنار: دردناک. | ۱۲- خهسته شدندی: خواسته می شدند. |
| ۳- ایاد کنید: یاد کنید. | ۱۳- خجاریه: اندک؛ کم. * |
| ۴- زور: زبر. | ۱۴- خهسته: خواسته. |
| ۵- کدر: که در. | ۱۵- نون: آنگاه. |
| ۶- فریو: فریب. | ۱۶- گدی: بدی. |
| ۷- یا اهل. | ۱۷- نگذند: نیایند. * |
| ۸- استاد: جای ایستادن. | ۱۸- نصرت کنار: یاری گر. |
| ۹- نهی: خالی. | ۱۹- در سجا سک او کنسداران: به تأخیر |
| ۱۰- بی: مگر. | افکنندگان = قتلین. * |

قَمِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذُهِبَ الْحُوفُ يَلْفُؤْكُمْ كَمَا يَلْفُؤُكُمْ أَجْرُكُمْ عَلَى الْخَيْرِ
وَمَنْ يَلْفُؤْكُمْ مِنْكُمْ يَلْفُؤْكُمْ كَمَا يَلْفُؤْكُمْ أَجْرُكُمْ عَلَى الْخَيْرِ
 أَوَّلُكُمْ لَوْ يُؤْمِنُ اللَّهُ أَعْمَالُكُمْ وَكَانَ فَالِدٌ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا يَسْمُونَ
الْأَنْبِيَاءُ يَسْمُونَ
 الْخِزَابُ لَوْ يُدْعِيهِمْ أَوْ أَنْبَاءُ الْخِزَابِ يَوْمَ وَالْوَاتِنُ يَوْمَ فِي الْخِزَابِ يَسْمُونَ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 عَنْ آتِيكُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ أَفْئِدَةً مَأْنُلُوا الْأَقْلِيلَ لَعَقَبَ كَانَ لَكُم مِيسُورٌ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 اللَّهُ أَهْوَى مِنْكُمْ لَمْ يَكُنْ تَوْجُوهُ اللَّهِ وَالْيَوْمَ الْآخِرُ فَكَوَالَهُ كِتَابًا وَلَقَدْ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 الْيَوْمَ مَنُورُ الْخِزَابِ فَالْوَاهِدُ أَمَّا وَعَدْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَرَسُولُهُ وَمَا
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 زَادَهُمْ إِلَّا أَيْمَانًا وَتَسْلِيمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا لَدَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 مَنْ قَضَىٰ بَيْنَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَهِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا لَّيْسَ اللَّهُ بِالضَّالِّ فَتَرَىٰ بَصَدَقَهُ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 وَيَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنَّهُ لَأَوَّيُّوبَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ كَانَ عَفُوًّا ذَمِيمًا وَرَبُّهُ اللَّهُ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 اللَّهُ تَعَالَىٰ عَفُوًّا ذَمِيمًا وَرَبُّهُ اللَّهُ كَانَ عَفُوًّا ذَمِيمًا وَرَبُّهُ اللَّهُ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 عَزَّ وَجَلَّ وَأَوَّلُ الْفَتْحِ ظَاهِرُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ جِبَالِهِمْ وَقَدْ قُلُوا بِعَمْرِ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 الرَّعْبِ فَوَيْحًا يَتَمَتَّلُونَ وَيَأْمُرُونَ فَرِيقًا أَوْ تَنكِحُوا أَرْضَهُمْ وَرَبُّهُمُ اللَّهُ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 وَأَنْصَلُوا لَتَنْصَلُوا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا وَمَا يَتَّبِعُ النَّاسُ إِلَّا لَوْ أَنَّهُمْ
الْخِزَابُ يَسْمُونَ
 مَرَّ فِي الْفُتُوحِ أَلَمْ تَأْمُرْهُمْ أَنْ يَتَّعِزُّوا وَأَيُّكُمْ يَتَّعِزُّوا أَلَمْ تَأْمُرْهُمْ أَنْ يَتَّعِزُّوا
الْخِزَابُ يَسْمُونَ

ور پوشیده شهد^۱ و روی از مرگی^۲. ازمان بشهد ترس، بزنند شما را به زبانهای تیز^۳.
 بخیلان اندورنیکی ایشان نگرو یستند. توه کرد خدای عملها ایشان. هست آن ور خدای
 آسان. ۴ می پندارند؟ گرهما را نشدند. ار آیند گرهما، دوست دارند ار ایشان
 گشتاران^۵ بندی در اعراب. می پرسندی از خبرهای شما، ار بودندی در شما، کازار نکردندی^۶
 بی خجاری^۷. ۸ بود شما را در پیغامبر خدای پی بردنی نیکوا^۹، کرا هست می ترسد از
 خدای و روز آن جهن و ایاد کرد^{۱۰} خدای را فروان. ۱۱ ازمان گیند^{۱۲} مومنان گرهما،
 گهند^{۱۳}: این است آن وعده کرد ایما را خدای و پیغامبر اوی و راست گفت خدای و پیغامبر
 اوی و نیوزود ایشانرا بی گرویشی^{۱۴} و نرم شدنی^{۱۵}. ۱۶ از مومنان مردانی راست گفتند
 آن عهد گرفتند و خدای و روی. زیشان هست کی تمام کرد نذر اوی و زیشان هست کی
 می بر مردار^{۱۷} و بدل نکردند بدل کردنی^{۱۸}. ۱۹ تا پاداش دهد خدای راست گفتاران
 را براست گفتن ایشان و عذاب کند منافقان را ار خواهد، یا توبه پذیرد و ریشان. خدای
 هست آمرزید گاری رحمت کننار^{۲۰}. ۲۱ و از گردانست خدای ایشانرا که کافر شدند به
 خشم شدن ایشان نرسیدند به نیکی و گوسی کرد^{۲۲} خدای مومنان را کازار کردن. هست خدای
 قوی عزیز. ۲۳ و فرود کرد ایشانرا که عون کرد ایشانرا از اهل کتاب، از ستادیهای^{۲۴}
 ایشان و اوکند^{۲۵} در دلها ایشان ترس. گرھی را می بکشند و می اسیر کردند گرھی را.
 و میراث داد شما را زمین ایشان و خانها ایشان و مالها ایشان و زمینی که بنسپردند^{۲۶}
 آنرا و هست خدای و هر چیزی توانا ۲۷ یا پیغامبر! بگه انبازان تراء، ار هندی کمی
 خواهند زندگانی این گیتی و آرایشت^{۲۸} آن: بیاید تا متعه دهم^{۲۹} شما را و گسید کم^{۳۰} شما را
 گسید کردنی نیکوا. ۳۱ ارهید



- | | |
|------------------------------------|----------------------------------------|
| ۱ - ور پوشیده شهد: پوشیده شود. | ۱۳ - برسدن: گردن به دانه نسیم. |
| ۲ - مرگی: مرگ. | ۱۴ - می بر مردار: چنجه می دارد: استغفر |
| ۳ - تیز: تیزه. | می کشد. |
| ۴ - می پندارند: می پندارند. | ۱۵ - بدل کردن: برگردانیدن: تبدیل. |
| ۵ - گشتاران: سواران. | ۱۶ - رحمت کار: رحم. |
| ۶ - کازار نکردندی: کرور نمی کردند. | ۱۷ - گوسی کرد: بسدگی کرد: کذب کرد. |
| ۷ - خجاره: ایدک: کم. | ۱۸ - ستادیها: حصارها. |
| ۸ - نیکوا: نیکو. | ۱۹ - اوکند: میکند. سداحب. |
| ۹ - ایاد کرد: بد کرد. | ۲۰ - تسپرد: نه تلفظ. |
| ۱۰ - گسد: بسد. | ۲۱ - آرایشت: آریس. |
| ۱۱ - گهند: گویند. | ۲۲ - متعه دهم: کابین دهم. |
| ۱۲ - گرویش: بدلت: گروش. | ۲۳ - گسد کم: گسل کم. |

می‌خواهید خدای را و پیغامبر او را و خانه‌ی آن‌جهن^۱ را خدای بساخت نیکوی کنارانرا^۲ از شما مزدی بزرگ. ﴿۳۰﴾ یا زنان پیغامبر! کی کند از شما فاحشی دیدور، یک دو شهده^۳ او را عذاب دویک دوا و هست آن ور خدای آسان. ﴿۳۱﴾ کی فرمان‌برداری کند از شما خدای را و پیغامبر او را و کند نیکوی، دهیم او را مزد اوی دوباره و بساختیم او را روزی نیکوا. ﴿۳۲﴾ یا زنان پیغامبر! ناید^۴ چون یکی از زنان، ار ببر خیزید. نرمی مکنیده به سخن طمع کند اوی کدر دل اوی بیماری و گوئیده^۵ قولی نیکوا. ﴿۳۳﴾ بنشینید در خانهای شما و بیرون مشید چون بیرون شدن زنان جاهلی نخستین و بیای کنید نماز و بدهید زکوة و فرمان‌برداری کنید خدای را و پیغامبر او را. می‌خواهد خدای تا ببرد از شما وسوسه یا اهل خانه و پاک کند شما را پاک کردنی. ﴿۳۴﴾ و ایاد کنید آن می‌خوانده شهید در خانهای شما از آیتهای خدای و حکمت. خدای هست لطیفی آگه. ﴿۳۵﴾ مردان مسلمان و زنان مسلمه و مردان مومن و زنان مومنه و مردان فرمان‌برداری کنار و زنان فرمان‌برداری کنار و مردان راست گفتار و زنان راست گفتار و مردان شکیوای کنار و زنان شکیوای کنار^۶ و مردان نرم‌شدار^۷ و زنان نرم‌شدار و مردان صدقه‌دادار و زنان صدقه‌دادار^۸ و مردان روزه‌داشتار^۹ و زنان روزه‌داشتار و مردان نگه‌داشتاران فرجهای ایشانرا و زنان نگه‌داشتار^{۱۰} و مردان ایاد کناران^{۱۱} خدای را فروان و زنان ایاد کنار، بساخت خدای ایشانرا آموزشتی و مزدی بزرگ. ﴿۳۶﴾ نهید مردی مومن را و بی زنی مومنه را از زمان قضاء کند خدای و پیغامبر اوی کاری کهید ایشانرا گزیدی^{۱۲} از کار ایشان، کی نافرمان شهید خدای را و پیغامبر او را و وی ره شد وی ره دیدور. ﴿۳۷﴾ که می‌گفتی او را

۱۱ - نگه‌داسار: نگه‌دارنده.

۱۲ - ایاد کناران: بکار کردن.

۱۳ - گرید: گردیدن. گرید: گردیدن.

۱ - آن‌جهن: آن‌جهن.

۲ - نیکوی کناران: نیکوکاران.

۳ - یک دو شهده: دو حدیث گردد.

۴ - ناید: نیستند.

۵ - نرمی مکنیده: فرومی‌کنند.

۶ - گوئیده: گویند.

۷ - شکیوای کنار: شک.

۸ - نرم‌شدار: فروس.

۹ - صدقه‌دادار: صدقه‌دهنده.

۱۰ - روزه‌داسار: روزه‌دار.

اِنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاتَّقِ اللَّهَ عَلَيْهِ آمِينَ عَلَيَّ دُونَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَنَحْنُ وَنَفْسُهُ
 مَسْكُوحَةٌ حَتَّى يَرْضَى وَنَحْنُ دُونَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَنَحْنُ وَنَفْسُهُ
 اللَّهُ مَتَّبِعُهُ وَتَحْسِبُ النَّاسُ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مَسَافَرَتَهُ وَجَاءَهُ
 حَتَّى لَيْسَ إِلَّا سِتْرًا بَيْنَهُمَا وَتَحْسِبُ النَّاسُ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مَسَافَرَتَهُ وَجَاءَهُ
 لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى خَبْرٍ فِي أَرْوَاحٍ أَدْعِيَاءَهُمْ أَوْ أَقْضُوا أَمْنَهُمْ وَطَرَا
 وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَعَهُ لَا مَا كُنْ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ جُودٍ فَمِمَّا أَوْضَى اللَّهُ يَسْمَعُ اللَّهُ
 فِي الْقُرْآنِ خُلُوْا مِنْ قَبْلِهِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَعَهُ وَبِالَّذِينَ يُغْتَوُونَ بِسَالَاتِ اللَّهِ
 يُغْتَوُونَ وَلَا يُغْتَوُونَ إِلَّا بِاللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا مَا كَانَ مَجْمَعُ آيَاتِهِ
 بِرَبِّ الْكُفْرِ وَالْكَرْمُولِ وَاللَّهُ وَخَاتَمُ النَّبِيِّ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا أَلَمْ تَكُونُوا اللَّهُ ذَكَرًا كَثِيرًا وَسِعْدَةً بَكْرَةً وَأَصْلًا مَوَالِدِينَ بِصَلَاتِكُمْ
 وَمَلَأَكُمْ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا يُخْرِجُهُمْ
 وَيُرِيهِمْ نَهْجَهُمْ سَلَامًا وَاعْبُدُوا لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ تَكُونُوا
 وَتَقَرُّوا بِهِمْ أَعْلَى إِلَهِ الْبَاقِ وَتَسْرِعُوا بِمَنَاقِبِ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 كُفِّرُوا وَلَا تَطْعَمُوا الْكَافِرِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَدَعُوا أَهْلَهُمْ وَكُلَّ عَالَمٍ وَاللَّهُ
 وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا أَلَمْ تَكُونُوا الْمُؤْمِنَاتِ تَرَكَلْنَهُنَّ مِنْ قُلُوبِنَا نَسِيَهُنَّ
 فَمَا كُفِّرُوا عَنْهُمْ مِنْ عَذَابٍ نَعْتَبُهُ وَنَهَاهُمْ عَنْهُمْ وَنَسِيَهُنَّ مِنْ قُلُوبِنَا نَسِيَهُنَّ

کنعمت کرد خدای و روی و نعمت کردی و روی، و ازگیر^۱ ورتوا^۲ انبازتوا و پیرخیز^۳ از خدای و می پنهام کنی^۴ در نفس توا آن خدای اشکراکنار^۵ آنست و می ترسی از مردمان. خدای سزاوارتر که بررسی ازوی. ازمان قضا کرد زید ازوی حاجتی، بزنی به توا دادیم او ایرا، تا نبهد ورمومنان تنگی در انبازان پسرخواندگان ایشان، ازمان^۶ قضا کنند ازیشان حاجتی و هست کار خدای کرده. ﴿۳۸﴾ نبود و پیغامبر هیچ تنگی درآن فریضه کرد خدای او ایرا، سنت خدای دریشان کبگداشتند^۷ از پیش و هست کار خدای تقدیری تقدیر کرده^۸. ﴿۳۹﴾ ایشان می رسانند پیغامهای خدای و می ترسند ازوی و نمی ترسند از یکی مگر خدای. گوس^۹ به خدای نگه وانی. ﴿۴۰﴾ نبود محمد پدر یکی از مردان شها، بی پیغامبر خدای بود و مهر^{۱۰} پیغامبران. هست خدای بهر چیزی دانا. ﴿۴۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ایاد کنسید خدای را ایاد کردنی^{۱۱} فروان. ﴿۴۲﴾ و تسبیح کنید او ایرا بامداد و او یارگه^{۱۲}. ﴿۴۳﴾ اوی او یست کمی درود دهد^{۱۳} ورشها و فریستگان اوی تا بیرون آرد شها را از تاریکها بی روشنای و هست به مومنان رحمت کنار^{۱۴}. ﴿۴۴﴾ درود ایشان آن روز پذیره آیند^{۱۵} او ایرا سلام بهد و بساخت ایشانرا مزدی نیکوا^{۱۶}. ﴿۴۵﴾ یا پیغامبر! ایما بفرستادیم ترا گوی داداری^{۱۷} و میزدک برداری^{۱۸}، بدس بری^{۱۹}. ﴿۴۶﴾ وخوانداری^{۲۰} بی خدای به فرمان اوی و چراغی دروشیدار^{۲۱}. ﴿۴۷﴾ و میزدک بر مومنان را، بدان کایشانرا بهد از خدای فضل بزرگ. ﴿۴۸﴾ فرمان برداری مکن کافران را و منافقان را و بهیسل دشخواری نمودن ایشان وستم کن^{۲۲} ورنخدای. گوس به خدای نگه وانی. ﴿۴۹﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان بزنی کنسید زنان مومنه را واز طلاق کنسید ایشانرا، از پیش آن کرسید بدیشان، نیست شها را وریشان هیچ عدتی که بیامارید^{۲۳} آن. متعه دهید ایشانرا وگسید کنسید ایشانرا گسید کردنی^{۲۴} نیکوا. ﴿۵۰﴾ یا

- ۱- وازگیر: بگدازد.
- ۲- ورتوا: تو.
- ۳- پیرخیز: چهره.
- ۴- می پنهام کنی: پنهان می کنی.
- ۵- اشکرا کنار: آشکار کننده.
- ۶- ازمان: هنگامی که.
- ۷- کبگداشتند: نگه داشتند.
- ۸- تقدیر کرده: گزیده: جودنی.
- ۹- گوس: بسند.
- ۱۰- مهر: حام.
- ۱۱- ایاد کردن: یاد کردن.
- ۱۲- او یارگه: سه بگه.
- ۱۳- کمی درود دهد: که: ترس می کند.
- ۱۴- رحمت کنار: رحمت.
- ۱۵- پذیره آیند: بسند.
- ۱۶- نیکوا: سکو.
- ۱۷- گوی دادار: گواه و گوهی میدهد.
- ۱۸- میزدک بردار: مرده میدهد.
- ۱۹- بدس بر: به میدهد.
- ۲۰- خوانداری: دعوت کننده: جودنی.
- ۲۱- دروشیدار: درجسده و نه.
- ۲۲- وستم کن: توکی کن: اعمد کن.
- ۲۳- بیامارید: بشمارید.
- ۲۴- گسید کنسید: گسید کنسید.

اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَخْلَصْنَا لَكَ اَدْوَابًا اَلَا اَنْتَ اَيُّهُم مَّا اَمَلْتَ بِعَيْنِكَ مِمَّا اَفَاءَ
 عَلَيْكَ وَمِنَّا عَمَلٌ وَمِنَّا عَقْلٌ وَمِنَّا ذَالٌ وَمِنَّا خَالٍ اَلَا اَنْتَ اَيُّهُم مَّا اَمَلْتَ
 مَعَكَ وَ اَمْرًا مَوْجِبًا وَ هَبْتَ نَفْسَهَا لَكَ اِنْ اَرَادَ اَللّٰهُ اَنْ يَمُوتَ بِهَا
 مِنْ دُونِ الْمَوْجِبِ غَدَّ عَلَمًا مَأْمُورًا عَلَيْهِ فَاِنْ اَدْوَابُكُمْ وَمَا مَلَكَ اَمَانَتُكُمْ
 لَكُمْ يَكُونُ عَلَيْكَ جُحُودٌ وَ كَانَ اَللّٰهُ عَفُوًّا رَحِيمًا تَرَى مِنْ نَفْسٍ اَمْنًا وَ تَوَى اَيْتُكَ
 مِنْ نَفْسٍ اَوْ مِنْ اَمْنٍ مَعَزَةٍ فَلَا حَتْمَ عَلَيْكَ فَالَا اِنْ اَنْتَ اَمْنٌ وَ لَا يَزُورُ
 وَ يَحْصِي بِمَا اَنْتُمْ عَنْكُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اَللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
 لَا يَهْدِي اِلَآ اَهْلًا مِنْ بَعْدِهِ وَ لَا اَنْ تَقْدِرَ مِنْ اَدْوَابٍ وَ لَا اَنْ تَعْبُدَ حَيْثُ مِنْ اَمَامَكَ
 بِعَيْنِكَ وَ كَانَ اَللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا فَصَلِّ عَلَى اَمَامِ اَللّٰهِ اَلَا اَنْتَ اَيُّهُم مَّا اَمَلْتَ
 يَوْمَ لِكُمْ اَلَا اَلْعِلْمُ عَقْلٌ اَمَّا وَلَكِنْ اِنْ اَدْبَابُكُمْ فَادَّ اَمَامَكَ اَمَّا لِعَقْبِكَ
 فَامْنٌ وَ اَوْ اَمَامَكَ اَمَّا لِعَقْبِكَ اِنْ اَدْبَابُكُمْ فَادَّ اَمَامَكَ اَمَّا لِعَقْبِكَ
 بِسَمْعٍ مِنْ اَلْحَقِّ وَ اَمَّا اَلْعَقْلُ اَمَّا لِعَقْبِكَ اِنْ اَدْبَابُكُمْ فَادَّ اَمَامَكَ اَمَّا لِعَقْبِكَ
 بِكُفْرٍ وَ قُلُوبُكُمْ وَمَا كَانَ لِكُمْ اَنْ تَقْدِرَ وَ اَدْبَابُكُمْ اَلَا اَنْ تَكُونُوا اَدْوَابُكُمْ مِنْ بَعْدِ
 اَيْدِيكُمْ اَلَا اَلْعَقْلُ اَمَّا لِعَقْبِكَ اِنْ اَدْبَابُكُمْ فَادَّ اَمَامَكَ اَمَّا لِعَقْبِكَ
 اَلَا اَنْ تَكُونُوا اَدْوَابُكُمْ مِنْ بَعْدِ اَيْدِيكُمْ اَلَا اَلْعَقْلُ اَمَّا لِعَقْبِكَ اِنْ اَدْبَابُكُمْ فَادَّ اَمَامَكَ

پیغامبر! ایما حلال کردیم ترا انبازان تواء آن زنان که بدادی کاوینهای^۱ ایشان و آن پادشا شد راست دست تواء زان وازآورد^۲ خدای ورتوا و دختران عم تواء و دختران عمتان تواء^۳ و دختران خال تواء^۴ و دختران خالتان تواء^۵ آن زنان که هجره کردند و تواء^۶ و زنی مومنه که بداد نفس او پیغامبر را، ار خواهد پیغامبر که بزنی کند او پراء، خالص ترا از بیرون مومنان. دانستم آن فریضه کردیم وریشان در انبازان ایشان و آن پادشا شد راست دستها ایشان تانهد^۷ ورتوا تنگی. هست خدای آمرزیدگاری رحمت کنار^۸. ﴿۵۱﴾ پس کنی کرا خواهی زیشان و جای کنی بی تواء کرا خواهی و کرا بطلبیدی از کی ورتا کردی^۹، بزه نیست ورتوا. آن نزدیکتر که روشن شهد^{۱۰} چشمها ایشان و انده نبرد و بپسندند بدان دادی ایشانرا همه ی ایشان. خدای داند آن در دهای شما. هست خدای دانای بردبار ﴿۵۲﴾ حلال نهید ترا زنان از پس و نی آن که بدل گیری بدیشان از انبازانی، ار همه شگفت کند ترا نیکوی ایشان، بی آن پادشا شد راست دست تواء. هست خدای ورهر چیزی نگه وان. ﴿۵۳﴾ یا ایشان کبگرو یستید! درمشید در^{۱۱} خانهای پیغامبر بی آن کدستوری کرده شهد^{۱۲} شما را بی طعمای جد بر مرداشاران^{۱۳} هنگام آن، بی ازمان خوانده شید، درشید. ازمان^{۱۴} طعام خورید بپراکنید و فی خرسندی گرفتاران^{۱۵} حدیثی را. آن هست می دشخواری نماید پیغامبر را، شرم دارد از شما. خدای شرم ندارد از حق. ازمان خواهید از ایشان کالای، بخواید از ایشان از گذاره ی^{۱۶} حجابی. آن پاکتر دهای شما را و دلها ایشانرا. نهید شما را که دشخواری نماید پیغامبر خدای را و نی آن که بزنی کنید انبازان او پراء از پس او ی هرگز. آن هست نزدیک خدای بزرگ. ﴿۵۴﴾ ار اشکرا کنید چیزی، یا پنهام کنید آن خدای هست بهر چیزی دانا. ﴿۵۵﴾

- ۱ - کاوینها: مهره و کسب ه.
- ۲ - واز آورد: به ده گرد.
- ۳ - عمتان تواء: عمه های او.
- ۴ - خال تواء: برادر مادر او.
- ۵ - خالتان تواء: خواهران مادر تواء.
- ۶ - ورتوا: به تواء.
- ۷ - شهد: به شه.
- ۸ - رحمت کنار: رحمت.
- ۹ - ورتا کردی: دوری کردی: که به کردی.
- ۱۰ - روس شهد: روس شود.
- ۱۱ - درمشید در: دامن مشوید در.
- ۱۲ - کدستوری کرده شهد: که دستوری داده شود.
- ۱۳ - بر مرداشاران: حسد دارندگان.
- ۱۴ - ازمان: هنگامی که.
- ۱۵ - خرسندی گرفتاران: انس گیرندگان.
- ۱۶ - گذاره: پس.

بزه نیست و ریشان در پدران ایشان و فی در پسران ایشان و فی در برادران ایشان و فی در پسران برادران ایشان و فی در پسران خواهران ایشان و فی در زنان ایشان و فی آن پادشا شد راست دستها ایشان و بیرخیزید^۱ از خدای. خدای هست و هر چیزی گواه. ۵۶ خدای و فریستگان اوی می درود دهند و ر پیغامبر. یا ایشان کبگروستید! درود دهید و وی و نرم شید^۲ نرم شدنی. ۵۷ ایشان می دشخواری نمایند خدای را و پیغامبر او را، بلعنت کرد ایشانرا خدای درین گیتی و آن جهن^۳ و بساخت ایشانرا عذاب خوارکنار^۴. ۵۸ ایشان می دشخواری نمایند مردان مومن را و زنان مومنه را، بجه^۵ آن کسب کردند، و رداشتند دروغی و بزه ی دیدور^۶. ۵۹ یا پیغامبر! بگه انبازان ترا و دختران ترا و زنان مومنان را، تا فرود هیلند^۷ و ریشان از چادرها ایشان. آن نزدیکتر که اشخته شدند^۸ و دشخواری نموده. نشند. هست خدای آمرزیدگاری رحمت کنار. ۶۰ ا رواز نشند^۹ منافقان و ایشان کدر دها ایشان بیماری و دروغ گفتاران در مدینه تا بفریوند^{۱۰} ترا بدیشان، واز همسایگی نگیرند و ا توادر آن بی خجاری^{۱۱}. ۶۱ بلعنت کردگان^{۱۲} کجا گنداده شدند^{۱۳}، گرفته شند و کشته شند کشتی. ۶۲ سنت خدای دریشان کبگدشتند از پیش و نگندی سنت خدای را بدل کردنی. ۶۳ می پرسند ترا مردمان از رستخیز بگه: علم آن نزدیک خدای است و چه دانسته کنتر ترا، شاید رستخیز بهد نزدیک. ۶۴ خدای لعنت کرد کافران را و بساخت ایشانرا آتشی. ۶۵ جاودانگان بند در آن همیشه. نگندند^{۱۴} ولی و فی نصرت کناری^{۱۵}. ۶۶ آن روز گردانسته شهد^{۱۶} روها ایشان در آتش، می گهند: یا کاشکی ایما فرمان برداری کردی خدای را و فرمان برداری کردی پیغامبر را. ۶۷ گهند: خداوند ایما! ایما فرمان برداری کردیم مهتران ایما را و بزرگان ایما را. وی ره کردند ایما را از راه. ۶۸ خداوند ایما! ده ایشانرا دویک دوا^{۱۷}



- | | |
|-------------------------------|------------------------|
| ۱ - ترجمه: چهره ... | ۱۱ - حازه: ... |
| ۲ - فرستاد: بسم ... | ۱۲ - بلعنت کردگان: ... |
| ۳ - آن جهن: آن جهن ... | ۱۳ - گنداده شد: ... |
| ۴ - حوارکان: حور کسده. | ۱۴ - بگندند: ... |
| ۵ - بعد: حور. | ۱۵ - نصرت کنار: ... |
| ۶ - دیدور: آشک. | ۱۶ - گردانسته شد: ... |
| ۷ - فرود هیلند: بگندیدند. | ۱۷ - دویک دوا: دو خدا. |
| ۸ - اشخته شد: ... | |
| ۹ - وارنید: ... | |
| ۱۰ - در یوند = لغزش: ... | |
| (ظ: مترجم ماده «عرو» را «عرو» | |
| آمیخته است.) | |

از عذاب و بلعت کن^۱ ایشانرا لعنت کردنی بزرگ . ﴿۶۹﴾ یا ایشان کبگرو یستید! مبیّد چون ایشان کدشخواری نمودند^۲ موسی را. وی زار کرد^۳ او یرا خدای زان گفتند و بود نزدیک خدای روی اشناسی^۴. ﴿۷۰﴾ یا ایشان کبگرو یستید! بیرخیزید از خدای و گوھید^۵ قوی راست. ﴿۷۱﴾ تا بصلاح آرد شما را عملهای شما و بیامزد شما را گناهان شما. کی فرمان برداری کند خدای را و پیغامبر او یرا، دست برد دست بردنی^۶ بزرگ. ﴿۷۲﴾ ایما عرضه کردم امانت را اور آسمانها و زمین و کھها، ابا کردند که وردارند آنرا و بترسیدند از آن. ورداشت^۷ آنرا انسان. اوی بود ستمکاری نادان. ﴿۷۳﴾ تا عذاب کند خدای مردان منافق را و زنان منافقه را و مردان مشرک را و زنان مشرکه را و توبه پذیرد خدای ورمردان مومن و زنان مومنه. وهست خدای آمرزید گاری^۸ رحمت کنان

سورة سبا اربع وخسون آية

نکته

به نام خدای روزی دهنده بخشاینده. ﴿۱﴾ سپاس آن خدای را کاو یراست^۹ آن در آسمانها و آن در زمین و او یراست سپاس در آن جهن و او یست درست کاری آگه. ﴿۲﴾ داند آن درآید در زمین و آن بیرون آید از آن و آن فرو کند از آسمان و آن ورشهد^{۱۰} در آن؛ و او یست رحمت کناری آمرزید گار. ﴿۳﴾ گفتند ایشان که کافر شدند: نمی آید بدیما رستاخیز^{۱۱}؛ بگه بلی سوگند به خداوند من آید به شما دانای ناپیدی^{۱۲}؛ غایب نشهد ازوی چند سنگ^{۱۳} موری خورد، در آسمانها و فی در زمین و فی کھتر از آن و فی مهتر؛ یا بی در کتابی دید و درست. ﴿۴﴾ تا پاداش دهد ایشانرا کبگرو یستند و کردند نیکها، ایشان ایشانرا بهد آمرزشتی و روزی نیکوا. ﴿۵﴾ ایشان برفتند در آیتهای ایما پیشی کناران،

۱- بلعت کن: نفرین کن.

۲- کدشخواری نمودند: که بیازردند.

۳- وی زار کرد: پاک و بی زار کرد.

۴- روی اشناس: با آبرو.

۵- گوھید: گویند.

۶- دست برد: رستن؛ پیروزی.

۷- ورداشت: پذیرفت؛ برگرفت.

۸- آمرزید گار = غفور: آمرزنده.

۹- کاو یراست: که او یراست.

۱۰- ورشهد: برشود.

۱۱- رستاخیز: قیامت.

۱۲- ناپیدی = غیب: ناپیدایی.

۱۳- چند سنگ: به اندازه سنگینی.

اولئك لهم عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
انسان انما انما عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
هو الحق ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
دبر انما عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
اقره جنة بل الذن لا يؤمنون بالآخرة في العذاب والخلال ابغية اقلو دوا
انما عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
او ينطق عليهم كيفما يشاء ان في ذلك لآية لكل عبد متنب ولغة انما
او ينطق عليهم كيفما يشاء ان في ذلك لآية لكل عبد متنب ولغة انما
وقد في القبر واعملوا الصالحات انما عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
من عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
ومن عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
وتعاقبوا من عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
من عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
فاكل من عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة
السبعين لاه كل ايمان من عذاب من جزاء نعم ويري آتتوا العنقاء الذي اول التل من دابة

ایشان ایشانرا بهد عذابی از عذابی دردمند کنار^۱. ﴿۶﴾ گینند^۲ ایشان کداده شدند^۳ علم آن کفرود کرده شد بی تو^۴ از خداوند تو^۵، آن حق است و ره غایید، بی^۶ ره عزیز ستوده. گفتند ایشان که کافر شدند ای دلالت کنم شمارا و مردمی آگه کند شما را ازمان^۷ پاره کرده شید هر پاره کردنی، شما در آفرینشی نو^۸ بید؟ ﴿۸﴾ درحیند^۹ و رخدای دروغی یا بدوی دیوانه ی؟ بل ایشان کنمی گرویند بدان جهن در عذاب اند و وی رهی دور. ای ننگرند بی آن پیش ایشان است و آن پس ایشان از آسمان و زمین؟ ارخواهیم فرود بریم ایشانرا در زمین یا بیوکنیم^{۱۰} وریشان پاره ی از آسمان؛ در آن نشانی هر بنده ی واز- آمدار^{۱۱} را. ﴿۱۰﴾ دادیم داود را زما فضل. یا کهای تسبیح کنید وا اوی و مرغان و نرم کردیم اویرا آهن. ﴿۱۱﴾ که بکن زرها^{۱۲} و تقدیر کن در بافتن و بکنید نیکی. خداوند من بدان می کنید بیناست. ﴿۱۲﴾ و نرم کردیم سلیم را باد. بامدادان، مایگانی^{۱۳} و او یارگه^{۱۴} آن مایگانی و براندم اویرا چشمه ی مس و از جنیان بود کی می کار کرد پیش اوی به فرمان خداوند اوی و کی بگردد زیشان از فرمان ایما، بجشانیم اویرا از عذاب آتش. ﴿۱۳﴾ می کردند اویرا آن می خهست^{۱۵} از عرهای و تندیسها^{۱۶} و کاسها چون حوضها و دیگهای استادار^{۱۷}. بکنید یا گره داود شکر و خجاره^{۱۸} از بندگان من شکر- گزارداران^{۱۹}. ﴿۱۴﴾ ازمان قضا کردیم و روی مرگی دلالت نکرد ایشانرا و مرگی اوی بی خوره^{۲۰} می خورد عصای اوی؛ ازمان بیفتاد، دانستند جنیان ار بوندی^{۲۱} که دانستندی غیب، درنگ نکردی در عذاب خوارکنار^{۲۲}. ﴿۱۵﴾ بود اهل سبا را در جایگهها ایشان نشانی دوستان از راست دست و چپ دست، بخورید از روزی



- ۱ - دردمند کنار: درد، کت.
- ۲ - گینند: سپید.
- ۳ - کداده شدند: که در دستند.
- ۴ - تو: تو.
- ۵ - بی: به: بی: بی.
- ۶ - ازمان: هنگامی که.
- ۷ - پاره: تیره و خ.
- ۸ - درحیند: هر آن که: به: به: هر آن که.
- ۹ - بیوکنیم: بیهوشیم.
- ۱۰ - واز- آمدار: و از آمدار: در گذشته.
- ۱۱ - زرها: زره ها.
- ۱۲ - مایگان = مهر: مهر.
- ۱۳ - او یارگه: سگ ها.
- ۱۴ - می خهست: می خورست.
- ۱۵ - تندیسها: بکر و سیب.
- ۱۶ - استادار: ستوار: محکم.
- ۱۷ - خجاره: بک: که.
- ۱۸ - مکر گزارداران: شکر کنه گ.
- ۱۹ - خوره: دانه الاربع.
- ۲۰ - ار بوندی: اگر باشند: حق: اموندی.
- ۲۱ - خوارکنار: خوار کننده.

خداوند شما و شکر گزارید او را شهری پاک و خداوندی آمرزیدگار. (۱۶) روی-
 گردانستند^۱، بفرستادم و ریشان سیل عرم^۲ و بدل کردیم ایشانرا بدو بوستان ایشان، دو بوستان
 دو خداوند بار، اراک^۳ و گزگر^۴ و چیزی از سدر خجازه^۵. (۱۷) آن پاداش دادیم ایشانرا
 بدان کافر شدند؛ ای پاداش شدن بی ناسپاس؟ (۱۸) و کردیم میان ایشان و میان آن ده
 که برکه کردیم^۶ در آن دههای اشکرا و تقدیر کردیم در آن رفتن؛ بروید در آن شوها^۷ و روزها
 ایمنان (۱۹) گفتند خداوند ایما: دورکن میان سفرهای ایما و ستم کردند و نفسها ایشان؛
 کردیم ایشانرا خبرها؛ پاره کردیم ایشانرا هر پاره کردنی؛ در آن نشانها هر شکیوای کناری^۸
 شکرگزاردار^۹ را. (۲۰) راست کرد و ریشان ابلیس ظن او؛ پس روی کردند او را
 بی گریهی از مومنان. (۲۱) نبود او را و ریشان هیچ حجتی؛ بی تا دانیم کی بگروید
 بدان جهن از کی اوی از آن درگامندی^{۱۰}؛ خداوند توا و هر چیزی نگه وان است.
 (۲۲) بگه بخوانید ایشانرا که گفتید از بیرون خدای، پادشای ندارند چند سنگ^{۱۱}
 موری خورد در آسمانها و بی^{۱۲} در زمین؛ و نیست ایشانرا در آن دوا هیچ شریکی و نیست او را
 از ایشان هیچ عوفی^{۱۳}. (۲۳) منفعت نکند شفاعت نزدیک اوی، بی کرا دستوری کرد
 او را تا ازمان ترس برده شهد^{۱۴} از دلها ایشان؛ گفتند: چی گفت خداوند شما؟ گفتند: حق؛
 اوی است و ردوری^{۱۵} بزرگ. (۲۴) بگه کی می روزی دهد شما را از آسمانها و زمین؟
 بگه: خدای؛ ایما یا شما و ره عوفی هند یا در وی رهی دیدور^{۱۶}. (۲۵) بگه پرسیده نشند
 زان گنه کردیم و پرسیده نشیم زان می کنند. (۲۶) بگه بهم کند میان ایما خداوند ایما، و از
 حکم کند میان ایما بحق، اوی است حکم کناری^{۱۷} دانا. (۲۷) بگه بنمایید مرا ایشانرا
 که در بستید بدوی شریکانی، حقا!

- ۱- روی گردانستند: روی گردانید.
- ۲- عرم: نند: آب نندگه.
- ۳- اراک: تلخ گیاه: درخت پرچار.
- ۴- گزگر: آبل: درخت گز؛ شوره گز؛ کورگز.
- ۵- خجازه: اندک: که.
- ۶- برکه کردیم: برک کردیم.
- ۷- شوها: شبها.
- ۸- شکیوای کنار: شکیب.
- ۹- شکرگزاردار: سپاس گزار.
- ۱۰- گامندی: شک.
- ۱۱- چند سنگ: به ابدار: سنگینی.
- ۱۲- بی: نه.
- ۱۳- عوف: پشتیبان.
- ۱۴- ترس برده شهد: ترس برده شود.
- ۱۵- ردوری: برتر: برتری.
- ۱۶- دیدور: آشکارا: پید.
- ۱۷- حکم کنار: حاکم و داور.

بِأَمْوَالِهِ الْعَزِيزِ الْمَكْبُورِ مَا آذَيْنَاكَ إِلَّا كَقَتِّهِ لِنُفَاهِ بِسُوءِ أَعْدَائِهِ وَأُولَئِكَ أَكْثَرُ
بازو نیست جزای عجز و بیست کار غیرستادم مرا همه مردم را و نزدیکی بدو و نزدیکی شیعیان
 النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ الْكُفْرُ مَعَهُ يَوْمَ
در روزان می آید و
 لَا تَصَاحِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا نَسْتَعِذُّ مِنْهُ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَوْمُنَا هَذَا إِلَّا
بیست نیست ازل بیاعتی و بیست نیست گفته استعاره با کافران و نکر و بیست و نه کافران
 وَلَا بِالَّذِي بَعَثَ بِهِ وَلَوْ تَرَى إِلَّا الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَرَجَ بِقَضَائِهِ
و بی دانستن است و بیست و نه کافران و از کوفران بد نزدیک و از ایشان می آید و از ایشان می آید
 بَعْضُ الْعَوَالِمِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وَالْأُولَى أَكْثَرُ لَكُمْ مَوْمِنِينَ
بر چنین سخن می گفته استعاره با کافران و استعاره با کافران و استعاره با کافران و استعاره با کافران
 قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا الَّذِينَ كَفَرُوا عَنِ الْعَدُوِّ يُعَادِدُ الْكُفْرَ
گفته ایشان به بدو که ضعیف شوند ایشان را که کبر است و ایشان را که کبر است و ایشان را که کبر است
 بِكُفْرِهِمْ مَوْمِنِينَ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنْ لَمْ يَكُنْ الْفِيلُ وَالْقَعَادُ
بودید کافران گفته ایشان که بیست و نه کافران و استعاره با کافران و استعاره با کافران
 إِذَا نَامُوا فَسَاءَ تَكْبَرُ إِلَهُهُ بِجَعَلَهُ إِيَّاهُ أَوْ أَمْرًا وَتَبْتَاعُهُ لِقَادًا أَوْ الْغَدِ أَبَ
می فرمودی ای اماره و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران
 وَجَعَلْنَا الْأَعْلَاقَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَخْرُجُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَمَا
و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران
 آذَيْنَاكَ مِنْ تَقْدِيرِ الْأَقَالِ مَرْفُوعًا إِنَّا بِمَا أُولَئِكَ سَلَفُوا سَاءَ عَزْوَرُونَ وَقَالُوا إِنَّا خَيْرُ
غیرستادم در بدو و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران
 أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا أَمْ نَأْمَنُ بِمَعَدِّ قُلُوبِنَا فِي تَقْدِيرِ الْأَقَالِ مَرْفُوعًا إِنَّا بِمَا أُولَئِكَ سَلَفُوا
ایمان و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران
 أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّذِي نَقُوبُكُمْ عَنْهُ نَادِ الْأَعْلَاقَ
نمونه مردمان می آید و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران
 مَنْ آمَنُوا عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَبِئْسَ الْأَعْلَاقَ مَرْفُوعًا إِنَّا بِمَا أُولَئِكَ سَلَفُوا
سایه و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران
 وَالَّذِينَ يَخْرُجُونَ فِي أَمَانَتِمْ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَبِئْسَ الْأَعْلَاقَ مَرْفُوعًا إِنَّا بِمَا أُولَئِكَ سَلَفُوا
استان می آید و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران

بل او پست خدای عزیز درست کار. ﴿۲۸﴾ نفرستادیم ترا، بی همه مردمانرا میزدک بری^۱ و بدس بری^۲؟ بی گویشت^۳ مردمان نمی دانند. ﴿۲۹﴾ می گهند^۴ کی بده^۵ این وعده، ارهید راست گفتاران؟ ﴿۳۰﴾ بگه^۶ شما را وعده ی روزی، پس نشید از آن ساعتی و پیش نشید. ﴿۳۱﴾ گفتند ایشان که کافر شدند نگر و بیم بدین قران و بی بدان پیش آنست. ارگینی^۷ توا که ستم کاران و از گرفتگان^۸ بند نزدیک خداوند ایشان. می واز آرد برخی زیشان بی برخی سخن. می گهند ایشان که سست گرفته شدند ایشانرا که بزرگ منشتی کردند^۹ ارنودی شما، بودی ایما مومنان. ﴿۳۲﴾ گهند ایشان که بزرگ منشتی کردند، ایشانرا که سست گرفته شدند: ای ایما واز دیم شما را از ره غویی^{۱۰} پس آن که آمد به شما؟ بل بودید گنه کاران. ﴿۳۳﴾ گهند ایشان که سست گرفته شدند ایشانرا که بزرگ منشتی کردند: بل مکر شما بود به شو^{۱۱} و روز کمی فرمودی ایما را که کافر شیم به خدای و کنیم او ایرا همتانی^{۱۲}. و اشکرا کنند^{۱۳} پشیمانی ازمان گینند عذاب و کنیم غلها در گردنها ایشان که کافر شدند. ای پاداش داده شند بی آن بودند می کردند؟ ﴿۳۴﴾ نفرستادیم در دهی هیچ بدس بری، یانی گفتند نعمت داد گان آن ایما بدان فرستاده شدند^{۱۴} بدان کافران اند. ﴿۳۵﴾ گفتند: ایما گویشت^{۱۵} هم به ماها و فرزندان و نیم ایما عذاب کردگان. ﴿۳۶﴾ بگه: خداوند من فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند. بی گویشت^{۱۶} مردمان نمی دانند. ﴿۳۷﴾ نیست ماها ی شما و بی فرزندان شما بدان که نزدیک کند شما را نزدیک ایما نزدیکی؛ بی کی بگرو پست و کرد نیکی، ایشانرا ایشانرا بهد پاداش یک دوا^{۱۷} بدان کردند و ایشان در وروارها^{۱۸} ایمان بند. ﴿۳۸﴾ ایشان می روند در آیتهای ایما پیشی کناران^{۱۹}. ایشان در عذاب حاضر کردند گان بند. ﴿۳۹﴾ بگه: خداوند من فراخ کند روزی



- ۱- میزدک بر: مؤذنه دهنده.
- ۲- بدس بر: بیم کننده.
- ۳- گویشت: بیشتر. ۵
- ۴- می گهند: می گویند.
- ۵- بده: باشد.
- ۶- گینی: بینی. ۵۰
- ۷- واز گرفتگان: بازداشتگان.
- ۸- بزرگ منشتی کردند: گردن کشی کردند.
- ۹- ره نمون: راهنما.
- ۱۰- شو: شب.
- ۱۱- همتان: همت یار.
- ۱۲- اشکرا کنند: آشکارا کنند.
- ۱۳- فرستاده شدند: در ترجمه آورده شد.
- ۱۴- یک دوا: دوچندان.
- ۱۵- وروارها: غرقه ها.
- ۱۶- پیشی کناران: معجزین.

کرا خواهد از بندگان اوی و تنگ کند او یرا. آن خزین کردید^۱ از چیزی، اوی بدل دهد آن. اوی گیه^۲ روزی داداران^۳ است. ۴۰ آن روز حشر کنیم ایشانرا همه؛ واز گوهم^۴ فریشتگانرا؛ ای این گره شا بودید می برستون کردید^۵؟ ۴۱ گهند: پاکی ترا! تو اوی ایما هی از بیرون ایشان، بل بودند می برستون کردند جنیان را؛ گویشتر^۶ ایشان بدیشان گرو یستاران^۷ هند. ۴۲ امروز پادشای ندارد^۸ برخی از شا برخی را سودی و فی زبانی و گوهم ایشانرا که ستم کردند، بجشید عذاب آتش؛ آن کبودید^۹ بدان می دروزن گرفتید^{۱۰}. ۴۳ ازمان^{۱۱} خوانده شهد وریشان آیتای ایما دیدوریا، گهند^{۱۲}: نیست این بی مردی می خواهد که واز زند شا را زان بودند می برستون کردند پدران شا. گفتند: نیست این بی دروغی در حینه^{۱۳} گفتند ایشان که کافر شدند، حق را ازمان آمد بدیشان، نیست این بی جادوی دیدور^{۱۴}. ۴۴ ندادم ایشانرا از کتابها کمی خوانند آن و نفرستادیم بی ایشان پیش تو هیچ بدس بری^{۱۵}. ۴۵ و دروزن گرفتند ایشان کاز^{۱۶} پیش ایشان بودند و نرسیدند به ده یک آن دادیم ایشانرا، دروزن گرفتند پیغامبران مرا چون بود عقوبت من. ۴۶ بگه: می پند دهم شا را به یک خصله^{۱۷} که بایستید خدای را دوگان و تنهاگان^{۱۸} واز حنایند^{۱۹} نیست بایار^{۲۰} شا هیچ دیوانه ی، نیست اوی بی بدس بری شا را پیش عذایی سخت. ۴۷ بگه: نهمستم^{۲۱} از شا هیچ مزدی آن شا را نیست مزد من بی ور خدای. اوی ور هر چیزی گوه است. ۴۸ بگه: خداوند من بیندازد بحق، دانای ناپدیدیا. ۴۹ بگه: آمد حق و نخست بار نیافریند باطل و دیگر بار نکند. ۵۰ بگه: ار وی ره شم، وی ره شم و نفس خود، ار ره برم تیدان^{۲۲} وحی کند بی من خداوند من. اوی اشنوای^{۲۳} نزدیک است. ۵۱ ار گینی که بترسند، شدن نبهد، گرفته شند از جایگهی نزدیک. ۵۲ گفتند: بگرو یستم بدان چون بهد ایشانرا گرفتن از جایگهی دور ۵۳ کافر شدند بدان

- ۱ - حریر کردید: هزینه کردید: نفعه کردید.
- ۲ - گیه: به: بهتر: بهترین.
- ۳ - روزی داداران: روزی دهد گان.
- ۴ - گوهم: گویشم.
- ۵ - می برستون کردید: می برستیدید.
- ۶ - گویشتر: بیشتر.
- ۷ - گرو یستاران: گرو بد گان.
- ۸ - پادشای ندارد: پادشایی ندارد.
- ۹ - کبودید: که بودید.
- ۱۰ - می دروزن گرفتید: دروغ می داشتید.
- ۱۱ - ازمان: هنگامی که.
- ۱۲ - گهند: گویند.
- ۱۳ - در حینه: فرافته. ساخته.
- ۱۴ - دیدور: آشکار.
- ۱۵ - بدس بر: سم کننده.
- ۱۶ - کاز: که از.
- ۱۷ - یک خصله: پیچیده.
- ۱۸ - تنها گان: یک یک؛ یگان.
- ۱۹ - حنایند: تغیرها؛ بیندیشید.
- ۲۰ - بایار: یار.
- ۲۱ - نهمستم: نخواستیم.
- ۲۲ - تیدان: قیما؛ پس بدان؛ تابدان.
- ۲۳ - اشنوای: سیح؛ شنوا.

از پیش و می اندازند بپایدنی از جایگی دور. ۱۰ بشده شهد^۱ میان ایشان و میان آن می آرزوا کنند. چنان کرده شد به گرهما^۲ ایشان ز پیش؛ ایشان بودند در گماندی گماند کنار.



سورة الملائكة خمس و اربعون آية



به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ پس خدای را قرید گار آسمانها و زمین. کنار^۲ فریشتگان پیغامبرانی خدوندان باها دو گن و سه گان و چهار گان. بیوزاید درقرینشت آن خواهد. خدای ورهر چیزی توانا. ۲ آن بگشاید خدای مردمانرا از رحنی واز گرفتار^۳ نهد آنها. و آن واز گیرد. فرستادار^۴ نهد آنها از پس او. اوی است عزیز درست کار. ۳ یا مردمان! اید کئیده نعمت خدای ورشها؛ ای هست هیچ آفرید گاری جد خدای، می روزی دهد شما را از آسمان و زمین؟ نیست خدای مگر اوی؛ چون می گردانسته شید؟ ۴ از دروزن گیرند ترا. تدروزن گرفته شدند^۵ پیغامبرانی از پیش تو؛ ای خدای واز آید کارها. ۵ یا مردمان! وعدهی خدای حق است؛ نگر بنفریود^۶ شما را زندگانی این گیتی و نگر بنفریود شما را به خدای، فریفتار^۷. دیوشما را دشمنی، گیرید او ایرا دشمنی. می خواند گره او ایرا تا بند از ایران آتش. ۶ ایشان که کافر شدند، ایشانرا عذابی سخت بهد^۸ و ایشان کبگرو بستند و کردند نیکبها ایشانرا آمرزشتی^۹ بهد و مزدی بزرگ. ۷ ای کی آراسته شهد او ایرا گدی^{۱۰} عمل اوی. گیند آنها نیکوا؛ خدای وی ره کند کرا خواهد و ره نماید کرا خواهد؛ کو مشه^{۱۱} نفس تو وریشان پشیمانیا. خدای داناست بدان می کنند. ۸ خدای او یست کبفرستد بادها بپرا کند اوری، براند آنها بی شهری مرده، زنده کنیم بدان زمین را پس مرگی آن. چنان است انگیختن. ۹ کی هست می خواهد

۱۱ - فرستاد: فرستاد.

۱۲ - گدی: گدی.

۱۳ - کوفه: کوفه.

۱ - بشده شهد: بشده شهد.

۲ - کنار: کنار.

۳ - واز گرفتار نهد: واز گرفتار نهد.

۴ - فرستادار: فرستادار.

۵ - اید کئیده: اید کئیده.

۶ - می گردانسته شد: می گردانسته شد.

۷ - تدروزن گرفته شدند: تدروزن گرفته شدند.

۸ - نگر بنفریود: نگر بنفریود.

۹ - آمرزشتی: آمرزشتی.

۱۰ - سحبت بهد: سحبت بهد.

الْعَزَّةُ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزَّ وَجَلَّ إِلَهُ الْعَالَمِينَ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ بِرُفْعِهِ وَالذِّكْرُ

يُكَوِّنُ الصِّلَاتِ لَعْنَةُ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَكْرُؤٌ لَكُ الْكَافِرِينَ ^{وَعَلَى نَبِيِّهِ وَرَدَ أَنْبَاءُ} ^{وَعَلَى نَبِيِّهِ وَرَدَ أَنْبَاءُ} ^{وَعَلَى نَبِيِّهِ وَرَدَ أَنْبَاءُ}

مَنْ يَأْتِ بِتُورٍ مَثَلِهِ يَفْرُجْ لَكَ الْكَفْرَ وَأَجْزَأُ مَا تَعْمَلُ مِنْ أَمْرِ وَلَا تَضَعِ الْإِسْلَامَ

وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

يَقْتَضِيهِ الْبِرُّ مِنْ عَذَابٍ مُتَعَبٍ وَمَا يَفْعَلُ مِنْ مَعْرُوفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرٍو إِلَّا وَكِتَابُ اللَّهِ عَلَا عَلَى يَمِينِهِ وَمَا

عزیزی خدای را عزیزی همه بی‌اوی ورشهد سخن پاک و عمل نیک می‌وردارد آنرا. ایشان کمی مکرکنند گشتیا^۱، ایشانرا عذابی سخت بهد و مکر ایشان آن هلاک شه^{۱۱}.

خدای بیافرید شما را از خاکی، و از از نطفه‌ی واز کرد شما را انبازانی^۲ و بار ورندارد^۳ هیچ ماده‌ی و بنهد بی‌به علم اوی و زندگانی داده نشهد هیچ زندگانی داده‌ی و کهسته نشهد^۴ از زندگانی اوی یا فی در کتاب است. آن ور خدای آسان است. ^{۱۲} گراگر نینده دو دریا این خوشی خوش گهارشتی^۵ شراب آن و این شوری شور از همه می‌خورید گوشتی تازه و می‌بیرون آرید پیرایه‌ی^۶ کمی پوشید آنرا. گینی کشتیا را درآن رفتارن^۸، تا بطلبید از فضل اوی شاید کشا شکر گزارید. ^{۱۳} درآرد شو^۷ را درروز و درآرد روز را درشو و نرم کرد خرشید و مه. همه می‌روند زمانی نام‌زد کرده را. اوی است خدای خداوند شما. او یراست پادشای، ایشان کمی‌خوانید از بیرون اوی، پادشای ندارند چند^۹ پوستی خسته^{۱۱}.

^{۱۴} ار بخوانی ایشانرا نیشند^{۱۲} خواندن شما. ار بیشند، جواب نکنند شما را و به روز رستاخیز می‌کافرشد بشرک گرفتن شما. و آگه نکنیم ترا چون دانای. ^{۱۵} یا مردمان! شما هید^{۱۳} حاجتمندان بی‌خدای؛ خدای او یست وی نیازی ستوده. ^{۱۶} ار خواهد ببرد شما را و آرد خلقی نوا^{۱۴}. ^{۱۷} نیست آن‌ور خدای عزیز. ^{۱۸} و بزه ورندارد بزه‌ورد اشتار^{۱۵} بزه‌ی دیگری. ار بخواند گران کرده‌ی^{۱۶} بی‌بار اوی و رداشته نشهد ازوی چیزی از همه بهد خداوند نزدیکی. بدس بر^{۱۷} ایشانرا کمی ترسند از خداوند ایشان بنایدیدی و بپای کردند نماز. و کی پاکی کند پاکی کند نفس او یرا. بی‌خدای است شدن جای. ^{۱۹} گراگر نیند کور و بینا.

۱ - گسپها: بسپه.

۲ - انبازان: چندان؛ گرویدن.

۳ - بار ورندارد: بر نر ندارد؛ بچه‌دار نشود.

۴ - کهسته: کشته؛ کشته شود.

۵ - گهارشت: گوارش؛ گوارده؛ خوشگوار.

۶ - پیرایه: زیور و زیست.

۷ - شو: رفتن؛ رویدگان؛ سکافندگان آب.

۸ - رفتارن: رفتن؛ رفتن.

۹ - چند: مقدار؛ اندازه.

۱۰ - پوستی خسته: پوست هسته‌ای.

۱۱ - نیشند: بشنوند.

۱۲ - هید: هستید.

۱۳ - نوا: نو.

۱۴ - بزه‌ورد اشتار: بزه‌برده گناه.

۱۵ - گران کرده: گران؛ ر کرده.

۱۶ - بدس بر: بیم کن.

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظَّوْءُ وَلَا الْخُرُودُ وَمَا يُسْتَوَى الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ

وَفِي تَارِكِيهَا وَفِي رِيضَتِهَا وَفِي حَاجِهَا وَفِي دَابِئِهَا وَفِي كَرَامَتِهَا وَفِي مَرَاتَبِهَا

لَا إِلَهَ يَسْمَعُ مَرِيضَتَهَا وَأَنْتَ بِعَقِيمٍ مَرٍّ فِي الْقُبُورِ أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ

چندین ضلعوں پر اس کے احاطہ میں آئے ہوں اور ان کے خلاف کارروائی کر رہا ہوں۔ وہ ان کو اپنے دیس کی آزادی سے ہماری آزادی کا نام لے کر

بالخوفیترو اندر آوا از من اقرار خلافت نہ دیر و از یکہ نول وعقد کذب

الذي من علمه جاء تصور سلعها المتأخر والأزول والكتاب المنوثر الخ

ایمان کا زمیں ایمان بودید اور نہ ایمان بخاتم الانبیاء و علیہم السلام
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی سَائِرِ الْمُرْسَلِیْنَ

مختلفا الزواجا ومن الجمال فيه البيض وحمرة الخواص والوانها وغايب سود ومن

أَتَأْمُرُ بِالْأَدْوَابِ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفًا أَوَانًا كَذَلِكَ أَتَّبَعُكُمْ أَتَمَّ

مردمان جنگداران مسووران مختلف پیکانان حاکمان ازجمله پیکانان و پادشاهان

اِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اِنَّ اِلَهَیْهِمْ لَمَوْلَانُ كِتَابُ اللَّهِ وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

هو مَرَادُ عَلَيِّهِ بِرَجُوزِ قِيَادَةِ اَلْاِتِّمَادِ لِيُوقِعَهُمْ اِيْذَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ مَّجْلُوْا اِلٰهَ

عَمُودٌ مُسْكُورٌ وَالَّذِي أَوْخِضَ الْبَيْتُ مِنَ الْكِتَابِ مَوَالِدُ مَحَبَّةٍ قَالُوا مَنِ بَدِيهِ أَرْ

اَللّٰهُ يَعْزٰوُہُ اَلَمْ یَوَدَّ عَصٰیہُمْ فَاَرْوٰیہُمَا الْکِتٰبَ الَّذِیْ فِیْہِ اٰیٰتٌ لِّعِبَادٍ مُّسْمِعِیْنِ

حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ الثَّوَالِيقِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ شَرِبَ مِنْ مَاءٍ بَارِدٍ بَارَأَ لَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ عَظْمٍ فِي بَيْتِهِ

[illegible]

وَيُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَقَالَ السُّبْحَانَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ الْقُرْآنُ إِنَّ مَعَهُ الْعَرْشَ الْعَظِيمَ

دولت د پوهنې د کونړ د ولسوالۍ د لومړي ښار په ټولنه کې د ټولو غړو له خوا د ټولنیزو او سیاسي چارو د نوي پروژې په اړه بحثونه شول.

288

فہرست نویسندگان و مترجمان و ناشران و توزیع کنندگان و ...

وَمَا خَرَقُوا عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ الْوَيْثَاقَ أَنْ لَا يَقُولُوا فِي الْمَدِينَةِ الْحَرْبُ الْغَدَاةُ غَدَاةٌ مُبِينَةٌ

دانشجو بهر جهت که می‌بایست از جای او که بیرون آمدی

۲۸۷

۲۰. و فی تاریکیها و فی روشنائی. ۲۱. و فی سایه و فی آفتاب. ۲۲. و اگر اگر نینسند زندگان و فی مردگان؛ خدای بیشنواد^۱ کرا خواهد و نه ای توا اشنوانیدار^۲ کی در گورها. ۲۳. نه ای^۳ توا بی بدس بری^۴. ۲۴. ایما بفرستادیم ترا بحق میزدک بری^۵ و بدس بری، نیست هیچ گرهی یا فی^۶ بگدشت^۷ در آن بدس بری. ۲۵. اردروزن گیرند ترا، تدروزن گرفتند^۸ ایشان کار پیش ایشان بودند، آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریا و نوشتیا^۹ و کتاب دروشتیار^{۱۰}. ۲۶. واز بگرفتم ایشانرا که کافر شدند چون بود انکار کردن من؟ ۲۷. ای ننگری که خدای فرود کرد از آسمان آوی^{۱۱} بیرون آوردیم بدان میوهای مختلف رنگهای آن و از کها رهای سپید و سرخ، مختلف رنگها آن، و سیاههای سیه. ۲۸. از مردمان و جنبنندگان و ستوران مختلف رنگ آن چنان. می ترسند از خدای بندگان اوی دانان. خدای عزیزی آمرزیدگارست. ۲۹. ایشان می خوانند کتاب خدای و بیای کردند نماز و خزین کردند^{۱۲} زان روزی دادیم ایشانرا پناهام و اشکرا، می میدارند بازرگانی که هلاک نشهد. ۳۰. تا بونده دهد^{۱۳} ایشانرا مزدها ایشان و ببوزاید ایشانرا از فضل اوی؛ اوی آمرزیدگاری شکر پذیرفتارست. ۳۱. آن که وحی کردیم بی توا از کتاب، آن حق است راست کر گرفتار^{۱۴} آترای پیش آنست؛ خدای به بندگان اوی آگهی بیناست. ۳۲. واز میراث دادیم کتاب ایشانرا که بگزیدیم از بندگان ایما زیشان هست ستمکار و رنفس اوی و زیشان هست راستی کنار^{۱۵} و زیشان هست پیشی کنار^{۱۶} به نیکیا به فرمان خدای، آن آنست فضل بزرگ. ۳۳. بوستانهای عدن می درشنند در آن می پیرایه کرده شند در آن از دستورنجنهای^{۱۷} از زر و مروارید و لباس ایشان در آن حریر بهد. ۳۴. گهند^{۱۸}: سپاس آن خدای را که ببرد ازما انده؛ خداوند ایما آمرزیدگاری شکر پذیرفتار^{۱۹} است. ۳۵. آن

۱- متشوالند: بخشود؛ می بخشد.

۲- اشنوانیدار: میوه.

۳- نه ای: سستی.

۴- بدس بر: بد کس.

۵- میزدک بر: مرده دهد.

۶- یا فی: مگر.

۷- بگدشت: بگدشت.

۸- تدروزن گرفتند: تدر و غ د شد.

۹- نوشتیا: کتبه.

۱۰- دروشتیار: درخشد.

۱۱- آوی: آبی.

۱۲- کردند: هر چه کردند.

۱۳- بونده دهد: جام دهد.

۱۴- گرفتار: دست داریده: استوار گیر.

۱۵- کنار: پیرو.

۱۶- پیشی کنار: پیشی کنده.

۱۷- دستورنجنها: دستبده.

۱۸- گهند: گویند.

۱۹- میزدک بر: میزدک بریده.

کفرود آورد ایما را به خانه‌ی استاد^۱ از فضل اوی، نرسید بدیا درآن رنجی^۲ و نرسید بدیا درآن رنجی. ایشان که کافر شدند، ایشانرا بهد آتش دوزخ، سرگی قضا کرده نشهد و ریشان کبمیرند و سبک کرده نشهد از ایشان از عذاب آن. چنان پاداش دهیم هر ناسپاسی را. ایشان می فریاد خواهند درآن: خداوند ایما! بیرون هیل^۳ ایما را تاکنیم نیکی جد آن بودیم می کردیم. ای زندگانی ندادیم شما را که بند پذیرفتی دران کی بند پذیرفت؟ و بیامد به شما بدس بری^۴، بچشید؛ نه‌د ستم کاران را هیچ نصرت کنارانی. ^{۴۸} خدای دانای ناپیدی آسمانها و زمین؛ اوی داناست بدان درگورها^۵. ^{۳۹} اوی او یست کرد شما را خلیفتان در زمین؛ کی کافر شه‌د، و ر وی است کافری اوی و نیوزاید^۶ کافران را کفر ایشان نزدیک خداوند ایشان، بی خشمی؛ و نیوزاید کافران را کفر ایشان بی زبانی. ^{۴۰} بگه: ای چگوهد^۷ شریکان شما را ایشانرا کمی خوانید از بیرون خدای بنمایدمرا چی آفریدند از زمین یا ایشانرا شریکی در آسمانها یا دادیم ایشانرا کتابی؟ ایشان وردیدورهای هند ازان، بل وعده نمی کنند ستم کاران برخی زیشان برخی را بی فریو^۸. ^{۴۱} خدای واز گیرد آسمانها و زمین که بنگردند. ار بگردند، واز نگیرد آن دو را هیچ یکی از پس اوی. اوی هست بردباری آمرزیدگار. ^{۴۲} سوگند خوردند به خدای سخت^۹ سوگندان ایشان، ار آید بدیشان بدس بری، بند ره نمودارتر^{۱۰} از یکی از گرهما. ازمان آید بدیشان بدس بری، نیوزود ایشانرا بی سوری^{۱۱}. ^{۴۳} بزرگ منشی کردنی^{۱۲} در زمین و مکر گد^{۱۳} درنگیرد مکر گد بی به اهل آن. برمر نمی دارند^{۱۴} بی سنت نخستینان،

۱- خانه‌ی استاد: سرای پاشیدن؛ اقامتگاه.

۲- رنجی: رنجگی؛ رنجوری. *

۳- بیرون هیل: بیرون آن.

۴- بدس بر: بیه کننده.

۵- گورها: سینه‌ها؛ دله‌ها. *

۶- نیوزاید: نیفزاید.

۷- چگوهد: چه گو یید.

۸- فر یو: فریب.

۹- سخت: سخت‌تر.

۱۰- ره نمودارتر: راه یافته‌تر.

۱۱- سوری: سوری. *

۱۲- بزرگ منشی کردنی: گردن کشی کردن.

۱۳- گد: گد.

۱۴- برمر نمی دارند: چشم نمی دارند؛ نمی نگرند.

خَلَقْنَا لَكُمْ آلِهَةً تَبَعُوا وَلَا تَلْبِسُوا آيَةَ الْفِتْنَةِ أُولَئِكَ يَسْتَوُونَ فِي الْأَرْضِ بِظُنُورِ

وَالْكَافِرُ كَازِفٌ عَالِفٌ الْفِتْنَةِ مِنْ قِبَلِهِمْ وَكَانُوا الْقَوْمَ مَتَّعَهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ

اللَّهُ لِيُعْجِزَهُمْ مِنْ تَتَابُعِهِمْ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ كُنْ عَلِيمًا فَذَوًّا وَلَوْ

بِوَالِدِهِ اللَّهُ النَّاسُ مَا كُتِبُوا عَلَيْهِمْ مَا تَوَلَّوْا عَلَى الْكُفْرِ مَا مِنْ آيَةٍ وَلَكِنْ يَوْمَ يُنْفَخُ

الْأُكُودُ مَبْعُوثٌ مَا أَجْدَا الْكُفْرُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ نَبَاهُ بَصِيرًا

لَهُمُ اللَّهُ الْبَرُّ

يُنْفَخُ الْوُكُودُ الْكُفْرُ إِنَّ لِمَنِ الْوُكُودُ عَلَى صِبَا كَمْ مَعَهُمْ تَزِيلُ الْعَوْنُ الْوُكُودُ

لَهُمْ قَوْمًا مَا أَنْدَرُوا أَوْهُمْ فَهُمْ عَافُونَ لَعَنَهُ الْقَوْلُ عَلَى الْكُفْرِ فَهُمْ

يُؤْمِنُونَ أَنْبَاءُ بِلَا عَافٍ عَافٍ لَافٍ إِلَى الْأَرْضِ فَهُمْ مَقْمُودُونَ وَبَعَثَ

مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ نَبِيًّا وَمِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ نَبِيًّا أَعَا غَسَّافَهُمْ فَهُمْ لَا يَخْشَوْنَ

وَيُؤْمِنُونَ عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ قَوْمٌ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ

وَحَقُّ الْوُكُودُ بِالْعَيْبِ بِقُوَّةٍ بِمَعْرِفَةٍ وَأَيُّ كُفْرٍ أَلَا يَكُنْ فِي الْوُكُودِ وَنُكْبَ مَا

قَدْ مَوَّاهُ أَتَاهُ وَكَانَ فِي إِحْسَانِهِ وَأَمَامَ بَيْتِهِ وَالْحَقُّ لَهُمْ مِثْلُ الْأَسْبَابِ

الْعَوْنُ إِذَا خَافُوا الْوُكُودَ إِذَا أَسْلَمُوا الْوُكُودَ تَعْرِفُ قَتْلَهُ فَمَا أَكْثَرُ مَا خَالَتْ

نگندی سنت خدای را بدل کردنی و نگندی^۱ سنت خدای را گردانستی^۲. ﴿۴۴﴾ ای
بنروند در زمین بنگرند چون بود فرجام ایشان کاز^۳ پیش ایشان بودند؟ بودند سخت از ایشان
بقوت و نیست خدای تا پیشی کند^۴ و ر وی هیچ چیزی در آسمانها و فی در زمین؛ اوی هست
دانای توانا. ﴿۴۵﴾ اربگرفتی خدای مردمان را بدان کسب کردند، بنهشتی^۵ و ر پشت آن
هیچ موجدی^۶ بی پس کند ایشان را تا بی زمانی نام زد کرده^۷. ازمان^۸ آید زمان ایشان، خدای
هست به بندگان اوی بینا.

نکته

سورة بئراثلث و ثمانون آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ^۱ یا محمد! ^۲ سوگند به قرآن
درست کار! ^۳ تو از فرستادگان هی. ^۴ و راهی راست. ^۵ فرود-
کردن عزیز رحمت کنار. ^۶ تا بدس بری قومی را آن بدس برده شدند ^۷ پدران ایشان،
ایشان بارخواران ^۸. ^۹ و عیب شد ^{۱۰} عذاب و رگویشتر ^{۱۱} ایشان؛ ایشان نمی گرویند ^{۱۲}.
ایما کردیم در گردنها ایشان غلها، آن بی زخنها، ایشان خوارشداران ^{۱۳}. ^{۱۴}
کردیم از پیش ایشان بندی و از پس ایشان بندی؛ کور کردیم ایشان را، ایشان نمی گینند.
^{۱۵} گرا گریست ^{۱۶} وریشان، ای بدس بری ایشان را یا بدس نبری ایشان را، نگر ویند.
^{۱۷} بدس بری آنکس را که پس روی کرد قرآن را و بترسید از خدای بناپدید،
میزد کبر ^{۱۸} او را به آمرزشتی و مزدی نیکوا. ^{۱۹} ایما ایمایم که زنده کنیم مردگان را و
بنویسیم آن پیش کردند و اثرها ایشان و هر چیزی بیاماریدیم ^{۲۰} آنرا در لوحی محفوظ.
^{۲۱} بزنی ایشان را مثل ایاران ده را که آمدند بدان فرستادگان. ^{۲۲} بفرستادیم
بی ایشان دوتن.....

۱۱ - بارخواران: ناآگاهان؛ بی خبران.

۱۲ - و عیب شد: واجب شد.

۱۳ - رگویشتر: بیشتر.

۱۴ - نمی گرویند: نمی گروند.

۱۵ - خوارشداران: مُقنِعون: سربرداشتگان به انکار.

۱۶ - گرا گریست: برابرست.

۱۷ - میزد کبر: مژده ده.

۱۸ - بیاماریدیم: بشمریدیم.

۱ - نگندی: نیایی؛ نمی یایی.

۲ - گردانستن: گردانیدن؛ تبدیل کردن.

۳ - کاز: که از.

۴ - تا پیشی کند: لیسوزه: تا عاجز کند.

۵ - بنهشتی: نمی گذاشت؛ دست باز نمی داشت.

۶ - موجدی: جمنده؛ جنبنده.

۷ - نام زد کرده: نام برده؛ معلوم.

۸ - ارمان: هنگامی که.

۹ - رحمت کنار: رحیم.

۱۰ - بدس برده شدند: بیم کرده شدند.

گفتند: ایما بی شما فرستادگان هم. ۱۵ گفتند: ناید^۱ شما بی بشریانی هم چون ایما و فرود-
 نکرد خدای هیچ چیزی، ناید شما بی می دروغ گوئید. ۱۶ گفتند: خداوند ایما داند
 کایما^۲ بی شما فرستادگان هم^۳. ۱۷ و نیست وریما بی رسانیدن دیدور. ۱۸
 گفتند: ایما مرو گرفتیم^۴ به شما ار واز نشید به سنگ بکشیم شما را و رسد به شما زیم^۵ عذاب
 دردمند کنار^۶. ۱۹ گفتند: مروی^۷ شماوا شما، ای ار پند داده شدید، بل شما قومی
 توهی کناران^۸ هید. ۲۰ آمد از کرانه ی شارستان^۹ مردی، می رفت، گفت: یا قوم
 من! پس روی کنید فرستادگانرا. ۲۱ پس روی کنید آن کس را کنمی خواهد از شما
 مزدی و ایشان ره برداران^{۱۱}. ۲۲ چیست مرا که برستون غمی کم^{۱۱} اویرا کیافرید مرا
 و بی او ی واز آورده شید. ۲۳ ای گیرم از بیرون اوی خدایانی؟ ار خواهد به من خدای
 دشخواری، واز نکند ازمن شفاعت ایشان چیزی و بنرھانند مرا. ۲۴ من نون^{۱۲} در
 وی رهی^{۱۳} دیدورهم. ۲۵ من بگرو یستم به خداوند شما، بیشنید از من. ۲۶
 گفته شد: در شه^{۱۴} درگهشت^{۱۵}؛ گفت: یا کاشکی قوم من می دانید. ۲۷ بدان
 بیامرئید مرا خداوند من و کرد مرا از کرامت کردگان. ۲۸ فرود نکردیم و رقوم اوی از
 پس اوی هیچ سپهی از آسمان و نبودیم فرود کناران^{۱۶}. ۲۹ نهید^{۱۷} بی یک بانگ،
 ازمان ایشان مردگان بند. ۳۰ یا پشیمانی و ریندگان، نیامد بدیشان هیچ پیغامبری یا فی
 بودند بدوی می اوسوس کردند^{۱۸}. ۳۱ ای ننگرند چند هلاک کردیم پیش ایشان از
 گرھها؟ ایشان بی ایشان وازنیابند. ۳۲ ناند همه یا فی همه نزدیک ایما
 حاضر کردگان بند^{۱۹}. ۳۳ نشانی ایشانرا زمین مرده، زنده کردیم آنرا و بیرون آوردیم از
 آن دانه ی از آن می خورند. ۳۴ و کردیم در آن بوستانهای از خرما و انگور و براندیم
 در آن از چشمها. ۳۵ تا بخورند از میوه ی آن و نکرد آن دستا ایشان

- ۱- ناید: نیستید.
- ۲- کایما: که ما.
- ۳- هیم: هستیم.
- ۴- مرو گرفتیم: فال زدیم؛ فال بد گرفتیم.
- ۵- زیم: از ما.
- ۶- دردمند کنار: دردناک.
- ۷- مرو: فال بد؛ شومی.
- ۸- توهی کناران: گزاف کاران.
- ۹- شارستان: شهر.
- ۱۰- ره برداران: راه یافتگان.
- ۱۱- برستون نمی کم: نمی پرستم.
- ۱۲- نون: آنگاه.
- ۱۳- وی رهی: گم راهی؛ بی راهی.
- ۱۴- در شه: درآ؛ داخل شو.
- ۱۵- گهشت: بهشت.
- ۱۶- فرود کناران: فرود فرستندگان.
- ۱۷- نهید: نباشد.
- ۱۸- می اوسوس کردند: افسوس می کردند.
- ۱۹- بند: باشند.

اَفَلَيْتُمْ كُفْرًا مِّنْهُ خُلِيَ الْمَالُ وَالْأَرْوَاحُ كُلُّهَا مِمَّا تُشْتَبَى الْاُخْرَى وَمَنْ اَنْفُسِهِمْ
 وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ وَاَيُّهُمُ الْيَسِيرُ نَخْلَعُ مِنْهُ النَّهَارُ فَاَيُّهُمْ مَخْلُوفٌ وَالشَّيْءُ
 يَجْعَلُ لِمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ تَغْيِيرًا يُعْزِزُ الْعَلِيمَ وَالْقَمَرُ قَدْ نَافَ مِنْهُ مَا كَانَ
 لِيُؤَيِّدَ الْقَمَرُ لِمَا تَقِي لَهَا اَنْ تَبْزُلَ الْقَمَرُ وَلَا الْيَسِيرُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلُّ
 فِي الْيَسِيرِ وَايُّهُمُ الْيَسِيرُ اَنَا جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْعَالَمِ الْمَعْنَى وَنَحْنُ الْعَزِيزُ
 مَثَلُهُ مَا يُرْجَى وَانْ تَقْصُرْ عَنْهُمْ فَلَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْقُصُهُمْ فِي الْاَبَدِ
 مَا وَمَتَاعِ الْاٰخِرَةِ وَاَيُّهُمْ اَقْوَامٌ سَابِقُ الْيَسِيرِ وَمَا يَنْفَعُهُمْ اَعْلَمُ
 يَرْجَمُونَ وَمَا نَالَهُمْ مِنْ آيَاتٍ رَبِّهِمْ اَلَا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاَيُّهُمْ
 اَقْوَامٌ يَتَذَكَّرُ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُوا اَلَمْ يَكْفُرُوا بِالْحَقِّ اَمِنُوا بِالْخَمْرِ مِنْ وَبَشَاءِ
 اَلَمْ يَكْفُرُوا بِالْحَقِّ اَمِنُوا بِالْحَقِّ اَمِنُوا بِالْحَقِّ اَمِنُوا بِالْحَقِّ اَمِنُوا بِالْحَقِّ
 مَا يَنْصُرُهُمْ فِي الْحَيَاةِ وَآخِرَةِ نَالَهُمْ وَعَمَّا يَنْصُرُونَ فَلَا يَنْصُرُهُمْ نُوْحِيَّةُ
 وَلَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يَرْجِعُونَ وَيَقْعُ فِي الصُّدُوفِ اَعْلَمُ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ اَلَيْسَ هُوَ
 قَالُوا يَا اٰدَمُ اَنْتَ اَمْرٌ مَّرْقُومٌ اَمَّا وَجْهَ الْاَحْمَرِ وَصَدَقَ الْعَرَبُ لَوْ اَنَّ
 الْاَحْمَرُ وَآدَمَ فَاَمَّا هُوَ رَجَعَ لَمْ يَنْصُرُهُمْ فَاَيُّهُمْ اَقْوَامٌ يَتَذَكَّرُ لِمَا كَانُوا

ای شکر نمی گزارند؟ ۳۶ — پاکی او را کیبافرید ازنها^۱ همه ی آن زان و رآورد زمین و از نفسها ایشان وزان نمی دانند. ۳۷ — نشانی ایشانرا شومی بیرون آرند از آن روزن ازمان ایشان در تاریکی شداران^۲. ۳۸ — خورشید^۳ می رود استادن جای آنرا، آن است تقدیر عزیز دانا. ۳۹ — مه تقدیر کردیم آنرا منزها تا واز آمد چون چوب کنز^۴ کهن. ۴۰ — فی خورشید سزد آنرا که در رسد به مه و فی شو پیشی کنارست^۵ و روزی همه در فلک اند می گردند. ۴۱ — نشانی ایشانرا، ایما و رداشتیم فرزندان ایشانرا درکشتی پر کرده. ۴۲ — و بیافریدیم ایشانرا از هم چنان آن می ورنشینند. ۴۳ — ار خواهیم غرق کنیم ایشانرا، فریاد رسیدار^۶ نهد ایشانرا؛ و فی ایشان رهانیده شند. ۴۴ — بی رحمتی زما و بر خورداری تا بی^۷ هنگامی. ۴۵ — ازمان گفته شهد^۸ ایشانرا؛ بپرخیزید، آن پیش شما و آن پس شما، شاید کشا رحمت کرده شید. ۴۶ — نیامد بدیشان هیچ نشانی از نشانهای خداوند ایشان، یانی بودند از آن روی گردانستاران^۹. ۴۷ — ازمان گفته شهد ایشانرا: خزین کنید زان روزی داد شما را خدای، گهند ایشان که کافر شدند ایشانرا کبگرو یستند: ای طعام دهیم کرا ار خهستی^{۱۰} خدای طعام دادی او ایرا؟ ناید شما بی دروی رهی^{۱۱} دیدور. ۴۸ — می گهند: کی بهد این وعده؟ ارهید راست گفتاران. ۴۹ — برمر نمی دارند^{۱۲}، بی یک بانگ بگیرد ایشانرا و ایشان می پیکار کنند. ۵۰ — نتوانند وصیت کردنی و فی بی اهل ایشان واز آیند. ۵۱ — و مدیده شهد درصور ازمان ایشان از گورها بی خداوند ایشان می بیرون آیند. ۵۲ — گهند: یا وای ایما! کی ورا نگیخت ایما را از خفتن جایها^{۱۳} ایما؛ این است آن وعده کرد خدای وراست کر گرفتند^{۱۴} فرستادگان. ۵۳ — نهد بی یک بانگ ازمان ایشان همه نزدیک ایما حاضر کردگان بند. ۵۴ — امروز ستم کرده نشهد ورنفسی چیزی و فی

- ۱- ازنها: جفت ها؛ گونه ها.
- ۲- درتاریکی شداران: در تاریکی مانند گان.
- ۳- خورشید: خورشید.
- ۴- کنز: خوضه خرما.
- ۵- پیشی کنار: پیش دستی کننده.
- ۶- فریاد رسیدار: فریاد رس.
- ۷- بی: به.
- ۸- گفته شهد: گفته شود.
- ۹- روی گردانستاران: برگرداندگان.
- ۱۰- خهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۱۱- دروی رهی: گم راهی.
- ۱۲- برمر نمی دارند: چشم نمی دارند؛ انتظار ندارند.
- ۱۳- خفتن جایها: خوابگاه ها.
- ۱۴- وراست کر گرفتند: راستگوداشتند.

پاداش داده شید بی آن بودید می کردید. ۵۵ ایاران گهیشت^۱ امروز درشغلی رامشتی شداران^۲ هند. ۵۶ ایشان و انبازان^۳ ایشان در سایه و رنغتیا تکیه کناران^۴ بند. ۵۷ ایشانرا درآن میوه بده وایشانرا آن می درخواهند. ۵۸ سلام گفتنی از خداوند رحمت کنار ۵۹ ورتاشیده^۵ امروز یا گنه کاران! ۶۰ ای وصیت نکردم بی شها، یا فرزندان آدم! کبرستون مکنید^۶ دیو را؟ اوی شها را دشمنی دیدورست^۷. ۶۱ و برستون کنید مرا، این راهی راست است. ۶۲ وی ره کرد از شها خلقی فروان را، ای نبودید کخر در می کار فرمودید؟ ۶۳ این است دوزخ! آن کبودید می وعده کرده. شدید. ۶۴ درشید در^۸ آن امروز بدان بودید می کافر شدید. ۶۵ امروز مهر کنیم وردهنها ایشان و سخن گهد ایما را دستا ایشان و گوای دهد پایا ایشان بدان بودند می کسب کردند. ۶۶ ار خواهیم محاکیم^۹ و ر چشمها ایشان، بشتاوند به ره چون می گینند^{۱۰}. ۶۷ ار خواهیم مسخ کنیم^{۱۱} ایشانرا و ر جایگهها ایشان، نتوانند رفتی و وازنیایند. ۶۸ کی زندگانی دهیم اویرا واز گردانیم اویرا درآفرینشت^{۱۲}؛ ای خرد را کار نفرمایند؟ ۶۹ نیاعتمیم^{۱۳} اویرا شعر و نسزد اویرا، نیست اوی بی ایاد کردی و قرانی دیدور. ۷۰ تا بدس برده^{۱۴} کراهست زنده و واجب شهد عذاب و رکافران. ۷۱ ای ننگرند کایما بیافریدیم ایشانرا زان کرد قوتای ایما ستورانی؟ ایشان آنرا پادشا شداران^{۱۵} اند. ۷۲ و نرم کردیم آن ایشانرا، زان است ورنشستن ایشان وز آن می خورند. ۷۳ وایشانرا در آنجا منفعتای و شمیدن جایهای؛ ای شکر نمی گزارند؟ ۷۴ و گرفتند از بیرون خدای خداایانی، شاید کایشان نصرت کرده شند. ۷۵ نتوانند نصرت کردن ایشان و ایشان ایشانرا بهد سپهی حاضر کردگان. ۷۶ نگر اندهگن نکند ترا قول ایشان، ایما دائیم آن می پنهام کنند وآن می اشکرا کنند^{۱۷}.

- ۱- ایاران گهیشت: یاران بهشت.
- ۲- رامشتی شداران: شادمانان.
- ۳- انبازان: جفت ها.
- ۴- تکیه کناران: تکیه کردگان.
- ۵- بده: بده؛ بدهد؛ باشد.
- ۶- ورتاشید: جدا شوید.
- ۷- کبرستون مکنید: که مپرسید.
- ۸- دیدور: آشکار.
- ۹- درشید در: درشود در؛ درآید در.
- ۱۰- محاکیم: ناپدید کنیم؛ محو کنیم.
- ۱۱- می گینند: می بینند.
- ۱۲- مسخ کنیم: از حال و صورت بگردانیم.
- ۱۳- آفرینشت: آفرینش.
- ۱۴- نیاعتمیم: نیاموختیم.
- ۱۵- بدس برد: بیم کند؛ بترساند.
- ۱۶- پادشاهداران: خداوندان؛ دارندگان؛ گردآورندگان.
- ۱۷- می اشکرا کند: آشکارا می کنند.

۷۷ ای ننگرد انسان ایما بیافریدیم اویرا از نطفه‌ی، ازمان اوی پیکارکشی^۱ دیدور^۲ بود؟
 ۷۸ و بزد ایما را مثلی و فرموش کرد^۳ آفرینشت^۴ اوی، گفت: کی زنده کند
 استخوانها را و آن ریزیده^۵. ۷۹ بگه: زنده کند آنرا اوی که وراورد^۶ آنرا نخست بار و
 اوی بهر آفرینشتی داناست. ۸۰ اوی که کرد شما را از درخت سوز^۷ آتشی، ازمان شما
 از آن می وراوروزید^۸. ۸۱ ای نیست اوی کیافرید آسمانها و زمین توانا و رآن که
 بیافریند هم چون ایشان؟ بلی اوی است آفریدگاری دانا. ۸۲ فرمان اوی ازمان خواهد
 چیزی گهد آنرا: بیاش؛ ببود^۹. ۸۳ پاکی اویرا که به دست اوی است پادشای هر
 چیزی، بی اوی واز آورده شید.

سورۃ الصافات مائت و ثلث و شانون آیت

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ۱ سوگند به فریشتگان صف زدار^{۱۱} صف زدن. ۲
 سوگند به واز زداران^{۱۱} واز زدن. ۳ سوگند به خوانداران^{۱۲} وحی. ۴
 خدای شما یکی است. ۵ خداوند آسمانها و زمین و آن میان آن دوا و
 خداوند مشرقها. ۶ ایما بیافریدیم آسمان این گیتی را به آرایشت ستارگان. ۷
 و نگه داشتی از هر دیوی رانده. ۸ نیشند^{۱۳} بی گره ورتو و می انداخته شند از هر
 جانبی. ۹ بدور کردن^{۱۴} و ایشانرا عذابی دایم بهد. ۱۰ بی کی بریود ربودن در-
 رسید بدوی ستاره‌ی درو شیدار^{۱۵}. ۱۱ جواب طلب از ایشان. ای ایشان سخت‌تراند^{۱۶} به
 آفرینشت یا کی بیافریدیم ایما؟ بیافریدیم ایشانرا از گلی خازه^{۱۷}. ۱۲ بل شگفت شدی
 و می اوسوس کنند. ۱۳ ازمان پند داده شند، پند نپدیرند. ۱۴ ازمان گینند^{۱۸}
 نشانی می اوسوس کنند. ۱۵ گفتند: نیست این بی جادوی دیدور. ۱۶ ای
 ازمان بمیرم و بیم خاکی و استخوانها، ای ایما انگیختگان بیم؟ ۱۷ یا پدران ایما
 نخستینان؟ ۱۸ بگه: نیک و شما خوارشداران بید.

۱۱ - واز زداران: بازدارندگان.

۱۲ - خوانداران: برخوانندگان.

۱۳ - نیشند: نشوند.

۱۴ - بدور کردن: راندن.

۱۵ - درو شیدار: درخشنده؛ روشن.

۱۶ - سخت‌تراند: سخت‌تراند.

۱۷ - خازه = لارب: دوسنده؛ چسبنده.

۱۸ - گینند: بینند.

۱ - پیکار کش: پیکار کننده.

۲ - دیدور: آشکارا.

۳ - فرموش کرد: فراموش کرد.

۴ - آفرینشت: آفرینش.

۵ - ریزیده: پوسیده و از هم پاشیده.

۶ - وراورد: آفریده؛ پدید آورد.

۷ - سوز: سبز.

۸ - می وراوروزید: برمی افروزید.

۹ - ببود: بیاشد؛ بشود.

۱۰ - صف زدار: صف زده؛ رسته کشیده.

فَاَتَمَّ مِنْ جَزَاءِ أَحَدٍ مَقَادَ أَمْرِ كِبَرٍ وَقَالُوا يَا أَبْنَاءَ اللَّهِ هَذَا
 يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ تُكَذِّبُونَ اخْبِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا أَوَ أَدْرَأَهُمْ
 كَأَنَّا نَمُوتُ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْبِطُوا إِلَى الْأَرْضِ وَاقْبِرُوا هُمُ الْأَنْفُسُ
 قَبِيلُ الَّذِينَ مَا كُنَّا لَكُمْ أَصْحَابُ يَوْمَ الْيَوْمِ فَتَعْلَمُونَ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى
 بَعْضٍ مِمَّا أَلْفَوْا الْكَوْكَبَ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنْ الْبَيْتِ قَالُوا لِمَ تَكُونُوا مُؤْمِرِينَ
 وَمَا كُنَّا لَكُمْ كُفْرًا لَكُنْ بِمَا كُنْتُمْ فَوْضَاءً لِمَا عَشِ فَوْقَ عِلْمِكُمْ قَوْلًا بِمَا
 آتَاهُ الْيَقِينُ فَاغْوِئْنَا كَمَا أَكُنَّا عَادُونَ فَاتَّعَرَّ يَوْمَهُ فِي الْعَذَابِ مَنْ تَوَكَّنْ
 لَنَا كَمَا لَمْ نَفْعَلْ بِالْمُؤْمِنِينَ اتَّعَرَّ كَأَنَّا أَلْفَوْا لَعْنَةَ اللَّهِ الْآلَاءَ الْيَقِينُ كِبَرُ
 وَغَوَّاهُ إِنَّمَا لَنَا كُفْرًا الْغَيْثُ السَّاعِدُ يَمْشُونَ بِهَا بِالْحَقِّ وَصَبُّ الْمُسْلِمِينَ
 لَتَكُونَ لَهُ الْيَقِينُ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ وَمَا يُدْرِي الْأَمَلُ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْأَعْمَاءُ الْيَقِينُ
 أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لَكُمْ شَيْءٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَامْنُونِ
 بِمَا قَالَتْ عَنْهُمْ بَنَاتُهُمْ فَخَرَسْنَ مِنْهَا خَمَسًا لَقَدْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 يَوْمَئِذٍ وَغَبَتْ عَنْهُمْ فَإِصْرَاتُ الْكَافِرِينَ كَانَتْ تَكْفُرُ عَنْهُمْ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
 عَلَى بَعْضٍ لَاقِعُونَ يَوْمًا قَالُوا لِمَ لَمْ يَأْتِ الْبَرْقُ الْيَقِينُ فَخَرَسْنَ مِنْهَا خَمَسًا لَقَدْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

۱۹- آن یک بانگ بهد^۱ ازمان ایشان می نگرند. ۲۰- گهند: ۲- یا وای ایما، این است روز حساب. ۳۱- این است روز داوری، آن کیودید بدان می دروزن گرفتید^۳. ۲۲- حشر کنید ایشانرا که ستم کردند و قرینان ایشانرا و آن بودند می برستون کردند^۴. ۲۳- از بیرون خدای ره نماید ایشانرا بی ره دوزخ. ۲۴- واز گیرید ایشانرا ایشان پرسیده گان^۵ هند. ۲۵- چیست شما را یک و دیگر را نصرت غی کنید؟ ۲۶- بل ایشان امروز نرم شداران^۶ هند. ۲۷- پیش آید برخی زیشان و برخی، یک و دیگر را می پرسند. ۲۸- گهند: شما بودید می آمدید بدیما^۷ از راست دست. ۲۹- گهند: بل نبودند مومنان. ۳۰- نبود ایما را ورشما هیچ حقی؟ بل بودید قومی وی رهان. ۳۱- واجب شد ورمای عذاب خداوند ایما؛ ایما چشیداران اند^۸. ۳۲- وی ره کردیم شما را، ایما بودیم وی رهان. ۳۳- ایشان آن روز در عذاب شریک شداران هند. ۳۴- ایما چنان کنیم به گنه کاران. ۳۵- ایشان بودند ازمان گفته شد ایشانرا: نیست خدای مگر خدای، می بزرگ منشتی کردند^۹. ۳۶- و می گهند: ای ایما هشتاران^{۱۰} خدایان ایما اند برای شاعری دیوانه؟ ۳۷- بل آورد حق و راست کر گرفت^{۱۱} فرستاد گانرا. ۳۸- شما چشیداران عذاب دردمندکنار^{۱۲} هید. ۳۹- و پاداش داده نشید، بی بدان بودید می کردید. ۴۰- بی^{۱۳} بندگان خدای یکتاکناران. ۴۱- ایشان ایشانرا بهد روزی معلوم. ۴۲- میوها و ایشان کرامت کردگان^{۱۴} بند. ۴۳- در بوستانهای نعمت. ۴۴- ورنختها رویارویان^{۱۵} ان. ۴۵- می گردانسته شهد وریشان قدحی از می ۴۶- سپیدخوش شمیداران^{۱۶} را. ۴۷- فی درآنجا هلاکی^{۱۷} بهد و فی ایشان از آن مست شدند. ۴۸- و نزدیک ایشان بهد فروگرفتاران چشم^{۱۸} فراخ چشمانی. ۴۹- گوهی^{۱۹} ایشان خایه ی درستاد کرده^{۲۰} گند. ۵۰- پیش آید برخی زیشان و برخی یک و دیگر را می پرسند. ۵۱- گهد گفتاری^{۲۱} ازیشان: من بود مرا قرینی. ۵۲- می گفت: ای تو از راست کر گرفتاران هی؟ ۵۳- ای ازمان بیریم و بیم

۱- بهد: باشد.

۲- گهند: گویند.

۳- می دروزن گرفتید: بدروغ می داشتند.

۴- می برستون کردند: می پرستیدند. *

۵- پرسیده گان: پرسیده شدگان.

۶- نرم شداران: گردن نهادگان.

۷- بدیما: به ما.

۸- چشیداران اند: چشندگان اند.

۹- می بزرگ منشتی کردند: گردن کشی می کردند.

۱۰- هشتاران: دست باز دارندگان.

۱۱- راست کر گرفت: راست داشت؛ باور کرد.

۱۲- دردمندکنار: دردناک.

۱۳- بی: جز.

۱۴- کرامت کردگان: نواختگان؛ گرامی

داشتگان.

۱۵- رویا رویانان: متقابلین (ضبط متن چنین است).

۱۶- شمیداران: آشامندگان. *

۱۷- هلاکی: تباهی.

۱۸- فروگرفتاران چشم: چشم به زیرافکنندگان.

۱۹- گوهی: گویی.

۲۰- درستاد کرده: پوشیده نگاه داشته.

۲۱- گفتار: گوینده.

295

خاکی و استخوانها، ای ایما حساب کردگان بیم؟ ۵۴ گهد: ای شاور نگرستاران^۱ هید؟ ۵۵ ور نگرگد گیند اویرا در میان دوزخ. ۵۶ گهد: سوگند به خدای کامستی^۲ که هلاک کنی مرا. ۵۷ ار نبودی نعمت خداوند من، بودی از حاضر کردگان. ۵۸ نبیم ایما مردگان؟ ۵۹ بی مرگی ایما نخستین^۳؛ ونیم^۴ ایما عذاب کردگان. ۶۰ این آنست دست بردنی^۵ بزرگ. ۶۱ چنین را کوکار کنید کارکناران^۶. ۶۲ ای آن گیه^۷ به پاداش یا درخت زقوم؟ ۶۳ ایما^۸ کردیم آنرا فتنه ی ستم کاران را. ۶۴ آن درختی می بیرون آید در اصل دوزخ. ۶۵ کاردوهای^۹ آن گوهی^{۱۰} آن سرهای دیوان است. ۶۶ ایشان خورداران^{۱۱} بند از آن، پرکناران بند از آن شکنبها. ۶۷ واز ایشانرا ورآن آمیزش^{۱۲} بهد از حیم. ۶۸ واز واز آمدن^{۱۳} ایشان تابی دوزخ بهد. ۶۹ ایشان گندادند^{۱۴} پدران ایشان را وی رهان. ۷۰ ایشان وراثها ایشان می شتاوند^{۱۵}. ۷۱ وی ره شد پیش ایشان گویشتر نخستینان. ۷۲ و بفرستادیم دریشان بدس برداران^{۱۶}. ۷۳ بنگر چون بود عاقبت بدس بردگان^{۱۷}. ۷۴ بی بندگان خدای یکتاکناران. ۷۵ بخواند ایما را نوح، نیک جواب کناران^{۱۸} هند. ۷۶ برهانستم اویرا و اهل اویرا از انده بزرگ. ۷۷ و کردیم فرزندان اویرا ایشان ماندگان. ۷۸ و بهیشتم وروی در وادمینان^{۱۹}. ۷۹ سلام و نوح در جهانیان. ۸۰ ایما چنان پاداش دهیم نیکوی کناران را. ۸۱ او ی از بندگان ایما مومنان بود. ۸۲ واز غرق کردیم دیگران را. ۸۳ از گره او ی بود ابرهم. ۸۴ که آورد به خداوند او ی دلی سلامت. ۸۵ گفت پدر اویرا و قوم اویرا: چمی برستون کنید؟ ۸۶ ای بدروغ خدایانی بیرون خدای می خواهید؟ ۸۷ چیست ظن شما به خداوند جهانیان؟ ۸۸ بنگرست نگرستی در ستارگان. ۸۹ گفت: من گیمار^{۲۰} هم. ۹۰ واز گشتند از وی واپس شداران^{۲۱}. ۹۱ بگشت

۱ - و نگرستاران: نگه کنندگان؛ دیدور شدگان.

۲ - کامستی: خواستی؛ نزدیک بودی. ۵.

۳ - نخستین: نخستین. ۵.

۴ - ونیم: نبستم.

۵ - دست برد: رستگاری.

۶ - کارکناران: کارکنندگان.

۷ - گیه: به؛ بهتر؛ بهترین.

۸ - ایما: ما.

۹ - کاردوها: شکوفاها؛ بارها. ۵.

۱۰ - گوهی: گویی.

۱۱ - خورداران: خوردندگان.

۱۲ - آمیزش: آمیختن؛ آمیزش.

۱۳ - وارآمدن: بازگشت.

۱۴ - گداده: یافتند. ۵.

۱۵ - می شتاوند: می شتابند.

۱۶ - بدس برداران: بیم کنندگان؛ ترسانندگان.

۱۷ - بدس بردگان: بیم کردگان؛ ترسیدگان.

۱۸ - جواب کناران: پاسخ دهندگان.

۱۹ - وادمینان: پسینان.

۲۰ - گیمار: سمار.

۲۱ - واپس شداران: پشت دادگان.

بی‌خدایان ایشان، گفت: ای نمی‌خورید؟ ﴿۹۲﴾ چیست شما را که سخن نمی‌گوئید؟ ﴿۹۳﴾ بگشت و ریشان زدن به راست دست. ﴿۹۴﴾ پیش آمدندی اوی می‌شناقتند. ﴿۹۵﴾ گفت: ای می‌پرستون کنید؟ آن می‌تراشید؟ ﴿۹۶﴾ خدای بی‌افرید شما را و آن می‌کنید. ﴿۹۷﴾ گفتند: بنا کنید او را گل کردی؟ او کنید؟ او را در دوزخ. ﴿۹۸﴾ خهستند بدوی کیدی، کردیم ایشانرا فروتران. ﴿۹۹﴾ گفت: من شدار هم بی‌خداوند خود، انوزره نماید؟ مرا. ﴿۱۰۰﴾ خداوند من! ده مرا از نیکان. ﴿۱۰۱﴾ میزدک بردم^۸ او را به غلامی بردبار. ﴿۱۰۲﴾ ازمان رسیدوا اوی به کار، گفت: یا پسرک من! من دیدم در خواب، من می‌کشم ترا، بنگر تا چمی گیتی؟ گفت: یا پدر! بکن آتیج می‌فرموده شی. انوزگندی^{۱۱} مرا از خواهد خدای از شکیوان^{۱۲}. ﴿۱۰۳﴾ ازمان نرم شدند بیوکند او را ورتای پیشانی^{۱۳}. ﴿۱۰۴﴾ و بخواندیم او را که: یا برهم! ﴿۱۰۵﴾ راست کردی خواب ایما، چنان پاداش دهیم نیکوی کناران^{۱۴} را. این آنست آزمودنی دیدور. ﴿۱۰۷﴾ وفدا کردیم او را به کشتی^{۱۵} بزرگ. ﴿۱۰۸﴾ و بهیشتم و روی در وادمینان. ﴿۱۰۹﴾ سلام ورا برهم. ﴿۱۱۰﴾ چنان پاداش دهیم نیکوی کناران را. ﴿۱۱۱﴾ اوی از بندگان ایما مومنان بود. ﴿۱۱۲﴾ و میزدک بردیم او را به اسحق پیغامبری از نیکان. ﴿۱۱۳﴾ و برکه کردیم و روی و اسحق و از فرزندآن دوا نیکوکاری؛ و ستم کاری و نفس اوی دیدور. ﴿۱۱۴﴾ منت نهادیم ورموسی و هرون. ﴿۱۱۵﴾ و برهانشتم^{۱۶} آن دورا و قوم آن دورا از انده بزرگ. ﴿۱۱۶﴾ و نصرت کردیم ایشانرا، بودند ایشان غلبه کناران^{۱۷}. ﴿۱۱۷﴾ و دادیم آن دورا کتاب دیدور. ﴿۱۱۸﴾ و رهنودیم آن دورا ره راست. ﴿۱۱۹﴾ و بهیشتم ورتان دوا^{۱۸} در وادمینان. سلام ورموسی و هرون. ﴿۱۲۱﴾ ایما چنان پاداش دهیم نیکوی کناران را. آن دوا از بندگان ایما مومنان اند. ﴿۱۲۳﴾ الیاس از فرستادگان بود. ﴿۱۲۴﴾ که گفت قوم او را:

۱۱ - شکیوان: شکیبایان.

۱۲ - ورتای پیشانی: بریکوی پیشانی.

۱۳ - نیکوی کناران: نیکی کنندگان.

۱۴ - کشتی: دج.

۱۵ - برهانشتم: برهانیدیم.

۱۶ - غلبه کناران: غلبه کنندگان.

۱۷ - آن دوا: آن دور.

۱ - می‌گوئید: می‌گوید.

۲ - می‌پرستون کنید: می‌پرستید.

۳ - گل کرد: بیان؛ بنا.

۴ - او کنید: افکنید.

۵ - خهستند: خواستند.

۶ - شدار: شونده و رونده.

۷ - انوزره نماید: زود بود که راه نماید.

۸ - میزدک بردیم: مزده دادیم.

۹ - چمی گیتی: چه می‌بینی.

۱۰ - انوز گندی: زود باشد که بیایی.

ای بنهرخیزید؟^{۱۲۵} ای می خوانید بعل را و می هیلید^{۱۲۶} نیکوتر آفریدگاران؟^{۱۲۶}
 خدای خداوند شما و خداوند پدران شما نخستینان.^{۱۲۷} دروزن گرفتند^{۱۲۷} اویرا، ایشان
 حاضرکردگان بند.^{۱۲۸} بی^{۱۲۸} بندگان خدای یکتاکناران.^{۱۲۹} بهیشتم^{۱۲۹} وروی در
 وادمینان^{۱۳۰}. سلام^{۱۳۰} و رگه^{۱۳۱} یاسین.^{۱۳۱} ایما چنان پاداش دهم^{۱۳۱} نیکوی کناران^{۱۳۱}
 را.^{۱۳۲} اوی از بندگان ایما مومنان بود.^{۱۳۲} و لوط از فرستادگان بود.^{۱۳۲}
 که برهانشیم^{۱۳۳} اویرا و اهل اویرا همه.^{۱۳۳} بی زالی در ماندگان^{۱۳۳}.^{۱۳۳} و از هلاک-
 کردیم دیگران را.^{۱۳۷} شامی روید و ریشان بامدادی کناران^{۱۳۸}.^{۱۳۸} و به شو^{۱۳۸}
 ای خود را کار نفرماید؟^{۱۳۹} یونس از فرستادگان بود.^{۱۴۰} که بگریخت بی کشتی
 پر کرده^{۱۴۱}.^{۱۴۱} قرعه او کند^{۱۴۱}، شد از شکستگان.^{۱۴۲} بنگشت^{۱۴۲} اویرا ماهی
 و اوی ارزانی^{۱۴۳} ملامت بود.^{۱۴۳} ار آنرا نبود، کاوی از تسبیح کناران^{۱۴۴} بود.^{۱۴۴}
 درنگ کردی در شکم اوی تا بی آن روز کانگیخته شد.^{۱۴۵} ببنداختیم اویرا به هامون
 و اوی بیمار بود.^{۱۴۶} و آوردیم وروی درختی از کدوا^{۱۴۷}.^{۱۴۷} و بفرستادیم اویرا
 بی صد هزار و زیادت.^{۱۴۸} بگرو بستند، بر خورداری دادیم^{۱۴۸} ایشانرا تا بی هنگامی.
 جواب طلب از ایشان؛ ای خداوند ترا دختران و ایشانرا پسران؟^{۱۵۰} یا
 بیافریدیم فریشتگانرا مادگان و ایشان حاضر شداران^{۱۵۱}.^{۱۵۱} بدان کایشان از دروغ
 ایشان می گهند.^{۱۵۲} بکشت^{۱۵۲} خدای، ایشان دروزنان اند.^{۱۵۳} ای بگزید
 دختران را ور پسران؟^{۱۵۴} چیست شما را چون می حکم کنید؟^{۱۵۵} ای پند
 نپذیرید؟^{۱۵۶} یا شما را حجتی دیدور.^{۱۵۷} بیارید کتاب شما، ارهید
 راست گفتاران.^{۱۵۸} کردند میان اوی و میان جنیان خویشی؛ دانستند جنیان ایشان
 حاضرکردگان بند.^{۱۵۹} پاکی خدای را زان می صفت کنند.^{۱۶۰} بی بندگان
 خدای یکتاکناران.^{۱۶۱} شما و آن می برستون کنید.^{۱۶۲} ناید ورا آن،
 وی ره شداران.^{۱۶۳} بی کی اوی در شدار^{۱۶۴} دوزخ است.^{۱۶۴} نیست زما

یا فی اویرا

- ۱- بنهرخیزید: نهیزید.
- ۲- می هیلید: وامی گذارید.
- ۳- دروزن گرفتن: بدروغ داشتن.
- ۴- بی: مگر.
- ۵- بهیشتم: بگذاشتیم.
- ۶- وادمینان: پسینان.
- ۷- رگه: گروه.
- ۸- نیکوی کناران: نیکو کنندگان.
- ۹- برهانشیم: برهانیدیم.
- ۱۰- در ماندگان: باقی ماندگان.
- ۱۱- بامدادی کناران: در بامداد درآمدگان.
- ۱۲- شو: شب.
- ۱۳- پر کرده: انباشته؛ گران باری.
- ۱۴- قرعه او کند: قرعه زد.
- ۱۵- بنگشت: فرو برد.
- ۱۶- ارزانی: درخور.
- ۱۷- تسبیح کناران: پرستندگان.
- ۱۸- کدوا: کدو.
- ۱۹- بر خورداری دادیم: زندگانی دادیم.
- ۲۰- حاضر شداران: گواهان.
- ۲۱- بکشت: بزاد؛ در وجود آورد.
- ۲۲- در شدار: درشدنی.

مقامه وافر و اما حق الصاقون و اما الذين المصبون و ان كانوا يقولون لو ان

عنه فانه كواثر الا ان احبنا عباد الله المخلصين و كفوا به فيسوف

يعلمون و لغة هبكت كلمتنا العبادنا المخلصين انهم لهم المنصوبون

و ان حبه نالهم الغالبون و تول عنهم حتى جبر و ابصرهم فيسوف يصرون

ابعدا ابدا فيتعجلون فاد انزل بسا حتمه و فيها اصباح المتدبرين و تول عنهم

حتى جبر و ابصرهم فيسوف يصرون منها ربك رب العزة عما يصفون و يعلم على

الغرمين و الذم لله رب العالمين

هو القرآن في الذكر كقود اقي عده و شقاق كواثر الحظ من قبلهم

من قرآن عباد و اولاد جبر منصر و عمو ان جامع منده و متهم و قال

الكافرون هذا ايلح ككتاب اجعل الالهة العا و اجه ان هذه الالهة عباد

و انزل الالهة من ان امضوا و احبوا و اعلى العتكر ان قد انزلهم و ارج

ما يسمعون ابدا في الالهة الا هذه ان هذه الا اختلق اوله عليه اليك من

تفيل انهم في شدة عن كبري الالهة و قوا عذاب ارجعهم خذون دعة

جایگاهی معلوم است. ^{۱۶۵} ایما^۱ ایما^۱ صفرزداران^۲. ^{۱۶۶} وایما ایما^۱ ایما^۱ تسبیح کناران^۳. ^{۱۶۷} بودند می گفتند. ^{۱۶۸} از نزدیک ایما^۱ بید ایاد کردی از نخستینان. ^{۱۶۹} بید ایما^۱ بندگان خدای یکتا کناران^۴. ^{۱۷۰} کافر شدند بدان انوزه بدانند. ^{۱۷۱} پیشی کرده سخن ایما^۱ وربندگان ایما^۱ فرستادگان. ^{۱۷۲} ایشان ایشان اند، نصرت کردگان^۵. ^{۱۷۳} و سپه ایما^۱ ایشان اند غلبه کناران^۸. ^{۱۷۴} وازگرد^۶ از ایشان تا هنگامی. ^{۱۷۵} و بنمای بدیشان انوز بگیرند^{۱۰}. ^{۱۷۶} ای به عذاب ایما^۱ می شتاو کنند^{۱۱}؟ ^{۱۷۷} ازمان^{۱۲} فرود آید به ساحت^{۱۳} ایشان، گد بهد^{۱۴} بامداد بدس بردگان^{۱۵}. ^{۱۷۸} وازگرد از ایشان تا هنگامی. ^{۱۷۹} و بنمای انوز بگیرند. ^{۱۸۰} پاکی خداوند تراء، خداوند عزت را زان می صفت کنند. ^{۱۸۱} و سلام ور فرستادگان. ^{۱۸۲} و سپاس خدای را خداوند جهانیان را.

سورة صّٰلث و شانف آیت

به نام خدای روزی دادار^{۱۶} رحمت کنار. ^۱ سوگند به صاد و به قران خداوند شرف. ^۲ بل ایشان که کافر شدند در تنگی هند و مخالفی. ^۳ چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گرهی، بخواندند و نبود هنگام گریختن. ^۴ و شگفتی کردند که آمد بدیشان بدس برداری^{۱۷} زیشان. گفتند کافران: این جاد و ساری^{۱۸} دروزن^{۱۹} است. ^۵ ای کرد خدایان رایک خدای؟ این چیزی شگفت است. ^۶ برقتند گرهما ازیشان. بروید و شکوای کنید^{۲۰} و خدایان شما؛ این چیزی کمی خواسته شهد. ^۷ نیشیدیم این در دین ترسای؛ نیست این بی دروغ در حنین^{۲۱}. ^۸ ای فرود کرده شد و روی وحی از میان ایما؟ بل ایشان در گمانندی هند از ایاد کرد من، بل نچشیدند عذاب من. ^۹ یا نزدیک ایشان است خزینهای رحمت

- ۱ - ایما : ۱۰.
- ۲ - صفرزداران: صفر زدگان.
- ۳ - تسبیح کناران: ستایندگان.
- ۴ - یکتا کاران: خالصان؛ یکپرو بگیران.
- ۵ - انوز: زود بود که.
- ۶ - پیشی کرد: پیشی گرفت.
- ۷ - نصرت کردگان: پیروزی یافتگان.
- ۸ - غلبه کناران: چیرگان.
- ۹ - وازگرد: روی گردان.
- ۱۰ - انوز بگیرند: رود بود که بنسبد.
- ۱۱ - می شتاو کند: شتاب می کنند.
- ۱۲ - ازمان: هنگامی که.
- ۱۳ - ساحت: درگاه.
- ۱۴ - گد بهد: بد باشد.
- ۱۵ - بدس بردگان: بیه کردگان؛ ترسیدگان.
- ۱۶ - روزی دادار: روزی دهنده.
- ۱۷ - بدس بردار: بیم کننده.
- ۱۸ - جاد و سار: جادو گر؛ جادو.
- ۱۹ - دروزن: دروغ زن؛ دروغگو.
- ۲۰ - شکوای کنید: شکبایی کنید.
- ۲۱ - دروغ در حنین: دروغ قرائت.

خداوند عزیز بخشیدار^۱. ۱۰ یا ایشانرا پادشای آسمانها و زمین و آن میان آن دوا،
 کوورشید^۲ دررها. ۱۱ سپهی آجهازعت داده ازگرها. ۱۲ دروزن گرفتند
 پیش ایشان گره نوح وعادیان و فرعون، خداوند میخها. ۱۳ وشمودیان وگره لوط و
 ایاران گوشه^۳، ایشان اند گرها. ۱۴ ناند^۴ همه یانی دروزن گرفتند پیغامبران را؛
 وحبب شده عقوبت من. ۱۵ برمر نمی دارند^۵ این گره بی یک بانگ، نهد آنرا هیچ
 مهلتی. ۱۶ گفتند: خداوند ایما بشتاوان^۶ ایما را به نامه ی ایما، پیش روز حساب.
۱۷ شکویای کن^۷ وآن می گهند وایاد کن بنده ی ایما را داود را، خداوند قوت را؛
 اوی واز آمدار^۸ بود. ۱۸ ایما نرم کردیم کهها را وا اوی، می تسبیح کردند به اویارگه^۹
 و در وقت روز ورا آمد شدن^{۱۰}. ۱۹ و مرغان حشر کرده، همه اویرا واز آمدار بودند.
۲۰ و سخت کردیم پادشای اوی و دادیم اویرا حکمت و فضل سخن گفتن. ۲۱
 ای آمد به توا خبر خصمان که ورشدند در عراب. ۲۲ درشدند و رداود بترسید ازیشان.
 گفتند: مترس دو خصم اند گذشتاری کرد^{۱۲} برخی زیا و برخی؛ حکم کن میان ایما بحق
 وجور مکن و ره نای ایما را بی راستی ره. ۲۳ این برادر من است، اویرا نود و نه میش
 است و مرا یک میش است. گفت: ده به من اویرا و غلبه کرد و من در سخن گفتن.
۲۴ گفت: ستم کرد و توا بخواستن میش توا وایشان اوی و فروانی از شریکان
 گذشتاری کند برخی زیشان و برخی، بی ایشان کبگرو بستند و کردند نیکها و خجاره اند
 ایشان. و دانست داود که بیامزودیم اویرا، آمرزشت خهست^{۱۳} از خداوند اوی و بیفتاد
 رکوع گرفتار^{۱۴} و واز آمد. ۲۵ بیامرزیدیم اویرا آن و اویرا نزدیک ایما

۱ - بخشیدار: بخشنده.

۲ - کوورشید: فلیرقوا؛ پس برشوند؛ که برشوند.

۳ - ایاران گوشه: خداوندان پشه.

۴ - ناند: نیستند.

۵ - وحبب شد: واجب شد.

۶ - برمر نمی دارند: چشم نمی دارند.

۷ - بشتاوان: بشتابان.

۸ - شکویای کن: شکیبایی کن.

۹ - واز آمدار: بازگردنده.

۱۰ - اویارگه: شبانگاه.

۱۱ - در وقت روز ورا آمد شدن: هنگام چاشت.

۱۲ - گذشتاری کرد: افزونی جست.

۱۳ - آمرزشت خهست: آمرزش خواست.

۱۴ - رکوع گرفتار: سجده کننده.

لَزَلْنِي وَحَسَنَ مَا بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا لِحَبْلِهِ فِي الْأَرْضِ فَأَخَفْتَنِي التَّابِر
 بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فِي قِصَلِكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ إِلَهُكَ يُضَلِّقْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ
 عَذَابٌ شَدِيدٌ لِّمَا تَتَّبِعُونَ الْإِلَهَابَ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
 نَافِلَةً إِلَّا لِيَذَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ وَاصْنِ الْقَادِرُ يَفْعَلِ الْقَدَرُ
 آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُحْسِنِينَ فِي الْأَرْضِ أَلَمْ يَفْعَلِ الْمُتَّقِينَ الْإِلَهَابُ
 كَمَا جَاءَ أَوْلَادُ الْإِلَهِ مِمَّا ذَكَرْتُمْ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّهُ وَلِيَدُكُمْ أَوْلَادُ الْإِلَهِابِ وَوَهَبْنَا
 لَهُمُ الْوَلَدَ مَلِكًا بَعْدَ الْعَبَةِ أَنَّهُ أَوَّابٌ أَلَمْ يَفْعَلِ الْمُتَّقِينَ الْإِلَهَابُ مَلِكًا
 إِنْ أَحْبَبْتَ حَبَّ الْفِرْعَوْنَ كَمَا بَدَأَ فِي الْإِلَهَابِ دُونَ مَا عَلَيَّ فَطَفَّرَ
 مَسْجِدًا بِالْقَوِّ وَالْإِعْنَاقِ وَلَهُ قَتْلُ الْمُتَّقِينَ وَالْقَتْلُ عَلَى كَرَمِهِ جَسَدًا
 نَرَانَابُ قَالَ رَبِّ بَاغِرِي وَهَبْ لِي مَالًا لَا يَبْعِي لِي حَرَمًا مِنْ بَعْدِي أَنَا أَلَمْ
 الْوَقَابِ وَهَبْ لِي الْوَقَابِ بَعْدِي بَاغِرِي وَهَبْ لِي حَرَمًا مِنْ بَعْدِي الْوَقَابِ
 وَهَبْ لِي حَرَمًا مِنْ بَعْدِي الْوَقَابِ وَهَبْ لِي حَرَمًا مِنْ بَعْدِي الْوَقَابِ
 حَسَابُ وَلَوْ أَنَّهُ لَزَلْنِي وَحَسَنَ مَا بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا لِحَبْلِهِ فِي الْأَرْضِ فَأَخَفْتَنِي التَّابِر
 فَفَعَلَ اللَّهُ كَمَا نَصِبَ وَغَدَابُ أَلَمْ يَفْعَلِ الْمُتَّقِينَ الْإِلَهَابُ مَلِكًا
 سَامِعُ

نزدیکی بهد و نیکوی واز آمدن جای^۱. ﴿۲۶﴾ یا داود ایما کردیم ترا خلیفتی در زمین، حکم کن میان مردمان به حق و پس روی مکن هوی را، وی ره کند ترا از ره خدای، ایشان کمی وی ره شند از ره خدای، ایشانرا عذابی سخت بهد بدان فرموش کردند^۲ روز حساب. ﴿۲۷﴾ نیافریدیم آسمان و زمین و آن میان آن دوا باطل؛ آن است ظن ایشان که کافر شدند؛ وای ایشانرا که کافر شدند از آتش. ﴿۲۸﴾ یا کنیم ایشانرا کبگرو بستند و کردند نیکمای چون توهی کناران^۳ در زمین یا کنیم پرخیزاران را چون گدان^۴. ﴿۲۹﴾ کتابی فرود کردیم آنرا بی توای ببر که کرده^۵ تاجنایند^۶ در نشانهای آن؛ و تا پند پذیرند خداوندان خردها. ﴿۳۰﴾ دادیم داود را سلیمان، نیک بنده ی بود اوی واز آمدار^۷ بود. ﴿۳۱﴾ عرضه کرده شدور وی به او یارگه^۸، اسبان و رسته دست و پای استادار^۹ نیک. ﴿۳۲﴾ گفت من بگزیدم دوستی اسبان وریاد کرد خداوند خود تا پنهام شد به حجاب. ﴿۳۳﴾ رد کنید ایشانرا ورم. در استاد مالستی^{۱۰} به ساقها و گردنها. ﴿۳۴﴾ بیازمودیم سلیمان را و اوکنندیم^{۱۱} و رکسی اوی تنی، واز واز آمد. ﴿۳۵﴾ گفت: خداوند من! بیامرزمرا و ده مرا ملکی نسزد یکی را از پس من؛ توای توی بخشیدار^{۱۲}. ﴿۳۶﴾ نرم کردیم اویرا باد، می رفت به فرمان اوی نرم کجا خواست. ﴿۳۷﴾ واز دیوان هر داورازی^{۱۳} و بلک خوری^{۱۴}. ﴿۳۸﴾ و دیگرانی هم بند کردگان در پای بندها^{۱۵}. ﴿۳۹﴾ این است عطای ایما، بده یا وازگیر بجد حساب. ﴿۴۰﴾ اویرا نزدیک ایما نزدیکی بهد و نیکوی واز آمدن جای. ﴿۴۱﴾ ایاد کن بنده ی ایما را، ایوب را، کبخواند خداوند اویرا: من رسانید به من دیو رنجی و عذابی. ﴿۴۲﴾ بجناب پای توای، این شستن جای خنک است و شرای.



- ۱- واز آمدن جای: بازگشتن گاه.
- ۲- فرموش کردند: فراموش کردند.
- ۳- توهی کناران: تباه کاران؛ بدکاران.
- ۴- گدان: بدان.
- ۵- ببر که کرده: با برکت.
- ۶- تاجنایند = لیدبرو: اندیشه کنند؛ در اندیشند.
- ۷- واز آمدار: بازگردنده.
- ۸- او یارگه: شبانگاه.
- ۹- استادار: پای ایستاده.
- ۱۰- مالستن: مالیدن.
- ۱۱- اوکنندیم: افکنندیم.
- ۱۲- بخشیدار: بخشنده.
- ۱۳- داوراز: بتاه؛ بنا کنند.
- ۱۴- بلک خور = قَوَاس: شنا کنند.
- ۱۵- پای بندها: بندها؛ غلها.

۴۳ دادیم او را اهل اوی و هم چند ایشان و ایشان رحمتی زما^۱ و ایاد کردی خداوندان
 خردها را. ۴۴ بگیر به دست توا مشتی گیا^۲، بزندان و سوگند مشکن. ایما گندادیم^۳
 او را شکو^۴؛ نیک بندهی بود، اوی و از آمدار^۵ بود. ۴۵ ایاد کن بندگان ایما را، ابرهم
 را و اسحق را و یعقوب را خداوندان قوتا و بصرها را. ۴۶ ایما ورگزیدیم ایشانرا
 بخالصی، شرف خانه را. ۴۷ و ایشان نزدیک ایما از گزیدگان نیک تران بودند.
 ۴۸ ایاد کن اسمعیل را و یسع را و ذاکفل را همه از نیکان بودند. ۴۹ این ایاد-
 کردی و پرخیز کاران را بهد نیکوی و از آمدن جای. ۵۰ بوستانهای عدن گشاده بهد
 ایشانرا درها. ۵۱ تکیه کناران^۶ بند درآن، می درخواهند درآن به میوهی فروان و
 شراب. ۵۲ و نزدیک ایشان بهد فروگرفتاران چشم^۷ هم زادانی^۸. ۵۳ این است
 آن می وعده کرده شید روز حساب را. ۵۴ این است روزی ایما نهد آنرا هیچ
 کرانه شدنی^۹. ۵۵ این وی رهان را بهد گدی و از آمدن جای. ۵۶ دوزخ
 می در شند درآن گد^{۱۰} است جایگه. ۵۷ این کو بچشید^{۱۱} آن حمیم و غساق^{۱۲}.
 ۵۸ و دیگرانی از مانسته^{۱۳} آن از نهایی^{۱۴}. ۵۹ این گرهی درشدار^{۱۵} هند
 و اشها، فراخی مباد بدیشان. ایشان درشداران آتش اند. ۶۰ گهند: بل شما فراخی مباد
 به شما. شما پیش کردید آن ایما را، گد است استاد^{۱۶}. ۶۱ گهند: خداوند ایما! کی
 پیش کرد ایما را این، بیوزای^{۱۷} او را عذابی یک دوا در آتش. ۶۲ گهند: چیست ایما
 را کنمی گنینم مردانی را بودیم می شمردیم ایشانرا از گتران^{۱۸}؟ ۶۳ گرفتیم ایشانرا
 اوسوسی یا بگشت ازیشان چشمها. ۶۴ آن حق است پیکار کردن اهل آتش.
 ۶۵ بگه: من بدس بردار^{۱۹} هم. نیست هیچ خدای مگر خدای یگانهی مقهور کنار^{۲۰}.

- ۱- زیما: ازما.
- ۲- مشتی گیا: دسته ای گیاه؛ بندی از خاشاک. ۵
- ۳- گندادیم: یافتیم.
- ۴- شکو: شکوای.
- ۵- و از آمدار: باز گردنده.
- ۶- تکیه کناران: تکیه زدگان.
- ۷- فروگرفتاران چشم: چشم فرو افکنندگان.
- ۸- هم زادان: هم زادگان.
- ۹- کرانه شدن: سپری شدن؛ تمام شدن.
- ۱۰- گد: بد.
- ۱۱- کو بچشید: باید بچشید.
- ۱۲- غساق: خون و ریم دوزخیان.
- ۱۳- مانسته: شبیه.
- ۱۴- ازنها: جفت ها؛ گونه ها.
- ۱۵- درشدار: درآینده.
- ۱۶- استاد: قرار؛ قرارگاه.
- ۱۷- بیوزای: بیفرای.
- ۱۸- گتران: بدکاران؛ بدتران.
- ۱۹- بدس بردار: بیم کننده.
- ۲۰- مقهور کنار: چیره برتر آمده.

۶۶ خداوند آسمانها و زمین و آن میان آن دوا عزیز آمرزیدگار. ۶۷ بگه: آن خبری بزرگ است. ۶۸ شا از آن روی گردانستاران^۱ هید. ۶۹ نبود مرا هیچ علمی به گره ورترا^۲ که می پیکار کردند. ۷۰ وحی کرده غی شهدی من بدان که من بدس بری^۳ دیدور هم. ۷۱ که گفت خداوند توا فریشتگانرا: من آفریدگار هم آدمی را از گل. ۷۲ ازمان تمام کنم آن و بدمم در وی از روح خود، بیفتید اویرا سجده گرفتاران. ۷۳ سجده گرفتند فریشتگان همه ی ایشان همه. ۷۴ مگر ابلیس، بزرگ منشتی کرد؟ و شد از کافران. ۷۵ گفت: یابلیس! چی بپشرد^۴ ترا که سجده نگرفتی آن رای^۵ بیافریدم به قوت خود؟ بزرگ منشتی کردی یا بودی از زور و فرازی. کناران^۶؟ ۷۶ گفت: من گیه ام^۷ از وی. بیافریدی مرا از آتش و بیافریدی اویرا از گل. ۷۷ گفت: بیرون شه از آن، توا رانده^۸ هی. ۷۸ ورتواست لعنت من تابی روز حساب. ۷۹ گفت: خداوند من! زمان ده مرا تابی آن روز کانگیخته شند. ۸۰ گفت: توا از زمان دادگان هی. ۸۱ تابی روز وقت معلوم. ۸۲ گفت: به عزیزی توا وی ره کنم ایشانرا همه. ۸۳ بی بدنگان توا زیشان یکتا کناران^۹. ۸۴ گفت: سوگند به حق و حق می گهم^{۱۰}. ۸۵ پرکم دوزخ از توا و از کی پس روی کند ترا زیشان همه. ۸۶ بگه: نمی خواهم از شا و رآن هیچ مزدی و نیم من از درگور گرفتاران^{۱۱}. ۸۷ نیست اوی بی ایاد کردی^{۱۲} جهانیان را. ۸۸ و بدانند خبرای پس هنگامی.

سورة الزمر خمس و سبعون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ فرود کردن کتاب از خدای عزیز درست کار. ۲ ایما فرود کردیم بی توا کتاب بحق؛ برستون کن^{۱۴} خدای را یکتا کناره، او پرا دین. ۳ بدان خدای راست دین خالص. ایشان گرفتند از بیرون اوی ولیانی، برستون نمی کنند ایشانرا بی

۱۰ - یکتا کناران: خالص شدگان.

۱۱ - می گهم: می گویم.

۱۲ - درگور گرفتاران: خویشان ساختگان؛ ایشان

که از خویش چیزی پراسازند.

۱۳ - ایاد کرد: یاد کرد.

۱۴ - برستون کن: پیرست.

۱ - روی گردانستاران: روی گردانندگان.

۲ - ورترا: برترا.

۳ - بدس بر: بیه کننده.

۴ - بپشرد: بزرگ منشتی کرد: گردن کشی کرد.

۵ - بپشرد: بازداشت.

۶ - آن رای: آن را که.

۷ - زور و فرازی کناران: برتری جویندگان.

۸ - گیه ام: بهترم.

۹ - رانده: نفرین شده و دور کرده.

يَقُولُ مَا لِيَ آلَ اللَّهِ دُفَعِيَ إِنْ اللَّهَ يَذْكُرُ بَيْنَهُمْ فِيمَا فُتِنُوا مِنْ آلِهِ لَا يَعْصِي مِنْهُمْ
كُذِّبَ كَقَدَّارِ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ مِنْ دَانِهِ هُوَ
اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّادُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُونُ الظُّلُومُ عَلَى الظَّالِمِينَ وَلَهُ
الْقُدْرَةُ عَلَى الظُّلُومِ وَمِنْ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ كُلُّ شَيْءٍ لَدَيْهِ بِحُسْنٍ هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ
وَرَأَى الْإِنْسَانَ كَذَبًّا ثُمَّ رَجَعَ إِلَى خَلْقِهِ فَتَعْلَمُونَ مَا تَعْلَمُونَ مَا تَعْلَمُونَ مَا تَعْلَمُونَ
أَدْوَاهُ خَلْقَهُ يَوْمَ يَكُونُ السَّمَاءُ كَدُخَانٍ مُكَوَّنٍ وَالْأَرْضُ كَالْعَبَثِ يُغْفَرُ لِكُلِّ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاقِعُ فِي الْغُيُوبِ الْغُيُوبِ الْغُيُوبِ الْغُيُوبِ الْغُيُوبِ الْغُيُوبِ الْغُيُوبِ الْغُيُوبِ
وَلَا يَخْصِي لِعِبَادِهِ الْكِبْرُ وَالْتَّكْوُرُ الْكِبْرُ وَالْتَّكْوُرُ الْكِبْرُ وَالْتَّكْوُرُ الْكِبْرُ وَالْتَّكْوُرُ
تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى
وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْنُونِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ
يَكُونُ مِنْ قَبْلِهِ عِلْمٌ لَكُمْ دِينُ اللَّهِ وَيُلْهِمُ اللَّهُ مَقَالِدَ أَعْمَالِكُمْ تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى
قُلْ لِلَّهِ الْإِسْلَامُ كُلُّ دِينٍ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ فَخْرٍ وَالْإِنْسَانَ أَعْلَمَ الْإِنْسَانِ
وَقَدْ جَاءَ إِذْ يَضْرِبُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أُولَئِكَ

تا نزدیک کنند ایما را بی خدای نزدیکی. خدای حکم کند میان ایشان درآن ایشان درآن می اختلاف کنند. خدای ره نماید کرا اوی دروزنی^۱ ناسپاس است. **۴** ارخستی^۲ خدای که گرفتی فرزندی، بگزیدی زان بیافرید آن خواستی، پاکی او یرا؛ او یست خدای یگانه ی مقهورکنار^۳. **۵** بیافرید آسمانها و زمین بحق، درآردشورا و روز و درآرد روز را و ر شو و نرم کرد خورشید^۴ و مه؛ همه می روند زمانی نام زد کرده را؛ بدان! او یست عزیز آمرزیدگار. **۶** بیافرید شما را از یک نفس، و از کرد از وی انبازاوی و فرود کرد شما را از ستوران هشت ازن. می آفریند شما را در شکنها^۵ مادران شما آفرینشی^۶ از پس آفرینشی در سه تاریک. او یست خدای خداوند شما؛ او یراست پادشای؛ نیست خدای مگر اوی؛ چون می گردانسته شید^۷. **۷** ار کافرشید خدای وی نیازست از شما و نپسندد بندگان او یرا کافری؛ ارشکر گزارید پسندد اوی شما را و بزه ورندارد بزه و رداشتار^۸ بزه ی دیگری. وازی خداوند شما و از آمدن شما، آگه کند شما را بدان بودید می کردید. اوی داناست بدان در گورها. **۸** ازمان^۹ رسد به انسان دشخواری، بخواند خداوند او یرا و ازآمدار^{۱۰} بی اوی. و از ازمان دهد او یرا نعمتی ازوی، فرموش کند آن بود می خواند بی آن از پیش و کند خدای را همتانی تا وی ره کند از ره اوی. بگه: برخوردار ی گیر به کافری تواخجاره، توا از ایاران آتش هی. **۹** ای کی اوی فرمان برداری کنارست در ساعتای شو^{۱۱}، سجده گرفتار و استادار^{۱۲}، می ترسد از آن جهن و می میدارد^{۱۳} رحمت خداوند اوی. بگه: ای گراگر بند^{۱۴} ایشان کمی دانند و ایشان کنمی دانند؟ پند پذیرند خداوندان خردها. **۱۰** بگه: یا بندگان من ایشان کبگرو یستید پرخیزید از خداوند شما. ایشانرا که نیکوی کردند درین



- ۱- دروزن: دروغ زن؛ دروغگو.
- ۲- ارخستی: خواستی؛ می خواست.
- ۳- مقهورکنار: چیره.
- ۴- خورشید: خورشید.
- ۵- شکنها: شکم ها.
- ۶- آفرینشی: آفرینشی.
- ۷- می گردانسته شید: برگردانده می شوید.
- ۸- بزه و رداشتار: بار گناه بردارنده.
- ۹- ازمان: هنگامی که.
- ۱۰- و ازآمدار: باز گردنده؛ بازگشته.
- ۱۱- شو: شب.
- ۱۲- استادار: ایستاده.
- ۱۳- می میدارد: امید می دارد.
- ۱۴- گراگر بند: برابر باشند.

گیتی نیکوی و زمین خدای فراخ است. بونده داده شند^۱ شکیوای کناران^۲، مزد ایشان بجد حساب. **۱۱** بگه: من فرموده شدم کبرستون کنم^۳ خدای را یکتا کنار^۴ او یرا دین. **۱۲** و فرموده شدم کیم^۵ نخستین مسلمانان. **۱۳** بگه: من می ترسم ارنافرومان- شم خداوند خود را، از عذاب روز بزرگ. **۱۴** بگه: خدای را برستون کنم یکتا کنار او یرا دین خود. **۱۵** برستون کنید آن خواهید از بیرون اوی. بگه: زیان کران^۶ ایشان که زیان کردند ورنفسها ایشان و اهلان ایشان به روز رستاخیز. بدان آن آنست زیانی دیدور. **۱۶** ایشانرا از زور ایشان سایهای^۷ بهد از آتش و از زیر ایشان سایهای. آن می ترسند خدای بدان بندگان او یرا. یا بندگان من! پرخیزید از من. **۱۷** ایشان که دور شدند از دیوان کبرستون کردند آنرا و واآمدند بی خدای، ایشانرا بهد میزدک^۸ بندگان مرا. **۱۸** ایشان کمی نیوشند^۹ سخن، می پس روی کنند نیکوتر آنرا. ایشان ایشاناند رهغود ایشانرا خدای و ایشان ایشاناند خداوندان خردها. **۱۹** ای کی ویجب شد^{۱۰} و روی سخن عذاب، ای توا برهانی کرا درآتش است؟ **۲۰** بی ایشان کپرخیزیدند از خداوند ایشان، ایشانرا وروارهای^{۱۱} بهد از زور^{۱۲} آن وروارهای بناکرده، می رود از زیر آن جوها. وعدهی خدای خلاف نکند خدای وعده. **۲۱** ای ننگری که خدای فرود کند از آسمان آوی، براند آنرا چشمها در زمین واز بیرون آرد بدان کشتهی^{۱۳} مختلف رنگهای آن واز خشک شهد، گیتی^{۱۴} آنرا زرد شده، واز کند آنرا کرکی^{۱۵} درآن ایاد کردی خداوندان- خردها را. **۲۲** ای کی بگشاید خدای گوراوی مسلمان را. اوی وروشنای بهد از خداوند اوی^{۱۶} سخت- شده را دلها ایشان از ایاد کرد خدای. ایشان دروی رهی دیدور هند. **۲۳** خدای فرود کرد نیکوتر حدیث کتابی

- ۱- بونده داده شند: تمام داده شوند. *
- ۲- شکیوای کناران: شکیبایان.
- ۳- کبرستون کنم: که پرستم. *
- ۴- یکتا کنار: یگرویی؛ یکتا کننده.
- ۵- کیم: که باشم.
- ۶- زیان کران: زیان کاران.
- ۷- سایها: سایه ها.
- ۸- میزدک بر: مژده ده.
- ۹- کمی نیوشند: که می شنوند.
- ۱۰- ویجب شد: واجب شد.
- ۱۱- وروارها: غرقه ها.
- ۱۲- زور: زبر.
- ۱۳- کشته: کشت زار؛ کشت.
- ۱۴- گیتی: می بینی.
- ۱۵- کرکی: ریزه و شکسته وپاره ای از چیزی. *

مانسته^۱ دوگانها^۲ می لرزد از آن پوستها ایشان کمی ترسند از خداوند ایشان؛ و از نرم شهد پوستها ایشان و دها ایشان بی ایاد کرد خدای. آن ره خدای است ره نماید بدان کرا خواهد. کی را وی ره کند خدای، نهید او یرا هیچ ره نموداری. ۲۴ ای کی پرخیزد به روی اوی از گدی^۳ عذاب به روز رستاخیز، گفته شهد ستم کارانرا بجشید آن بودید می کسب کردید. ۲۵ دروزن گرفتند ایشان کاز پیش ایشان بودند، آمد بدیشان عذاب از کجا ندانستند. ۲۶ بجشاید ایشانرا خدای خواری در زندگانی این گیتی. عذاب آن جهن مهتر، ارهند کمی دانند. ۲۷ بزدم مردمانرا درین قران از هر مثل شاید کایشان پندد. پذیرند. ۲۸ قرانی به تازی جد کیل^۴، شاید کایشان پرخیزند. ۲۹ بزد خدای مثل مردی را دروی شریکانی اختلاف کناران^۵ اند و مردی یکتا مردی را. ای گراگر بند بمثل؟ سپاس خدای را، بل گویشتر^۶ ایشان نمی دانند. ۳۰ توا^۷ مرده ی و ایشان مردگان اند. ۳۱ واز شما بروز رستاخیز نزدیک خداوند شما می پیکار کنید. ۳۲ کی ستم کارتر از کی دروغ گفت ور خدای و دروزن گرفت براسی که آمد بدوی، ای نیست در دوزخ جایگهی کافران را؟ ۳۳ اوی کاورد^۸ راستی و راست کر گرفت^۹ بدان، ایشان ایشان اند پرخیز کاران. ۳۴ ایشانرا آن می خواهند نزدیک خداوند ایشان، آن است پاداش نیکوی کناران^{۱۰}. ۳۵ تا معا کند^{۱۱} خدای زیشان گتر^{۱۲} آن کردند و پاداش دهد ایشانرا مزدها ایشان به نیکوتر آن بودند می کردند. ۳۶ ای نیست خدای گوسی کنار^{۱۳} بنده ی او یرا؟ ومی ترسانند ترا بدیشان کاز^{۱۴} بیرون اوی هند. کرا وی ره کند خدای، نهید او یرا هیچ ره نموداری^{۱۵}. ۳۷ کرا ره نماید خدای نهید او یرا هیچ وی ره کناری^{۱۶}. ای نیست خدای عزیز خداوند داد واز آوردن^{۱۷}؟



- ۱ - مانسته: مانده؛ شبیه.
 ۲ - دوگانها: دو دوه دوتا دوتا.
 ۳ - گدی: بدی.
 ۴ - کیل: کر.
 ۵ - اختلاف کناران: با یکدیگر - مزنده گان.
 ۶ - گویشتر: بیشتر.
 ۷ - توا: تو.
 ۸ - کاورد: که آورد.
 ۹ - راست کر گرفت: دود بست.
 ۱۰ - نیکوی کنار: نیکوکار.
 ۱۱ - معا کند: پیوسته می کند.
 ۱۲ - گتر: بزرگتر.
 ۱۳ - گوسی کنار: بسمه کنار: کعبت کتنه.
 ۱۴ - کاز: که.
 ۱۵ - ره نموداری: راه.
 ۱۶ - وی ره کرد: گه ره کسمه.
 ۱۷ - واز آوردن: بزرگتر که کسمه.

۳۸) ار پرسی ایشانرا: کی آفرید آسمانها و زمین، می گهند: خدای. بگه: ای چگوئید آن می خوانید از بیرون خدای، ار خواهد به من خدای دشخواری، ای ایشان واز کناران^۲ آند دشخواری او ایرا^۳ یا خواهد به من رحقی، ای ایشان واز گرفتاران اند رحمت او ایرا؟ بگه: گوس^۴ مراخدای، ور وی وستام کنند^۵ وستام کناران. ۳۹) بگه: یا قوم من! کار کنید ورجایگه شما، من کارکناره^۶ هم، انوز بدانید. ۴۰) کی آید بدوی عذاب، خوار کند او ایرا، ویجب شهد^۷ ور وی عذابی دایم. ۴۱) ایما فرود کردیم ورتوا کتاب مردمانرا بحق. کی ره برد تنفس^۸ او ایرا و کی وی ره شهد، وی ره شهد ور وی، نه ای توا^۹ وریشان نگه وان. ۴۲) خدای میراند نفسها را هنگام مرگی آن و اوی کنمیرد در خواب اوی، واز گیرد او ایرا کفضا کردور وی مرگی و بیرون هیلد^{۱۰} دیگررا، تایی زمانی نامزد کرده. درآن نشانها قومی را کمی حنایشت کنند^{۱۱}. ۴۳) یا گرفتند از بیرون خدای شفیعانی؛ بگه: ای ار همه هند پادشای ندارند^{۱۲} چیزی و خرد را کار نفرمایند؟ ۴۴) بگه: خدای راست شفاعت همه، او ایراست پادشای آسمانها و زمین، واز بی اوی واز آورده شید. ۴۵) ازمان ایاد کرده شهد^{۱۳} خدای یگانه، بلرزد دلها ایشان کنمی گرویند بدان جهن. ازمان ایاد کرده شند ایشان کاز بیرون اوی هند، ازمان ایشان می رامشت پذیرند^{۱۴}. ۴۶) بگه: ای خداوند آفریدگار آسمانها و زمین، دانای ناپیدی و حاضری، تواحکم- کنی میان بندگان توا، درآن بودند درآن می اختلاف کردند. ۴۷) ارایشانرا بب^{۱۵} که ستم کردند آن در زمین همه و هم چندان وا آن، تاخودرا واز خرید بدان از گدی عذاب بروز رستاخیز و پدید آید ایشانرا از خدای

- ۱- می گهند: می گویند.
- ۲- واز کناران: باز کنندگان.
- ۳- گوس: بس! پسند.
- ۴- وستام کنند: توکل می کنند.
- ۵- کارکنار: کارکننده.
- ۶- ویجب شهد: واجب شود.
- ۷- تنفس او ایرا = تنفسه: نفس خودش را؛ مر نفس او ایرا.
- ۸- نه ای توا: نیستی تو.
- ۹- بیرون هیلد: می فرستد.
- ۱۰- کی می گهند: که می اندیشند.
- ۱۱- پادشای ندارند: پادشاهی ندارند.
- ۱۲- ایاد کرده شهد: یاد کنندش؛ یاد کرده شود.
- ۱۳- می رامشت پذیرند: شاد می شوند.
- ۱۴- بب: بباشد.

يَسْتَوْفُوا الْخَيْسُونَ وَيَدُ الْعَرَضِيَّاتِ مَا كَسَبُوا وَادَّخَرُوا مَا كَانُوا لَهُ يَتَنَهَوْنَ
 ان يورثوه حتى يذهبوا اختصاره ودر باره انصار استقامت ودر باره ان يورثوه ودر باره ان يورثوه
 فَاذْأَمْرُ الْإِنشِيطَانِ صَدَدٌ عَائِلَةٌ لَهَا أَهْلُهَا نِعْمَةٌ مِمَّا قَالُوا أَنَا أَوْ نَبِيٌّ غُلَامٌ
 انواران است انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 بِالْمِثْقَلِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قَدْ قَالَ الْعَالَمُ الْفَرَسُ مِنْ ضَلَمَةٍ فَمَا أَعْنَى عَمْرٍ
 از اهل عالم ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 مَا كَانُوا يَكْشِبُونَ فَاصْبِرْ مِمَّاتِ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ
 ان يورثوه ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 هِيَ صِفَةُ مِمَّاتِ مَا كَسَبُوا وَمَا هُوَ بِمَعْبُودٍ أَهْلُهُ يَعْلَمُونَ أَنَّ إِلَهَ نَبِيٍّ
 ان يورثوه ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 الْوَرَقِ لَمْ يَنْشَأْ وَيَعْبُدُ أَنْ يَزِيلَ لَأَيَّاتِ الْغُيُوبِ وَمُؤْمِنُونَ قُلُوبُهُمْ لَمْ يَنْشَأْ
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 عَلَيَّ أَنْتُمْ هُمْ لَا تَعْلَمُونَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَنَّهُ هُوَ الْعَوْدُ الْوَحِيدُ وَاشْتَوَا
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 الْإِنشِيطَانِ وَابْتَلُوا آلَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُصَدِّقُونَ وَابْتَلُوا الْخَيْسَرَ
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 مَا أَوَّلَ التَّكْوِينِ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَأْتِيَكُمْ الْعَذَابَ نِعْمَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْكُرُونَ
 از اهل عالم ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 أَنْ يَقُولَ نَفَعْنِي بَخْسَتِي عَلَى مَا فَضَّلْتُ فِي حُبِّ اللَّهِ وَلَنْ كُتِبَ لِي الْقِيَامُ
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ يَقُولَ حَسْبِيَ الْعَذَابُ لَوْ أَنَّ اللَّهَ
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 كَفَّزَهُ فَأَكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلْ قَدْ جَاءَكَ أَمْرٌ فَكَيْفَ تَبْهَوْنَ بَعْدَ مَا أَتَيْتُمْ كَيْدَ
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 وَكُفَّ مِنَ الْكَافِرِينَ وَيَوْمَ الْعِيَامَةِ تَنَالُ الْوَرَقَ كَذِبُوا عَلَى اللَّهِ وَجَوَّهَهُمْ
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران
 تَفْجُوتُ مِنَ النَّارِ فِي جَهَنَّمَ مَتَوْنِ الْمُتَكَبِّرِينَ وَجِيءَ إِلَهُ الْوَرَقِ الْوَقْتُ بَعْدَ مَا
 در باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران ودر باره انواران

آن نبودند کمی چشم داشتند^۱. ﴿۴۸﴾ و پدید آید ایشانرا گستهای^۲ آن کسب کردند و درگرفت بدیشان آن بودند بدان می اوسوس کردند. ﴿۴۹﴾ ازمان رسد به انسان دشخواری، بخواند ایما را، واز ازمان دهم او یرا نعمتی زیما، گهد داده شدم آن ور علمی. بل آن فتنه ی، بی گویشتر^۳ ایشان نمی دانند. ﴿۵۰﴾ گفتند آن ایشان کار پیش ایشان بودند منفعت نکرد ازیشان آن بودند می کسب کردند. ﴿۵۱﴾ رسید بدیشان گستهای آن کسب کردند وایشان که ستم کردند ازین گره، انوز رسد^۴ بدیشان گستها آن کسب کردند. ونبند ایشان پیشی کناران^۵. ﴿۵۲﴾ ای ندانند که خدای فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند؟ درآن نشاها قومی را کمی بگرویند. ﴿۵۳﴾ بگه: یا بندگان من! ایشان که توهی کردند ورفسها ایشان، نومید مشید^۶ از رحمت خدای، خدای بیمارزد گناهان همه. اوی او یست آمرزیدگار رحمت کنار. ﴿۵۴﴾ واز آید^۷ بی خداوند شا و نرم شید^۸ او یرا از پیش آن کاید به شاعذاب، واز نصرت کرده نشید. ﴿۵۵﴾ پس روی کنید نیکوتر آن رای^۹ فرود کرده شد^{۱۰} بی شاه، از خداوند شا، از پیش آن که آید به شا عذاب ناگهان و شا ندانید. ﴿۵۶﴾ که گهد^{۱۱} نفسی: یا پشیمانی من ورا آن بارخواری کردم^{۱۲} در طاعت خدای و بوم از اوسوس کناران^{۱۳}. ﴿۵۷﴾ یا گهد: ار خدای رهغودی مرا، بودی از پرخیزکاران. ﴿۵۸﴾ یا گهد آن هنگام گیند عذاب: ار مرا واز هیشتن^{۱۴} بید بید^{۱۵} از نیکوی کناران. ﴿۵۹﴾ بل آمد به توا آیتهای من، دروزن گرفتی بدان و بزرگ منشتی کردی و بودی از کافران. ﴿۶۰﴾ به روز رستاخیز گیتی ایشانرا که دروغ گفتند ور خدای، روپها ایشان سیه- شده بهد. ای نیست در دوزخ جایگاهی بزرگ منشتی کناران را؟ ﴿۶۱﴾ برهاند خدای ایشانرا کپرخیزیند به دست بردن ایشان

- ۱- کمی چشم داشتند: که گمان می داشتند.
- ۲- گستها: درپه. ○
- ۳- گویشتر: بیشتر. ○
- ۴- انوز رسد: زود بود که برسد.
- ۵- پیشی کناران = مُعْجِرین.
- ۶- نومید مشید: ناامید نشوید.
- ۷- واز آید: برگردید.
- ۸- نرم شید: گردن نهید.
- ۹- آن رای: آن را که. ○
- ۱۰- بی: به؛ به سوی.
- ۱۱- گهد: گوید.
- ۱۲- بارخواری کردم: مستی کردم؛ از حد در گذشته. ○
- ۱۳- اوسوس کناران: افسوس کنندگان؛ مسخره کنندگان.
- ۱۴- وار هیشتن: بازگردانیدن؛ بازگشتن.
- ۱۵- بید: بومی (شاید: بیدم).

२.८

نرسد بدیشان گدی و فی ایشان انده برند. ﴿۶۲﴾ خدای آفریدگار هر چیزی، اوی ور هر چیزی نگه‌وان است. ﴿۶۳﴾ او یرا خزینهای^۱ آسمانها و زمین، ایشان که کافر شدند به آیتهای خدای، ایشان ایشان اند زیان کران. ﴿۶۴﴾ بگه: ای جد^۲ خدای می فرماید مرا برستون کنم^۳ یا نادانان؟ ﴿۶۵﴾ وحی کرده شد بی تو^۴ و بی^۵ ایشان کار پیش توهانده^۶، ار شرک گیری توه شهید^۷ عمل تو^۸ بی از زیان کران^۹. ﴿۶۶﴾ بل خدای را برستون کن و باش از شکر گزارداران^{۱۰}. ﴿۶۷﴾ صفت نکردند^{۱۱} خدای را چون سزای صفت کردن اوی. و زمین همه در حکم اوی بهد به روز رستاخیز. و آسمانادر نویسته بند به قوت اوی، پاکی او یرا و دورست زان می شرک گیرند. ﴿۶۸﴾ دمیده شهید^{۱۲} در صور، میردکی در آسمانها و کی در زمین، بی کی خواهد خدای. و از دمیده شهید در آن دیگر بار، ازمان ایشان پایان می نگرند. ﴿۶۹﴾ بدروشد^{۱۳} زمین به نور خداوند اوی و نهاده شهید کتاب، آورده شند پیغامبران و گوهان^{۱۴} و قضا کرده شهید^{۱۵} میان ایشان به حق و ایشان ستم کرده نشند. ﴿۷۰﴾ بونده داده شهید^{۱۶} هر نفسی را آن کارکرد و اوی دانانتر بدان می کنند. ﴿۷۱﴾ رانده شند^{۱۷} ایشان که کافر شدند بی دوزخ گرهما، تا ازمان آیند بدان، گشاده شهید^{۱۸} درهای آن، گهند ایشانرا نگه‌وانان آن: ای نیامد به شما پیغامبرانی از شما؟ می خوانندد ور شما آیتهای خداوند شما و می بدس بردند شمارا از پذیره آمدن^{۱۹} روز شما این؟ گهند: بل! بی و بجه شد سخن عذاب ور کافران. ﴿۷۲﴾ گفته شهید: درشید در^{۲۰} درهای دوزخ جاودانگان در آن، گداست جایگه بزرگ منشتی کناران. ﴿۷۳﴾ رانده شند ایشان کپرخیزیدند از خداوند ایشان بی گهیشت گرهما، تا ازمان آیند بدان و گشاده شهید درهای آن و گهند

۱۱ - دمیده شهید: دمیده شود.

۱۲ - بدروشد: بدرخشند.

۱۳ - گرهما: گواهان.

۱۴ - شهید: شود.

۱۵ - بونده داده شهید: تمام داده شود.

۱۶ - رانده شند: رانده شوند.

۱۷ - گشاده شهید: گشاده شود.

۱۸ - پذیره آمدن: رسیدن؛ دیدن.

۱۹ - درشید در: درآید به؛ داخل شوید به.

۱ - خزینها = مقالید: کلیدها.

۲ - جد: جز.

۳ - برستون کنم: پرستم. *

۴ - تو: تو.

۵ - بی: به.

۶ - هند: هستند؛ بودند.

۷ - توه شهید: تبه شهید.

۸ - زیان کران: زیان کاران.

۹ - شکر گزارداران: سپاس دارندگان.

۱۰ - صفت نکردند: نشناختند.

لَهُمْ خَزَائِنُ مَعَالِيهِمْ عَلَيْهِمْ كُتِبَ فَإِنْ دَخَلُوا مَا خَالَهُمْ وَقَالُوا الْحَمْدُ لَهُ الَّذِي جَعَلَهُ
 وَعَبْدَهُ وَأَوْدَتْهُمَا الْأَرْضُ يَتَوَأَمُنُ الْجَنَّةَ حَيْثُ نَفَقَتُهُمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ وَفِي
 الْمَلَائِكَةِ حَاقِقِينَ مِنْ دُونِ الْأَرْضِ يَسْتَبْشِرُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَتُحْضِرُ بِنَفْعِهِ بِالْحَقِّ
 وَمِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ آيَاتِ اللَّهِ لِيُخَوِّفَهُمُ الْخَوْفَ وَيُنَبِّئَهُمُ الْبَشِيرَ وَالْكَافِرِينَ
 وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْكُمْ إِنِّي جَاعِلُكَمُ الْغُلَامَ
 وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْكُمْ إِنِّي جَاعِلُكَمُ الْغُلَامَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدُ تَوَكَّلْ الْكُتَابُ مِنْ اللَّهِ الْعَزَّ وَالْعَلِيمُ عَافُو الْعَذَابَ وَقَابِلِ التَّوْبِ مَتَّعْنِي
 الْعِقَابُ فِي السُّكُوتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصْرُومِينَ بِأُولَ آيَاتِ اللَّهِ الْغَالِيَةِ
 كَفَرُوا فَلَا يَعْرِضُ لِقَائِهِمْ فِي الْإِلَهَةِ كَيْفَ يَكُونُ قَوْلُهُمْ وَنُوحٍ وَالْأَنْبِيَاءِ
 مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوا بِهِمْ وَأَلْهَى اللَّهُ الْبَاطِلَ الْبَاطِلَ
 بِهِ الْحَقَّ فَاحْذَرُوا فَكَيْفَ كَانَ عِقَابُ كَذَلِكَ دَعَتْ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى
 الْفِتْنِ كَفَرُوا أَتَمُورُ أَصْحَابُ الْفِتْنِ يَحْمِلُونَ الْعِزَّ وَمِنْ دُونِهِ يَسْتَبْشِرُونَ
 بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَعْفِفُونَ الْفِتْنِ أَمْؤَاتِنَا وَيُحِبُّونَ كُلَّ رَحْمَةٍ وَعِلْمًا فَاعْبُدُوا
 لِلَّذِينَ تَابُوا وَأَتَعُوا اسْتِغْلَالًا وَكَمُ عَذَابُ الْيَحْيِيمِ رَبَّنَا وَادِّخِلْهُمْ خِلَافَتَ
 عَيْنِ الْقَوْمِ وَنَصْرًا مِنْ أَيْدِيهِمْ وَأَوْدِعْهُمْ فِي مَقَابِرِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
 الْحَكِيمُ

ایشانرا نگه‌وایان آن: سلام‌ورشا! پاک شدید؛ درشید درآن جاودانه شداران^۱. ۷۴
 گهند سپاس آن خدای را که راست کرد^۲ ایما را وعده‌ی او و میراث داد ایما رازمین،
 می‌جای گیریم از گهیشت کجا خواهیم؛ نیک است مزدکارگران^۳. ۷۵ گینی^۴
 فریشتگانرا درگرفتاران^۵ از پیرامون عرش می‌تسبیح کنند به سپاس خداوند ایشان و قضا کرده
 شهد میان ایشان به حق و گفته شهد^۶ سپاس خدای را خداوند جهانیان را.

سورة المؤمنین است و ثلوث آیت

به‌نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ سوگند به حا و میم. ۲ فرود کردن
 کتاب از خدای عزیز دانا. ۳ آمرزیدگار گنه و پذیرفتار^۷ توبه، سخت عقوبت،
 خداوند فضل، نیست خدای مگر اوی، بی‌اوی است شدن جای^۸. ۴ پیکارغی کنند
 در آیتهای خدای، بی‌ایشان که کافر شدند؛ نگر بنفریود^۹ ترا گشتن ایشان در شهرها.
۵ دروزن گرفتند پیش ایشان گره نوح و گرهما از پس ایشان و اندیشه کردند هر
 گرهی به پیغامبر ایشان، تا بگیرند اویرا و پیکار کردند به باطل تابشکنند^{۱۰} بدان حق را،
 بگرفتم ایشانرا چون بود عقوبت من. ۶ چنان و یجب شد^{۱۱} سخن خداوندتواور ایشان
 که کافر شدند، ایشان ایاران آتش^{۱۲} بند. ۷ ایشان می‌وردارند عرش را و کرا
 پیرامون آن است می‌تسبیح کنند به سپاس خداوند ایشان و می‌بگرویند بدان و می‌آمرزشت
 خواهند ایشانرا کبگرو یستند؛ خداوند ایما! فراخ‌شدی و هر چیزی برحت و علم، بیامرز
 ایشانرا کتوبه کردند و پس روی کردند ره‌ترا و برهان ایشانرا از عذاب دوزخ. ۸
 خداوند ایما درکن ایشانرا در بوستانهای عدن، آن که وعده کردی ایشانرا، کی نیک شد از
 پدران ایشان و انبازان ایشان و فرزندان ایشان. توا توهی^{۱۳} عزیز

۱۱- و یجب شد: واجب شد.

۱۲- ایاران آتش = اصحاب آتین.

۱۳- توا توهی: تو توهستی.

۱- جاودانه شداران: جاودانگان.

۲- راست کرد: راست گفت.

۳- کارگران: کارکنندگان.

۴- گینی: می‌بینی.

۵- درگرفتاران: حلقه‌زدگان؛ گرد درآیندگان.

۶- گفته شهد: گفته شود.

۷- پذیرفتار: پذیرنده.

۸- شدن جای: بازگشتن گاه.

۹- نگر بنفریود: زهار تا فریب ندهد.

۱۰- بشکند: تباه کند؛ بگرداند.

الْكُفْرُ وَقَطْعُ الْقَبَائِلِ وَمِنْ تَوَاسِيَاتِ يَوْمِيَّةٍ عَقْدَ دَحْمَتِهِ وَغَلَا مَوَاقِفُ
 الْعُظْمَى أَنْ الذَّنْ كَفَرُوا بِمَا دُونِ لَمَعَتِ اللَّهِ الْكُفْرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ
 إِذْ تَعَوَّنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَمَكُفَّرُونَ فَأَنَا وَادِّعَا أَمَقَاتِ الشُّعْرِ وَأَيْمُنًا أَنْفُسِ
 فَأَعْرِضْ عَنْهُ تَوْبًا فَعَلِ الْإِنِ جُرُوحٍ مِنْ سَبَلِ الْعُكُولَةِ إِذْ أَدْعَى اللَّهُ وَجَدَهُ
 كَفَرْتُمْ وَأَنْ تَقْرَبَ بِهِ تَوْكُنُو أَفَا الْعُكُولَةِ الْعِلَالِ الْكُفْرُ هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَكُمْ
 أَمَّا وَبِئْسَ لَكُمْ مِنَ الْيَمِينِ إِذْ قَامُوا بِبَيْنِهِ كَرَامًا مِنْ مَقْبِ فَإِذْ عَذَّ اللَّهُ مُلَحَّ
 لَهُ التَّوْبَةُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ دَفِيعَ الْبَرَجَاتِ ذُو الْعُكُولِ بِلَعِ التَّوْحِيدِ مِنْ لَعْنِهِ
 عَلَيَّ مِنْ بَيْنِ عِبَادِهِ لِيَذْبَحَ يَوْمَ التَّلَاقِ يَوْمَ مَعْرِ بَارِزُونَ لَا يَتَّقِي عَلَى اللَّهِ مُسْغَرٌ
 مَنِ لَمْ يَلِدْ الْيَوْمَ لَهُ الْوَالِدُ الْقَمَارُ الْيَوْمَ يَخْرُجُ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا
 خَلَا الْيَوْمَ أَنْ اللَّهَ مَبْرُجَ الْعِيَابِ وَأَنْتَ دَهْرُ يَوْمِ الْحَذَقَةِ إِذْ الْقُلُوبُ لَهَا
 الْمَسَاجِدُ كَالْحَمِيمِ مَا لَلتَّالِفِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا تَفْجِيعَ يَطْلَعُ بِقُلُوبِ خَائِنَةٍ
 الْآخِرِينَ وَمَا تَتَّقِ الصُّبُورَ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالْفَرْقَةُ عَنِ مَنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ
 بِمَنْ أَنْ اللَّهَ مَوَالِيَتُ الْبَصِيرِ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
 عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ كَانُوا أَهْمَاءً مِمَّنْ هُوَ وَهَّاءُ أَنْفَارِ فِي الْأَرْضِ

درست کار. ﴿٩﴾ و نگه‌دار ایشانرا از گستیها^۱، کرا نگه داری از گستیهای آن روز
 ترحمت کردی^۲ و روی، آن آنست دست‌بردن^۳ بزرگ. ﴿١٠﴾ ایشان که کافر شدند
 می‌خوانده‌شند به خشم خدای مهتر از خشم شما و نفسهای شما کمی خوانده‌شید
 بی‌گرویشت^۴، می‌کافر شید. ﴿١١﴾ گفتند: خداوند ایما! بمیرانیدی ایما را دوبار و زنده
 کردی ایما را دوبار، خواستوا شدیم^۵ به گنهان ایما، ای هستی بیرون‌شدن هیچ راهی؟
 ﴿١٢﴾ آن بدان ازمان خوانده شد خدای یگانه، کافر شدید و که شرک گرفته شد بدوی
 بگرویشتید، حکم خدای را و ردوری^۶ بزرگ. ﴿١٣﴾ اوی او یست کمی نماید شما را
 نشانهای اوی و فرود کند شما را از آسمان روزی و پند نپذیری بی‌کی واز آید. ﴿١٤﴾
 بخوانید خدای را یکتاکناران^۷ او یرا دین. ار همه دشخوار دارند^۸ کافران. ﴿١٥﴾ و ردور
 درجهای خداوند عرش، می‌او کند وحی از فرمان اوی ورکی خواهد از بندگان اوی، تا
 بدس‌برد^۹ از روز‌پذیره آمدن^{۱۰}. ﴿١٦﴾ آن روز ایشان بیرون آمداران^{۱۱} بند، پنهام نشهد^{۱۲}
 و رخدای زیشان چیزی. کراست پادشای امروز؟ خدای را یگانه‌ی مقهورکنار^{۱۳}. ﴿١٧﴾
 امروز پادشاه داده شهد هر نفسی آن کسب کرد. ستم نیست امروز، خدای زود حساب است.
 ﴿١٨﴾ و بدس‌بر^{۱۴} ایشانرا از روز رستاخیز که دلها نزدیک حنجرها^{۱۵} خشم خورداران^{۱۶}.
 نهد ستم کاران را هیچ دوستی و فی شفاعت کناری^{۱۷} که فرمان‌برداری کرده شهد. ﴿١٩﴾
 داند خیانت چشمها و آن پنهام کند گورها. ﴿٢٠﴾ خدای حکم کند بحق و ایشان
 کمی خوانند از بیرون اوی حکم نکنند به چیزی؛ خدای او یست اشنوای بینا. ﴿٢١﴾
 ای بنروند در زمین، بنگرندی چون بود فرجام ایشان‌گبوندند از پیش ایشان. بودند ایشان
 سخر از ایشان به قوت و اثرها در زمین،

- ۱- گستیه: بدیها. *
- ۲- ترحمت کردی: پس رحمت کردی.
- ۳- دست‌بردن: رستگاری؛ پیروزی.
- ۴- گرویشت: گروش؛ ایمان.
- ۵- خواستوا شدیم: خستو شدیم؛ اعتراف کردیم. *
- ۶- و ردور: برتر.
- ۷- یکتاکناران: یک رویگان؛ خالص شدگان.
- ۸- دشخوار دارند: دشوار دارند.
- ۹- تا بدس‌برد: تا بترساند؛ بیم کند.
- ۱۰- روز‌پذیره آمدن: روز بهم رسیدن؛ روز قیامت.
- ۱۱- بیرون آمداران: آشکار شدگان.
- ۱۲- پنهام نشهد: پنهان نشود.
- ۱۳- مقهورکنار: غلبه کننده؛ شکننده کامها.
- ۱۴- بدس‌بر: آگاه کن؛ بیم ده.
- ۱۵- حنجرها: گلوگاه‌ها.
- ۱۶- خشم خورداران: فرو خورندگان خشم.
- ۱۷- شفاعت کنار: خواهشگر.

بگرفت ایشانرا خدای به گنهان ایشان و نهبد ایشانرا از خدای هیچ نگه داشتاری^۱. ۲۲

آن بدان ایشان بودند می آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدورپها، کافر شدند، بگرفت ایشانرا خدای؛ اوی قوی سخت عقوبت است. ۲۳ بفرستادم موسی را به آبتهای ایما و حقی دیدور. ۲۴ بی فرعون و هامان و قارون. گفتند این جادوساری^۲ دروزن ۲۵ ازمان آورد بدیشان حق از نزدیک ایما، گفتند: بکشید پسران ایشانرا کبگرو یستند وا اوی وزنده بهیلید^۳ دختران ایشانرا و نبود کید کافران بی در وی راهی. ۲۶ گفت فرعون: بهیلید مرا تا بکشم موسی را، کو یخوان خداوند او یرا. من می ترسم کیدل کند^۴ دین شما را یا اشکرا کند در زمین توهی. ۲۷ گفت موسی: من واز داشت خهستم به خداوند خود و خداوند شما از هر بزرگ منشی کناری^۵ کنگرودید^۶ به روز حساب. ۲۸

گفت مردی مومن از گره فرعون، می پنهام داشت گرو یشت اوی، ای می بکشید مردی را که گهد: خداوند من خدای است آورد به شما دیدورپها از خداوند شما؟ ار هست دروزن^۷، و ر وی است دروغ اوی. ار هست راست گفتار^۸، رساند به شما برخی آن می وعده کند شما را. خدای ره ننماید کرا اوی توهی کناری^۹ دروزن است. ۲۹ یا قوم من! شما را پادشای امروز غلبه کناران^{۱۰} در زمین؛ کی می نصرت کند ایما را از عذاب خدای، ار آید بدیما؟ گفت فرعون: نمی نمایم شما را بی آن گینم^{۱۱} و ره نمی نمایم شما را بی ره راست. ۳۰ گفت اوی کبگرو یست: یا قوم من! من می ترسم و ر شما هم چون روز گرهما. ۳۱ هم چون خوی^{۱۲} گره نوح و عادیان و ثمودیان و ایشان کاز پس ایشان بودند، نیست خدای می خواهد ستمی و ر بندگان. ۳۲ یا قوم من! من می ترسم و ر شما از روز یکدیگر را خواندن^{۱۳}.

۳۳ آن روز واز گردید واپس شداران^{۱۴}؛ نهبد شما را از خدای هیچ نگه داشتاری؛

- | | |
|-------------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - نگه داشتنار: باز دارنده؛ نگاه دارنده. | ۱۱ - گیم: بینه. |
| ۲ - جادوسار: جادوگر. | ۱۲ - حوی: عادت. |
| ۳ - زنده بهیلید: زنده بگذارید. | ۱۳ - خواندن: آواز دادن؛ ندا کردن. |
| ۴ - کیدل کند: که بدل کند. | ۱۴ - واپس شداران: باز گردندگان. |
| ۵ - بزرگ منشی کنار: گردن کش. | |
| ۶ - کنگرودید: که نگرود. | |
| ۷ - دروزن: دروغ زن؛ دروغگو. | |
| ۸ - راست گفتار: راستگو. | |
| ۹ - توهی کنار: گراف کار. | |
| ۱۰ - غلبه کناران: غلبه کنندگان. | |

وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَعَالَهُ مِنْ مَاءٍ وَلَقَدْ جَاءَكَ بِرُؤُوسٍ مِنْ قَبْلِ الْيَقِينَاتِ فَمَا أَذْنَعُ فَوَيْلًا
 كذا در حدیث آمده است که هر که از راه حق دور شود و از راه باطل نزدیک شود و از راه حق دور شود و از راه باطل نزدیک شود
 مِمَّا جَاءَكَ بِهِ حَتَّى إِذَا أَتَيْتَ قُلُوبَهُمْ لَمْ يَنْفَعِ اللَّهُ مِنْ تَعْمُدِهِمْ وَلَا كَيْدِ اللَّهِ
 زان آورده است که هر که از راه حق دور شود و از راه باطل نزدیک شود و از راه حق دور شود و از راه باطل نزدیک شود
 عَنْهُ مَقْبُورٌ مَرَّتَابَ الدِّينِ بِمَا لَوْ فِي أَمَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ مِلْطَرٍ أَمْعُوهُ كَيْفَ مَقْبُورٌ
 را او می گوید که هر که از راه حق دور شود و از راه باطل نزدیک شود و از راه حق دور شود و از راه باطل نزدیک شود
 عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الدِّينِ أَمْنُوا كَيْدَ اللَّهِ بِطُلُوعِ اللَّهِ عَلَيَّ قُلُوبَ مَتَكَبِّرُوهُ جَدَّارٌ وَقَالَ
 نزد خداوند و نزد دین امنوا کید خداوند را بر طلوع خداوند علی قلوب متکبروه جددار و قال
 مَوْعُونَ بِأَمَانِ أَنْ يَصْطَحِلَ الْعِلْمُ أَيْتَعِ الْأَسْبَابَ أَشْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاتَّكَلِ الْإِن
 موعون با امان آنرا که صحت علم آیتع اسباب اشباب السموات فاتتکل الان
 الْأُمُومِي وَأَنْ لَا تَكُنْ كَالْبَاوِ كَعْدُ لَدُنْ لَعْنُونَ مَوْعَمَهُ وَضِعْ عَنِ السَّيْلِ
 از امومی و آنرا که نباشی مانند بایوان کعدی لدن لعنون موعمه و ضیع عنی السیله
 وَمَا كُنْ بِمَوْعُونَ الْأَوَّيَّابِ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ بِأَقْوَمِ اتَّعَوْنَ أَهْدُكُمْ سَبِيلَ الْإِيمَانِ
 و ما کن بموعون الاویاب و قال الذی آمن باقویم اتعون اهدکم سبیل الایمان
 بِأَقْوَمِ اتَّعَوْنَ الْمِلَّةَ الْبَيِّنَاتِ وَأَنْ الْأَخْرَجَ مِنْ دَارِ الْفِرَارِ مِنْ عَمَلِ مَسْمُومَةٍ
 باقویم اتعون الملة البینات و ان الاخرج من دار الفیرار من عمل مسمومه
 فَلَا تَقْرَأُ الْمَثَلَةَ مِنْ عَمَلِ صَالِحٍ أَمْرٌ كَبِيرٌ وَأَنْتِ وَمَوْعُونَ فَأُولَئِكَ يَتَخَلَّوْنَ
 فلا تقرأ المثلة من عمل صالح امر کبیر و انتی و موعون فاولئک یتخللون
 الْخَبْرَ يَدْفَعُونَ مَعَهُ بِعَمَلِهِمْ وَأَقْوَمُ مَا لِي أَمْعُوهُ كَيْفَ الْإِيمَانِ وَتَعْنُونَ
 الخبر یدفعون معہ بعملہم و اقویم ما لی امعوه کف الایمان و تعنون
 إِلَى الْإِيمَانِ تَدْعُوْنَ لَعْنَةَ اللَّهِ وَافْتَرِكَ بِهِ مَا تَبَيَّنَ لِي بِهِ عِلْمُ وَأَنَا أَدْعُوْكُمْ
 الی الایمان تدعون لعنة الله و افترک بہ ما تبین لی بہ علم و انا ادعوکم
 إِلَى الْعَوْنِ الْعَفَادِ لِحَرَمِ اتَّعَوْنَ إِلَهَ يُحْسِنُ لَكُمْ غَوْفَ الْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ
 الی العون العفاد لحریم اتعون الہ یحسن لکم غوف البینات و الایمان
 وَأَنْ مَوْجَعًا إِلَى اللَّهِ وَلَنْ أَلْبَسُوهُمْ مِمَّا أَصْحَابُ التَّوْبَةِ كَجَوْزِ مَا أَقُولُ لَكُمْ
 و ان موععا الی الله و لن الیسوهم ممما اصحاب التوبة کجوز ما اقول لکم
 وَأَقْوَصُ لِمَعْنَى إِلَهَ أَنْ يَصْبِرَ بِالْعِبَادِ فَوْقَهُ اللَّهُ سُبْحَانَ مَا مَكْرُوهٌ وَأَوْحَاوْ
 و اقوص لمعنی الہ ان یصبر بالعباد فوقہ الله سبحان ما مکروه و اوحو

کرا وی ره کند خدای، نه‌د او یرا هیچ ره‌غوداری. ﴿۳۱﴾ آورد به‌شما یوسف از پیش دیدورپها، همیشه درگمانندی^۱ بودید زان آورد به‌شما آن. تا ازمان^۲ ببرد، گفتید نفرستاد خدای از پس اوی پیغامبری، چنان وی ره کند خدای کرا اوی توهی کناری^۳ گمانند است. ﴿۳۵﴾ ایشان می‌پیکار کنند در آیت‌های خدای بجد^۴ حجتی آمد بدیشان، بزرگ شد خشم نزدیک خدای و نزدیک ایشان کبگرو یستند؛ چنان مهر کند خدای ور هر دلی بزرگ‌منشی^۵ ستم کار. ﴿۳۶﴾ گفت فرعون: یا هامان! بنا کن مرا کوشکی شاید کمین^۶ رسم به ره‌ها. ﴿۳۷﴾ ره‌های آسمانها ورنگرم^۷ بی‌خدای موسی، من می‌پندارم^۸ او یرا دروزن. چنان آراسته شد فرعون را گدی^۹ عمل اوی، واز زد از ره و نبود کید فرعون بی درزیانی^{۱۰}. ﴿۳۸﴾ گفت اوی کبگرو یست: یا قوم من! پس روی کنید مرا تا ره‌نمای شما را ره‌راست. ﴿۳۹﴾ یا قوم من! این زندگانی این گیتی بر خوررداری و آن جهنم آنست خانه‌ی استاد^{۱۱}. ﴿۴۰﴾ کی کند گدی پاداش داده نشهد بی‌هم چنان و کی کند نیکی از نری یا ماده‌ی و اوی مومن، ایشان می‌در کرده شند در گهیش، می‌روزی داده شند^{۱۲} در آن بجد حساب. ﴿۴۱﴾ یا قوم من! چیست مرا کمی خوانم شمارایی رستن، می‌خوانید مرا بی‌آتش؟ ﴿۴۲﴾ و می‌خوانید مرا تا کافرشم به خدای و شرک گیرم بدوی، آن نیست مرا بدان علم و من می‌خوانم شما را بی‌عزیز آمرزیدگار. ﴿۴۳﴾ حقا کان می‌خوانید مرا بی‌آن نیست آنرا خوانندی درین گیتی و فی در آن جهنم؛ واز گشتن ایما^{۱۳} بی‌خدای است، و توهی کناران ایشان اند ایاران آتش. ﴿۴۴﴾ انوز ایاد کنید^{۱۴} آن می‌گهم شما را و می‌اسپارم^{۱۵} کار خود بی‌خدای؛ خدای بیناست به بندگان. ﴿۴۵﴾ نگه داشت او یرا خدای از گس‌تپهای آن مکر کردند و در گرفت

- ۱- گمانندی: شک؛ گمان.
- ۲- ازمان: هنگامی که.
- ۳- توهی کنار= شرف؛ عزاف کار.
- ۴- بجد: جزا؛ غیر.
- ۵- بزرگ‌منشی: گردن کشی.
- ۶- کمین: که من.
- ۷- ورنگرم: بنگرم.
- ۸- می‌پندارم: می‌پندارم.
- ۹- گدی: بدی؛ زشتی.
- ۱۰- زبانی: زبانی.
- ۱۱- استاد: قرارگاه؛ قرار.
- ۱۲- می‌روزی داده شند: روزی داده می‌شوند.
- ۱۳- ایما: ما.
- ۱۴- انوز ایاد کنید: زود بود که یاد کنید.
- ۱۵- می‌اسپارم: وا می‌گذارم.

به گره فرعون گدی عذاب. ﴿۴۶﴾ آتش می عرضه کرده شد^۱ و رآن بامداد او یارگه^۲ و آن روز پهای شهد رستاخیز، در شید یا گره فرعون! در سختی عذاب. ﴿۴۷﴾ که می پیکار کنند در آتش می گهند سستان ایشانرا کبزرگ منشی کردند: ایما بودیم شا را پس روان؛ ای شا وازکناران^۳ هیداز یا نیاوه^۴؟ از آتش؟ ﴿۴۸﴾ گهند ایشان کبزرگ منشی کردند: ایما همه در آن، خدای حکم کند میان بندگان. ﴿۴۹﴾ گهند ایشان که در آتش بند نگه وانان دوزخ را: بخوانید خداوند شا را تا سبک کسند ازما روزی از عذاب. ﴿۵۰﴾ گهند: ای نبودند می آوردند به شا پیغامبران شا دیدوریا؟ گهند^۵: بلی؛ گهند: بخوانید! نیست خواندن کافران بی دروی رهی. ﴿۵۱﴾ ایما نصرت کنیم پیغامبران ایما را و ایشانرا کبگرو یستند در زندگانی این گیتی، آن روز پهای شهد^۶ گویا. ﴿۵۲﴾ آن روز منفعت نکند ستم کاران را عذر آوردن ایشان و ایشانرا بهد لعنت و ایشانرا بهد^۷ گدی خانه. ﴿۵۳﴾ دادیم موسی را ره غوفی و میراث دادیم بنی اسرائیل را کتاب. ﴿۵۴﴾ ره غوفی و ایاد کردی^۸ خداوندان خردها را. ﴿۵۵﴾ شکیوای کن^۹ که وعدهی خدای حق است؛ آمرزشست. خواه^{۱۰} گنه ترا و تسبیح کن به سپاس خداوند توا به او یارگه و بامداد. ﴿۵۶﴾ ایشان می پیکار کنند در آیتهای خدای بجد حجتی آمد بدیشان، نیست در گورها^{۱۱} ایشان بی کبر؛ ناند^{۱۲} ایشان رسیداران^{۱۳} آن، واز داشت خواه^{۱۴} به خدای؛ اوی او یست اشنوای^{۱۵} بینا. ﴿۵۷﴾ آفرینشت آسمانها و زمین مهر از آفرینشت مردمان؛ بی گویشت مردمان غی دانند. ﴿۵۸﴾ گرااگریند^{۱۶} کور و بینا و ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها و فی گست کار^{۱۷}، خجابه^{۱۸} می پند پذیرند^{۱۹}. ﴿۵۹﴾ رستاخیز آمدار^{۲۰} است، گمآمندی نیست

- ۱- می عرضه کرده شد: عرضه کرده می شوند.
- ۲- او یارگه: شبانگاه.
- ۳- وازکناران = مغفون.
- ۴- نیاوه: بهره؛ برخ؛ نصیب.
- ۵- گهند: گویند.
- ۶- پهای شهد: به پای شود.
- ۷- بهد: باشد.
- ۸- ایاد کرد: یاد کرد.
- ۹- شکیوای کن: شکیبایی کن.
- ۱۰- آمرزشست خواه: آمرزش خواه.
- ۱۱- گورها: مینه ها؛ دلهای.
- ۱۲- ناند: نیستند.
- ۱۳- رسیداران: رسندگان.
- ۱۴- وازداشت خواه: پناه بپرا فر یاد خواه.
- ۱۵- اشنوا: شنوا.
- ۱۶- گرااگریند: برابر نیستند.
- ۱۷- گست کار: بد کار؛ بد کردار.
- ۱۸- خجابه: اندک؛ کم.
- ۱۹- می پند پذیرند: پند می گیرند.
- ۲۰- آمدار: آمدنی.

مَعَهَا وَلَكِنَّ الْكُفْرَ الْآثِمَ لَا يُؤْمِنُونَ وَقَالَ رَبِّكُمْ إِنَّهُ عَوْنٌ مُتَنَبِّهِ الْكُفْرَانِ
 الذَّنَّ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي قَسِمْتُ لَكُمْ دَجْسَهُمْ أَهْلُ آلِهِ الَّذِي جَعَلَ لَهُمُ
 الْقَبْلَ لُتْكَوْنُوا فِيهِ وَالْقَادِرُ مُجِدُّ الرَّزْزِ لَهُ وَفَضْلُ عَلَى الْآثِمِ وَلَكِنَّ الْكُفْرَ
 الْآثِمَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ خَالِكُ الْكُفْرِ خَالِكُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا الْأَمْوَافَاتِ وَقُلُوا
 كُنْ لَكَ يَوْمَ الذَّنَّ كَانُوا آيَاتِ اللَّهِ يَهْبِطُونَ إِلَيْهِ الَّذِي جَعَلَ الْكُفْرَ الْخَدِصَ
 قُوَادِرُ الْقَادِرِ أَوْ صَوْدُكُمْ فَاحْشَى صَوْدُكُمْ وَدَقُكُمْ مِنَ الطَّيَّافِ
 خَالِكُ الْكُفْرِ إِلَهُ رَبِّكُمْ وَقَادِرُ اللَّهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ هُوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاعْبُدُوهُ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ لِمَا جَاءَ الْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّي وَأَمُرْتُ أَنْ أُبْعِدَ لَوْ أَنَّ الْعَالَمِينَ هُوَ الَّذِي
 خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ أَوْ مِنْ طَعْنَةٍ تَرْمِي عَلَيْكَ تَرْمِيهِمْ كَمَا تَرْمِيهِمْ
 أَفَتَكْفُرُونَ تَرْمِيهِمْ تَرْمِيهِمْ تَرْمِيهِمْ تَرْمِيهِمْ تَرْمِيهِمْ تَرْمِيهِمْ تَرْمِيهِمْ
 وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ فَاذْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ تَقُولُوا لَهُ كُنْ
 فَيَكُونُ الْعَرَوَاتِ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ وَأَمَاتِ اللَّهُ أَنْ يَصْرِفُونَ الذَّنَّ كَمَا يَجْعَلُونَ
 وَمَا أَنْ سَلَفَهُمْ وَمَا أَنْ يَصْرِفُونَ إِنْ الْأَعْلَالُ وَأَعْنَاقُهُمْ وَأَسْلَمُوا

در آن؛ بی گویشتر^۱ مردمان نمی گرویند. ﴿۶۰﴾ گفت خداوند شما: بخوانید مرا تا جواب کنم شما را، ایشان کمی بزرگ منشی کنند از برستون کردن^۲ من، انوز در کرده شند^۳ در دوزخ خوارشداران^۴. ﴿۶۱﴾ خدای اویست کرد شما را شو را تا، بپارامید در آن و روز را دیدوری، خدای خداوند فضل ور مردمان؛ بی گویشتر مردمان شکر نمی گزارند. ﴿۶۲﴾ اویست خدای خداوند شما، آفریدگار هر چیزی، نیست خدای مگر اوی چون می گردانسته. شید^۵. ﴿۶۳﴾ چنان می گردانسته شند ایشان کبودند به آیتهای خدای می ناراشدند^۶. ﴿۶۴﴾ خدای اویست کرد شما را زمین را استادی^۷ و آسمان را شتفی^۸ و بنگاشت^۹ شما را ونیکوا کرد^{۱۰} صورتهای شما و روزی داد شما را از پاکها؛ اویست خدای خداوند شما، بزرگوارست خدای خداوند جهانیان. ﴿۶۵﴾ اویست زنده، نیست خدای مگر اوی، بخوانید او پرا یکتا کناران^{۱۱}، او پرا دین، سپاس خدای را خداوند جهانیان را. ﴿۶۶﴾ بگه: من واز زده شدم^{۱۲} کبرستون کم ایشانرا کمی خوانید از بیرون خدای. ازمان آمد به من دیدورپرا از خداوند من و فرموده شدم کنرم شم^{۱۳} خداوند جهانیان را. ﴿۶۷﴾ اوی اویست کبیا فرید شما را از خاکی، واز از نطفه ی، واز^{۱۴} از علقه ی، واز بیرون آرد شما را طفلان، واز تا رسید به قوت شما، واز تا بید^{۱۵} پیران، از شما هست کی میرانیده شهد^{۱۶} از پیش، تا رسید به زمانی نام زد کرده؛ شاید کشا خرد را کار فرماید. ﴿۶۸﴾ اوی اویست کزنده. کند^{۱۷} و میراند؛ ازمان قضا کند کاری، گهد آنرا: بپاش بپد. ﴿۶۹﴾ ای ننگری بی ایشان کمی پیکار کنند در آیتهای خدای، چون می گردانسته شند؟ ﴿۷۰﴾ ایشان دروزن. گرفتند به کتاب و بدان بفرستادم بدان پیغامبران ایما را، انوز بدانند. ﴿۷۱﴾ نون^{۱۸} غلها بپد در گردنها ایشان وزنجیرها

- ۱ - گویشتر: بیشتر. *
- ۲ - برستون کردن: پرستیدن. *
- ۳ - انوز در کرده شند: زود بود که درآیند.
- ۴ - خوارشداران: خواران.
- ۵ - می گردانسته شید: برگردانیده می شوید.
- ۶ - می ناراشدند: انکار می کردند. *
- ۷ - استاد: قرارگاه؛ قرار.
- ۸ - شتفت: برآورده؛ سقف. *
- ۹ - بنگاشت: صورت کرد؛ نگارید.
- ۱۰ - نیکوا کرد: نیکو کرده؛ نیکو بست.
- ۱۱ - یکتا کناران: خالص شدگان.
- ۱۲ - من واز زده شدم: مرا باز داشتند.
- ۱۳ - کنرم شم: که نرم شوم.
- ۱۴ - واز: باز؛ پس.
- ۱۵ - بید: باشید.
- ۱۶ - میرانیده شهد: میرانیده شود.
- ۱۷ - کزنده کند: که زنده کند.
- ۱۸ - نون: آنگاه که.

می کشیده شدند. ﴿۷۶﴾ درحکم واز درآتش می تافته شدند.^۱ ﴿۷۷﴾ واز گفته شهد ایشانرا کجاست آن بودید می شرک گرفتید؟ ﴿۷۸﴾ از بیرون خدای، گهند: گم شدند زما، بل نبودیم می خواندیم از پیش چیزی، چنان وی ره کند خدای کافران را. ﴿۷۹﴾ آن بدان بودید می رامشتی شدید^۲ در زمین بجد حق و بدان بودید می هنبارده کردید^۳. ﴿۸۰﴾ درشید در درهای دوزخ جاودانگان درآن، گد^۴ است جایگاه بزرگ منشتی کناران^۵. ﴿۸۱﴾ شکیوای کن^۶ که وعدهی خدای حق است، ارنمایم ترا برخی آن می وعده کنیم ایشانرا یا ببرانیم ترا بی ایا واز آورده شدند. ﴿۸۲﴾ بفرستادیم پیغامبرانی از پیش توا، زیشان هست کی قصه کردیم ورتوا وزیشان هست کی قصه نکردیم ورتوا نهد پیغامبری را که آرد نشانی بی به فرمان خدای، ازمان آید فرمان خدای، قضا کرده. شهد به حق، و زیان کر شدند^۷ آنجا توهی کناران^۸. ﴿۸۳﴾ خدای او یست کرد شما را ستوران، تاور نشینید^۹ از آن وزان می خورید. ﴿۸۴﴾ و شما را در آن منفعتی تا رسید وآن به حاجتی در گورهای^{۱۰} شما وآن ورکشته می ورداشته شید^{۱۱}. ﴿۸۵﴾ و می نماید شما را نشانهای اوی به کدام آیتهای خدای می انکار کنید. ﴿۸۶﴾ ای برونند در زمین بنگرند چون بود فرجام ایشان کار^{۱۲} پیش ایشان بودند؟ بودند گویستر^{۱۳} ازیشان و سخر بقوت و اثرهادر زمین، منفعت نکرد ازیشان آن بودند می کسب کردند. ﴿۸۷﴾ ازمان آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوربا، رامشتی شدند بدان نزدیک ایشان بود از علم و درگرفت بدیشان آن بودند بدان می اوسوس کردند^{۱۴}. ﴿۸۸﴾ ازمان دیدند عذاب ایا، گفتند: بگرو یستم به خدای یگانه و کافر شدیم بدان بودیم بدان شرک گرفتاران^{۱۵}. ﴿۸۹﴾ نبود که منفعت کرد ایشانرا

- ۱ - می تافته شد: سوخته می شوند.
- ۲ - می رامشتی شدید: شادی می کردید.
- ۳ - می هنبارده کردید: می خرامیدید. ۵
- ۴ - گد: بد.
- ۵ - بزرگ منشتی کناران: گردن کشان.
- ۶ - شکیوای کن: شکیبایی کن.
- ۷ - زیان کرشد: زیان کار شوند.
- ۸ - توهی کناران: بیهوده کاران.
- ۹ - ورتشینید: برنشینید: سوار شوید.
- ۱۰ - گورها: سینه ها؛ دلها. ۵
- ۱۱ - می ورداشته شید: برداشته می شوید.
- ۱۲ - کار: که از.
- ۱۳ - گویستر: بیشتر. ۵
- ۱۴ - می اوسوس کردند: افسوس می کردند: مسخره می کردند.
- ۱۵ - شرک گرفتاران = فتنه گیران.

گروشت^۱ ایشان، ازمان^۲ دیدند عذاب ایما. سنت خدای آن کبگدشت^۳ در بندگان اوی، و زیان کرشند^۴ آنجا کافران.

مکیه

سورة حم السجدة اربع وستون آية

به نام خدای مهربانی^۵ رحمت کنار^۱ سوگند به حا و میم. ^۲ فرود کردنی از روزی دادار^۶ رحمت کنار^۳. کتابی دیدور کرده شد^۴ نشانهای آن قرانی به تازی قومی را کمی دانند. ^۵ میزدک بری^۷ و بدس بری^۸ روی گردانستند^۹ گویشتر^{۱۰} ایشان، ایشان غمی اشندند^{۱۱}. گفتند: دلها ایما در پوشستهای^{۱۲} زان می خوانی ایما را بی آن و در گوشهای ایما گرانی از میان ایما و میان توا حجابی، کارکن ایما کارکناران^{۱۳} اند. ^{۱۴} بگه: من بشری هم هم چون شاه می وحی کرده شهد بی من، خدای شا یک خدای است راست بایستیدی اوی و آمرزشت خواهید ازوی. وای مشرکان را. ^{۱۵} ایشانرا کنمی دهند زکوه وایشان بدان جهن ایشان کافران اند. ^{۱۶} ایشان کبگروستند و کردند نیکها، ایشانرا مزدی بهد جد بریده. ^{۱۷} بگه: ای شا می کافرشید بدوی کیافرید زمین را دردوروز؟ می کنید اویرا همتانی؟ او یست خداوند جهانیان. ^{۱۸} و کرد درآن کها از زور آن و برکه کرد درآن و تقدیر کرد در آنجا قوتهای آن در چهارروز؛ گراگرسست پرسیداران^{۱۹} را. ^{۲۰} واز قصد کرد بی آفریدن آسمان و آن دودی بود، گفت: آنرا و زمین را آید خوش کام یا دژکام^{۲۱}؟ گفتند: آمدیم خوش کامه شداران^{۲۲}. تمام کرد آنرا هفت آسمان در دو روز و وحی کرد در هر آسمانی امرآن، و بیاراستیم آسمان این گیتی را به چراغها و نگه داشتی، آن است تقدیر عزیز دانا. ^{۲۳} ار روی گردانند، بگه: بدس بردم شا را به صیحتی هم چون صیحت عادیان و ثمودیان. ^{۲۴} که آمدند بدیشان پیامبران

- ۱ - گروشت: ایمان؛ گروش.
- ۲ - ازمان: چون که؛ هنگامی که.
- ۳ - کبگدشت: که بگدشت.
- ۴ - زیان کرشند: زیان کار شوند.
- ۵ - مهربانی: رحمت؛ مهربانی.
- ۶ - روزی دادار: رحمت؛ روزی دهنده.
- ۷ - رحمت کنار: رحیم.
- ۸ - میزدک بری: جدا کرده شد.
- ۹ - میزدک بر: مزده دهنده.
- ۱۰ - بدس بر: بدم کننده.
- ۱۱ - روی گردانستند: روی برگردانیدند.
- ۱۲ - گویشتر: بیشتر.
- ۱۳ - نمی اشند: نمی شوند.
- ۱۴ - پوشستا: پوشش ها.
- ۱۵ - کارکناران: کارکنان.
- ۱۶ - پرسیداران: پرسندگان؛ خواهند گان.
- ۱۷ - دژکام: ناکام؛ ناجار.
- ۱۸ - حوش کامه شداران: فرمانبرداران.

از پیش ایشان و از پس ایشان کبرستون مکنید^۱ مگر خدای را. گفتند: ار خهستی^۲ خداوند
ایما فرود نکردی فریشتگان؛ ایما بدان فرستاده شدید، بدان کافران هم. (۱۵) اما عادیان
بزرگ منشتی کردند^۳ در زمین بجد حق. گفتند: کی سخر^۴ ازما به قوت. ای ننگرند که
خدای اوی که بیافرید ایشانرا اوی سخر بود از ایشان به قوت؟ و بودند به آیتهای ایامی نارا-
شدند^۵. (۱۶) بفرستادیم وریشان بادی سرد در روزهای شوم تا بچشانیم ایشانرا
عذاب خواری در زندگانی این گیتی و عذاب آنجهن^۶ خوارتر و ایشان نصرت کرده نشند^۷.
(۱۷) اما ثمودیان، ره نمودیم ایشانرا بگزیدند کوری را^۸ ره نمونی؛ بگرفت ایشانرا
صاعقه^۹ عذاب خواری بدان بودند می کسب کردند^{۱۰}. (۱۸) برهانستیم^{۱۱} ایشانرا
کبگرو یستند و بودند می پرخیزیدند. (۱۹) آن روز حشر کرده شند دشمنان خدای
بی آتش، ایشان می واز داشته شند^{۱۲}. (۲۰) تا ازمان^{۱۳} آیند بدان، گوی دهد وریشان
گوشها ایشان و چشمها ایشان و فرجها ایشان بدان بودند می کردند. (۲۱) گهند: فرجها
ایشانرا؛ چرا گوی دادید^{۱۴} ورعا؟ گهند: بسخن آورد ایما را آن خدای که بسخن آورد هر
چیزی را، اوی بیافرید شما را نخست بار؛ بی اوی واز آورده شید^{۱۵}. (۲۲) نبودید کمی
پینداشتید^{۱۶} که گوی دهد ورشها گوشهای شما و فی چشمهای شما و فی فرجهای شما،
بی پینداشتید که خدای نداند فروانی زان می گوید. (۲۳) آنست ظن شما آن کظن
کردید به خداوند شما هلاک کرد شما را؛ شدید از زیان کران^{۱۷}. (۲۴) ارشکیوای.....
آتش جای گهی ایشانرا و ارخشنودی طلبند، نبند^{۱۸} ایشان از خشنود کردگان^{۱۹}. (۲۵)
و سبب کردیم^{۲۰} ایشانرا قرینانی^{۲۱}، بسیاراستند ایشانرا آن پیش ایشان بود و آن پس ایشان و
و عجب شد وریشان



- ۱ - کبرستون مکنید: که مبرستید. *
- ۲ - خهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۳ - بزرگ منشتی کردند: گردن کشی کردند.
- ۴ - سخر: سخت تر.
- ۵ - می نارا شدند: منکر شدند؛ کفر آوردند. *
- ۶ - جهن: جهان.
- ۷ - نصرت کرده نشند: یاری کرده نشوند.
- ۸ - ور: بر.
- ۹ - می کسب کردند: می ورز یزند؛ می اندوختند.
- ۱۰ - برهانستیم: برهانیدیم. *
- ۱۱ - می واز داشته شند: باز داشته می شوند.
- ۱۲ - ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.
- ۱۳ - گوی دادید: گواهی دادید.
- ۱۴ - واز آورده شید: باز گردانیده شوید.
- ۱۵ - پینداشتید: پنداشتند.
- ۱۶ - زیان کران: زیان کاران.
- ۱۷ - نبند: نباشند.
- ۱۸ - خشنود کردگان: خشنودان.
- ۱۹ - سبب کردیم: برانگیختیم؛ بر گماشتیم.
- ۲۰ - قرینان: هم نشینان.

القول في امر قد خلت من قبله من القرآن والآخر انهم كانوا اخاميين وقال
 الله من كفروا لا تسمعوا هذا القرآن والعواقبه عليكم تغلبون ولله يقين
 الذين كفروا اعدا بائعته او لبيذنتهم اموا الذي كانوا يعملون والجزء
 اعد الله النار لعز فيها اذ النار جزاها كانوا امانا منهم ومن وقال
 الذين كفروا اربنا انا الذين اصلنا من النار والآخر يتعلم ما يت اعدا انا
 ليكونا من المستغفرين ان الذين قاتلوا ربنا الله ثم انقموا واتنزل عليهم
 الملائكة الا ينفضوا ولا ينقذوا او ابغضوا الى الجنة الذين كفروا بعد من نحن
 اولياؤكم في الملوة اليه ما وفي الآخرة وله عجزها ما نفتق انفسكم
 ولكفر فيها ما نه عن ولا من عفو دحيم ومن احسن قول لم من دعا الى
 الله وعمل صالحا وقال انتم من المسلمين ولانفسنوا الحسنه ولا الضمه اذ فزع
 بالتي من احسن فاء الذي ينك ويته عداوة كانه ولجميع وما ملقها
 الا الذين حسروا وما يلقيها الا ذو حظ عظيم واما يذعن عن من القبطار
 دوع فاستمع بالله انه هو السميع العليم ومن امانه انزل والتماد والستير واقه
 لانفسهمو المستغفر ولا القمروا فبه والله الذي خلقهم ان كسر لما نغبه و

عذاب در گرگها بگذشت^۱ از پیش ایشان از جنیان وانسیان، ایشان بودند زیان کران. ۲۶ گفتند ایشان که کافر شدند: منیوشید^۲ بدین قران واکار گسوهید^۳ درآن شاید کشا^۴ غلبه کرده شید^۵. ۲۷ بچشانیم ایشانرا که کافر شدند عذابی سخت و پاداش-
دهم ایشانرا گتر^۶ آن بودند می کردند. ۲۸ آن است پاداش دشمنان خدای، آتش-
ایشانرا بهد^۷ در آنجا خانه‌ی جاودانه‌ی^۸ پاداشی بدان بودند به آنها ایما می نارای شدند^۹.
۲۹ گفتند ایشان که کافر شدند: خداوند ایما! بنمای ایما را آن دو را که وی-ره-
کردند^{۱۰} ایما را از جنیان وانسیان، تا کنیم آن دو را زیر قدمهای ایما، تابیم از فروتران^{۱۱}.
۳۰ ایشان گفتند: خداوند ایما خدای است و از راست باستاندند^{۱۲} فرود آیند و ایشان
فریشتگان، مترسید وانه مبرید ورامشت پذیرید^{۱۳} به گهیشت^{۱۴}، آن کبودید می وعده کرده
شدید. ۳۱ ایما ولیان شما^{۱۵} اند^{۱۶} در زندگانی این گیتی و در آنجهن و شا را در آن، آن
می آرزوا کند نفسهای شا و شا را در آن، آن می درخواهد. ۳۲ پاداشی از
آمرزیدگاری رحمت کنار. ۳۳ کی نیکوتر به قول از کی بخواند بی خدای و کرد
نیکی، گفت: من از مسلمانان هم. ۳۴ گراگر نیند^{۱۷} نیکوی و نی گستی^{۱۸}،
وازنکن^{۱۹} بدان آن نیکوتر، ازمان اوی کمیان توا و میان اوی دشمنی گوهی^{۲۰} اوی دوستی
دوست است. ۳۵ پذیره آورده نشند آنرا بی ایشان که شکیوای کردند و پذیره آورده
نشند آنرا بی خداوند نیاوه^{۲۱}ی^{۲۲} بزرگ. ۳۶ ار وسوسه اوکند به توا از دیو وسوسه‌ی،
وازداشت خواه به خدای، اوی او یست اشنوای دانا. ۳۷ از نشانهای اوی است شو و
روز و خورشید و مه، سجده مگیرید خورشید را و نی مه را، سجده گیرید آن خدای را کیافرید
ایشانرا اهرید کاویرا می پرستون کنید^{۲۳}.

- ۱- بگذشت: بگذشت.
- ۲- منیوشید: مشتیوید.
- ۳- اکار گوهید: سخن ناکار گوید.
- ۴- کشما: که شما.
- ۵- غلبه کرده شید: غلبه کنید.
- ۶- گتر: بتر؛ بدتر.
- ۷- بهد: باشد.
- ۸- جاودانه‌ی: جاودانگی.
- ۹- می نارای شدید: منکر می گشتند.
- ۱۰- وی ره کردند: بی ره کردند: گره کردند.
- ۱۱- فروزان: فروستان؛ پستان.
- ۱۲- راست باستاندند: پیایندند: ثابت ماندند.
- ۱۳- رامشت پذیرید: شادی کنید.
- ۱۴- گهیشت: بهشت.
- ۱۵- ایما... اند: ما... هستیم.
- ۱۶- گراگر نیند: برابر نیستند.
- ۱۷- گستی: بدی.
- ۱۸- واژکن: باز زن؛ دورکن؛ بازدار.
- ۱۹- گوهی: گویی.
- ۲۰- نیاوه: بهره؛ حظ.
- ۲۱- می پرستون کنید: می پرستید.

فان استكبروا فانه من عنده يسهوون له بالليل والتعداد ههنا لا يما مؤن
ومن اماته انه ترمي الارض خافقه فاه الزلزال عليها الما استوتف وديت
ان الذي احياها لمحي الموتى انه علي كل شيء قدير ان الله من بعد موتنا لا يؤمنون
عليها افمن يلقي في النار حرا او من ياتي امنا يوم العاصم اعلموا اما اميرتة
انه بما نعملون بصير ان الذين كفروا باله في لقا جاعوا لله الكتاب عوف
لا ياتيه اليك من بين يديه ولا من خلفه تنزل من جبرئيل عليه ما يفاك لا الا
ما عند قبيل الويل من قبل ان يهلك له ومغفرة وه وعقاب الهم ولو جنته قران
اعجميا قالوا الا لا فصلت امانه اعجمي وعوي قلموله من امنا هدي وقفاي
الذين لا يؤمنون في له انهم وقوه هو عليهم عي اولئك يتادون من مكان بعيد
ولم ياتيهم من الكتاب فاختلف فيه ولو لا كلمة صفت من ويدا لقصصهم
وانهم لو لم ياتهم من الكتاب فاختلف فيه ولو لا كلمة صفت من ويدا لقصصهم
بظلام اعين الله وبعلم القاعة وما يخرج من ثبته من اكلها معلوما انها
من انزل ولا تخم الا بعلمه ويوم يناديهم ان شركم قالوا انا نالك ما ممان
فهم بعد واصل عنهم فاكوا اية عون من قبل او كنه اما اله من منبحر

۳۸) از بزرگ منشی کنند^۱ ایشان نزدیک خداوند توا می تسبیح کنند او یرا به شو و روز و ایشان سیر نشند^۲. ۳۹) از نشانهای اوی توا گیتی^۳ زمین را نرم شدار^۴، ازمان^۵ فرود کنیم و رآن آب بجنبید و بیوزاید^۶. اوی که زنده کرد آنرا زنده کنار مردگان است. اوی ور هر چیزی توانا. ۴۰) ایشان می کیلی درآرند^۷ در آیتهای ایما، پنهام نشند^۸ و رعا، ای کی اوکنده شهد^۹ در آتش گیه^{۱۰} یا کی آید این به روز رستاخیز؟ بکنید آن خواهید اوی بدان می کنید بیناست. ۴۱) ایشان کافر شدند به ایاد کرد^{۱۱}، ازمان آمد بدیشان، آن کتابی عزیز است. ۴۲) نیاید بدان باطل از پیش آن و نی^{۱۲} از پس آن. فرود کردنی از درست کاری ستوده. ۴۳) گفته نمی شهد ترا بی آن گفته شد پیغامبران را از پیش توا، خداوند توا خداوند مهلتی و خداوند عقوبتی دردمند کنار. ۴۴) ار کردی ایما آنرا قرانی اعجمی، گفتندی چرا دیدور کرده نشد نشانهای آن. ای کتابی اعجمی و پیغامبری عربی؟ بگه: آن ایشانرا کبگرو یستند ره غمونی و شفای و ایشان کنمی گرویند، در گوشهای ایشان گرانی، آن وریشان کوری. ایشان می خوانده شند از جایگهی دور. ۴۵) دادیم موسی را کتاب اختلاف کرده شد درآن. ار نبودی سخنی پیشی کرد از خداوند توا قضا کرده شدی میان ایشان. ایشان در گمانندی هند از آن گمانند کنار. ۴۶) کی کند نیکی تنفس^{۱۳} او یرا و کی گدی کند^{۱۴} و روی است، نیست خداوند توا ستم کار ور بندگان. ۴۷) بی اوی رد کرده شهد^{۱۵} علم رستاخیز و بیرون نیاید هیچ میوهی از پوشستای آن و بار ور ندارد^{۱۶} هیچ مادهی و بنهد بی به علم اوی، آن روز بخواند ایشانرا: کجاست شریکان من؟ گهند: آگه کردیم ترا، نیست ازما هیچ گواهی. ۴۸) و گم شد ازیشان آن بودند می خواندند از پیش و یقین شدند نیست ایشانرا هیچ گریختن جای.

- ۱- بزرگ منشی کنند: گردن کشی می کنند.
- ۲- سیر نشند: ستود نشوند.
- ۳- گیتی: بیتی.
- ۴- نرم شدار: پزمرده؛ خشک؛ فرو مرده.
- ۵- ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.
- ۶- بیوزاید: بیفزاید.
- ۷- می کیلی درآرند: به یکسومی شوند؛ کز می روند.
- ۸- پنهام نشند: پنهان نشوند.
- ۹- اوکنده شهد: افکنده شود.
- ۱۰- گیه: به؛ بهتر؛ بهتر یں.
- ۱۱- ایاد کرد: یاد کرد.
- ۱۲- نی: نه.
- ۱۳- تنفس: پس نفس؛ مرئفس.
- ۱۴- گدی کند: بدی کند.
- ۱۵- رد کرده شهد: رد کرده شود.
- ۱۶- بار ویندارد: بار نمی گیرد.

لَا يَخْشَى الْإِنْعَامَ مِنَ الْعَذَابِ وَإِنَّهُ عَلَى الشَّرَفِ لَفِي قَوْلٍ وَلَقَدْ أَضَلَّ سَبِيلَ اللَّهِ

[illegible]

من عذاب من عليه وإذا العنقا على الأنف من أعرض وما أجابه وأداه عليه القبر

هَوُوْهُ بِمَقَامِ اَعْيُنِهِ مَزِيْعُهُ اَنَاسَاوُ الْاَفْلَاقُ وَوَا فِيهِ مَعْرُوفٌ مِّتَسَلِمٌ اَمْرَاةُ

و کما میوه از درون میوه خورده ایمان دار

البركة والبركة والبركة

اليسقوبات وما في الأرض وهو العا العظيم كتاب اليسقوبات يفتخر

از دور ایان و فرستادن میسج کند به سبب حادانه اسان و می امر و شت و عاهد سورا در زمین است و بدان

وفاات علیہ مروی ہے اور کہنا اے اللہ! تو ان کے عذاب سے ان کو محفوظ رکھ۔

۵۹ سیر نشهد^۱ انسان از خواندن نیکی، ار رسد بدوی گدی^۲ تنومیدی^۳ نسومید.
 ۵۰ ار بچشانیم او یرا رحمتی زما^۴ از پس دشخواری^۵ کرسد بدوی، گهد^۶: این مرا؛ و
 نمی پندارم^۷ رستاخیز را بیای شدار^۸؛ ار واز آورده شم^۹ بی خداوند خود، مرا نزدیک اوی
 گهیشت^{۱۰} بهد. آگه کم ایشانرا که کافر شدند بدان کردند و بچشانیم ایشانرا از عذاب
 زوش^{۱۱}. ۵۱ ازمان^{۱۲} نعمت کنیم و رانسان روی گرداند و دور شهد^{۱۳} پهلوی اوی.
 ازمان رسد بدوی گدی خداوند خواندنی پنهام^{۱۴}. ۵۲ بگه: ای چگوهد^{۱۵} ار هست
 از نزدیک خدای؟ واز کافر شدید بدان کی وی ره تر از کی اوی در مخالفتی دور بند^{۱۶}؟
 ۵۳ انوز بنمایم^{۱۷} ایشانرا آیتای ایما^{۱۸} در کرانها و در نفسها ایشان تا دیدور شهد^{۱۹}
 ایشانرا آن حق است، ای گوسی نکند^{۲۰} به خداوند توا اوی ور هر چیزی گوه است؟
 ۵۴ بدان کایشان در گمانندی هند از پدیره آمدن خداوند ایشان، بدان اوی به هر
 چیزی در گرفتار^{۲۱} است.

سوره حم عشق ثلث و خسون آیت

به نام خدای مهربانی رحمت کنارست. ۱ سگند به حا و میم. ۲ وعشق.
 ۳ چنان می وحی کند بی توانی ایشان کاز پیش توا هند، خدای عزیز درست کار.
 ۴ او یراست آن در آسمانها و آن در زمین، اوی است وردوری^{۲۲} بزرگ. ۵
 می کاند^{۲۳} آسمانها که پاره شند از زور ایشان و فریشتگان می تسبیح کنند به سپاس
 خداوند ایشان و می آمرزشت خواهند کرا در زمین است، بدان که خدای اوی است
 آمرزیدگار رحمت کنار. ۶ ایشان گرفتند از بیرون اوی ویلانی، خدای نگهوان
 است و ریشان و نه ای تسا و ریشان نگهوان. ۷ چنان وحی کردیم بی توا قرانی به
 تازی تا بدس بری اصل دهها را

۱ - سیر نشهد: به سته نیاید؛ ملال نیاید.

۲ - گدی: بدی؛ شر.

۳ - تنومید: پس نومید. ه

۴ - زما: ازما.

۵ - دشخواری: دشواری.

۶ - گهد: گوید.

۷ - نمی پندارم: نمی پندارم.

۸ - بیای شدار: برپای شونده.

۹ - واز آورده شم: باز گردانیده شوم.

۱۰ - گهیشت: بهشت.

۱۱ - زوش: سخت؛ درست. ه

۱۲ - ازمان: هنگامی که.

۱۳ - دور شهد: دور شود.

۱۴ - پنهام: پنهان. ه

۱۵ - چگوهد: چه گوید.

۱۶ - پند: باشند.

۱۷ - انوز بنمایم: زود بود که بنمایم.

۱۸ - ایما: ما.

۱۹ - دیدور شهد: پدیدار شود؛ پیدا شود.

۲۰ - گوسی نکند: بسته نباشد.

۲۱ - در گرفتار: فرا گیرنده؛ رسته.

۲۲ - وردور: برتر.

۲۳ - می کاند: نزدیک باشند؛ می خواهند.

و کرا پیرامون آنتست و بدس پری^۱ روز بهم آمدن^۲ را، گمامندی^۳ نیست درآن، گرهی درگهیش^۴ بند و گرهی در آتش. **۸** ار خهستی^۵ خدای، کردی ایشانرا یک گره، بی درکند کرا خواهد در رحمت اوی. و ستم کاران، نهبد ایشانرا هیچ وی و فی نصرت کناری^۶.

۹ یا گرفتند از بیرون اوی ولیانی، خدای اویست وی و اوی زنده کند مردگانرا، اوی ور هر چیزی توانا. **۱۰** آن اختلاف کردید^۷ درآن از چیزی، حکم آن بی خدای است؛ اوی است خدای خداوند من، ور وی و ستم کردم^۸ و بی اویست واز آمدن^۹ من.

۱۱ آفریدگار^{۱۰} آسمانها و زمین، کرد شما را از نفسهای شما انبازانی و از ستوران ازهای^{۱۱}، می آفریند شما را در آن. نیست چون اوی چیزی، اوی است اشنوای^{۱۲} بینا.

۱۲ او یراست خزینهای^{۱۳} آسمانها و زمین، فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند، اوی هر چیزی داناست. **۱۳** دیدور کرد^{۱۴} شما را از دین، آن وصیت کرد بدان نوح را، آن که وحی کردم بی تو^{۱۵} و آن وصیت کردم بدان ابرهم را و موسی را و عیسی را که پپای کنید دین و مپراکنید^{۱۶} درآن. بزرگ آمد ور مشرکان آن می خوانی ایشانرا بی آن، خدای بگزیند بی اوی کرا خواهد و ره نماید بی^{۱۷} اوی کرا واز آید. **۱۴** بنپراکنند^{۱۸} بی از پس آن آمد بدیشان علم، حسدی رامیان ایشان. ار نبودی سخنی پیشی کرد^{۱۹} از خداوند تو تا بی زمانی نام زد کرده، قضا کرده شدی میان ایشان. ایشان کمیراث گرفتند کتاب از پس ایشان، در گمامندی هند از آن گمامند کسنار. **۱۵** آنرا بخوان و راست بایست چنان فرموده شدی و پس روی مکن آرزوها ایشانرا. بگه: بگرو یستم بدان فرود کرد خدای از کتاب و فرموده شدم تا راستی کم میان شما. خدای خداوند ایما و خداوند شما، ایما را عملها ایما و شما را عملهای شما.

۱- بدس پری: برسانی؛ بیم کنی.

۲- روز بهم آمدن: روز قیامت.

۳- گمامندی: شک و گمان.

۴- گهیش: بهشت.

۵- خهستی: خواستی؛ می خواست.

۶- نصرت کنار: یاری گر.

۷- اختلاف کردید: اختلافیم.

۸- و ستم کردم: توکل کردم؛ دل بسته.

۹- واز آمدن: باز آمدن.

۱۰- آفریدگار: آفریننده.

۱۱- ازنها: گونه ها؛ جفت ها.

۱۲- اشنوا: شنوا.

۱۳- خزینها: مقالید؛ کلیدها.

۱۴- دیدور کرد: پیدا کرد؛ پدید کرد.

۱۵- بی تو: به تو.

۱۶- مپراکنید: پراکنده شوید.

۱۷- بی: به سوی.

۱۸- بنپراکنند: پراکنده نشدند.

۱۹- پیشی کرد: پیشی گرفت.

حجت نیست میان ایما و میان شما. خدای بهم کند^۱ میان ایما و بی اوی است شدن جای^۲.
 ۱۶- ایشان کمی پیکار کنند در خدای از پس آن جواب کرده شد^۳ اویرا، حجت
 ایشان شکسته بهد^۴ نزدیک خداوند ایشان؛ و ایشان بهد خشمی و ایشانرا عذاب سخت بهد .
 ۱۷- خدای او یست کفرود کرده^۵ کتاب به حق و ترازو^۶، چی دانسته کند^۷ ترا؟ شاید
 رستاخیز نزدیک است. ۱۸- می شتاو کنند^۸ بدان ایشان کنمی گرویند بدان، ایشان
 کبگرو یستند ترسیداران^۹ اند از آن و می دانند کان حق است. بدان که ایشان می پیکار
 کنند در رستاخیز، دروی رهی دور بند. ۱۹- خدای مهروان^{۱۰} است به بندگان اوی،
 روزی دهد کرا خواهد؛ اوی است قوی عزیز. ۲۰- کی هست می خواهد کشته ی^{۱۱}
 آن جهن، بیوزایم اویرا در کشت آن و کی هست می خواهد کشته ی این گیتی، دهیم اویرا
 از آن و نهد اویرا در آن جهن هیچ نیاوه ی^{۱۲}. ۲۱- یا ایشانرا شریکانی پدید کردند
 ایشانرا از دین، آن دستوری نکرد^{۱۳} بدان خدای. از نبودی سخن داوری قضا کرده شدی^{۱۴}
 میان ایشان. و ستم کاران ایشانرا بهد عذاب دردمند کنار^{۱۵}. ۲۲- گیتی^{۱۶} ستم کاران را
 ترسیداران زان کسب کردند و آن افتادار^{۱۷} است بدیشان. و ایشان کبگرو یستند و کردند
 نیکیا در مرزارهای گهیشت^{۱۸} بند. ایشانرا آن می خواهند نزدیک خداوند ایشان. آن آنست
 فضل بزرگ. ۲۳- آن آنست می میزدک برد^{۱۹} خدای بندگان اویرا، ایشانرا
 کبگرو یستند و کردند نیکیا. بگه^{۲۰}: نمی خواهیم از شما و رآن مزدی بی دوستی در نزدیکی.
 کی کسب کند نیکوی بیوزایم اویرا در آن نیکوی، خدای آمرزیدگاری شکر-
 پذیرفتار^{۲۱} است. ۲۴- یا می گهند^{۲۲} درحیند^{۲۳} و رخدای دروغ، ار خواهد خدای مهر-
 کند و ردل تو ابو عا کند خدای باطل را



- | | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| ۱- بهم کند: گرد کند؛ همراه آورد. | ۱۳- دستوری نکرد: رخصت نداد. |
| ۲- شدن جای: بازگشتن گاه. | ۱۴- قضا کرده شدی: گزارده می شد. |
| ۳- جواب کرده شد: پاسخ داده شد. | ۱۵- دردمند کنار: دردناک. |
| ۴- شکسته بهد: تباہ و ناچیز بود. | ۱۶- گیتی: بینی. |
| ۵- کفرود کرد: که فرود کرد. | ۱۷- افتادار: فرود آورنده بودنی. |
| ۶- ترازو: ترازو. | ۱۸- گهیشت: بهشت. |
| ۷- چی دانسته کند: چه دانای کند. | ۱۹- می میزدک برد: مزده می دهد. |
| ۸- می شتاو کنند: می شایبند. | ۲۰- بگه: بگو. |
| ۹- ترسیداران: ترسندگان. | ۲۱- شکر پذیرفتار: سپاس دارنده. |
| ۱۰- مهروان: مهربان. | ۲۲- می گهند: می گویند. |
| ۱۱- کشته: کشت؛ زار. | ۲۳- درحیند: فراموشی؛ فرامی یافد. |
| ۱۲- نیاوه: بهره؛ نرخ. | |

و درست کند^۱ حق را به سخنان اوی. اوی داناست بدان در گورها^۲. **۲۵** اوی
 او یست کبپیرد^۳ توبه از بندگان اوی و عفو کند از گستیا و داند آن می کنند. **۲۶** و
 جواب کند ایشانرا کبگرو یستند و کردند نیکیا و بیوزاید^۴ ایشانرا از فضل اوی. و کافران
 ایشانرا عذابی سخت بهد. **۲۷** ار فراخ کردی^۵ خدای روزی بندگان او یرا، گذشتاری.
 کردی^۶ در زمین بی^۷ فرود کند به اندازهی آن خواهد. اوی به بندگان اوی آگهی بینا.
۲۸ اوی او یست کفرود کند^۸ باران از پس آن نومید شدند و بهرا کند رحمت اوی،
 اوی است ولی ستوده. **۲۹** از نشانهای اوی است آفریدن آسمانها و زمین و آن
 بهرا کند در آن دوا^۹ از موحنده ی^{۱۰}، اوی ور بهم کردن^{۱۱} ایشان ازمان^{۱۲} خواهد توانا.
۳۰ آن رسید به شما از مصیبتی تبدان^{۱۳} کسب کرد دستهای شما و عفو کند از فروانی^{۱۴}.
۳۱ و ناید^{۱۵} شما پیشی کناران^{۱۶} در زمین و نهید شما را از بیرون خدای هیچ ولی و
 فی نصرت کناری^{۱۷}. **۳۲** از نشانهای اوی است کشتیهای رفتار^{۱۸} در دریا چون کها.
۳۳ ار خواهد ساکن کند^{۱۹} باد را تمانند^{۲۰} استاداران^{۲۱} ور پشت آن. در آن نشانها هر
 شکبوی کناری^{۲۲} شکر گزاردار را. **۳۴** یا هلاک کند ایشانرا بدان کسب کردند و
 عفو کند از فروانی. **۳۵** و داند ایشان کمی پیکار کنند در آیتهای ایما، نهید ایشانرا
 هیچ گرغختن جای. **۳۶** آن داده شدید از چیزی تبر خورداری زندگانی این گیتی؛ و
 آن نزدیک خدای است گیه و باقی تر ایشانرا کبگرو یستند، ورخداوند ایشان می وستام
 کنند^{۲۳}. **۳۷** ایشان می دور بند از کبیرتهای بزه و فاحشیا، ازمان درخشم شدند
 ایشان... در گردانند. **۳۸** ایشان کجواب کردند خداوند ایشانرا، و بپای کردند غماز،
 و کار ایشان اشارت بهد میان ایشان وزان

- ۱- درست کند: راست کند؛ ثابت کند.
- ۲- گورها: سینه ها؛ دلها. ه
- ۳- کبپیرد: که پذیرد.
- ۴- بیوزاید: بیفزاید.
- ۵- فراخ کردی: می گستر.
- ۶- گذشتاری کردی: از حد درمی گذشت.
- ۷- بی: لکن.
- ۸- کفرود کند: که فرود کند.
- ۹- آن دوا: آن دوا.
- ۱۰- موحنده: جمنده.
- ۱۱- بهم کردن: فراهم کردن؛ گرد آوردن.
- ۱۲- ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.
- ۱۳- تبدان: پس بدان. ه
- ۱۴- فروانی: بسیاری.
- ۱۵- ناید: نیستید.
- ۱۶- پیشی کناران: معجزین: عاجز کنندگان.
- ۱۷- نصرت کار: یاریگر.
- ۱۸- رفتار: رونده؛ روان.
- ۱۹- ساکن کند: آرام کند؛ بنشانند.
- ۲۰- تمانند: تا بمانند؛ تا باشد. ه
- ۲۱- استاداران: ایستادگان.
- ۲۲- شکبوی کار: شکبیه.
- ۲۳- می وستام کند: توکل می کنند.

وَذَمَّ نَاصِرِيهِمْ وَكَفَّرَ لِقَائِهِمْ أَضَانِيَهُمْ أَلْبَغِي مَعْرِفَتِهِمْ وَجَزَّأَتِيهِمْ سَيِّئَةً
وین دادم ایشان را جزئی گند ایشان از زمان سید بدشان کسباری ایشان می دانند و این کسبی سستی
 مَثَلُهَا أَقْنَعُ عَيْنِي وَأَضِلُّهَا فَاخْرُجْ عَلَيَّ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْظَّالِمِينَ وَلَمَّا أَنْتَصَرْتَهُ
مخیران یکا عینیکه و کذا که کردی در خواب است او حق دست ندارد بین کار این را یکا داد و از در پیش
 خَلِيلِهِ فَأَوْكَيْتَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ هَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ
سبیل اوست ایشان نیست و نشان مع بود بزه در میان است که نمی کند و در میان
 وَلَيَعْلَمُونَ فِي الْأَرْضِ نِعْمَ الْفَوَقُ أَوْكَيْتَ لَهُمْ عَذَابَ الْبَعْرِ وَلَمْ يَصِدُّوهُ وَعَجَبُوا أَنْ
ای گستاخ بگفت در حق ایشان است از این عذاب او در دست کار یکا شکوای کند و در کلام
 لَيْلًا لَمْ يَزِدْهُمُ الْخَوْفَ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ شَيْءٍ وَفَوَيْتَ الظَّالِمِينَ
این از سستی کارها سواد می کند که خدای نیست او را حق ولی از سر او یکا سبب کارها را
 لَمَّا دُفِئُوا إِلَى الْعَذَابِ يَقُولُ الَّذِينَ هُمْ فِيهِ لَوْلَا نِلَّ إِلَى مِرَّةٍ مِنْ هَبِيلٍ وَتَوَسَّعُوا بِغُرُوضٍ عَلَيْهِمْ
او را می سبقت عذاب یکا که می آید است یکا از کسبی مع را یکا که می آید است عذبت که در میان
 كَأَمْطَرٍ مِنَ الْمَاءِ يَمْطَرُونَ مِنْ لَحْمٍ مَوْجَعٍ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْغَايِبِينَ
غیبی ستودار از که می آید از حق می آید که می آید ایشان می آید زبان گویان
 الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ يَنْفَعُهُمْ وَأَمْثَلُهُمْ ثَوْرٌ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ
ایشان که زبان گویان در همه ایشان و اهلان ایشان بود و ستاخی میان که سبب کاران در حق می آید
 مُقِيمٍ وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ أُولِيَاءٍ أَنْتَصِرُوا نَصْرَ مَنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا
لایبند یکا ایشان را هم و قیام که می آید ایشان را از بیرون خدای سواد می کند خدای
 لَهُ مِنْ هَبِيلٍ اسْتَجِيبُوا لِلَّذِينَ يَكْفُرُونَ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَنَّهُمْ لَحْمٌ مَرْجُولٌ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ
او را مع جواب کند خداوند آنها را از حق آن که آید و در حق که می آید ایشان را از حق می آید
 مِنْ قَبْلِ آيَةِ هَذِهِ وَمَا لَكُمْ مِنَ الْكُفْرِ أَنْ تَكُونُوا فِي أَعْيُنِنَا أَمْثَلُ الْإِنْسَانِ عَلَى جِمْرِ
مع ستا جای از در و شهد سوار او مع انکار کردی حد از سبب می تواند که می آید از حق می آید در میان
 حَقُونِ أَنْ تَكُونَ عَلَى الْأَبْلَاعِ وَلَمَّا آتَاكُمْ هَذَا الْإِنْفَالُ مِمَّا دَخَلْتُمْ فِيهِ
که می آید از حق سوار سبب می آید ایا از زمان بختابان ایا که می آید از حق می آید با حق می آید
 بِمَا دُونَ أَنْ تَجْعَلَهُمْ هَيْهَ يَفَاقَةُ مَتَّ أَنْ يَنْصَرُوا فَإِنَّ الْإِنْفَالُ كَعَمُودٍ لَهُ مَالُ
این از سبب بدشان کسبی بدان می آید و سبب ایشان سبب ایشان است که می آید از حق می آید
 الْبُكَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ بَيْنِ مَا يَشَاءُ يَنْبَغُ لَكُمْ أَنْ تَكُونَ فِي أَعْيُنِنَا وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ
ایشانها و در حق می آید از خود دهد سوار او مع ما که می آید و در حق می آید سوار او مع حق

روزی دادیم ایشانرا می خزین کنند^{۳۹}. ایشان ازمان رسد بدیشان گذشتاری^۲، ایشان می داد واز آرند^{۴۰}. پاداش گستی^۴ گستی هم چنان؛ کی عفو کند و نیکی کند مزدای و رخدای است، اوی دوست ندارد ستم کاران را. کسی داد واز آرد پس ستم اوی، ایشان نیست و ریشان هیچ بزه ی. بزه و ریشان است کمی ستم کنند^۵ و مردمان و می گذشتاری کنند^۶ در زمین بجد^۷ حق، ایشان ایشانرا بهد عذابی دردمند کنار^۸. کی شکیوای کند^۹ و درگذارد^{۱۰}، آن از منشی^{۱۱} کارها. کرا وی ره کند خدای، نیست او یرا هیچ ولی از پس اوی. گیتی ستم کاران را، ازمان^{۱۲} گینند^{۱۳} عذاب، می گهند^{۱۴}: ای هست بی واز گشتن هیچ راهی؟ گسینی ایشانرا می عرضه کرده شدند و آن نرم شداران^{۱۵} از خواری، می نگرند از چشمی پنهام^{۱۶}. گهند ایشان کبگرو بستند^{۱۷} زیان کرا^{۱۸} ایشان که زیان کردند و رنفسها ایشان و اهلان ایشان به روز رستاخیز. بدان که ستم کاران در عذابی دایم بند. نهبد ایشانرا هیچ ولیانی کنصرت کنند ایشانرا از بیرون خدای، کرا وی ره کند خدای، نهبد او یرا هیچ راهی. جواب کنید خداوند شما را از پیش آن که آید روزی واز گشتن نسبد آنرا از خدای. نهبد شما را هیچ ستاد جای^{۱۹} آن روز و نهبد^{۲۰} شما را هیچ انکار کردنی. ار روی گردانند نفرستادیم ترا و ریشان نگه وانی. نیست ورتوا بی رسانیدن، ایما ازمان بهچشانیم انسان را زیا رحقی رامشتی شهد^{۲۱} بدان. ار رسد بدیشان گستی بدان پیش کرد دستها ایشان، انسان ناسپاس است. خدای را پادشای آسمانها و زمین بیافرند آن خواهد، دهد کرا خواهد مادگان و دهد کرا خواهدنران.



- ۱- می خزین کنند: هر یکه می کنند.
- ۲- گذشتاری: از حد گذشتن.
- ۳- می داد واز آرند: کین می کشند؛ داد می ستانند.
- ۴- گستی: بدی.
- ۵- کمی ستم کنند: که ستم می کنند.
- ۶- می گذشتاری کنند: افزونی می جویند.
- ۷- بجد: جز از؛ غیر از.
- ۸- دردمند کنار: دردناک.
- ۹- شکیوای کد: شکیبایی کند.
- ۱۰- درگذارد: درگذارد؛ بیمارزد.
- ۱۱- منشی: عزم؛ اندیشه؛ آهنگ و تصمیم درست.
- ۱۲- ازمان: چون؛ هنگامی که.
- ۱۳- گینند: می بینند.
- ۱۴- می گهند: می گویند.
- ۱۵- نرم شداران: فروتنان؛ ترسندگان.
- ۱۶- پنهام: پنجاه.
- ۱۷- کبگرو بستند: که بگرو بستند.
- ۱۸- زیان کرا: زیان کاران.
- ۱۹- ستادجای: پناه گاه.
- ۲۰- نهبد: نباشد.
- ۲۱- رامشتی شهد: شاد شود.

۵۰ یا جفت کند^۱ ایشانرا نران و ماده گان^۲ و کند کرا خواهد نازاینده^۳، اوی دانای توانا. ۵۱ نهبد^۴ بشری را که سخن گهده^۵ اویرا خدای بی به وحی، یا از گذاره^۶ی حجابی یا بفروستد پیغامبری، وحی کند به فرمان اوی آن خواهد. اوی وردوری^۷ درست کارست. ۵۲ چنان وحی کردیم بی تو ا روحی از فرمان ایما، نبودی کدانستی^۸ چیست کتاب و فی ایمان، بی کردیم آنرا روشنای، ره نمایم بدان کرا خواهیم از بندگان ایما؛ توا^۹ می ره نمای بی راهی راست. ۵۳ راه خدای، اوی کاویراست آن در آسمانها و آن در زمین، بدان بی^{۱۰} خدای شهد^{۱۱} کارها.

مکیه

سورة الحلیة سبع آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ سوگند به حا و میم. ۲ و به کتاب دیدور. ۳ ایما کردیم آنرا قرانی به تازی، شاید کشما خرد را کار فرماید. ۴ آن در اصل کتاب است نزدیک ایما^{۱۲} است وردوری درست کار. ۵ ای ببریم از شما وحی به روی گردانستن^{۱۳} که بید قومی توهی کناران^{۱۴}؟ ۶ چند بفروستادیم از پیغامبری در نخستینان. ۷ و نیامد بدیشان هیچ پیغامبری یا فی بودند بدان می اوسوس- کردند^{۱۵}. ۸ هلاک کردیم سخت را از ایشان بگرفتن^{۱۶} و بگذشت^{۱۷} صفت نخستینان. ۹ ار پرسى ایشانرا کی آفرید آسمانها و زمین؟ گهند: بیافرید ایشانرا عزیز دانا. ۱۰ اوی که کرد شما را زمین را گستری^{۱۸} و کرد شما را در آن راهها، شاید کشما ره برید^{۱۹}. ۱۱ اوی کفرود کرد^{۲۰} از آسمان آوی^{۲۱} به اندازه، زنده کردیم بدان شهری مرده را، چنان می بیرون آورده شید. ۱۲ اوی که بیافرید ازنها^{۲۲} را همه ی آن و کرد شما را از

۱۳ - روی گردانستن: روی گردانیدن.

۱۴ - توهی کناران: گراف کناران.

۱۵ - می اوسوس کردند: افسوس می کردند: استهزا می کردند.

۱۶ - بگرفتن: سخت گرفتن.

۱۷ - بگذشت: بگذشت.

۱۸ - گستری: بستری. ۰

۱۹ - ره برید: راه یابید.

۲۰ - کفرود کرد: که فرود کرد.

۲۱ - آوی: آبی.

۲۲ - ازنها: جفت ها؛ گونه ها. ۰

۱ - جفت کند: جفت دهد؛ بهم دهد.

۲ - ماده گان: ماد گان.

۳ - نازاینده = غیثم.

۴ - نهبد: نباشد.

۵ - سخن گهد: سخن گوید.

۶ - گذاره: پس.

۷ - وردور: برتر؛ بزرگتر.

۸ - کدانستی: که دانستی.

۹ - توا: تو.

۱۰ - بی: به؛ به سوی.

۱۱ - شهد: شود.

۱۲ - ایما: ما.

کشتیا و ستوران آن می ور نشینید^۱. ۱۳ تا راست بایستید ور پشتهای آن، واز ایاد کنید^۲ نعمت خداوند شما، ازمان راست بایستید ورآن و گوهد^۳: پاکی او یرا که نرم کرد ایما را این، و نبودم آنرا توانان. ۱۴ ایما بی خداوند ایما واز گشتاران^۴ هند. ۱۵ کردند او یرا از بندگان اوی نیاوهی^۵؛ انسان ناسپاسی دیدورست. ۱۶ یا گرفت زان بیافرید دختران بگزید شما را بهپسران. ۱۷ ازمان میزدک برده شهد^۶ یکی زیشان بدان بزد خدای را مثلی، شهد^۷ روی اوی سیاه و اوی اندهگن. ۱۸ ای کی ورآید در پیرایه^۸، اوی در پیکار کردن جد^۹ دیدورست. ۱۹ کردند فریشتگان را ایشان کایشان بندگان خدای اند، مادگان-ای حاضر شدند^{۱۰} به آفرینشت^{۱۱} ایشان؟ انوز نویشته شهد^{۱۲} گوی ایشان و پرسیده شند^{۱۳}. ۲۰ گفتند: ار خهستی^{۱۴} خدای، برستون نکردی ایما^{۱۵} ایشانرا، نیست ایشانرا بدان هیچ علمی، ناند^{۱۶} ایشان بی می دروغ گهند. ۲۱ یا دادیم ایشانرا کتابی از پیش اوی، ایشان بدان دست در زداران^{۱۷} هند. ۲۲ بل گفتند: ایما گندادیم پدران ایما را ور دینی، ایما وراثرا ایشان ره برداران اند. ۲۳ چنان نفرستادیم از پیش تو در دهی هیچ بدس بری، تابی گفتند نعمت دادگان آن: ایما گندادیم پدران ایما را ور دینی، ایما وراثرا ایشان پی برداران^{۱۸} هند. ۲۴ بگه: ای ار آوردم به شما ره نمودارتر از آن گندادید^{۱۹} ورآن پدران شما را؟ گفتند: ایما بدان فرستاده شدید بدان کافران اند. ۲۵ داد واز آوردم ازیشان، بنگر چون بود فرجام دروزن گرفتاران^{۲۰}. ۲۶ که گفت ابرهم پدر او یرا و قوم او یرا: من وی زار هم^{۲۱} از آن می برستون کنید. ۲۷ بی اوی که بیافرید مرا، اوی ره نماید مرا. ۲۸ کرد آنرا سخنی ماندار^{۲۲} در فرزندان اوی، شاید کایشان

۱۲ - نویشته شهد: نوشته شود.

۱۳ - پرسیده شند: پرسیده شوند.

۱۴ - خهستی: خواستی؛ می خواست.

۱۵ - برستون نکردی ایما: نمی پرستیدم.

۱۶ - ناند: نیستند.

۱۷ - دست در زداران: جنگ در زدگان.

۱۸ - پی برداران: پی گیرندگان؛ پی برندگان.

۱۹ - گندادید: یافتید.

۲۰ - دروزن گرفتاران: بدروغ دارندگان.

۲۱ - وی زارهم: بی زارم.

۲۲ - ماندار: پاینده و پایدار.

۱ - می ور نشینید: سوار می شوید.

۲ - ایاد کنید: یاد کنید.

۳ - گوهد: می گوید.

۴ - واز گشتاران: بازگردندگان.

۵ - نیاوه: بهره؛ نصیب.

۶ - میزدک برده شهد: مژده داده شود.

۷ - شهد: شود.

۸ - پیرایه: زور؛ راستگی.

۹ - جد: غیره؛ جز آن.

۱۰ - حاضر شدید: گواه بودند.

۱۱ - آفرینشت: آفرینش.

واز آیند. ۲۹ بل برخورداری دادم این گره را و پدران ایشانرا، تا آمد بدیشان حق و پیغامبری دیدور. ۳۰ ازمان آمد بدیشان حق، گفتند: این جادوی و ایما^۱ بدان کافران اند. ۳۱ گفتند چرا فرود کرده نشد این قرآن و مردی ازدوده بزرگ؟ ۳۲ ای ایشان می قسمت کنند رحمت خداوند ترا؟ ایما قسمت کردیم میان ایشان زیشت^۲ ایشان در زندگانی این گیتی. و داشتیم برخی را زیشان زور برخی درجهاء، تا گیرد برخی زیشان برخی را اوسوس^۳. و رحمت خداوند توا گیه^۴ زان می بهم کنند. ۳۳ ار آنرا نیست که بند مردمان یک گره، کردی ایما کرا می کافر شهد به خدای، خانها ایشانرا شفتهای^۵ از سیم و نردوانها و رآن می ورشند^۶. ۳۴ خانها ایشانرا درها و تختها و رآن می تکیه کنند. ۳۵ و آرایشتی^۷ ناند^۸ همه آن یا فی^۹ برخورداری زندگانی این گیتی و آنجهن، نزدیک خداوند تو^{۱۰} پرخیزکاران را. ۳۶ کی روی گرداند از ایاد کرد خدای سبب کنیم^{۱۱} او یرا دیوی، او یرا قرینی. ۳۷ ایشان می واززند ایشانرا از ره ومی پندارند^{۱۲} گایشان ره برداران^{۱۳} اند. ۳۸ تا ازمان^{۱۴} آیند بدیما گهد: یا کاشکی میان من و میان توا دوری دو مشرق بید. گد^{۱۵} است قرین. ۳۹ منفعت نکند شما را امروز که ستم کردید، شما در عذاب شریک شداران^{۱۶} بید. ۴۰ ای تو می اشنوانی کوتان^{۱۷} را، یا می ره غای کوران را، کی هست دروی رهی دیدور؟ ۴۱ ار ببرند ترا ایما زیشان داد واز آورداران^{۱۸} اند. ۴۲ یا بنمایم ترا آن وعده کردیم ایشانرا، ایما وریشان توانان هند. ۴۳ وازگیر^{۱۹} بدان وحی کرده شد بی توا، توا ور رهی راست می. ۴۴ آن شرفی ترا و قوم ترا انوز پرسیده شدند^{۲۰}.

۱۲ - می پندارند: می پندارند.

۱۳ - ره برداران: راه برندگان.

۱۴ - ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.

۱۵ - گد: بد.

۱۶ - شریک شداران: انبازان.

۱۷ - کوتان: کران.

۱۸ - داد واز آورداران: کینه کشندگان.

۱۹ - وازگیر: دست درزن؛ نگهدار.

۲۰ - انوز پرسیده شد: سوف تسألون: زود بود که میرسد.

شما را.

۱ - ایما: ما.

۲ - زیشت: زندگانی؛ روزی.

۳ - اوسوس: استهزاء.

۴ - گیه: به؛ بهتر.

۵ - شفتها: سفبها.

۶ - می ورشند: به بالا می روند.

۷ - آرایشتی: آرایشی.

۸ - ناند: نیستند.

۹ - یانی: نَما: مگر.

۱۰ - خداوند تو: خداوند تو.

۱۱ - سبب کنیم: بینگیریم؛ بگماریم.

۴۵) پیرس کرا بفرستادیم از پیش تو از پیغامبران ایما: ای کردیم از بیرون خدای
 خدایانی، می برستون کرده شند؟ ۴۶) بفرستادیم موسی را به آیت‌های ایما بی فرعون و گره
 اوی، گفت: من پیغامبر خداوند جهانیان ام. ۴۷) ازمان آورد بدیشان آیت‌های ایما، ازمان
 ایشان از آن می خندیدند. ۴۸) نمی نمود ایشانرا هیچ نشانی تا بی آن مهتر بود از
 مانسته ی آن و بگرفتیم ایشانرا به عذاب، شاید کایشان واز آیند. ۴۹) گفتند یا
 جادوسار؟ بخوان ایما را خداوند توا، بدان عهد گرفت نزدیک توا، ایما ره برداران^۵ هم.
 ۵۰) ازمان واز کردیم ازیشان عذاب، ازمان ایشان می پیمان شکندند. ۵۱)
 بخواند فرعون در قوم اوی، گفت: یا قوم من! ای نیست مرا پادشای مصر و این جوهرها می رود
 از زیر من؟ ای نمی گینید؟ ۵۲) بل من گیه ام از این کاوی خوارست و نکامد^۸ که
 دیدور کند. ۵۳) چرا اوکنده نشد^۹ و وی دستورنجهای^{۱۰} از زر یا نیامدند و اوی
 فریستگان هم بند کردگان^{۱۱}. ۵۴) سبک سنجید قوم او یرا فرمان برداری کردند
 او یرا، ایشان بودند قومی فاسقان. ۵۵) ازمان درخشم کردند ایما را، داد واز آوردیم^{۱۲}
 ازیشان، غرق کردیم ایشانرا هم. ۵۶) کردیم ایشانرا سلفی^{۱۳} و مثل وادمینان^{۱۴} را.
 ۵۷) ازمان زده شد پسر مریم مثل، ازمان قوم توا از آن می جوخیدند^{۱۵}. ۵۸)
 گفتند: ای خدایان ایسا گیه^{۱۶} اند^{۱۷} یا اوی؟ نزدن آن تراء بی پیکاری را، بل ایشان قومی
 پیکارکشان اند^{۱۸}. ۵۹) نیست اوی بی بنده ی نعمت کردیم و روی و کردیم او یرا مثل
 بنی اسرائیل را. ۶۰) ار خواهیم کنیم از شا فریشتگانی در زمین می خلیفی کنند.
 ۶۱) آن علمی رستاخیز را

- | | |
|------------------------------------------------|--------------------------------------------|
| ۱۱ - هم بند کردگان: هم نشیان. ۰ | ۱ - می برستون کرده شند: پرستیده می شوند. ۰ |
| ۱۲ - دادواز آوردیم: کینه کشیدیم. | ۲ - قابی = ای: مگر. |
| ۱۳ - سلفی: سرگذشتی: گذشته ای: پیشینه ای. | ۳ - مانسته: مانده و همتا: خواهر. |
| ۱۴ - وادمینان: پسینیان. | ۴ - جادوسار: جادوگر؛ جادو. |
| ۱۵ - می جوخیدند: بانگ و فریاد و خروش می کردند: | ۵ - ره برداران: راه یافتگان. |
| روی می گردانیدند. ۰ | ۶ - می پیمان شکندند: پیمان می شکندند. |
| ۱۶ - گیه: به: بهتر. ۰ | ۷ - نمی گینید: نمی بینید. |
| ۱۷ - ایما... اند: ... همنیه. | ۸ - نکامد: نتواند؛ نزدیک نیست. ۰ |
| | ۹ - اوکنده شد: افکنده نشد. |
| | ۱۰ - دستورنجهای: دستبندها. |

گمامند مشوا^۱ بدان، پس روی کنید مرا. این راهی راست است. ﴿۶۲﴾ نگر و از نژند^۲ شما را دیو، اوی شما را دشمنی دیدور است. ﴿۶۳﴾ ازمان آورد عیسی دیدورپها، گفت: آوردم به شما حکمت، تا دیدور کنم شما را برخی آن می اختلاف کنید درآن، پیرخیزید از خدای و فرمان برداری کنید مرا. ﴿۶۴﴾ خدای او یست خداوند من و خداوند شما، برستون کنید^۳ اویرا، این راهی راست است. ﴿۶۵﴾ اختلاف کردند گرپها از میان ایشان، وای ایشانرا که ستم کردند از عذاب روز دردمند کنار^۴. ﴿۶۶﴾ برمر نمی دارند^۵ بی رستاخیز که آید بدیشان ناگهان و ایشان ندانند. ﴿۶۷﴾ دوستان آن روز برخی زیشان برخی را دشمن اند، بی پرخیز کاران. ﴿۶۸﴾ یا بندگان من! فی ترس بهد ورشما امروز و فی شما انده برید. ﴿۶۹﴾ ایشان بگرو یستند به آیتها ایما و بودند نرم شداران^۶. ﴿۷۰﴾ درشید در^۷ گهیشت^۸ شما و انبازان شما می رامشتی شید^۹. ﴿۷۱﴾ می گردانسته شهد^{۱۰} و ریشان کاسهای از زر و قنیهای^{۱۱} و در آنجا آن می آرزوا کنند نفسها و خوش شند^{۱۲} چشمها، شما در آنجا جاودانگان بید^{۱۳}. ﴿۷۲﴾ آن است گهیشت آن که میراث داده شدید آن بدان بودید می کردید. ﴿۷۳﴾ شما را در آنجا میوهی فروان بهد، از آن می خورید. ﴿۷۴﴾ گنه کاران در عذاب دوزخ جاودانگان بند. ﴿۷۵﴾ سست کرده نشد^{۱۴} ازیشان و ایشان در آن نومید شداران^{۱۵}. ﴿۷۶﴾ ستم نکردیم و ریشان، بی بودند ایشان ستم کاران. ﴿۷۷﴾ بخوانند: یا مالک! کو مرگی^{۱۶} قضا کن و ریما خداوند تواء، گهد: شما درنگ کناران^{۱۷} هید. ﴿۷۸﴾ آوردیم به شما حق، بی گویشتر شما حق را دشخوارداشتاران^{۱۸}. ﴿۷۹﴾ یا محکم کردند

- ۱ - گمامند مشوا: به گمان مشوید.
- ۲ - نگر و از نژند: دید که باز برید.
- ۳ - برستون کنید: بپرستند.
- ۴ - دردمند کنار: درد، ک.
- ۵ - برمر نمی دارند: چشم نمی دارند.
- ۶ - نرم شداران: گردن به دگ.
- ۷ - درشید در: درآید در.
- ۸ - گهیشت: نهشت.
- ۹ - می رامشتی شید: ستم کرده می شوید.
- ۱۰ - می گردانسته شهد: گردانیده می شود.
- ۱۱ - کاسهای از زر و قنیهای: کاسهای از زر و نقره.
- ۱۲ - خوش شند: شاد شوند.
- ۱۳ - جاودانگان بید: جاودانگان زنده.
- ۱۴ - سست کرده نشد: سست نگذاشتند.
- ۱۵ - نومید شداران: ناامید شداران.
- ۱۶ - کو مرگی: کی مرگی.
- ۱۷ - درنگ کناران: درنگ کنان.
- ۱۸ - دشخوارداشتاران: دشمنان.

کاری ایما محکم کناران^۱ اند. ^{۸۰} یا می بیندارند کایما نمی اشنیم^۲ نهان ایشان و رازان^۳ ایشان. بلی پیغامبران ایما نزدیک ایشان می نویسند. ^{۸۱} بگه: ار هست خدای را فرزندی، من نخستین برستون کناران^۴ هم. ^{۸۲} پاکی خداوند آسمانها و زمین را، خداوند عرش را، زان می صفت کنند^۵. ^{۸۳} بهیل^۶ ایشانرا تا درشد^۷ و بازی کنند تا پذیره آیند^۸ روز ایشانرا، آن کمی وعده کرده شند^۹. ^{۸۴} اوی او یست در آسمان خدای و در زمین خدای، او یست درست کار دانا. ^{۸۵} بزرگوارست اوی کاو و راست پادشای آسمانها و زمین و آن میان آن دوا^{۱۰}، و نزدیک او یست علم رستاخین، بی اوی واز آورده شید. ^{۸۶} پادشای ندارند ایشان کمی خوانند از بیرون اوی شفاعت، بی کی گوی داد^{۱۱} به حق، و ایشان می دانند. ^{۸۷} ار پرسی ایشانرا: کی آفرید ایشانرا؟ می گهند: خدای؛ چون می گردانسته شند^{۱۲}. ^{۸۸} گفتن^{۱۳} اوی یا خداوند! این گره قومی هند نمی گرویند. ^{۸۹} درگذار^{۱۴} از ایشان، بگه: سلام، انوز بدانند.

سورة الذخیر ثمان وخسون آیت

به نام خدای مهربانی^{۱۵} رحمت کنار. ^۱ سوگند به حا و میم. ^۲ و به کتاب دیدور. ^۳ ایما فرود کردم آنرا در شوی ببر که کرده^{۱۶}، ایما بودیم بدس برداران^{۱۷}. ^۴ در آن محکم کرده شهد هر کاری درست کار. ^۵ کاری از نزدیک ایما، بودیم فرستاداران^{۱۸}. ^۶ رحمتی را از خداوندتوا، اوی او یست اشتوای دانا. ^۷ خداوند آسمانها و زمین و آن میان آن دوا، ارهید یقین شداران^{۱۹}. ^۸ نیست خدای مگر اوی زنده کند و میراند، خداوند شما و خداوند پدران شما نخستینان. ^۹ بل ایشان



- | | |
|----------------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - محکم کناران: محکم کنندگان. | ۱۱ - گوی داد: گویای داد. |
| ۲ - می اشیم: می شوی. | ۱۲ - می گردانسته شد: می گردانندشان. |
| ۳ - رازان: راز. | ۱۳ - گفتن: گفته: گفتن. |
| ۴ - برستون کناران: پرستندگان. | ۱۴ - درگذار: عمو کی: در گذار. |
| ۵ - می صفت کند: وصف می کنند. | ۱۵ - مهربانی: مهربانی. |
| ۶ - بهیل: بگذرد: دست بردار. | ۱۶ - سرکه کرده: با برکت. |
| ۷ - تادرسد: تا در شوی. | ۱۷ - بدس برداران: بیم کنندگان. |
| ۸ - پذیره آیند: برسد: ملاقات کنند. | ۱۸ - فرستاداران: فرستندگان. |
| ۹ - کمی وعده کرده شند: که وعده کرده می شوند. | ۱۹ - یقین شداران: بی گمانان. |
| ۱۰ - دوا: دوا. | |

وَمَنْ يَلْعَنُوا فَإِنَّ رَيْبَ يَوْمٍ ثَانٍ قَدْ عَلِمَ خَانَ سَمِينٌ يُعْلِي الْقَتْلَ فَمَا أَغْنَاهُ
الْعَذَابُ لَهَا أَكْثَفُ عَذَابُ الْعَذَابِ أَنَا مَوْمِنُونَ أَنِّي لَمَعُ الْوَكُوفِ وَفِي
جَاهِ مَدِينَتِكَ مَبِيتٌ تَرَوُا غَنَاهُ وَقَالُوا أَمَعْلَمُ فَيَمْنُونَ أَنَا كَاتِبُوا
الْعَذَابُ فَإِنَّ لَكَ غَنَاهُ وَنَ يَوْمَ يَكْفِيكَ الْبَطْنُ الْبَطْنُ الْبَطْنُ الْبَطْنُ الْبَطْنُ الْبَطْنُ
وَلَعْنَةُ فَتَنَاهُ لَمَعُ فَوْعُونَ وَجَاهِ مَدِينَتِكَ كَرِيمُونَ أَنَا وَالْإِيمَانُ
إِلَهُ أَنْ لَكَ مَدِينَتِكَ وَأَنْ لَا تَقُولُوا عَلَيَّ إِلَهُ أَنْ لَكَ مَدِينَتِكَ وَأَنْ لَا تَقُولُوا
فَأَنْ عَمَّ مَدِينَتِكَ وَتَكُونُ أَنْ تَكُونُ وَأَنْ لَمْ تَكُونُ أَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ
أَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ
وَهَذَا إِلَى تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ
وَمَنْ لَكَ كَرِيمٌ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ
فَوَقَالَ لَمْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ
وَلَعْنَةُ لَكَ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ
الْمَدِينَتِكَ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ
فَأَمَّا أَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ وَأَنْ تَكُونُ

درگمانندی می بازی کنند. ﴿۱۰﴾ برمرگیر^۱ آن روز آرد آسمان دودی دیدور^۲.
 ﴿۱۱﴾ می ورپوشد و مردمان این غذایی دردمندکنار^۳. ﴿۱۲﴾ خداوند ایما! واز کن
 ازما عذاب؛ ایما گروستاران^۴ هم. ﴿۱۳﴾ چون بهد ایشانرا ایاد کرده، آمد بدیشان
 پیغامبری دیدور. ﴿۱۴﴾ واز گشتند^۵ از وی و گفتند: آموخته ی دیوانه. ﴿۱۵﴾
 ایما^۶ وازکناران^۷ عذاب اند، خجاره^۸ شا برستون کناران^۹ هید. ﴿۱۶﴾ آن روز بگیرد
 گرفتن مهر^{۱۰}، ایما داد واز آورداران^{۱۱} هند. ﴿۱۷﴾ بیازمودیم پیش ایشان قوم فرعون را و آمد
 بدیشان پیغامبری بزرگوار. ﴿۱۸﴾ که بگزایدی من بندگان خدای را، من شا را
 پیغامبری خستوار^{۱۲} هم. ﴿۱۹﴾ و زور فرازی مکنید^{۱۳} و رخدای، من آوردم به شا حجتی
 دیدور. ﴿۲۰﴾ من واز داشت خهسم^{۱۴} به خداوند خود و خداوند شا که بسنگ بکشید
 مرا. ﴿۲۱﴾ ار راست کر نگیرید^{۱۵} مرا، ورتا شید^{۱۶} از من. ﴿۲۲﴾ بخواند خداوند
 اویرا، این گره قومی گنه کاران اند. ﴿۲۳﴾ بیر بندگان مرا به شو، شما پس-
 روی کردگان^{۱۷} هید. ﴿۲۴﴾ وهیل^{۱۸} دریا را خشک، ایشان سپهی غرق کردگان هند.
 ﴿۲۵﴾ چند بهیشتند^{۱۹} از بوستانها و چشمها. ﴿۲۶﴾ و کشها و جایگهی خوش.
 ﴿۲۷﴾ و نعمتی بودند در آن رامشتی شداران^{۲۰}. ﴿۲۸﴾ چنان میراث دادیم آن قومی
 دیگران را. ﴿۲۹﴾ بنگریست و ریشان آسمان و زمین و نبودند زمان دادگان. ﴿۳۰﴾
 برهانتیم بنی اسرائیل را از عذاب خوارکنار^{۲۱}. ﴿۳۱﴾ از فرعون، اوی بود زور فرازی از
 توهی کناران^{۲۲}. ﴿۳۲﴾ بگزیدیم ایشانرا و رعلمی و رجهانیان. ﴿۳۳﴾ و دادیم ایشانرا از
 دیدوریا، آن در آن آزمایشتی دیدور بود. ﴿۳۴﴾ این گره می گهند: ﴿۳۵﴾ نیست
 آن بی مرگی ایما نخستین و نیم ایما انگیختگان.

- ۱- برمرگیر: حشده ر.
- ۲- دیدور: آشکر: سدا.
- ۳- دردمند کنار: دردناک.
- ۴- گروستاران: گرو پدگان.
- ۵- ایاد کرد: یاد کرد؛ یاد کردن.
- ۶- واز گشتند: ر گشت.
- ۷- ایما: ما.
- ۸- وازکناران: گنایندگان.
- ۹- خجاره: سد؛ کم.
- ۱۰- برستون کناران: پرستندگان. در قرآن «عائدون»
- ۱۱- است کاتب «عابدون» خوانده است.
- ۱۲- داد واز آورداران: کینه کشان.
- ۱۳- حستوار: استوار.
- ۱۴- زور فرازی مکنید: برتری مجوید.
- ۱۵- واز داشت خهسم: پناه گرفته.
- ۱۶- راس کر نگیرید: نگرورید.
- ۱۷- ورتا شید: جدا شوید؛ به یک سو شوید.
- ۱۸- وهیل: پس روی کردگان؛ از پس آیدگان.
- ۱۹- وهیل: نگذار؛ دست بردار.
- ۲۰- بهیشتند: رها کردند؛ دست در گذاشتند.
- ۲۱- رامشتی شداران: شاعران؛ نازیدگان.
- ۲۲- حوارکار: خوارکننده.
- ۲۳- تسوهی کساران: گزاف کناران؛ اسراف کنندگان.

۳۶) بیارید پدران ایما را ارهید^۱ راست گفتاران. ۳۷) ای ایشان گیه اند یا قوم
 تبع و ایشان کاز پیش ایشان بودند؟ هلاک کردیم ایشانرا، ایشان بودند گنه کاران.
 ۳۸) نیافریدم آسمانها و زمین و آن میان آن دوا بازی کناران^۲. ۳۹) نیافریدم آن
 دورانی به حق، بی گویشتر^۳ ایشان نمی دانند. ۴۰) روز داوری وعده ایشان است همه.
 ۴۱) آن روز واز نکند دوستی از دوستی چیزی و فی ایشان نصرت کرده شدند. ۴۲)
 بی کی رحمت کرد خدای، اوی او یست عزیز رحمت کنار^۴. ۴۳) درخت زقوم.
 ۴۴) طعامی بزه کر^۵ است. ۴۵) چون روی گدخته^۶ می جوشد^۷ در شکنها^۸.
 ۴۶) چون جوشیدن هم. ۴۷) بگیرد او یرا و بکشید او یرا تابی^۹ میان دوزخ.
 ۴۸) واز بریزید از زور سر اوی از عذاب هم. ۴۹) بجش، توا توی عزیز کریم.
 ۵۰) این است آن بودید بدان می گما منشدید^{۱۰}. ۵۱) پر خیز کاران در جایگی
 خستوار^{۱۱} بند. ۵۲) در بوستانهای و چشمها. ۵۳) می پوشند از سندس^{۱۲} و
 استبرق^{۱۳} رویارویان^{۱۴}. ۵۴) چنان جفت کردیم ایشانرا به حورالعینانی. ۵۵)
 می درخواستند در آن بهر میوه ایمان. ۵۶) نچشند در آنجا مرگی^{۱۵} بی مرگی نخستین؛ و
 نگه داشت ایشانرا از عذاب دوزخ. ۵۷) فضلی از خداوند توا؛ آن آنست دست بردن^{۱۶}
 بزرگ. ۵۸) آسان کردیم آن به زبان توا، شاید کایشان پند پذیرند^{۱۷}. ۵۹)
 بر مرگیر^{۱۸}، ایشان بر مرگفتاران هند.

سورة الجاثیه سبع وثلثمائیه

به نام خدای روزی دادار رحمت کنار.

۱۱ - حنوار: استوار.

۱۲ - سندس: دیزی نازک.

۱۳ - استبرق: دیزی مستر.

۱۴ - رویارویان: رویه روی و بستگان.

۱۵ - مرگی: مرگ.

۱۶ - دست بردن: رستگاری؛ پیروزی.

۱۷ - پند پذیرند: پند گیرند.

۱۸ - بر مرگیر: چشم دار.

۱ - هید: هستید.

۲ - بازی کاران: روی کسندگان.

۳ - گویشتر: بیشتر.

۴ - رحمت کنار: رحیم.

۵ - بزه کر: برهکار.

۶ - روی گدخته: روی گداخته.

۷ - می جوشد: یغلی.

۸ - شکنها: شبکه ها.

۹ - تابی: تابه؛ تا به سوی.

۱۰ - می گما منشدید: به گمان بودید.

۱) سوگند به حا و میم. ۲) فرود کردن کتاب از خدای عزیز درست کار.
 ۳) در آسمانها و زمین نشانها گروستاران^۱ را. ۴) در آفریدن شما و آن پیرا کند
 از موجددهی^۲ نشانها قومی را کمی یقین شدند^۳. ۵) و در غنفل شدن^۴ شو و روز و آن
 فرود کرد خدای از آسمان از روزی، زنده کرد بدان زمین را پس مرگی آن و در گردانستن^۵
 بادها نشانها قومی را کخرد را می کارفرمایند. ۶) آن اند آیتهای خدای، می خوانیم آن
 ورتوا به حق، کدام حدیثی پس خدای و آیتهای اوی بگرویند. ۷) وای هر دروزنی^۶
 بزه کر را. ۸) می اشند^۷ آیتهای خدای، می خوانده شهد^۸ و روی، واز مصر شهد
 بزرگ منشتی کنار، گوهی نیشند آن. میزدک بر^۹ اویرا به غذایی دردمند کنار^{۱۱}.
 ۹) ازمان داند از آیتهای ایما چیزی، گیرد آنرا اوسوسی، ایشان ایشانرا بهد غذایی
 خوارکنار^{۱۲}. ۱۰) از گذاره^{۱۳} ایشان دوزخ بهد، واز نکند ازیشان آن کسب کردند
 چیزی و نی آن گرفتند از بیرون خدای ولیانی و ایشانرا غذایی بزرگ بهد. ۱۱) این
 ره نمونی ایشان که کافر شدند به آیتهای خداوند ایشان، ایشانرا غذایی بهد از غذایی
 دردمند کنار. ۱۲) خدای اویست نرم کرد^{۱۴} شمارا دربارا، می رود کشتیا در آن به
 فرمان اوی و تا بطلید از فضل اوی، شاید کشا شکر گزارید. ۱۳) و نرم کرد شما را
 آن در آسمانها و آن در زمین، همه ازوی، در آن نشانها قومی را کمی حنایست کنند^{۱۵}.
 ۱۴) بگه^{۱۶} ایشانرا کبگرو یستند تا در گذارند^{۱۷} ایشانرا کمی ترسند از عقوبتها خدای،
 تا پاداش دهد قومی را بدان بودند می کسب کردند. ۱۵) کی کنند نیکی تنفس^{۱۸}
 اویرا و کی گدی کند^{۱۹} تور^{۲۰} وی است. واز بی خداوند شما می واز آورده شید.
 ۱۶) دادیم اسرایل را کتاب و حکم و پیغامبری و روزی دادیم ایشانرا از پاکیا و
 فضل کردیم ایشانرا

- ۱ - گروستاران: گرو بدگان.
- ۲ - موجدده: جمنده: جنبنده.
- ۳ - کمی یقین شد: که بی گمان می شوند.
- ۴ - مختلف شدن: آمد و شد.
- ۵ - گردانستن: گردانیدن.
- ۶ - دروزن: دروغ زنده دروغ گو.
- ۷ - می اشند: می شود.
- ۸ - می خوانده شهد: خوانده می شود.
- ۹ - بزرگ منشتی کنار: گردن کش.
- ۱۰ - میزدک بر: مژده ده: بیگاهان.
- ۱۱ - دردمند کنار: دردناک.
- ۱۲ - خوارکنار: خوارکننده.
- ۱۳ - گذاره: پس.
- ۱۴ - نرم کرد: رام کرد.
- ۱۵ - کمی حنایست کند: که می اندیشند.
- ۱۶ - بگه: بگو.
- ۱۷ - در گذارند: بیامزید.
- ۱۸ - تنفس «تلفیه»: مرئس...
- ۱۹ - گدی کند: بدی کند.
- ۲۰ - تور: پس تر.

ورجهانیان. ﴿۱۷﴾ و دادیم ایشانرا دیدوریهایی از کار، اختلاف نکردندی از پس آن آمد بدیشان علم حسدی را میان ایشان، خداوند توا حکم کند میان ایشان بروز رستاخیز درآن بودند درآن می اختلاف کردند. ﴿۱۸﴾ و از کردیم ترا ورشریعی از کار، پس روی کن آنرا و پس روی مکن آرزوهای ایشانرا که نمی دانند. ﴿۱۹﴾ ایشان واز نکنند از توا از خدای چیزی و ستم کاران برخی زیشان ولیان برخی، خدای ولی پرخیزکاران است. ﴿۲۰﴾ این حجتهای مردمانرا و رهغونی و رحمتی قومی را کمی یقین شدند.^۱ ﴿۲۱﴾ یا پنداشتند^۲ ایشان که کسب کردند گستیها^۳ که کنیم ایشانرا چون ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها: گراگرمست^۴ زندگانی ایشان و مرگی ایشان. گد است آن می حکم کنند. ﴿۲۲﴾ بیافرید خدای آسمانها و زمین به حق تا پاداش داده شهد هر نفسی بدان کسب کرد و ایشان ستم کرده نبشند. ﴿۲۳﴾ ای دیدی آنکس را که گرفت خدای او یرا هوای اوی و وی ره کرد او یرا خدای ورعلمی و مهر کرد ورگوش اوی و دل اوی و کرد ورچشم اوی پرده ی. کی می ره غاید او یرا از پس خدای؛ ای پند نپذیرید^۵؟ ﴿۲۴﴾ گفتند: نیست آن بی زندگانی ایما این گیتی می میریم و می زیم و هلاک نمی کند ایما را بی دهر و نیست ایشانرا بدان هیچ علمی، ناند^۶ ایشان بی می ظن کنند. ﴿۲۵﴾ ازمان خوانده شهد وریشان آیتهای ایما دیدوریها، نبود حجت ایشان بی آن که گفتند: بیارید پدران ایما را ارهید راست گفتاران. ﴿۲۶﴾ بگه: خدای زنده کند شما را، واز بمیراند شما را، واز بهم کند شما را تا بی^۷ روز رستاخیز، گما مندی نیست درآن؛ بی گویشتر^۸ مردمان نمی دانند. ﴿۲۷﴾ خدای راست پادشای آسمانها و زمین، آن روز

۱ - کمی یقین شد: که بی گمان می شوند.

۲ - پنداشتند: پنداشتند.

۳ - گستیها: ددیا. ۵

۴ - گراگرمست: برابرست.

۵ - پند نپذیرید: پند نپذیرید.

۶ - ناند: نیستند.

۷ - تا بی: تا به سوی.

۸ - گویشتر: بیشتر. ۵

تَقَوْمُ السَّاعَةِ تَوَمَّيْنَهُ نَحْمَدُ الْمُبْلُوجَ وَتَمَّيْنَهُ كُلَّ امَّةٍ جَاءَتْ كُلَّ امَّةٍ تَدْعِي إِلَى
بَابِ سَهْدِ رَسْتَا جَنَّتِ ان دوزدان سوسند نوهر کباران کچن هر کوی دوزان باغدار هر کجی در حیات سهد
کِتَابُهَا الْيَوْمَ يَتَذَوَّنُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَذَا جُنْدَانَا يَتَطَوَّقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا
نامه اوست امروز بلایش دوازده سید انی نوید ع کردید انولست سزار امانی کج کرد دوزخا به حق انا
كُنَّا اَنْتُمْ هُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَامَا الْيَوْمَ اَمْثُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَبِمَا كُنْتُمْ
بودی می نویسمم ان نوید ع کردید اما انسان نمک و بست و کردید سبکها و رکنه استیاضا
تَصِفُونَ ذُنُوبَكُمْ هَذَا هُوَ الْيَوْمُ الْعَمِيمُ وَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَاعْلَمُوا سَكَنَ اَمَّا نَاقُ
خداوند ایشان دوزخ راوی ان است دست درون دوزخ اما انسان که کافوسند ان نوید استیاضا
تَبْلَى عَلَيْكُمْ فَاَنْتُمْ كَذِبُونَ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مَجْرُومِينَ وَاَمَّا اَصْحَابُ الرَّوْحَةِ الْأَخْرَى
بخوابند و در صفا بزرگ مستی کردید و عید سیدی و کینه و کارل ازمان که سوس و سوس و حدای و است
وَالسَّاعَةُ لَا ذَنْبَ مِنْهَا اَلَمْ تَرَوْا مَا بَدَأَ بِالنَّاسِ اَنْ يَكُنَّ الْاَكْثَرُ مَا تَتَوَقَّعُونَ
و رستاخیز کاندیشو دران کسند بد امرجین رستاخیز من کجیم بد طعن وینا اما
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَتَبِ الْعَرْشَاتُ مَا عَمِلُوا وَخُلُوعُ قُلُوبِهِمْ قَدْ كَانُوا يَكْتُمُونَ وَقُلْ
حق شد اراں بدیدانه ایشانرا کیستند ان کردید و در کت دستار ان نوید اراں به اوس می کردید و کسند
الْيَوْمَ نَخْتِمُكُمْ كَذَابَكُمْ فَتَعْلَمُونَ اَنْتُمْ كَذِبُونَ وَمَا يُكْمِلُ الْاَشْيَاءَ وَالْكَافِرُ
امروز فرموس کم سارا حان فرموس کردید بدیه ایدان دوزخا این و حاکم اما استیاضا سهد سارا
مَنْ تَجِدْ مِنْ الْكَافِرِينَ اِنَّهُمْ اَتَى اللَّهَ هَزُوا اَوْ عَزَّكُمْ الْغُلُوبَةُ اَلَمْ تَعْلَمُوا
هم کهون کلاوی ان بدان سارا کج منیا ابنا و حاکم اوسوچ و لغت سارا و رستاخیز استیاضا
فَالْيَوْمَ لَا تَخْرُجُونَ مِنْهَا وَلَا مَعَكُمْ فَيَتَفَتَحُونَ فَلَهُ الْحَمْدُ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَتَبِ
امروز فرموس کلاوی ان بدان سارا کج منیا ابنا و حاکم اوسوچ و لغت سارا و رستاخیز استیاضا
وَتَبِ الْاَرْضُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْكِبَرُ وَالْعِظَمُ وَالْاَرْضُ هُوَ الْعَرْشُ الْعَظِيمُ
خداوند رست خداوند حاکم ان اوست و کج کردی ابنا و حاکم اوسوچ و لغت سارا و رستاخیز استیاضا
اِنَّكُمْ اِلَى الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلَمْ تَعْلَمُوا اَنْكُمْ اِلَى الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلَمْ تَعْلَمُوا
کلام حدای ان بدان سارا کج منیا ابنا و حاکم اوسوچ و لغت سارا و رستاخیز استیاضا
خَوَاتِمُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَرْشُ الْعَظِيمُ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ
و کج کردی و کج کردی ان بدان سارا کج منیا ابنا و حاکم اوسوچ و لغت سارا و رستاخیز استیاضا
وَمَا تَنْتَهِمُهَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاجِلْ مَعْنَى الَّذِينَ كَفَرُوا اَعْتَابُوا وَاَمَّا مَعْصُونَ قُلْ
ان مانان دوزخا این حق و کج کردی ان بدان سارا کج منیا ابنا و حاکم اوسوچ و لغت سارا و رستاخیز استیاضا

پهای شهد^۱ رستاخیز، آن روز زیان کردند^۲ توهی کناران^۳. گیتی هر گرهی را
 ورزاناو افتادار^۴، هر گرهی می خوانده شهد بی^۵ نامه اوی، امروز پاداش داده شید آن بودید
 می کردید. این است کتاب ایما می سخن گهده^۶ ورشا بحق، ایما بودیم می نویشتیم
 آن بودید می کردید. اما ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها، درکند ایشانرا
 خداوند ایشان در رحمت اوی، آن آنست دست بردن^۷ دیدور. اما ایشان که کافر
 شدند، ای نبود آیتهای من می خوانده شدور شا بزرگ منشتی کردید^۸ و بودید گرهی
 گنه کاران؟ ازمان گفته شهد که وعده خدای حق است و رستاخیز گما مندی
 نیست درآن، گفتید: ندانیم چیست رستاخیز، ظن غمی کنیم بی ظنی؛ و نیم ایما یقین شداران^۹.
 پدید آید ایشانرا گستهای^{۱۰} آن کردند و درگرفت بدیشان آن بودند بدان
 می اوسوس کردند^{۱۱}. گفته شهد: امروز فرموش کنیم^{۱۲} شا را چنان فرموش
 کردید پذیره آمدن^{۱۳} روز شا این و جایگه شا آتش بهد و نهید شا را هیچ نصرت کنارانی^{۱۴}.
 آن بدان شا گرفتید آیتهای خدای را اوسوسی^{۱۵} و بفرفیت شا را زندگانی این
 گیتی، امروز بیرون آورده نشند از آن و فی ایشان خشتودی طلبیده شدند. خدای
 را سپاس خداوند آسمانها و خداوند زمین، خداوند جهانیان. او یراست بزرگواری
 در آسمانها و زمین اوی است عزیز درست کار.

مکیه

سورة الاحقاف خمس و ثلثون آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۱ سوگند به حا و میم. فرود کردن^۲
 کتاب از خدای عزیز درست کار. نیافریدیم آسمانها و زمین و آن میان آن دوا^۳ بی
 به حق و زمانی نام زد کرده. ایشان که کافر شدند زان بدس برده شدند^۴ روی
 گردانستاران^۵ اند. بگه:

- ۱- پای شهد: به پای شود.
- ۲- زیان کردند: زیان کار شوند.
- ۳- توهی کناران: بد کردارن؛ بیهوده کاران.
- ۴- ورزاناو افتادار: به زانو در افتاده؛ به زانو در آمده.
- ۵- بی: به؛ به سوی.
- ۶- گهده: گزید.
- ۷- دست بردن: رستگاری؛ پیروزی.
- ۸- بزرگ منشتی کردید: گردن کشی کردید.
- ۹- یقین شداران: بی گمانان.
- ۱۰- گستهای: بدبها. ۰
- ۱۱- می اوسوس کردند: استهزا می کردند.
- ۱۲- فرموش کنیم: فراموش کنیم.
- ۱۳- پذیره آمدن: رسیدن؛ دیدن.
- ۱۴- نصرت کناران: یار یگران.
- ۱۵- اوسوس گشتن: مسخره پنداشتن.
- ۱۶- فرود کردن: فرو فرستادن.
- ۱۷- دوا: دو.
- ۱۸- بدس برده شدند: بیم کرده شدند.
- ۱۹- روی گردانستاران: روی گردانندگان.

بند، جاودانگان در آن پاداشی بدان بودند می کردند. ﴿۱۵﴾ وصیت کردم انسان را پدر و مادر اوی به نیکوی. و رداشت او یرا مادر اوی بدشخواری و بنهاد او یرا بدشخواری. و رداشت اوی و از شیر واز کسردن اوی در سی مایگان^۲. تا ازمان رسید به قوت اوی و رسید به چهل سال، گفت: خداوند من! الهام ده^۳ مرا که شکرگزارم نعمت ترا؛ آن کنعمت کردی ورم، و رپدر و مادر من و کنم نیکی که پستندی آن و نیک کن مرا در فرزندان من. من واز آمدن بی تو و من از مسلمانان هم. ﴿۱۶﴾ ایشان ایشانند، پذیرفته شهد^۴ زیشان نیکوتر آن کردند و در گذشته شهد^۵ از گستها ایشان در ایاران گهیش. وعدهی راست، آن کبودند می وعده کرده شدند. ﴿۱۷﴾ اوی که گفت پدر و مادر او یرا: اف باد شما دورا! ای می وعده کنید مرا که بیرون کرده شم^۶ و بگدشتند^۷ گرهما از پیش من. آن دوامی فریاد. خواهند به خدای: وای تو بگروی که وعدهی خدای حق است، گهد: نیست این بی افسانهای نخستینان. ﴿۱۸﴾ ایشان ایشانند و یجب شهد^۸ و ریشان عذاب در گرهما بگدشت از پیش ایشان از جنیان و انسیان، ایشان بودند زیان کران. ﴿۱۹﴾ هر یکی را درجهای زان کردند تا بونده دهد^۹ ایشانرا عملها ایشان و ایشان سم کرده نشند. ﴿۲۰﴾ آن روز عرضه کرده شند ایشان که کافر شدند وراثش. ای ببردید خوشهای شما در زندگانی شما این گیتی و برخوردار ی گرفتید بدان. امروز پاداش داده شید عذاب خواری، بدان بودید می بزرگ منشی کردید^{۱۰} در زمین مجد حق و بدان بودید می فاسق کردید. ﴿۲۱﴾ ایاد. کن^{۱۱} برادر عادیان را که بدس برد^{۱۲} قوم او یرا به برنگهای ریگ^{۱۳} و بگدشتند بدس بران^{۱۴} از پیش اوی و از پس اوی کبرستون مکنید^{۱۵}



۱۰- می بزرگ منمنی کردید: گردن کشی

می کردید.

۱۱- ایاد کن: یاد کن.

۱۲- بدس برد: بیم کرد؛ آگاه کرد.

۱۳- برنگهای ریگ: تلهای ریگ. •

۱۴- بدس بران: بیم کنندگان؛ ترسانندگان.

۱۵- کبرستون مکنید: که پرستید. •

۱- و رداشت: بار گرفتی؛ آبتنی.

۲- مایگان: ماه.

۳- الهام ده: در دل افکن.

۴- پذیرفته شهد: یقین؛ پذیرفته شود. (قرآن ها: نَقْلٌ)

۵- در گذشته شهد: پنهان؛ در گذارند. • (قرآن ها: تَجَاوَزٌ)

۶- بیرون کرده شم: بیرون آورده شوم.

۷- بگدشتند: بگدشتند.

۸- و یجب شهد: واجب شود.

۹- بونده دهد: تمام و کامل دهد. •

مگر خدای را، من می ترسم ورشا از عذاب روز بزرگ. ﴿۲۲﴾ گفتند: ای آمدی بدیا تا بگردانی ایما را از خدایان ایما؟ آربدیا آن می وعده کنی ایما را، ارهی^۱ از راست گفتاران. ﴿۲۳﴾ گفت: علم نزدیک خدای است و رسانیدم به شما آن فرستاده شدم بدان، بی^۲ من می گینم شما را قومی می نادانی کنید. ﴿۲۴﴾ ازمان دیدند آنرا اوری^۳ پیش آمدار^۴ رودها ایشان، گفتند: این اوری گواریدار^۵ ایما، بل آنست آن شتاو کردید^۶ بدان؛ بادی درآن عذابی دردمند کنار. ﴿۲۵﴾ می هلاک کرد هر چیزی را به فرمان خداوند آن، شدند دیده نمی شد بی جایگهها ایشان، چنان پاداش دهیم قوم گنه کاران را. ﴿۲۶﴾ جای کردیم ایشانرا درآن، جای کردیم شما را درآن و کردیم ایشانرا گوشها و چشمها و دلهما. منفعت نکرد زیشان گوشها ایشان و فی چشمها ایشان و فی دلهما ایشان هیچ چیزی، کبودند می نزاری شدند^۷ به آیتهای خدای و در گرفت بدیشان آن بودند بدان می اوسوس کردند. ﴿۲۷﴾ هلاک کردیم آن پیرامون شما بود از دهها و دیدور کردیم نشانها شاید کایشان واز آیند. ﴿۲۸﴾ چرا نصرت نکردند ایشانرا ایشان که گرفتند از بیرون خدای نزدیکی را خدایانی؟ بل گم شدند زیشان. آن است دروغ ایشان و آن بودند می دروغ درحیدند^۸. ﴿۲۹﴾ که بگردانستیم بی^۹ توا گرهی از جنیان می نیوشیدند^۹ قران. ازمان حاضر شدند بدان، گفتند: خوش ایستید. ازمان تمام شد واز گشتند بی قوم ایشان بدس برداران^{۱۰}. ﴿۳۰﴾ گفتند: یا قوم ایما! ایما اشنیدیم کتابی فرود کرده شد از پس موسی، راست کر گرفتار^{۱۱} آن رای^{۱۲} پیش آنست، می ره نماید بی حق و بی رهی راست. ﴿۳۱﴾ یا قوم ایما! جواب کنید خواندار^{۱۳} خدای را و بگروید بدوی تا بیامزد شما را از

۱۱- راست کر گرفتار: باور دارنده.
۱۲- آن رای: آن را که.
۱۳- خواندار: خواننده؛ دعوت کننده.

۱- هی: هستی.
۲- بی = لکن.
۳- اوری: آبر.
۴- پیش آمدار: پیش آینده.
۵- گواریدار: بارنده.
۶- شتاو کردید: شتاب کردید.
۷- می نزاری شدند: منکر می شدند.
۸- می دروغ درحیدند: دروغ می بافتند.
۹- می نیوشیدند: می شنیدند.
۱۰- بدس برداران: بیمه کنندگان.

گنهان شما و زهار دهد شما را از عذابِ دردمند کنار^۱. ﴿۳۲﴾ کی جواب نکند خواندار^۲ خدای را نیست پشی کنار^۳ در زمین و نیست او را از بیرون اوی و لیانی. ایشان در روی رهی دیدور هند^۴. ﴿۳۳﴾ ای ننگرند که خدای او یست کیبافرید آسمانها و زمین و درغانده^۵ به آفرینشت^۶ ایشان؟ توانا و ر آن که زنده کند مردگانرا؛ بلی اوی و هر چیزی توانا. ﴿۳۴﴾ آن روز عرضه کرده شند ایشان که کافر شدند و آتش، ای نیست این حق؟ گهند^۷: بلی، سوگند به خداوند ایما؛ گهد بچشید عذاب بدان بودید می کافر شدید. ﴿۳۵﴾ شکیوای کن^۸ چنان شکیوای کردند خداوندان منشتی^۹ از پیغامبران؛ و مشتاوان^{۱۰} ایشانرا، گوهی ایشان آن روز می گینند^{۱۱} آن می وعده کرده شند، درنگ نکردند بی ساعتی از روز. رسانیدنی، ای هلاک کرده شند بی قوم فاسقان.

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ ایشان که کافر شدند و از زدن^{۱۲} از ره خدای، گم- کرد عملها ایشان. ﴿۲﴾ و ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها و بگرو یستند بدان، فرود کرده شد و ر محمد، آن حق است از خداوند ایشان، محاکند^{۱۳} از ایشان گستیا^{۱۴} ایشان و نیک کند حال ایشان. ﴿۳﴾ آن بدان ایشان که کافر شدند، پس روی کردند باطل را و ایشان کبگرو یستند پس روی کردند حق را از خداوند ایشان، چنان می زند خدای مردمانرا مثلها ایشان. ﴿۴﴾ از زمان پدیره آید^{۱۵} ایشانرا که کافر شدند زدن گردنها- تا از زمان نرم کنید ایشانرا، سخت کنید بستی اما منت نهادنی پس یا واز فرختی تا بنهند اهل حرب سلاحهای ایشان. آن ار خهستی خدای داد واز آوردی از ایشان

- ۱- دردمند کنار: دردناک.
۲- خواندار: خواننده؛ دعوت کننده.
۳- پشی کنار: عاجز کننده.
۴- هند: هستند.
۵- درغانده: مانده نگشت؛ اندر نماند.
۶- آفرینشت: آفرینش.
۷- گهند: گویند.
۸- شکیوای کن: شکیبایی کن.
۹- خداوندان منشتی = اولوالعزم: خردمندان.
۱۰- مشتاوان: مشتادان.
۱۱- می گینند: می بینند.
۱۲- واز زدند: باز گشتند؛ برگردیدند.
۱۳- محاکند: بپوشد؛ محو کند.
۱۴- گستیا: بدیها.
۱۵- پدیره آید: برسید؛ ببینید.

[illegible]

بی^۱ تا بیازماید برخی را از شا به برخی. ایشان که کشته شدند در سبیل خدای، گم نکنند عملها ایشان. **۵** انوزره نماید^۲ ایشانرا و راست کند حال ایشان. **۶** و درکند ایشانرا در گهشت^۳ اشخته کند^۴ آن ایشانرا. **۷** یا ایشان کبگرو بستید! ارنصرت. کنید خدای را نصرت کند شا را و باستاند^۵ قنمهای شا. **۸** ایشان که کافر شدند در سرآمدن باد ایشانرا و گم کند عملها ایشان. **۹** آن بدان ایشان دشخوار داشتند^۶ آن رای فرود کرد خدای، توه کرد عملها ایشان. **۱۰** ای بنروند در زمین بنگرند چون بود فرجام ایشان کاز پیش ایشان بودند؟ هلاکی فرستاد خدای و ریشان و کافران را هم چنانها بهد. **۱۱** آن بدان خدای ایار^۷ ایشان است کبگرو بستند و کافران ایار نبهد ایشانرا. **۱۲** خدای در کند ایشانرا کبگرو بستند و کردند نیکها در بوستانهای می رود از زیر آن جوپها. و ایشان که کافر شدند می برخورداری گیرند و می خورند چنان می خورند ستوران و آتش جایگهی ایشانرا. **۱۳** چند از دهی آن سخت بود بقوت ازده توا، آن کبیرون آوردیم^۸ ترا. هلاک کردیم ایشانرا، نصرت کنان نبهد ایشانرا. **۱۴** ای کی هست و دیدوری از خداوند اوی چون کی آراسته شد او یرا گدی^۹ عمل اوی و پس روی کردند آرزوها ایشانرا؟ **۱۵** صفت گهشت آن که وعده کرده شدند پرخیز کاران. در آنجا جوپهای بهد از آبی جد گشته^{۱۰}، و جوپهای از شیر بنگشت^{۱۱} میزه^{۱۲} آن. و جوپها از می خوش شمیداران^{۱۳} را. و جوپهای از انگبین صاف کرده^{۱۴}. و ایشانرا در آنجا از همه میوها و آمرزشی^{۱۵} از خداوند ایشان. چون کی اوی در شدار^{۱۶} است در آتش و آب داده شدند^{۱۷} آبی گرم

۱۱ - بنگشت: تغییر نکرد.

۱۲ - میزه: مزه.

۱۳ - شمیداران: نوشندگان؛ شامندگان.

۱۴ - صاف کرده: پالوده و مصفا.

۱۵ - آمرزش: آمرزش.

۱۶ - در شدار - خایید: همیشه؛ جاوید؛ در شونده.

۱۷ - آب داده شد: آب داده شوند.

۱ - بی: لکن.

۲ - انوزره نماید: زود باشد که ره نماید.

۳ - گهشت: بهشت.

۴ - اشخته کند: پشاساند.

۵ - باستاند: استوار گردانند.

۶ - دشخوار داشتند: دشوار و ناخوش داشتند.

۷ - ایار: یار.

۸ - کبیرون آوردیم: که بیرون آوردیم.

۹ - گدی: بدی.

۱۰ - جد گشته: ناگردیده؛ بوی نا گرفته.

ببرد رودیانها^۱ ایشان. ﴿۱۶﴾ زیشان هست کی می نیوشد بی تو؛ تا ازمان بیرون شند از نزدیک تو، گهند ایشانرا کداده شدند علم: چی گفت اکن^۲؛ ایشان ایشانند مهر کرد خدای ور دها ایشان و پس روی کردند آرزوها ایشانرا. ﴿۱۷﴾ وایشان که ره بردند بیوزود ایشانرا ره نموی و داد ایشانرا پرخیزکاری ایشان. ﴿۱۸﴾ برمر نمی دارند^۳ بی رستاخیز که آید بدیشان ناگهان. آمد نشانهای آن چون بهد ایشانرا ازمان آید بدیشان ایاد کرد^۴ ایشان. ﴿۱۹﴾ بدان کاوی نیست خدای مگر خدای و آمرزشت خواه گنه ترا و مردان مومن را و زنان مومنه را، خدای می داند واز گشتن^۵ شما و جایگه شما. ﴿۲۰﴾ می گهند ایشان کبگرو یستند: چرا فرود کرده نشد سورتی؟ ازمان کفرود کرده شهد^۶ سورتی حکم کرده و ایاد کرده شهد^۷ درآجا کازار کردن^۸، گیی^۹ ایشانرا کدر^{۱۰} دها ایشان بیماری، می نگرند بی تو چون نگرستن ور پوشیده ور وی از مرگی^{۱۱}، سزاوارست ایشانرا. ﴿۲۱﴾ طاعتی و قوی نیکوا؛ ازمان منشتی شهد^{۱۲} کار، ار راست گفتندی خدای را بودی گی^{۱۳} ایشانرا. ﴿۲۲﴾ ای شایید^{۱۴} ار واز گردید کتوهی کنید^{۱۵} در زمین و ببرید خوشهای شما؟ ﴿۲۳﴾ ایشان ایشان اند که بلعنت کرد^{۱۶} ایشانرا خدای، کوت کرد^{۱۷} ایشانرا و کور کرد چشمها ایشان. ﴿۲۴﴾ ای بنحلتیند^{۱۸} در قران یا ور دها قفلهای آن؟ ﴿۲۵﴾ ایشان که واز گشتند ور پسها ایشان، از پس آن دیدور شد ایشانرا ره راست؛ دیو بیاراست ایشانرا، خدای مهلت داد ایشانرا. ﴿۲۶﴾ آن بدان ایشان گفتند ایشانرا کدشخوار داشتند، آن فرود کرد خدای، انوز فرمان برداری کنیم شما را در برخی کار. خدای می داند نهانها ایشان. ﴿۲۷﴾ چون بهد ازمان

- ۱- رودیانها: رود گانی؛ روده ها.
- ۲- اکن: اکنون.
- ۳- برمر نمی دارند: برمر نمی چشم نمی دارند.
- ۴- ایاد کرد: یاد کرد؛ یاد.
- ۵- واز گشتن: بازگشت.
- ۶- کفرود کرده شهد: که فرود کرده سود.
- ۷- ایاد کرده شهد: یاد کرده شود.
- ۸- کازار کردن: کارزار کردن.
- ۹- گیی: می بینی.
- ۱۰- کدر: که در.
- ۱۱- مرگی: مرگ.
- ۱۲- منشتی شهد: درست شود و تمام شود.
- ۱۳- گی: بهتر؛ به.
- ۱۴- شایید: نزدیک شو؛ شاید که شما.
- ۱۵- کتوهی کنید: که تباهی کنید.
- ۱۶- بلعنت کرد: لعنت کرد؛ دور کرد.
- ۱۷- کوت کرد: کرگردانید.
- ۱۸- بنحایت: در نیاندیشند؛ اندیشه نکنند.

می‌میرانند ایشانرا فریشتگان، می‌زنند و رویا ایشان و پشها ایشان. **۲۸** آن بدن ایشان پس روی کردند آن رای^۱ بخشم کرد خدای را و دشخوار داشتند خشودی اوی، توه کرد عملها ایشان. **۲۹** یا پنداشتند^۲ ایشان کدر دها ایشان بیماری، کبیرون نیارد خدای کینها ایشان. **۳۰** ار خواهیم بنمایم به توا ایشانرا، اشناسی^۳ ایشانرا به نشان ایشان و اشناسی ایشانرا در نهاد سخن، خدای می‌داند عملهای شما. **۳۱** می‌آزمایم شما را تا دانیم جهادکناران^۴ را از شما و شکيوان^۵ را و می‌آزمایم خبرهای شما. **۳۲** ایشان کافر شدند و از زنده از ره خدای و مخالف شدند پیغامبر را از پس آن دیدور شد ایشانرا ره راست، زیان نکردند خدای را چیزی. انوز توه کند^۶ عملها ایشان. **۳۳** یا ایشان کبگرو یستید! فرمان برداری کنید خدای را و فرمان برداری کنید پیغامبر را و توه مکنید عملهای شما. **۳۴** ایشان که کافر شدند و از زنده^۷ از ره خدای، و از بردند ایشان کافران، بنیامرزد خدای ایشانرا. **۳۵** سست مشید^۸ و غواتید بی صلح و شماهد ورتران^۹ و خدای واشماست و بنکهد^{۱۰} شما را عملهای شما. **۳۶** زندگانی این گیتی بازی و اکاری^{۱۱}. ار بگروید و پرخیزید دهد شما را مزدهای شما و نخواهد از شما مالهای شما. **۳۷** ار بخواهد از شما آن سختی کند و رشا بخیلی کنید و بیرون آرد کینهای^{۱۲} شما. **۳۸** ای شما ای گره! می‌خوانده شید تا خزین کنید در سیل خدای. از شما هست کی بخیلی کند. کی بخیلی کند بخیلی کند از نفس اوی. خدای است وی نیاز و شما حاجتمندان. ار واز گردید بدل گیرد قومی جد^{۱۳} شما و از نبند^{۱۴} هم چون شما.

سورة فتح عشرين

ملئكة

۱۱ - اکاری = تلهو: بازی؛ شوخی .

۱۲ - کینها : کینه ها.

۱۳ - حد: حر: غیر.

۱۴ - نبند: نه شدند.

۱ - آن رای: آن را که .

۲ - پنداشتند: پنداشتند.

۳ - اشناسی: شناسی.

۴ - جهادکناران: جهاد کنندگان.

۵ - شکيوان: شکستگان.

۶ - انوز توه کند: زود باشد که توه کند.

۷ - واز زنده: باز گشتند؛ بگردیدند؛ بازداشتند.

۸ - سست مشید: سستی مکنید.

۹ - ورتران: برتران.

۱۰ - بنکهد: بنکاهد؛ کم نکند.

بسم الله الرحمن الرحيم

مہمانی

مہمانی

سُحُفُ الْجَحِيمِ

چیت کمار

انما نحن اهل هذا بيننا لا نعول الله ما نعبر من قبله وما نأخذ وشر

یہاں کہہ دوں گا جسکی دیدور ناما سرور کی حد اس ان میں ہے ارکھو اور میں ہے و ناما کہ

یغمہ علیہ و یغیہ صراط المستقیم و یصلی اللہ علیہ و آله

هو الذي أول القسطنطين وقلوب المؤمنين ليزيدوا الإيمان مع الإيمان

وَلَا يَسْجُدُ لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيَذِلَّ الْعُومَرُ

وَالْعَوْنُ مَاتَ حَتَّى تَرَوْهُ مِنْ تَحْتِ الْأَنْصَارِ خَالِدٌ وَفُتَاوِيكَ فَوْزٌ عَظِيمٌ

هَذَا يَوْمُكَ يَا خَلْقُ اللَّهِ فَتُؤَدُّونَ إِلَيْهِ حَقَّ يَوْمِكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

والمفرك والمفركات الظان والظان السوء السوء

وہودان میرک را دوزان شیرک را طن کاوا را مخدای طن سکری دوزان را کسار دوز

و غنہ اللہ غنہ و احمہ و اعدہ لہم و سائر مصر او اللہ

وکتوبر ۱۹۷۱ء میں جب پاکستان نے بھارت کے خلاف جنگ کا اعلان کیا تو اس وقت پاکستان کی فوجیں بھارت کے خلاف جنگ کے لیے تیار تھیں۔

سید و زمین هست جدای عنونی دست کار اما غرضش این را که ای درباری

وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو إِلَى الْبُرْءِ وَالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَيُغْنِي عَنْهُ اللَّهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

مَنْزِلُ الْفَقِيرِ الْمَحْدُومِ مِنَ الْأَعْيَابِ لِقُلَّةِ أَمْوَالِهِ وَأَهْوَاؤِهِ
مَنْزِلُ الْفَقِيرِ الْمَحْدُومِ مِنَ الْأَعْيَابِ لِقُلَّةِ أَمْوَالِهِ وَأَهْوَاؤِهِ

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۱. ایما حکم کردیم ترا حکمی دیدور. ^۲
 تا بیامرزد ترا خدای، آن پیش شد^۳ از گنه توا و آن پس شد و تمام کند نعمت اوی ورتواوره-
 نماید ترا راهی راست. ^۴ و نصرت کند ترا خدای نصرتی عزیز. ^۵ اوی
 او یست کفرود کرد آرامش در دلهای مومنان تا بیوزایند^۶ گرویشی^۷ و گرویش ایشان.
 خدای را سپههای آسمانها و زمین، هست خدای دانای درست کار. ^۸ تا در کند^۹
 مردان مومن را و زنان مومنه را در بوستانهای می رود از زیر آن جوها، جاودانگان بند در آن و
 عا کند^{۱۰} از ایشان گستیا ایشان و هست آن نزدیک خدای دست بردنی^{۱۱} بزرگ. ^{۱۲} و
 عذاب کند مردان منافق را و زنان منافقه را و مردان مشرک را و زنان مشرکه را ظن کناران^{۱۳}
 را به خدای ظن گدی^{۱۴}. و ریشان باد گشتار^{۱۵} گدی و بخشم شد خدای و ریشان و بلعنت-
 کرد^{۱۶} ایشانرا و بساخت ایشانرا دوزخ، گذشدن جای^{۱۷}. ^{۱۸} خدای راست سپههای
 آسمانها و زمین. هست خدای عزیزی درست کار. ^{۱۹} ایما بفرستادیم ترا گواهی-
 داداری^{۲۰} و میزدک برداری^{۲۱} و بدس برداری^{۲۲}. ^{۲۳} تا بگروید به خدای و پیغامبر
 اوی و عون کنید اویرا و بزرگ دارید اویرا و تسبیح کنید اویرا به بامداد و او یارگه^{۲۴}.
^{۲۵} ایشان کمی بیعت دهند ترا، می بیعت دهند خدای را. قوت خدای زور^{۲۶} قوتها
 ایشان است. کی پیمان شکند پیمان شکند و نفس اوی. و کی وفا کند بدان عهد-
 گرفت و ر^{۲۷} وی و خدای، انوز^{۲۸} دهیم اویرا مزدی بزرگ. ^{۲۹} انوز می گهند^{۳۰} ترا
 پس کردگان^{۳۱} از اعراب، مشغول کرد ایما^{۳۲} را مالها ایما و اهلان ایما،

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - رحمت کنار: رحیم. | ۱۲ - شدن جای: بازگشتن گاه. |
| ۲ - پیش شد: پیش رفت. | ۱۳ - گواهی دادار: گواه. |
| ۳ - بیوزایند: بیفزایند. | ۱۴ - میزدک بردار: مرده دهند. |
| ۴ - گرویش: ایمان: گروهش. | ۱۵ - بدس بردار: بیم کنند؛ بیم دهند. |
| ۵ - تا در کند: تا داخل کند. | ۱۶ - او یارگه: شبانگاه. o |
| ۶ - عا کند: محو کند؛ بستر د. o | ۱۷ - زور: زبر. |
| ۷ - دست بردن: رستگاری؛ پیروزی. | ۱۸ - و د: بر. |
| ۸ - ظن کناران: گمان برندگان. | ۱۹ - انوز: زود بود که. |
| ۹ - گدی: بدی. | ۲۰ - می گهند: می گویند. |
| ۱۰ - گشتار: گشتن؛ گردش. | ۲۱ - پس کردگان: سپس مانند گان. |
| ۱۱ - بلعنت کرد: نفرین کرد. | ۲۲ - ایما: ما. |

آمرزشت خواه ایما را. می گهند به زبانها ایشان، آن نیست در دلها ایشان. بگه: کی پادشای دارد شما را از خدای چیزی، ار خواهد به شما زیانی یا خواهد به شما سودی. بل هست خدای بدان می کنید آگه. ﴿۱۲﴾ بل پنداشتید^۱ که واز نگرود پیغامبر و مومنان بی اهلان ایشان هرگز و بیاراست آن در دلهای شما و ظن کردید ظن گدی^۲ و بودید قومی هلاک کردگان. ﴿۱۳﴾ کی نگرود به خدای و پیغامبر او، ایما بساختیم کافران را آتشی. ﴿۱۴﴾ خدای راست پادشای آسمانها و زمین، پیامرزد کرا خواهد و عذاب کند کرا خواهد. هست خدای آمرزید گاری رحمت کنار^۳. ﴿۱۵﴾ انوز می گهند^۴ پس کردگان^۵: ازمان بروید بی غنیمتهای تا بگیرید آن، بهیلید^۶ ایما را تا پس روی کنیم شما را. می خواهند که بدل کنند سخنان خدای را. بگه: پس روی نکنید ایما را چنان گفت خدای از پیش. انوز می گهند بل می حسد کنند وریما. بل بودند در نمی یافتند بی خجاره^۷. ﴿۱۶﴾ بگه پس کردگان را از اعراب: انوز خوانده شید بی قومی خداوندان حر بی سخت، کازار کنیدوا ایشان یا نرم شدند^۸. ار فرمان برداری کنید، دهد شما را خدای مزدی نیکوا^۹. ار واز گردید چنان واز گشتید از پیش عذاب کند شما را عذابی دردمند کنار^{۱۰}. ﴿۱۷﴾ نیست ور کور تنگی و فی وور لنگ تنگی و فی وور بیمار تنگی؛ کی فرمان برداری کنند خدای را و پیغامبر او یرا، در کند او یرا در بوستانهای می رود از زیر آن جوپها. کی واز گردد^{۱۱} عذاب کند او یرا عذابی دردمند کنار

پسندید ﴿۱۸﴾

۱- پنداشتید: پنداشتید.

۲- گدی: بدی.

۳- رحمت کنار: رحیم.

۴- انوز می گهند: زود بود که بگویند.

۵- پس کردگان: سپس ماندگان.

۶- بهیلید: بگذارید.

۷- خجاره: اندک؛ کم.

۸- نرم شد: گردن نهند.

۹- نیکوا: نیکو.

۱۰- دردمند کنار: دردناک.

۱۱- واز گردد: باز گردد؛ روی گرددند.

اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبْعُونَكَ نَبْتَ الْتَجْرِهٖ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَأَنزَلَ
 خدای از مومنان سبکی بخت مبادند ترا ز تو در خدایان ^{و اینست از در} ^{و اینست از در} ^{و اینست از در}
 الْهَكِيمَ عَلَيْهِمْ وَأَنَّا بَعَثْنَا فِيهِم مِّنَّا رُسُلًا وَمَعَانُو كُتُبِهِمْ بِأَحَدٍ وَثَلَاثًا وَكَانَ
 از ایشان و ما را در میان ^{و ما را در میان} ^{و ما را در میان} ^{و ما را در میان}
 اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِيُخَيِّرَ مَا وَجَدَ كَمَا اللَّهُ مَعَانُو كُتُبُهُ تَأْخِذُ وَثَلَاثًا فَجَعَلَ
 خدای عزوجل ^{خداوند عزوجل} ^{خداوند عزوجل} ^{خداوند عزوجل}
 لِكُلِّ هَذِهِ وَكَفَّ أَبُو النَّاسِ عَنْكَو وَلَنُكَوِّنَ أَنَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَثَلَاثًا
 سارا این ^{سارا این} ^{سارا این} ^{سارا این}
 صَوًّا كَمَا مَنَعْنَاهَا وَآخِرُ لِقَاتِهِمْ دَوَّاعِلُهُمَا فَذَلِكُمُ اللَّهُ بِمَا وَكَانَ
 را حق است ^{را حق است} ^{را حق است} ^{را حق است}
 اللَّهُ عَلَيَّ كَأَنِّي قَدْ تَرَا وَلَوْ قَاتِلُكُمْ أَلَدَنَ كَقَوْلِهِمُ الْوَلَاةُ مَا تَرَا بَعْدَ
 خدای و هر خبری ^{خداوند عزوجل} ^{خداوند عزوجل} ^{خداوند عزوجل}
 وَتِلْكَ لَآ نَصِيرُ أَسْتَبْهَأَ اللَّهُ أَنِّي قَدْ جَلَّ مِنْ قَبْلُ وَلَئِنْ نَجَّيْتُ لَأَسْتَبْهَأَ اللَّهُ تَوْبِيكَ
 و این ^{و این} ^{و این} ^{و این}
 وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنَّا كَوَّارٍ يُكْفَرُ عَنْهُمْ يَكْفُرُ مَكَّةَ مِنْ نَجْمِ
 او ایست که ^{او ایست که} ^{او ایست که} ^{او ایست که}
 أَنَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا هُوَ الَّذِي كَفَرُوا
 خود را و ما را ^{خداوند عزوجل} ^{خداوند عزوجل} ^{خداوند عزوجل}
 وَصَبَّ وَكَفَرْنَا عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا هُوَ الَّذِي كَفَرُوا
 و این ^{و این} ^{و این} ^{و این}
 وَجَاءَ الْمُؤْمِنُونَ وَبَدَأَ مَوَاقِدَ لَمْ تَعْلَمُوا هُوَ أَن تَكُونُوا مَوْفَقَ صِفَتِكُمْ
 مومنان ^{مومنان} ^{مومنان} ^{مومنان}
 مَتَّعُوا مَعْدَةً بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّدَلِّهِ فِي دُخَانِهِمْ مِّنْ تِلْكَ لَوْ تَرَا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
 از ایشان ^{از ایشان} ^{از ایشان} ^{از ایشان}
 كَفَرُوا وَلَمْ يَنْصَرُوا عَنَّا إِنَّا لَأَعْلَمُ الَّذِي كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْكُفْرَ
 که کافر شدند ^{که کافر شدند} ^{که کافر شدند} ^{که کافر شدند}
 حَقِيقَةُ الْإِيمَانِ فَإِنَّ اللَّهَ مَجِيدٌ عَلَا ذَمُّهُ وَكَانَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
 حق ^{حق} ^{حق} ^{حق}

خدای از مومنان کمی بیعت دادند^۱ ترا زیر درختان، دانست آن در دلهایشان است، فرود کرد آرامش و ریشان و پاداش داد ایشانرا گشادی^۲ نزدیک. (۱۹) و غنیمتها فراوان می گیرند آن. هست خدای عزیزی درست کار. (۲۰) وعده کرد شما را خدای غنیمتهای فراوان می گیرید آن و بشتاوانید^۳ شما را این و واز داشت دستهای مردمان از شما. تا بهد^۴ نشانی مومنان را و ره نماید شما را راهی راست (۲۱) و دیگری توانای ندارید^۵ و رآن، در گرفت خدای بدان؛ هست خدای و هر چیزی توانا. (۲۲) ار کا زار کنند^۶ و شما ایشان که کافر شدند، و برگردانند پشتها. واز نگنند^۷ ولی و فی نصرت کناری^۸. (۲۳) سنت خدای آن که بگذشت از پیش و نگندی^۹ سنت خدای را بدل کردنی^{۱۰}. (۲۴) اوی او یست که واز داشت دستها ایشان از شما و دستهای شما از ایشان به میان مکه از پس آن ظفر داد شما را و ریشان. هست خدای بدان می کنید بینا. (۲۵) ایشان ایشان اند که کافر شدند، واز زدند شما را از مزگت^{۱۱} حرام و قربان واز گرفته^{۱۲} که رسد به حلال شدن جای آن. ار نبودی مردانی مومن و زنانی مومنه ندانستید ایشانرا که بسپردی ایشانرا، رسیدی به شما از ایشان سختی بجد^{۱۳} علم. تا در کند خدای در رحمت اوی کرا خواهد. ار بگردند عذاب کنیم ایشانرا که کافر شدند زیشان عذابی دردمند کنار^{۱۴}. (۲۶) کرد ایشانرا که کافر شدند در دلهایشان ننگ، ننگ جاہلی؛ فرود کرد خدای آرامش اوی و رپیغامبر اوی و ر مومنان و لازم داد^{۱۵} ایشانرا

- ۱ - کمی بیعت دادند: که بیعت می کردند.
- ۲ - گشاد: پیروزی و گشایش.
- ۳ - بشتاوانید: بشتابانید.
- ۴ - بهد: باشد.
- ۵ - توانای ندارید: توانایی ندارید.
- ۶ - کا زار کند: کارزار کند.
- ۷ - نگنند: نیابند.
- ۸ - نصرت کار: یاری گر.
- ۹ - نگندی: نیایی.
- ۱۰ - بدل کردی: گردانیدن.
- ۱۱ - مزگت: مسجد.
- ۱۲ - واز گرفته: بازداشته.
- ۱۳ - بجد: غیر از جزا.
- ۱۴ - دردمند کنار: دردناک.
- ۱۵ - لازم داد: لازم کرد.

كَلِمَةُ التَّقْوَى وَكَأَنَّ الْيَقِينَ بَعْدَ أَعْلَامِهِ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا لِّقَدْ صَدَّقَ
 اللَّهُ وَصُولَهُ الْوُجُوبًا بِالْحَقِّ لَقَدْ خَلَقَ الْفَرِيدَ الْجَدُّ أَرَأَيْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنٌ مِنْ جَلْفِ
 وَمَكْرَةٍ مُفْتَرَيْنَ لَا تَقَامُونَ فَعَلِمُوا مَا لَمْ تَعْلَمُوا وَفَعَلُوا مَا لَمْ تَفْعَلُوا
 قَوْمًا مَوَالِدِي أَدِيمِلَ رَسُولُهُ بِالْعَبْدِ وَبِزْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
 وَكَفَى بِالْمُتَعَبِينَ أَمْرُهُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَالدِّينُ مَعَهُ أَفَتَمَّ أَعْلَى الْعُقَدِ
 وَخَدَائِقُهُمْ لَوْ تَهَمُّ بِكَ عَامِدَةً أَسْمَعُونَ وَفَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيُفَاهِرُ
 فِي وَجْهِهِ مِنْ أَمْرِ السُّجُودِ خَالًا مُتَلَهِّفًا فِي التَّوَدُّعِ وَمُتَلَهِّفًا فِي الْإِتِّخَالِ
 كَذَرَعٍ رَاجِعٍ مُطْلَقًا مَقَادِرُهُ فَاثْمَلَتْ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْفَةٍ نَعِيمَةٍ الْوَدَاعِ
 لِيَجِيئَهُ بِعَمِّ الْكَفَاذِ وَغَدَاةَ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا أَوْ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَعْرُوفٌ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا فِي دِينِكُمْ مَوَالِدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَأَنْقُضُوا أَلْسِنَ اللَّهِ بِمَنْ يَشَاءُ
 عَلَيْهِمْ مَا فِي الدِّينِ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا
 لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ قَوْمٍ عَصَفُوا فَيَهْمُ النَّبِيَّ وَتُتَلَفُ الْأَصْوَابُ وَتُتَلَفُ الْأَصْوَابُ وَتُتَلَفُ الْأَصْوَابُ

سخن پرخیزکاری. بودند سزاوارتر بدان و اهل آن. هست خدای بهر چیزی دانا. ﴿۲۷﴾
 راست کرد خدای پیغامبر او پرا خواب به حق. درشند در^۱ مزگت حرام ار خواهد خدای ایمنان
 سترداران^۲ سرها شما و کم کناران^۳ ندانید؛ داند آن ندانید. کند از بیرون آن گشادی نزدیک.
 اوی او یست کبفرستاد پیغامبر او پرا به ره راست و دین حق تا غلبه دهد او پرا ور
 دینا همه ی آن، گوس^۴ به خدای گواهی. ﴿۲۸﴾ محمد رسول خدای. ایشان که وا اوی
 بودند سختانی^۵ ورکافران، رحیمانی میان ایشان، گینی^۶ ایشانرا رکوع گرفتاران^۷
 سجده گرفتاران^۸، می طلبند فضل از خدای و خشنودی. نشان ایشان در روپا ایشان از اثر
 سجده گرفتن. آن است صفت ایشان در توریه و صفت ایشان در انجیل. چون کشته ی^۹
 کبیرون آورد شاخ آن و قوی کرد آنرا وزوش شد^{۱۰} و باستاد ورساق آن. شگفت کند
 برزگران را تا درخشم کند بدیشان کافران را. وعده کرد خدای ایشانرا کبگرو یستند و
 کردند نیکها زیشان آمرزشتی و مزدی بزرگ.

سورة الحجرات ثانی عشر آیه

ملّیّة

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید! پیش دستی مسکنید پیش
 خدای و پیغامبر اوی، و پرخیزید از خدای؛ خدای اشنوای دانا است. ﴿۲﴾ یا ایشان
 کبگرو یستید! ورمدارید بانگهای شما زور بانگ پیغامبر و اشکرا مکنید او پرا به سخن،
 چون اشکرا کردن برخی از شما برخی را، که توهشده عملهای شما و شما ندانید.

۱- درشند در: در شوند در؛ در آیند در.

۲- سترداران: موی سترندگان.

۳- کم کناران: کم کنندگان مری.

۴- گوس: بسته؛ پس.

۵- سختانی: درشتان؛ سخت گران.

۶- گینی: بینی.

۷- رکوع گرفتاران: رکوع کنندگان.

۸- سجده گرفتاران: سجده کنندگان؛ سر بر زمین
 نهندگان.

۹- کشته: کشت؛ کشت زار.

۱۰- زوش شد: متبر شد؛ استوار شد. ۵

۳) ایشان می‌فرود آرند بانگها ایشان نزدیک پیغامبر خدای، ایشان ایشان‌اند که بیازمود خدای دها ایشان پرخیزکاری^۱ را. ایشانرا آمرزشتی^۲ بهد^۳ و مزدی بزرگ. ۴) ایشان کمی‌خوانند ترا از گذاره‌ی^۴ حجرها، گویشتر^۵ ایشان خرد را کار نمی‌فرمایند. ۵) ار ایشان شکوای کردند^۶ تا بیرون آمدی بی‌ایشان بودی گیه^۷ ایشانرا. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ۶) یا ایشان کبگرو بستید! ار آرد به شما فاسقی خبری، نگرست کنید^۸ که نرسید به قومی به نادانی، شید^۹ و رآن کردید پشیمانان. ۷) بدانید که در شماست پیغامبر خدای. ار فرمان برداری کند شما را در فروانی^{۱۰} از کار هلاک شید. بی^{۱۱} خدای دوست کرد بی‌شما گروشت و بیاراست آن در دلهای شما و دشخوار کرد بی‌شما کافری و فاسقی و نافرمانی. ایشان ایشان‌اند ره‌داران^{۱۲}. ۸) فضل از خدای و نعمتی، خدای دانای درست کارست. ۹) ار دو گره از مومنان کازار کنند راستی کنید میان آن دوا. ار گذشتاری کند^{۱۳} یکی زان دوا^{۱۴} و ردیگر، کازار کنید^{۱۵} و او ی که گذشتاری کند تا واز آیدی فرمان خدای. ار واز آید، راستی کنید میان آن دوا به راستی و راستی کنید، خدای دوست دارد راستی کناران^{۱۶} را. ۱۰) مومنان برادران‌اند، راستی کنید میان برادران شما و پرخیزید از خدای، شاید کشا رحمت کرده شید. ۱۱) یا ایشان کبگرو بستید! کو- اوسوس میکنند^{۱۷} قومی از قومی، شاید که بند^{۱۸} گیه از ایشان و فی زنانی از زنانی، شاید که بند گیه از ایشان و عیب مکنید نفسهای شما را و یک و دیگر را خوانید به لقبها گد نامی است فاسقی پس گروشت^{۱۹} کی



- ۱ - پرخیزکاری: پرهیزکاری.
- ۲ - آمرزشتی: آمرزشی.
- ۳ - بهد: باشد.
- ۴ - گذاره‌ی: پس؛ مهبی.
- ۵ - گویشتر: بیشتر. *
- ۶ - شکوای کردند: شکیبایی کردند.
- ۷ - گیه: به؛ بهتر.
- ۸ - نگرست کنید: برسید؛ روشن کنید. *
- ۹ - شید: شوید؛ بگردید.
- ۱۰ - فروانی: فراوانی؛ بسیاری.
- ۱۱ - بی: نکی.
- ۱۲ - ره‌داران: راه یافتگان.
- ۱۳ - گذشتاری کند: ستم کند؛ افزونی جوید.
- ۱۴ - دوا: دو.
- ۱۵ - کازار کنید: کارزار کنید.
- ۱۶ - راستی کناران: داد کنندگان.
- ۱۷ - کو اوسوس میکنند: نباید استهزا کنند.
- ۱۸ - بند: باشند.
- ۱۹ - گروشت = ایمان؛ گروش.

توبه نکند ایشان ایشان اند مسم کاران. ﴿۱۲﴾ یا ایشان کبگرو یستید! دورید^۱ از فروانی از ظن برخی از ظن بزه، و از جست مکنید^۲، کو غیبت مکن برخی از شما برخی را. ای دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر او^۳ مرده؟ دشخوار دارید^۴ آن، بپرخیزید از خدای، خدای توبه پذیرفتاری^۵ رحمت کنارست. ﴿۱۳﴾ یا مردمان! ایما بیافریدم شما را از نری و مادهی و کردیم شما را خانه دانه^۶ و قبیلها تا یکدیگر را بیشناسید. که بزرگوارتر شما نزدیک خدای پرخیز کارتر شما. خدای دانای آگه است. ﴿۱۴﴾ گفتند اعرابیان: بگرو یستیم. بگه: نگرو یستید، بی گوید^۷: نرم شدیم، درنشد^۸ ایمان در دلهای شما، ار فرمان برداری کنید خدای را و پیغامبر او را، بنکهد^۹ شما را از عملهای شما چیزی، خدای آمرزیدگاری رحمت کنار^{۱۰} است. ﴿۱۵﴾ مومنان ایشان اند کبگرو یستند به خدای و پیغامبر او. و از گمانند نشدند^{۱۱} و جهاد کردند به مالها ایشان و نفسها ایشان در سبیل خدای. ایشان ایشان اند راست گفتاران. ﴿۱۶﴾ بگه^{۱۱}: ای می آموزید خدای را دین شما؟ خدای داند آن در آسمانها و آن در زمین؛ خدای بهر چیزی داناست. ﴿۱۷﴾ می منت نهند^{۱۲} ورتوا که: نرم شدیم؛ بگه: منت منهد ورم از نرم شدن^{۱۳} شما، بل خدای می منت نهد ورشما که ره خود شما را گرو یشت^{۱۴} را، ا رهید راست گفتاران. ﴿۱۸﴾ خدای داند ناپیدی آسمانها و زمین، خدای بیناست بدان می کنید.

مکیه

سورة خمس و اربعون آية

به نام خدای روزی دادار^{۱۵} رحمت کنار

- ۱ - دورید از: پرهیز از.
- ۲ - واز جست مکنید: جست و جو نکنید.
- ۳ - دشخوار دارید: دشوار دارید؛ ناخوش دارید.
- ۴ - توبه پذیرفتار: توبه پذیرنده.
- ۵ - خانه دانه: گروهها.
- ۶ - گوید: گوید.
- ۷ - درنشد: درنیاید؛ درنشود.
- ۸ - بنکهد: بنگاهد.
- ۹ - رحمت کنار: رحیم.
- ۱۰ - گمانند نشدند: به گمان نیفتادند.
- ۱۱ - بگه: بگو.
- ۱۲ - می منت نهند: سپاس و منت می گذارند.
- ۱۳ - نرم شدن: گردن دادن؛ گردن نهادن.
- ۱۴ - گرو یشت: گروه؛ ایمان.
- ۱۵ - روزی دادار: رحمن؛ روزی دهنده.

۱) سوگند به قاف و به قران بزرگوار. ۲) بل شگفتی کردند^۱ که آمد بدیشان بدس برداری^۲ ازیشان، گفتند کافران: این چیزی شگفت است. ۳) ای ازمان بمیرم و بیم خاکی، آن واز آوردنی^۳ دوراست. ۴) دانستم آن بکهد^۴ زمین زیشان و نزدیک ایما کتابی نگهوان است. ۵) بل دروزن گرفتند^۵ به حق، ازمان آمد بدیشان، ایشان در کاری آمیخته^۶ اند. ۶) ای ننگرند بی آسمان زور ایشان، چون بنا کردیم آترا و بیاراستیم آترا و نیست آترا هیچ شکافتهای^۷؟ ۷) وزمین واز کشیدیم^۸ آترا و او کندیم^۹ درآن کھها و وراوردیم درآن از هر ازنی^{۱۰} نیکوا. ۸) دیدور کردنی^{۱۱} و ایاد کردی^{۱۲} هر بندهی وازآمدار^{۱۳} را. ۹) و فرود کردیم از آسمان آوی^{۱۴} ببرکه کرده، وراوردیم^{۱۵} بدان بوستانهای و دانهی دروده. ۱۰) و خرماها بلندشداران^{۱۶} آترا کاردوهای^{۱۷} درگوفته^{۱۸}. ۱۱) روزی بندگانرا و زنده کردیم بدان شهری مرده را، چنان است بیرون آمدن. ۱۲) دروزن گرفتند پیش ایشان گره ایاران چه^{۱۹} و ثمودیان. ۱۳) و عادیان و فرعون و ایاران لوط. ۱۴) و ایاران گویشه^{۲۰} و گره همه دروزن گرفتند پیغامبران را، و بچ شد وعیدمن. ۱۵) ای درماندیم به آفرینشت نخستین؟ بل ایشان در هکوی^{۲۱} هند از آفرینشتی نوا. ۱۶) بیافریدیم انسان را و دانیم آن وسوسه او کند بدوی نفس اوی و ایما نزدیکترهیم بی اوی.... جان. ۱۷) که می پذیره آیند دو پذیره آمدار^{۲۲} از راست دست و از چپ دست نشسته. ۱۸) نگهد.... یانی نزدیک اوی پد نگهوانی حاضر. ۱۹) آمد مستی مرگی به حق، آن است آن بودی.... گریختی. ۲۰) و دمیده شهد درصور، آن است روز وعید. ۲۱) آید هر نفسی و آن رانداری^{۲۳} و گواهی.

- ۱ - شگفتی کردند: به شگفت شدند.
- ۲ - بدس بردار: بیم کننده.
- ۳ - واز آوردن: باز گردانیدن.
- ۴ - بکهد: بکاهد: که کند.
- ۵ - دروزن گرفتند: پدروغ داشتند.
- ۶ - آمیخته: شوریده.
- ۷ - شکافتها: شکافها.
- ۸ - واز کشیدیم: بگستریدیم.
- ۹ - او کشیدیم: احکدیم: بیکشدیم.
- ۱۰ - از: واز: جفت: گونه.
- ۱۱ - دیدور کردن: باز نمودن: بینا کردن.
- ۱۲ - ایاد کرد: پند: یاد کردن: یاد دادن.
- ۱۳ - وازآمدار: باز گردیده.
- ۱۴ - واز کشیدیم: بگستریدیم.
- ۱۵ - وراوردیم: رو بیاوردیم.
- ۱۶ - بلند شداران: بلند و دروز.
- ۱۷ - کاردوها: شکوفاها.
- ۱۸ - درگوفته: برهم نهاده.
- ۱۹ - ایاران چه: یاران چه.
- ۲۰ - ایاران گویشه: یاران بگوشه.
- ۲۱ - درهکوی هند: درگمان اند: در شگفتی اند.
- ۲۲ - پذیره آمدار: فراهم رسیده: به هم رسیده.
- ۲۳ - رانداری: راننده: دور کننده.

بودی در بارخواری^۱ ازین، واز کردیم از توا پرده‌ی تو، چشم تو امروز تیز است. ۲۲

گهذ^۲ قرین اوی این است آن نزدیک من بود حاضر. ۲۳ اوکنید^۳ در دوزخ هر ناسپاسی نافرمان را. ۲۴ بشرداری^۴ نیکی را گذشتاری^۵ گمامند^۶.

اوی که کرد وا خدای خدای دیگر، اوکنید او را در عذاب سخت. ۲۵

گهذ قرین اوی: خداوند ایما! وی ره نکردم او را بی بود در وی رهی دور. ۲۶ گهذ: پیکار مکنید نزدیک من، پیش کردم بی شما وعید. ۲۷ بدل کرده نشهد سخن نزدیک من و نیم^۷ من ستم کار و ر بندگان. ۲۸ آن روز گوهم^۸ دوزخ را: ای پرشدی؟ گهذ: ای هست هیچ زیادتی؟ ۲۹ نزدیک کرده شهد گهیشت^۹ پرخیز کاران را جد^{۱۰} دوری. ۳۰ این است آن می وعده کرده شید هر وازآمداری^{۱۱} نگه وان را. ۳۱

کی ترسد از خدای به ناپیدی و آرد دلی وازآمدار. ۳۲ درشید در آن سلامت؛ آنست روز جاودانه‌ی^{۱۲}. ۳۳ ایشانرا آن می خواهند در آن و نزدیک ایماست زیادت.

چند هلاک کردیم پیش ایشان از گرهی، ایشان سخت بودند از ایشان به گرفتن، بگشتند در شهرها. ای هست هیچ گریختن جای؟ ۳۴ در آن ایاد کردی کرا هست او را دل، یا بیوکند اشنیدن و اوی حاضر. ۳۵ بیافریدیم آسمانها و زمین و آن میان آن دوا در شش روز؛ و نرسید بدیا هیچ مانده‌ی^{۱۳}. ۳۶ شکیوای کن و آن می گهند و تسبیح کن به سپاس خداوند تو، پیش ورامدن خرشید و پیش فروشدن. ۳۷ و از شو^{۱۴} تسبیح کن او را و در پسهای سجده گرفتن. ۳۸ بنیوش^{۱۵} آن روز کبخواند خواندار^{۱۶} از جایگهی نزدیک. ۳۹ آن روز می اشندند^{۱۷} بانگ به حق، آن است روز بیرون آمدن. ۴۰ ایما ایمایم زنده کنیم و میرانیم و بی ایماست شدن جای. ۴۱ آن روز بشکاود زمین

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - بارخواری: بی حیرت؛ سی - گاهی. | ۱۱ - وازآمدار: بار گردیده. |
| ۲ - گهذ: گوید. | ۱۲ - جاودانه‌ی: جاودانگی؛ همیشگی. |
| ۳ - اوکنید: افکند. | ۱۳ - مانده‌ی: مردگی. |
| ۴ - بشرداری: بر داریده. | ۱۴ - شو: شب. |
| ۵ - گذشتار: رحد در گذرنده. | ۱۵ - بیوش: دشو. |
| ۶ - گمامند: گم نامس. | ۱۶ - خواندار: مژادی گر؛ خواننده. |
| ۷ - نیم: نبسته. | ۱۷ - می اشند: می شنوند. |
| ۸ - گوهم: گویم. | |
| ۹ - گهیشت: هشت. | |
| ۱۰ - جد: جز؛ غیر. | |

از ایشان شتافتاران^۱، آن حشری و ربا آسان ﴿۴۵﴾ ایما دانانتر هم بدان می گهند^۲ و نه ای^۳ توا و ایشان ورگماشته^۴، پندده به قران کرا ترسد از وعید من.

مکیه

سورة الذاریات ستون آیه

به نام خدای مهربانی بخشاینده . ﴿۱﴾ سوگند به بادهای رفتار رفتی. ﴿۲﴾ سوگند به ورداشاران^۵ باری. ﴿۳﴾ سوگند به کشتیهای رفتار^۶ به آسانی. ﴿۴﴾ سوگند به بخشست کناران^۷ کاری. ﴿۵﴾ آن می وعده کرده شید، راست است. ﴿۶﴾ و رستاخیز بودار^۸ است. ﴿۷﴾ سوگند به آسمان خداوند رهاها. ﴿۸﴾ شما در قوی مختلف هید. ﴿۹﴾ گردانسته شهد از آن کی گردانسته شهد^۹. ﴿۱۰﴾ بلعت کرده بند دروزنان. ﴿۱۱﴾ ایشان کایشان درمستی بارخواران^{۱۱} اند. ﴿۱۲﴾ می پرسند: کی بهد روز حساب؟ ﴿۱۳﴾ آن روز ایشان ور آتش می عذاب کرده شند. ﴿۱۴﴾ بجشید عذاب شما، این است آن بودید بدان می شتاو کردید^{۱۵}. ﴿۱۵﴾ پرخیز کاران در بوستانهای بند و چشمهای. ﴿۱۶﴾ گرفتاران آن داد ایشانرا خداوند ایشان، ایشان بودند پیش آن نیکوی کناران^{۱۶}. ﴿۱۷﴾ بودند خجاری^{۱۷} از شو^{۱۸} آن می بختند. ﴿۱۸﴾ و به سحرها ایشان آمرزشت خهستند^{۱۹}. ﴿۱۹﴾ و در مالها ایشان حق معلوم است خواهنده^{۱۹} را و بشرده^{۲۰} را. ﴿۲۰﴾ و در زمین نشانها یقین شداران^{۲۱} را. ﴿۲۱﴾ و در نفسهای شما، ای فی گینید^{۲۱}؟ ﴿۲۲﴾ و در آسمان است روزی شما و آن می وعده کرده شید. ﴿۲۳﴾ سوگند به خداوند آسمان و زمین آن حق است هم چنان شما می سخن گوھید. ﴿۲۴﴾ ای آمد به توا^{۲۴} حدیث مهمانان ابرهم کرامت کردگان؟ ﴿۲۵﴾ که درشدند ور وی گفتند: سلام؛ گفت: سلام، قومی ناشنختگان^{۲۵} هید. ﴿۲۶﴾ بگشت... اهل او ی آورد گوساله ی فربه. ﴿۲۷﴾ نزدیک کرد آن بی ایشان، گفت: ای فی خورید؟ ﴿۲۸﴾ در دل گرفت از ایشان ترسی،

۱ - شتافتاران: شتابان؛ رودا؛ رود.

۲ - می گهند: می گویند.

۳ - نه ای: نیستی.

۴ - ورگماشته: غارت؛ گردن کشی.

۵ - ورداشاران: بردارید گران.

۶ - رفتار: روند.

۷ - بخشست کناران: بخشندگان؛ تمسم کنندگان.

۸ - بودار = واقع؛ آمدنی؛ بودی.

۹ - گردانسته شهد: گردانیده شود.

۱۰ - بارخواران: بی خبران؛ بی آگاهان.

۱۱ - می شتاو کردید: شتاب می کردید.

۱۲ - نیکوی کناران: نیکوکاران.

۱۳ - خجاری: اندک؛ کم.

۱۴ - شو: شب.

۱۵ - آمرزشت خهستند: آمرزش حواسند.

۱۶ - خواهنده: شایل.

۱۷ - بشرده = مغزوبه: بی روزی و بی بهره.

۱۸ - یقین شداران: می گمازان.

۱۹ - نمی گینید: نمی بسد.

۲۰ - توا: تو.

۲۱ - ناشنختگان: ناشناختگان.

قَالُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ سُبَّةً بَلْ عَمَلٌ غُلُوبٍ فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ خِصَّةً فَصَلَّتْ وَجْهَهَا
 وَتَوَلَّى غَيْرَ عِلْمٍ عَلَيْهِمْ قَالُوا كَلَّا قَالَ رَبِّ إِنَّهُ مُوَسِّعٌ لِّكَ الْإِيمَانَ قَالَ
 فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أَذِلَّةٌ عَلَى الْقَوْمِ هَذَا مِنْ لَدُنْهِ
 عَلَيْهِمْ هَذِهِ مِنْ كِبَرٍ مَقْصُودَةٍ عَلَيْهِمْ رَبِّ لِلصَّغِيرَاتِ فَاحِرٌ جُنَاحُهُنَّ كُنَّ قِيَمًا
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قِيَمًا وَجِبَّةً بَاقِيَةً عَرِيفَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَتَرَكْنَا بَقِيَّةَ آلِ إِبْرَاهِيمَ
 إِذْ هُمْ عَلَى الْعَذَابِ الْإِيمَانُ وَفِي مَوْعِدٍ إِذْ أَذِلُّنَاهُ الْإِبْرَاهِيمَ بِسُلْطَانٍ مِمَّنْ قَبُولُ
 بِرُكْنِهِ وَقَالَ يَا حَبْرَاءُ هَذَا مِنْ كِبَرٍ مَقْصُودَةٍ عَلَيْهِمْ هَذِهِ نَافِعَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَهَذَا
 وَهَذَا إِذْ أَذِلُّنَاهُ عَلَيْهِمُ الرِّبْعَ الْعَقِيمَ فَاذْكُرْ مَنْ فِي آتِ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ
 كَالْإِيمَانِ وَفِي الْقَوْمِ لَقَدْ قِيلَ لِمَنْ تَتَّبِعُونَ أَحَدِي جُنَّ فَعَتُوا عَنْ أَمْرِهِمْ فَخَذَتْهُمْ
 الْكَلْبَةُ وَهُمْ قُطْرُونَ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مِنْ مُتَصِدِّينَ
 وَتَوَقَّعُوا مِنْ قُلِّ اتَّمَرُ كَانُوا أَقْوَمًا فَاهْبِثْ فِي السَّمَاءِ بَيْنَنَا هَاهُنَا وَآلِ الْأَمْوَالِ
 وَالْأَيْصُ قِيَمًا فَخَرَّ الْمَأْمُورُونَ وَمَنْ كَلَّ فِي الْفِتْنَةِ دَخَلَ فِي الْكُفْرِ كُفْرًا
 قَبُولًا لِّلَّهِ الْوَلِيُّ لِكُلِّ مَنَّةٍ تَوَسَّيْ وَلَا تَعْلُوا مَعَ اللَّهِ الْعَالِي الْأَخِرَ لِكُلِّ مَنَّةٍ
 نَبِيٍّ قَبِيحٍ كَلَّا قَالَتِ الْفَرِيقُ مِنْ قِبَلِهِمْ مِنْ مَّوَالِيهِمْ لَقَالُوا إِنَّا نَجُودُ
 مِنْ قِبَلِهِمْ

گفتند: مترس و میزدک بردند^۱ او را به غلامی دانا. **۲۹** پیش آمد زن اوی در بانگی،
 بزد و رروی اوی، گفت: زالی نازاینده ام. **۳۰** گفتند: چنان گفت خداوند تو^۲، اوی
 او بست درست کاری دانا. **۳۱** گفت: چیست کار شما یا فرستادگان؟ **۳۲**
 گفتند: ایما^۳ فرستاده شدیم بی قوم گنه کاران. **۳۳** تا بفرستیم و ریشان سنگی از گل.
۳۴ نشان کرده^۴ نزدیک خداوند تو^۵، توهی کناران^۶ را. **۳۵** بیرون آوردیم کرا
 بود در آنجا از مومنان. **۳۶** نگندادیم^۷ در آن جد خانه ی از مسلمانان. **۳۷**
 و بهیشتیم^۸ در آن نشانی، ایشانرا کمی ترسند از عذاب دردمند کنار^۹. **۳۸** درموسی که
 بفرستادیم او را بی فرعون به حقی دیدور^{۱۰}. **۳۹** واز گشت به جماعت اوی و گفت:
 جادوساری^{۱۱} یا دیوانه ی. **۴۰** بگرفتیم او را و سپه های او را، انداختیم ایشانرا در
 دریا و اوی ارزانی^{۱۲} ملامت. **۴۱** در عادیان که بفرستادیم و ریشان باد وی رحمت.
۴۲ بنمی هیش^{۱۳} هیچ چیزی کامد^{۱۴} و رآن، یانی کرد آنرا چون ریزیده^{۱۵}.
۴۳ و در ثمودیان که گفته شد ایشانرا بر خورداری گیرید^{۱۶} تا هنگامی. **۴۴**
 نافرمان شدند از فرمان خداوند ایشان، بگرفت ایشانرا صیحت و ایشان می نگرستند.
۴۵ نتوانستند هیچ و رخاستنی^{۱۷} و نبودند داد واز آورداران^{۱۸}. **۴۶** و قوم نوح از
 پیش ایشان بودند قومی فاسقان. **۴۷** آسمان بنا کردیم آنرا به قوتی و ایما توانان^{۱۹} هم.
۴۸ و زمین بگستریم آنرا نیک گستر داران^{۲۰} هسند. **۴۹** از هر چیزی بیافریدیم
 دوا^{۲۱} ازن^{۲۲}، شاید کشا پند پذیرید. **۵۰** بگریزید بی خدای، من شما را از وی
 بدس بری^{۲۳} دیدور هم. **۵۱** و مکنید و اخدای خدای دیگر، من شما را از وی بدس بری
 دیدور هم. **۵۲** چنان نیامد بدیشان کاز پیش ایشان بودند هیچ پیغامبری یانی
 گفتند جادوساری یا دیوانه ی.

- ۱- میزدک بردند: مرده دادند.
- ۲- خداوند تو: خداوند تو.
- ۳- ایما: ما.
- ۴- بی: به: به سوی.
- ۵- نشان کرده: نامزد کرده.
- ۶- توهی کناران: گراف کاران: اصراف کنندگان.
- ۷- نگندادیم: نیافتیم.
- ۸- بهیشتیم: بگذاشتیم.
- ۹- دردمند کنار: دردناک.
- ۱۰- دیدور: آشکارا پیدا.
- ۱۱- جادوسار: جادو: جادوگر.
- ۱۲- ارزانی: درخور و سزاوار.
- ۱۳- بنمی هیش: نمی گذاشت.
- ۱۴- کامد: که آمد.
- ۱۵- ریزیده: پوسیده: ریخته و از هم پاشیده.
- ۱۶- بر خورداری گیرید: بهره ببرید.
- ۱۷- و رخاستنی: برخاستن.
- ۱۸- داد واز آورداران: کس در کشدگان.
- ۱۹- ایما توانان: گستر داران: گسترانندگان.
- ۲۰- هسند: ازل: جفت: گونه.
- ۲۱- بدس بری: بیم کننده.

۵۲ یک و دیگر را وصیت کردند بدان، بل ایشان قومی وی رهان^۱ اند. ۵۳
 وازگشت^۲ از ایشان نه ای توا^۳ ملامت کرده^۴. ۵۵ پند ده پند منفعت کند مومنان را.
 ۵۶ نیافریدم جن را و انس را بی^۵ تا برستون کند^۶ مرا. ۵۷ نمی خواهم از ایشان
 هیچ روزی و نمی خواهم که طعام دهند مرا. ۵۸ خدای اویست روزی دادار^۷،
 خداوند قوت قوی. ۵۹ ایشانرا که ستم کردند نیاوهی^۸ بهد چون نیاوهی ایران^۹ ایشان،
 شتاو مکنید ورم^{۱۰}. ۶۰ وای^{۱۱} ایشانرا که کافر شدند از روز ایشان آن کمی وعده.
 کرده شدند.

سورة الطور مع واریعون آیه

به نام خدای روزی دادار رحمت کنار. ۱ سوگند به طور. ۲ و به کتاب
 نویخته. ۳ در نامه ی واز کرده. ۴ سوگند به بیت معمور. ۵
 سوگند به شفت^{۱۲} و رداشته. ۶ سوگند به دریای پر کرده. ۷ که عذاب
 خداوند توا بودار^{۱۳} است. ۸ نیست آنرا هیچ وازداشتاری^{۱۴}. ۹ آن روز بگردد
 آسمان، گشتنی. ۱۰ و بروند کهاها، رفتی. ۱۱ وای آن روز دروزن.
 گرفتاران^{۱۵} را. ۱۲ ایشان کایشان در نابکاری می بازی کنند. ۱۳ آن روز
 می سپخته شد^{۱۶} بی آتش دوزخ، سپختی^{۱۷}. ۱۴ این است آتش آن کیودید بدان
 می دروزن گرفتید. ۱۵ ای جادوی است این یا شما نمی گینید^{۱۸}؟ ۱۶ درشید
 در آن و شکیوای کنید یا شکیوای مکنید گرا گرس و رشما، پاداش داده شید آن بودید
 می کردید. ۱۷ پر خیز کاران در بوستانهای بند و نعمتی. ۱۸ رامشی شداران^{۱۹}
 بدان داد ایشانرا خداوند ایشان و نگه داشت ایشانرا خداوند ایشان از عذاب دوزخ.
 ۱۹ بخورید و بشمید^{۲۰} گهارشتی^{۲۱} بدان بودید می کردید. ۲۰ تکیه کناران^{۲۲} بند
 و رختهای صف زده و جفت کنیم ایشانرا به حورالعینانی. ۲۱ وایشان بگرو بستند در
 رسانیم بدیشان فرزندان ایشانرا به گسرو یش در رسانیم بدیشان فرزندان ایشانرا و بنکهم^{۲۳}
 ایشانرا از عمل ایشان هیچ چیزی. هر مردی

- | | | |
|------------------------------------|------------------------------------|--------------------------------|
| ۱- وی رهان: گردن کشان؛ نافرمانان. | ۹- ایران: یاران. | ۱۷- سپختن: سپوختن؛ راندن. |
| ۲- وازگشت: فتن؛ بازگرد. | ۱۰- شتاو مکنید ورم: لا تشعجلون. | ۱۸- نمی گینید: نمی بینید. |
| ۳- نه ای توا: نیستی تو. | ۱۱- وای: هلاک؛ تباهی. | ۱۹- رافشتی شداران: شادمانان. |
| ۴- ملامت کرده: ملامت زده؛ نکوهیده. | ۱۲- شفت: سقف. | ۲۰- بشمید: بنوشید. |
| ۵- بی: مگر. | ۱۳- بودار: بودنی؛ واقع شونده. | ۲۱- گهارشت: گوارا؛ گوارنده. |
| ۶- تا برستون کند مرا: یسجدون. | ۱۴- وازداشتار: بازدارنده. | ۲۲- تکیه کناران: تکیه کنندگان. |
| ۷- روزی دادار: روزی ده. | ۱۵- دروزن گرفتاران: دروغ زن گیران. | ۲۳- بنکهم: بنکا هم؛ نکاهیم. |
| ۸- نیاوه: بهره؛ نصیب. | ۱۶- می سپخته شد: رانده می شوند. | |

بدان کسب کرد گسروگان بهد. ۲۲ می اوزایم^۱ ایشانرا به میوه و گوشت زان می آرزوا کنند^۲. ۲۳ یک از دیگر می ستانند^۳ درآن قدحی، فی لغو بهد درآن وفی بزه. ۲۴ می گردند وریشان غلامانی ایشانرا، گوهی^۴ ایشان مروارید درستاد کرده^۵ اند. ۲۵ پیش آید برخی زیشان ور برخی یک دیگر را می پرسند. ۲۶ گفتند: ایما بودیم پیش در اهل ایما ترسیداران^۶. ۲۷ منت کرد خدای ورپا و نگه داشت ایما را از عذاب سموم. ۲۸ ایما بودیم از پیش می خواندند اویرا، اوی او یست مهروانی^۷ رحمت کنار. ۲۹ پند ده نه ای^۸ توا به نعمت خداوند توا کنده ای^۹ و فی دیوانه. ۳۰ یا می گهند^{۱۰}: شاعری می بر مردارند^{۱۱} بدوی حدثان مرگی^{۱۲}. ۳۱ بگه: برمر گیرید، من و اشا از برمر گرفتاران^{۱۳} هم. ۳۲ یا می فرماید ایشانرا خوابا ایشان بدین یا ایشان قومی وی رهان اند. ۳۳ یا می گهند دروغ درحیند^{۱۴} آن، بل نمی گرویند. ۳۴ کوبیارید^{۱۵} حدیث هم چنان، ار هند راست گفتاران. ۳۵ یا آفریده شدند از جد چیزی یا ایشان اند آفرید گاران. ۳۶ یا بیافریندند آسمانا و زمین بل یقین نمی شنند. ۳۷ یا نزدیک ایشان است خزینهای خداوند توا یا ایشان اند غلبه کناران^{۱۶}. ۳۸ یا ایشانرا سردی^{۱۷} می نویشتند درآن، کسوار نیوشیدار^{۱۸} ایشان حجتی دیدور. ۳۹ یا اویرا دختران و اشا را پسران. ۴۰ یا می خواهی زیشان مزدی ایشان از تاوانی گران. کردگان هند. ۴۱ یا نزدیک ایشان است غیب، ایشان می نویسند. ۴۲ یا می خواهند کیدی، ایشان که کافر شدند، ایشان اند کید کناران^{۱۹}. ۴۳ یا ایشانرا خدای جد خدای، پاکی خدای را زان می شرک گیرند. ۴۴ ارگینند پاره ی از آسمان افتادار^{۲۰}، می گهند: اوری یک ور دیگر نهاده. ۴۵ بهیل ایشانرا تا پذیره آیند روز ایشانرا آن کدران^{۲۱} می میرند. ۴۶ آن روز منفعت نکند

- ۱- می اوزایم: می افزایم.
- ۲- می آرزوا کنند: آرزو می کنند.
- ۳- یک از دیگر می ستانند: از یک دیگر می گیرند.
- ۴- گوهی: گویی.
- ۵- درستاد کرده: مکتوب: پوشیده.
- ۶- ترسیداران: ترسندگان.
- ۷- مهروانی: نیکوکار: مهر بان.
- ۸- نه ای: نیستی.
- ۹- کنده ای: کاین: فال گوی: اخترگو.
- ۱۰- می گهند: می گویند.
- ۱۱- می بر مردارند: می ترسند: چشم می داریم.
- ۱۲- مرگی: مرگ.
- ۱۳- برمر گرفتاران: چشم دارندگان.
- انتظار کشندگان.
- ۱۴- دروغ درحیند: دروغ بافت.
- ۱۵- کوبیارید: یابد: بیاورید.
- ۱۶- غلبه کناران: کامکاران.
- ۱۷- سردی: نردبانی.
- ۱۸- نیوشیدار: شتونده.
- ۱۹- کید کناران: کید کنندگان.
- ۲۰- افتادار: فرو افتاده.
- ۲۱- کدران: که در آن.

زیشان کیدایشان چیزی و فی ایشان نصرت کرده شدند. ^{۱۷} ایشانرا که ستم کردند عذابى بید بیرون آن، بی گویشتر^۱ ایشان غمی دانند. ^{۱۸} شکوای کن^۲ حکم خداوند ترا، توا به علم ایماهی^۳ و تسبیح کن به سپاس خداوند توا، آن هنگام که ورخیزی^۴. ^{۱۹} و از شوه تسبیح کن او را و دروازگشتن ستارگان.

مکیه

سورة الجمره اثنا و ستون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ^۱ سوگند به ستاره ازمان^۵ فروشده. ^۲ گم نشد ایار^۶ شما و وی ره نشد. ^۳ و سخن غمی گهد^۸ از هو^۷. ^۴ نیست اوی بی وحی که می وحی کرده شهد. ^۵ بیامخت^۹ او را سخت قوت. ^۶ خداوند قوی قوی شد. ^۷ و اوی به کرانهی ورتز^{۱۰} بود. ^۸ واز نزدیک شد، تنزدیک شد^{۱۱}. ^۹ بود چند مقدار دو کمان عربی یا نزدیکتر. ^{۱۰} وحی کرد بی^{۱۲} بندهی اوی آن وحی کرد. ^{۱۱} دروغ نگفت دل، آن دید. ^{۱۲} ای می پیکار کنید و اوی و آن می گیند^{۱۳}؟ ^{۱۳} دید آنرا راهی دیگر. ^{۱۴} نزدیک سدره المنتهی^{۱۴} ^{۱۵} نزدیک اوی است گهیش^{۱۵} ماوی. ^{۱۶} که می ور پوشند^{۱۶} و درخت آن می ور پوشند. ^{۱۷} بنگشت^{۱۷} چشم، وی ره نشد. ^{۱۸} دید از نشانهای خداوند اوی مهتر. ^{۱۹} ای دیدید لات را و عزى را؟ ^{۲۰} و مناة سیدگر^{۱۸} دیگر را. ^{۲۱} ای شما را نرو او را ماده؟ ^{۲۲} آن نون^{۱۹} قسمتی کیل^{۲۰} است. ^{۲۳} نیست آن بی نامهای که نام کردید آن شما و پدران شما، فرود نکرد خدای بدان هیچ حجتی، پس روی غمی کنند بی ظن را و آن آرزوا کند^{۲۱} نفسها، آمد بدیشان از خداوند ایشان ره غوفی. ^{۲۴} یا انسانرا آن می آرزوا کند. ^{۲۵} خدای را آن جهن و این جهن. ^{۲۶} چند از فریستهی در آسمانها منفعت نکند شفاعت ایشان چیزی، بی از پس آن که دستوری کند خدای کرا خواهد و بپسندد.

۱- گویشتر: بیشتر.

۲- شکوای کن: شکیبایی کن.

۳- هی: هستی.

۴- ورخیزی: برخیزی.

۵- شو: شب.

۶- ازمان: هنگامی که.

۷- ایار: یار.

۸- می گهد: نمی گوید.

۹- بیامخت: بیاموخت.

۱۰- ورتز: رتر.

۱۱- تنزدیک شد: فندقی.

۱۲- بی: به سوی؛ به.

۱۳- می گید: می بیند.

۱۴- سدره المنتهی: درخت سدر؛ نام درختی

در آسمان چهارم.

۱۵- گهیش: نهشت.

۱۶- می ور پوشد: می پوشاند.

۱۷- بنگشت: بنگردید؛ بنگشت.

۱۸- سیدگر: سدیگر؛ سومی.

۱۹- نون: بدین گونه؛ در این هنگام.

۲۰- کیل: ناراستی و کژی و بیداد.

۲۱- آرزوا کند: آرزو کند.

[illegible]

۲۷) ایشان کنمی گرویند بدان‌جهن^۱ می‌نام کنند فریشتگانرا نام کردن ماده.

۲۸) نیست ایشانرا بدان هیچ علمی، پس روی نمی کنند بی‌ظن را و ظن منفعت نکند

از حق چیزی. ۲۹) روی گردان از کی وازگشت^۲ از ایاد کرد^۳ ایما و نخواست^۴ بی‌زندگانی این گیتی. ۳۰) آن است رسیدن جای ایشان از علم، خداوند توا اوی داناتر به کی وی‌ره شهده از ره‌اوی و اوی داناتر به کی ره برد. ۳۱) خدای را آن در آسمانها و آن در زمین تا پاداش دهد ایشانرا که گدی کردند^۵، بدان کردند و پاداش دهد ایشانرا که نیکوی کردند گهیشت^۶. ۳۲) ایشان می‌دور بند^۷ از کبیرتهای^۸ بزه و فاحشیا، بی‌گنهان خورد^۹. خداوند توا فراخ آمرزش^{۱۰} اوی داناتر به شا که وراورد^{۱۱} شا را از زمین و شا خوردان بودید در شکنهای^{۱۲} مادران شا. مستاید^{۱۳} نفسهای شا را، اوی داناتر به کی ببرخیزد^{۱۴}. ۳۳) ای دیدی اویرا که وازگشت ۳۴) و بداد خجاره^{۱۵} و ببرید؟ ۳۵) ای نزدیک او یست علم غیب؟ اوی می‌گیند^{۱۶}. ۳۶) یا آگه کرده نشد بدان در نامهای موسی بود. ۳۷) و ابرهم اوی که تمام کرد. ۳۸) بزه ورندارد^{۱۷} بزه ورداشتار^{۱۸} بزه‌ی دیگری. ۳۹) نیست انسان را بی‌آن کار کرد. ۴۰) کار اوی انوز دیده شهده^{۱۹}. ۴۱) واز پاداش داده شهده اویرا پاداش تمام تر. ۴۲) بی‌خداوند توا غایت. ۴۳) اوی او یست کبخننداید و بگریانید. ۴۴) اوی او یست کبمیرانید و زنده کرد. ۴۵) اوی بیافرید دوا از^{۲۰} نرو ماده. ۴۶) از نطفه‌ی ازمان که می‌کرده شهده. ۴۷) وری است وراوردن دیگر. ۴۸) اوی او یست که وی‌نیاز کرد و خاصه داد. ۴۹) اوی او یست خداوند شعری. ۵۰) اوی هلاک کرد عادیان نخسین را. ۵۱) و ثمودیان را باقی بنیشت^{۲۱}. ۵۲) گره نوح از پیش ایشان بودند ایشان ستم کارتر و وی‌ره‌تر. ۵۳) و شارستانهای قوم لوط را هلاک کرد. ۵۴) ورو پوشید ورا آن ورو پوشید.

- ۱- بدان‌جهن: بدان جهان.
- ۲- وازگشت: بازگشت.
- ۳- ایاد کرد: یاد کرد.
- ۴- نخواست: نخواست.
- ۵- وی‌ره شهده: بی‌راه شود.
- ۶- گدی کردند: مدی کردند.
- ۷- گهیشت: بهشت.
- ۸- بند: باشند.
- ۹- کبیرتها: گناههای بزرگ.
- ۱۰- خورد: خورد؛ کوچک.
- ۱۱- آمرزش: آمرزش.
- ۱۲- مادران: پدید کرد؛ بیافرید.
- ۱۳- مستاید: شکها.
- ۱۴- ببرخیزد: پاک شمارید.
- ۱۵- خجاره: قلیل؛ اندک؛ کم.
- ۱۶- می‌گیند: می‌بیند.
- ۱۷- بزه ورندارد: دار گناه بر ندارد.
- ۱۸- بزه ورداشتار: گناهکار.
- ۱۹- انوز دیده شهده: رود بود که دیده شود.
- ۲۰- از: جفت؛ گونه.
- ۲۱- بهشت: نگهداشت.

[illegible]

اقْلَابُ السَّاعَةِ وَالنَّفْسُ الْقَمُودُ لَنْ يَذُوَ اِلَهَ يَحْيُوا اَوْ يَقُولُوا اَسْمُهُمْ مُسْتَمِدَّةٌ
 وَكَذَلِكَ يَوْمَ الْاِمْبَاءِ اَفْوَ اَمْرُهُمْ وَكُلُّ اَمْرٍ مَعْقُودٌ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبَاءِ اَفْوَ
 مَرَّةٌ جَدِيدٌ مَكْنِيَةً بِالْعَبَقِ فَعَاثَ اَلْبَهْرَ فَيَقُولُ غُثُّوْهُ يَوْمَ تَدْعُ اَلْبَاعُ اِلَى فَرْجِ
 خَفَقَاتِ الْاَيْضَامِ مَرَّةً جَدِيدًا جَوْشَنُ الْاَلْبَدَانِ كَالْمَرْجَدِ اَوْ مَقْدَرِ الْمَرْجَدِ جَوْشَنُ
 اَلْبَاعُ يَقُولُ الْكَافِرُونَ مَهْ اَيُّكُمْ عِيْدُكُمْ كَذَبَتْ قُلُوبُهُمْ قَوْمٌ يَحْكُمُ فَوَ كَذَلِكَ يَوْمَ
 عَمَّةٍ نَادُوا اَلْوَاغِيْنَ وَاَتَجِدُوهُمْ عَاذِبَةً اَنْ يَمْلِكُوْا فَاسْتَجِرْهُمْ فَعِنْدَ اَلْوَاغِيْنَ
 اَلْاَمْرُ اِيْمَانٌ مِّمَّهِمْ وَتَقْرَأُ الْاَرْضُ عِيُوْنًا فَالْبَغِ الدَّاعِلُ اَمْرُهُ قَبْرٌ وَخَلْعُهُ
 عَلَيَا اَتِ اَلْوَلَحُ وَهِيَ مَرْتَبَةٌ بِاَعْيُنِنَا خَزَا اَلْفَنُ كَانَ كَقَوْلِهِ لَقَدْ كُنَّا اَمْةً اَنْفُكُ
 مِنْ رَجُلٍ وَفَعَلْنَا مَعْزِفًا مِّنْ عَمَلِكُمْ لَنُكْفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَنُنْزِلَنَّ عَلَيْكُمُ الْخِطَابَ اَلْفُكْرُ
 مِنْ رَجُلٍ وَفَعَلْنَا مَعْزِفًا مِّنْ عَمَلِكُمْ لَنُكْفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَنُنْزِلَنَّ عَلَيْكُمُ الْخِطَابَ اَلْفُكْرُ

۵۵ به کدام نعمتهای خداوند توا می گماند شی^۱؟ ۵۶ این بدس بری^۲ از بدس بران نخستین. ۵۷ نزدیک شد رستاخیز. ۵۸ نیست آنرا از بیرون خدای وازکناری^۳. ۵۹ ای ازین حدیث می شگفتی کنیدی؟ ۶۰ و می خندیدی و نمی گرییدی؟ ۶۱ و شماهید^۴ بارخواران^۵. ۶۲ و سجده گیرید خدای را و برستون کنید.

مکتبه



سورة القمر خمس و خمسون آية

به نام خدای روزی دادار^۶ رحمت کنار. ۱ نزدیک شد رستاخیز و بشکاوید^۷ مه. ۲ ار گیند^۸ نشانی، روی گردانند و می گهند: جادوی رفتار^۹ است. ۳ و دروزن گرفتند و پس روی کردند^{۱۰} آرزوها ایشانرا و هرکاری استادارست^{۱۱}. ۴ آمد بدیشان از خبرها آن در آن جای وازشدن بود. ۵ حکمتی رسیدار^{۱۲}، منفعت نکند بدس بران. ۶ وازگشت ازیشان آن روز بخواند خواندار بی چیزی گست^{۱۳}. ۷ فروشده بهد چشمها ایشان، می بیرون آیند از گورها، گوهی^{۱۴} ایشان ملخانی پراکنده اند. ۸ شتافتاران^{۱۵} بی خواندار^{۱۶} می گهند کافران: این روزی سخت است. ۹ دروزن گرفتند پیش ایشان گره نوح، تدروزن گرفتند^{۱۷} بندهی ایما را، گفتند: دیوانه ی واز زد^{۱۸}. ۱۰ بخواند خداوند او یرا، من غلبه کرده ام داد واز آر. ۱۱ بگشادیم درهای آسمان رابه آوی فرود ریختار^{۱۹}. ۱۲ و براندم زمین راجشمهای بهم. آمد آب ورکاری تقدیر کرده شد. ۱۳ ورداشتم او یرا ورخداوند تحتها و میخها. ۱۴ می رفت به فرمان ایما؛ پاداشی کرا بود ناسپاسی کرده شد. ۱۵ بهیشتم^{۲۰} آنرا نشانی، ای هست هیچ پند پذیرفتاری^{۲۱}؟ ۱۶ چون بود عذاب من و بدست^{۲۲} من؟ ۱۷ آسان کردم قران ایاد کرد را، ای هست هیچ پند پذیرفتاری؟ ۱۸ دروزن گرفتند عادیان، چون بود عذاب من و بدست من؟ ۱۹ ایما بفروستادم وریشان بادی سرد در روزی

- | | |
|---------------------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱ - می گماند شی: گمان مندمی شوی؛ ۸ - گیند: بینند. | ۱۶ - خواندار: خواننده. |
| ۲ - بدس بر: بیم کننده؛ بیم دهنده. | ۱۷ - تدروزن گرفتند: پس بدروغ داشتند. |
| ۳ - وازکنار: بازکننده؛ گشاینده. | ۹ - رفتار: همیشه روان؛ پایدار. |
| ۴ - شماهید: شما هستید. | ۱۰ - پس روی کردند: پی روی کردند. |
| ۵ - بارخواران: بی خبران؛ بی آگاهان. | ۱۱ - استادار: برجای؛ ایستاده. |
| ۶ - روزی دادار: زحمن. | ۱۲ - رسیدار: کامل؛ رسیده. |
| ۷ - بشکاوید: بشکافت. | ۱۳ - گست: بد؛ زشت. |
| | ۱۴ - گوهی: گویی. |
| | ۱۵ - شتافتاران: شتابندگان. |
| | ۱۶ - بدست: بیم کردن؛ ترسانیدن. |
| | ۱۷ - وریشان بادی: وریشان بادی. |
| | ۱۸ - واز زد: باز زده شد. |
| | ۱۹ - فرود ریختار: ریزنده. |
| | ۲۰ - بهیشتم: دست بازداشتیم. |
| | ۲۱ - پند پذیرفتار: پند گیرنده. |
| | ۲۲ - بدست: بیم کردن؛ ترسانیدن. |

فَمِنْ مَقْصُودٍ تَنْزِيعِ الْقَاتِلِينَ كَالْأَعْمَاءِ أَنْ يَتَلَبَّسُوا بِكَفِّهِ كَلِمَةٍ أَوْ يَنْزِعُوا
 وَهَلْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مَنٍّ جَعَلْنَا لَكَ تَقْوَاهُ بِاللَّهِ دَفْعًا لَوَ
 ابْصُرْ أَمَّا وَاجِبٌ أَنْتُمْ إِنَّا آتَيْنَا الْفَضْلَ وَبَعَثْنَا الْقِيَامَ عَلَيْهِمْ مِنْ مَنَابِلِ
 مَوْكِدَاتٍ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ عَنَّا أَنْ الْكُفَّاءَ الْأَمْوَالَ مَرَبِلُوا الْتِقَاءَ مَعَهُ
 لَمْ يَفُزُوا بِقِيَمَتِهِ أَصْلَهُ وَتَلَبَّسُوا بِالْمَقْصُودِ بِنَفْسِهِمْ كَلِمَةٍ مَقْصُودٍ
 هَذَا وَأَضَاجِبُهُمْ قِيَامًا فَيَقُولُ كَيْفَ كَلِمَةٍ غَدَارٍ وَنَسِيْنَا أَنَا أَدْلَمْنَا
 عَلَيْهِمْ ضَمِيمَةً وَاجِبَةً فَكَأَنُوكُمْ كَفَيْتُمْ الْخَطَرَ وَلَقَدْ بَعَثْنَا الْقُرْآنَ
 لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مَنٍّ جَعَلْنَا لَكَ تَقْوَاهُ بِاللَّهِ إِنَّا أَدْلَمْنَا عَلَيْهِمْ خِصْبًا
 إِلَّا آلَ لُؤْلُؤٍ يَتَّبِعُهُمْ بَعِثْنَا عَلَيْهِمْ نَارًا كَذِبًا لِيُؤْتِيَهُمْ مِنْ تَشْكَرُوا وَلَقَدْ
 أَنْزَلْنَا مِنْكُمْ لِقَاءَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ يَنْصَرُّ إِلَى رَبِّهِ فَإِذْ هُوَ عَنِ الْغَيْبِ فَطَعْنَاهُ أَنْتُمْ
 فَمَوْفُوعًا لَنْ يَنْزِعُوا وَلَقَدْ ضَخَمْنَا بُرُوجَهُمْ كَمَا لَبِئْسَ مَقْصُودًا مَقْصُودًا غَدَارُ
 وَلَقَدْ نَقَرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مَنٍّ جَعَلْنَا لَكَ تَقْوَاهُ بِاللَّهِ إِنَّا أَدْلَمْنَا عَلَيْهِمْ خِصْبًا
 مِنْ أَوْلَادِهِمْ أَلَمْ نَقْرَأْ الْقُرْآنَ أَمْ نَقْرَأُ الْفُتُورَ لَنْ يَنْزِعُوا وَلَقَدْ ضَخَمْنَا بُرُوجَهُمْ كَمَا لَبِئْسَ مَقْصُودًا مَقْصُودًا غَدَارُ

شومی غلبه کنار. ۲۰ می ور کند مردمان را گوهی ۲ ایشان تا پالهای ۳ خرمای ورافتاده ۴ بودند. ۲۱ چون بود عذاب من و بدست ۵ من؟ ۲۲ آسان کردیم قران ایاد کرد راه ای هست هیچ پند پذیرفتاری ۲۳ دروزن گرفتند ثمودیان به بدس بران ۷. ۲۴ گفتند: ای بشری زما ۸ یکی پس روی کنیم اویرا؟ ایما نون ۹ دروی رهی اند و دیوانه ی ۱۰. ۲۵ ای اوکنده شدوحی وروی از میان ایما، بل اوی دروزنی هنبارده کن ۱۱ است. ۲۶ انوز بدانند فردا کی است دروزن هنبارده کن. ۲۷ ایما فرستادار ۱۲ آن وشر ۱۳ اند، آزمایشی ایشانرا، برمرگیر ۱۴ بدیشان و شکوای کن ۱۵. ۲۸ و آگه کن ایشانرا که آب قسمت کرده ایمان ایشانرا هرنیاوهی حاضر کرده بهد. ۲۹ بخوانند ان ۱۶ ایشانرا بگرفت و بکشت. ۳۰ چون بود عذاب من و بدست من؟ ۳۱ ایما بفرستادیم وریشان یک بانگ، بودند چون خاشاهی تنک بستان ۱۷. ۳۲ آسان کردیم قران ایاد کرد راه ای هست هیچ پند پذیرفتاری؟ ۳۳ دروزن گرفتند گره لوط به بدس بران. ۳۴ ایما بفرستادیم وریشان سنگ بارانی، بی گره لوط، برهانشیم ایشانرا سحرگه. ۳۵ نعمتی از نزدیک ایما چنان پاداش دهیم کرا شکر گزارد. ۳۶ بدس برد ایشانرا از گرفتن ایما، گمانند شدند به بدس بران. ۳۷ بخواستند اویرا از مهمانان اوی، محاکردیم ۱۸ ورچشمها ایشان، بچشید عذاب من و بدست من. ۳۸ بامداد کرد وریشان در بامداد غذائی استادار ۱۹. ۳۹ بچشید عذاب من و بدست من. ۴۰ آسان کردیم قران ایاد کرد راه ای هست هیچ پند پذیرفتاری؟ ۴۱ آمدند به گره فرعون بدس بران. ۴۲ دروزن گرفتند به آیتهای ایما همه ی آن، بگرفتیم ایشانرا گرفتن عزیز توانا. ۴۳ ای کافران شما گیه اند ۲۰ ایشان یا شما را برات نامه ی ۲۱ در نوشتنها ۲۲؟ ۴۴ یا می گهند ایما گرهی داد واز آوردار ۲۳ هند. ۴۵ انوز هزیمت داده شهد

- ۱ - غلبه کنار: پیروز قوی.
- ۲ - گوهی: گویی.
- ۳ - تا پالها: تنه ها.
- ۴ - ورافتاده: برکنده؛ از بیخ برآورده.
- ۵ - بدست: بیم کردن؛ ترسانیدن.
- ۶ - پند پذیرفتار: پند گیرنده.
- ۷ - بدس بران: بیه کسندگان.
- ۸ - ریمما: از ما.
- ۹ - نون: دراین هنگام.
- ۱۰ - دیوانه ی: دیوانگی.
- ۱۱ - هبارده کن: بخود نازنده؛ مغرور.
- ۱۲ - فرستادار: فرستنده.
- ۱۳ - وشر: اشترا.
- ۱۴ - برمرگیر: چشم می دار.
- ۱۵ - شکوای کن: شکیبایی کن.
- ۱۶ - ایما: یار.
- ۱۷ - خاشاهی تنک بستانار = هشیم المحتظر:
- ۱۸ - محاکردیم: محو کردیم؛ بستریم.
- ۱۹ - استادار: پاینده؛ پایدار.
- ۲۰ - گیه اند: بهتراند.
- ۲۱ - برات نامه: نامه ی گناهی.
- ۲۲ - نوشتنها: کتاب ها؛ نوشته ها.
- ۲۳ - داد واز آوردار: داد خواهند؛ کینه کش.

گره^۱ می ورگردانند پشها. ۴۶ بل رستاخیز وعده‌ی ایشان است، رستاخیز سخت^۲ و طلع تر^۳. ۴۷ گنه کاران در وی رهی بند و دیوانه‌ی^۴. ۴۸ آن روز می کشیده‌شند در آتش ور روپها ایشان بجشید عذاب سقر. ۴۹ ایما^۵ هر چیزی بیافریدیم آنرا به اندازه‌ی. ۵۰ و نیست فرمان ایما، بی یکی چون زدن چشم. ۵۱ هلاک کردیم گرهای شما، ای هست هیچ پند پذیرفتاری؟ ۵۲ هر چیزی کردند آنرا در نوشتها^۶. ۵۳ و هر خوردی^۷ و بزرگی نویسته بهد. ۵۴ پرخیز کاران در بوستانهای بند و جوهای. ۵۵ در نشستن جایها^۸ خوش نزدیک پادشای توانا.

سورة الرحمن شان و سبعون آیت

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ خدای. ۲ بیامخت^۱ قران. ۳ بیافرید انسانرا. ۴ بیامخت اویرا سخن گفتن. ۵ خرشید و مه به حساب اند. ۶ و گیاهها^{۱۰} و درختان می سجده گیرند. ۷ آسمان، و رداشت آنرا و بنهاد ترازوا. ۸ وی رهی مکنید در ترازوا^{۱۱}. ۹ باستانید^{۱۲} سنجیدن براسی و مکهد^{۱۳} ترازوا. ۱۰ وزمین بنهاد آن به خلق را. ۱۱ در آنجا میوه بهد و خرماها خداوند پوششتها^{۱۴}. ۱۲ و دانه خداوند برگ و سپرم^{۱۵}. ۱۳ به کدام نعمتهای خداوند شما دوا^{۱۶} می دروزن گیرید. ۱۴ بیافرید انسان را از گلی خشک چون سخال^{۱۷}. ۱۵ بیافرید جان را از بژدری^{۱۸} از آتش. ۱۶ به کدام نعمتهای خداوند شما دوا می دروزن گیرید؟ ۱۷ خداوند دو مشرق و خداوند دو مغرب. ۱۸ به کدام نعمتهای خداوند شما دوا می دروزن گیرید؟ ۱۹ بیرون هیشت^{۱۹} دو دریا می بهم آیند. ۲۰ میان آن دوا بشرستی^{۲۰} که در نیامیزند. ۲۱ [به کدام نعمتهای خداوند شما دوا می دروزن گیرید؟] ۲۲ بیرون آورده شهد از آن دوا مروارید و مرجان. ۲۳ به کدام نعمتهای خداوند شما دوا می دروزن گیرید؟ ۲۴ اوی راست کشتیهای رفتار^{۲۱}

- | | | |
|-------------------------|------------------------------|----------------------------------------|
| ۱ - گره: گروه. | ۸ - نشستن جایها: نشست گاهها. | ۱۵ - سپرم: اسپرم؛ سپر عه: رستی حوشبو. |
| ۲ - سخت تر: سخت تر. | ۹ - بیامخت: به موخت. | ۱۶ - دوا: دو. |
| ۳ - طلع تر: نبح تر. | ۱۰ - گاهها: بنعم: گیاه ها. | ۱۷ - سخال: سفال. ۵. |
| ۴ - دیوانه‌ی: دیوانگی. | ۱۱ - ترازوا: ترازو. | ۱۸ - بژدو: زیبانه آتش بی دود. ۵. |
| ۵ - ایما: ما. | ۱۲ - باستانید: دستانید. | ۱۹ - بیرون هیشت: جدا کرد. |
| ۶ - پوششها: کتفه. | ۱۳ - مکهد: مکاهد: کم نسجد. | ۲۰ - شرسب: نند: پرده؛ پرده بر ننده. ۵. |
| ۷ - خوردی: خردی: کوچکی. | ۱۴ - پوششتها: پوشش ها. ۵. | ۲۱ - رفتار: روان؛ روده. |

در دریا چون کبها. ﴿۲۵﴾ به کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟^۱
 ﴿۲۶﴾ هرکی ورآن است کرانه شهد.^۲ ﴿۲۷﴾ و بجاند پاداش خداوند تو، خداوند
 بزرگواری و بزرگواری کردن. ﴿۲۸﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو
 می‌دروزن گیرید؟] ﴿۲۹﴾ می‌خواهند از وی کی در آسمانها و زمین است؛ هر روزی
 اوی درکاری. ﴿۳۰﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟]
 ﴿۳۱﴾ انوز^۳ تا به شما پردازم یا جنیان و انسیان! ﴿۳۲﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما
 دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۳۳﴾ یا گره جنیان و انسیان! ار توانید که بیرون شید؟ از
 کرانه‌های آسمانها و زمین بیرون شید، بیرون نشید بی^۴ به حجت. ﴿۳۴﴾ [به کدام نعمت‌های
 خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۳۵﴾ فرستاده شهد ورشما دوبرد^۵ از آتش و
 دودی داد واز نیارید.^۶ ﴿۳۶﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟]
 ﴿۳۷﴾ ازمان^۷ بشکاو^۸ آسمان بهد صرخ^۹ چون ادم^{۱۰}. ﴿۳۸﴾ [به کدام نعمت‌های
 خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۳۹﴾ آن روز پرسیده نشهد از گنه اوی انسی و فی
 جنی. ﴿۴۰﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۴۱﴾ اشخته
 شد^{۱۱} گنه کاران به نشان ایشان گرفته شهد به پنکها^{۱۲} و قدمها. ﴿۴۲﴾ [به کدام
 نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۴۳﴾ این است دوزخ آن کمی دروزن
 گیرند بدان گنه کاران. ﴿۴۴﴾ می‌گردند میان آن و میان حم جوشان. ﴿۴۵﴾ [به
 کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۴۶﴾ کرا ترسد از استادن پیش
 خداوند اوی دو بوستان بهد. ﴿۴۷﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن
 گیرید؟] ﴿۴۸﴾ دو خداوند شاخها. ﴿۴۹﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو
 می‌دروزن گیرید؟] ﴿۵۰﴾ درآن دو دو چشمه بهد^{۱۳} می‌روند. ﴿۵۱﴾ [به کدام
 نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۵۲﴾ درآن دو از هرمیهی دوا از^{۱۴} بهد.
 ﴿۵۳﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۵۴﴾ تکیه کناران^{۱۵}
 بند و رگسترها^{۱۶} آسترهای آن از استبرق^{۱۷} بهد و چیندن^{۱۸} دو بوستان نزدیک بهد. ﴿۵۵﴾
 [به کدام نعمت‌های خداوند شما دو می‌دروزن گیرید؟] ﴿۵۶﴾ درایشان بهد فرو گرفتاران

۱- می‌دروزن گیرید: بدروع دارید.

۱۰- ادم = الأدم: چرم.

۲- کرانه شهد: پهنایان رسد: نیست شود: از بین برود.

۱۱- اشخته شد: شناخته شوند.

۳- انوز: زود بود.

۱۲- پنکها = القواشی: مویهای پیشانی.

۴- بیرون شید: بیرون روید: بگنزدید.

۱۳- بهد: بُود: باشد.

۵- بی: مگر.

۱۴- از: جفت: گونه.

۶- پوز: زبانه ای بی دود: پرة آتش.

۱۵- تکیه کناران: تکیه کنندگان.

۷- داد واز نیارید: کینه نکشید: داد نستانید.

۱۶- گسترها: بسترها.

۸- ازمان: هنگامی که.

۱۷- استبرق: دیبای سبزر.

۱۸- چیندن: چیدن.

چشم، نرسید بدیشان انسی پیش ایشان و فی جنی. ﴿۵۷﴾ به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟ ﴿۵۸﴾ گوهی^۱ ایشان یاقوت‌اند و مرجان. ﴿۵۹﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۶۰﴾ ای هست پاداش نیکوی مگر نیکوی؟ ﴿۶۱﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۶۲﴾ از بیرون آن دوا^۲ دو بوستان بهد^۳. ﴿۶۳﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۶۴﴾ دو سیه^۴. ﴿۶۵﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۶۶﴾ درآن دوا دو چشمه‌ی ورجوشیدار^۵ بهد. ﴿۶۷﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۶۸﴾ درآن دوا میوه بهد و خرما و انگور. ﴿۶۹﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۷۰﴾ دریشان بهد کنیزکافی نیکوا^۶. ﴿۷۱﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۷۲﴾ حورالعینانی وازگرفتگان^۷ درخیمها. ﴿۷۳﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۷۴﴾ نرسید بدیشان انسی پیش ایشان و فی جنی. ﴿۷۵﴾ [به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟] ﴿۷۶﴾ تکیه‌کناران^۸ بند و بالشتهای^۹ سوز^{۱۰} و جامهای عبقری^{۱۱} نیکوا. ﴿۷۷﴾ به کدام نعمت‌های خداوند شما دوا می‌دروزن گیرید؟ ﴿۷۸﴾ بزرگوارست نام خداوند تو خداوند بزرگواری و بزرگوار کردن

سورة الواقعة ست و تسعون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ ازمان پپای شهد^{۱۲} رستاخیز. ﴿۲﴾ نهید پپای شدن آتزا دروغی. ﴿۳﴾ فرویدار^{۱۳} بهد و وربردار^{۱۴} بهد. ﴿۴﴾ ازمان لرزانیده شهد زمین لرزائیدنی. ﴿۵﴾ و شکسته شند کهها شکستی. ﴿۶﴾ بهد گردی پراکنده. ﴿۷﴾ و بید سه ازن. ﴿۸﴾ ایاران دست راست چی ایاران دست راست. ﴿۹﴾ و ایاران دست چپ چی ایاران دست چپ. ﴿۱۰﴾ و پیشی کناران، پیشی کناران. ﴿۱۱﴾ ایشان‌اند نزدیک کردگان. ﴿۱۲﴾ در بوستانهای نعمت. ﴿۱۳﴾ گرهی از نخستینان. ﴿۱۴﴾ و خجاری از وادمینان^{۱۵}. ﴿۱۵﴾ و رختهای درگرفته^{۱۶}. ﴿۱۶﴾ تکیه‌کناران بند و رآن رویارویان. ﴿۱۷﴾ می‌گردند و ریشان خوردانی جاودانه کردگان.

۱۱ - عبقری: جامه‌های گرانباه.

۶ - بیکوا: نسکو.

۱ - گوهی: گویی.

۱۲ - شهد: شود.

۷ - واز گرفتگان: بازداشتگان.

۲ - آن دوا: آن دو.

۱۳ - فرویدار: فرو برنده: فرو دارنده.

پوشیدگان: زنان پردگی.

۳ - بهد: پیودا باشد.

۱۴ - وربردار: بردارنده.

۸ - تکیه‌کناران: تکیه‌کنندگان.

۴ - دوسیه: دو بوستان سبز که

۱۵ - وادمینان: پسیان.

۹ - بالشتها: فرشها: بالشتها.

از سبزی به سیاهی می‌زند.

۱۶ - درگرفته: بافته: درهم بافته. ۵

۱۰ - سوز: سبز.

۵ - ورجوشیدار: برجوشنده.

۱۸ به فتنیهای^۱ و آب دستنهای^۲ و قدحی از می. ۱۹ دودسر کرده نشند^۳ از آن
 و مست نشند. ۲۰ و میوه زان می گزینند. ۲۱ و گوشت مرغان زان می آرزوا.
 کنند^۴. ۲۲ و حورالعینانی. ۲۳ چون مانسته^۵ می ورارید درستاد کرده^۶.
 ۲۴ پاداشی بدان بودند می کردند. ۲۵ نیشند^۷ در آنجا اکار^۸ و فی بزه.
 ۲۶ بی گفتن سلام سلام. ۲۷ و ایاران^۹ دست راست چی ایاران دست راست.
 ۲۸ در سدری^{۱۰} وی خار^{۱۱} بند. ۲۹ و موزی درگفته^{۱۲}. ۳۰ و سایه
 کشیده. ۳۱ و آبی ریخته. ۳۲ و میوه ی فراوان ۳۳ فی بریده بهدونی
 بشده^{۱۳}. ۳۴ و گسترهای^{۱۴} و رداشته. ۳۵ ایما و رآوردیم ایشانرا و رآوردنی^{۱۵}.
 ۳۶ کردیم ایشانرا دوشیزه گانی^{۱۶}. ۳۷ شوی دوستانی هم زادانی.
 ۳۸ ایاران دست راست. ۳۹ گرهی از نخستینان. ۴۰ و گرهی از
 وادمینان. ۴۱ و ایاران دست چپ چی ایاران دست چپ. ۴۲ در سموم بند و
 حمیم. ۴۳ و سایه ی از یحموم. ۴۴ فی خنک بهد و فی خوش. ۴۵
 ایشان بودند پیش آن نعمت دادگان. ۴۶ و بودند می مصر شدند و رگنه بزرگ.
 ۴۷ و بودند می گفتند: ای ازمان بمیرم و بیم خاکی و استخوانها، ای ایما انگیختگان
 بیم؟ ۴۸ یا پدران ایما نخستینان؟ ۴۹ بگه که: نخستینان و وادمینان.
 ۵۰ بهم کردگان بند، تابی وعده ی روز معلوم. ۵۱ واز شما یا وی رهان
 دروزن گرفتاران^{۱۷}. ۵۲ خورداران^{۱۸} بید، از درختی از زقوم. ۵۳ پرکناران^{۱۹}
 بند از آن شکنها. ۵۴ شمیداران^{۲۰} بندور آن از حمیم. ۵۵ شمیداران بند، چون
 شمیدن اشتران تشنه. ۵۶ این است پاداش ایشان به روز حساب. ۵۷ ایما
 بیافریدیم شما را؛ چرا راست کرنی گیرید^{۲۱}؟ ۵۸ ای دیدید آن می منی کنید؟
 ۵۹ ای شما بیافریدید آن؟ یا ایما ایم آفرید گاران. ۶۰ ایما تقدیر کردیم میان شما

۱ - فتنیها: کوزه های بی دسته.

۱ - فتنیها: کوزه های بی دسته.

۲ - آب دستنهای = آباریق.

۲ - آب دستنهای = آباریق.

۳ - نشند: نشویند.

۳ - نشند: نشویند.

۴ - می آرزوا کنند: آرزو می کنند.

۴ - می آرزوا کنند: آرزو می کنند.

۵ - مانسته: ماننده.

۵ - مانسته: ماننده.

۶ - درستاد کرده: مشکون: پوشیده.

۶ - درستاد کرده: مشکون: پوشیده.

۷ - نیشند: نمی شنوند.

۷ - نیشند: نمی شنوند.

۸ - اکار: نابکار، بیهوده.

۸ - اکار: نابکار، بیهوده.

۹ - ایاران: یاران.

۹ - ایاران: یاران.

۱۰ - سدری: درخت کنار و سدر.

۱۰ - سدری: درخت کنار و سدر.

۱۱ - وی خار: بی خار.

۱۱ - وی خار: بی خار.

۱۲ - درگفته: در بافته.

۱۲ - درگفته: در بافته.

۱۳ - بشده: بازداشته.

۱۳ - بشده: بازداشته.

۱۴ - گسترها: فرش ها: سترها.

۱۴ - گسترها: فرش ها: سترها.

۱۵ - و رآوردنی: آفریدنی.

۱۵ - و رآوردنی: آفریدنی.

۱۶ - دوشیزه گان: دوشیزگان.

۱۶ - دوشیزه گان: دوشیزگان.

۱۷ - دروزن گرفتاران: بدروزه دارندگان.

۱۷ - دروزن گرفتاران: بدروزه دارندگان.

۱۸ - خورداران: خورندگان.

۱۸ - خورداران: خورندگان.

۱۹ - پرکناران: پرکنندگان.

۱۹ - پرکناران: پرکنندگان.

۲۰ - شمیداران: آشامندگان: نوشندگان.

۲۰ - شمیداران: آشامندگان: نوشندگان.

۲۱ - راست کرنی گیرید: باور نمی دارید.

۲۱ - راست کرنی گیرید: باور نمی دارید.

مرگی ونیم ایما پیشی کردگان^{۶۱}۔ ورن آن که بدل کنیم هم چون شما و ورن آرم^{۶۲} شها را در آن ندانید۔ دانستید و ورن آوردن نخستین؛ چرا پند نمی پذیرید؟^{۶۳} ای دیدید آن می کارید؟^{۶۴} ای شها می رویانید آن، یا ایما^{۶۵} رو یانیداران^{۶۵}؟^{۶۵} ار خواهیم کنیم آنرا کرکی^{۶۶}، شید^{۶۷} می پشیمانی برید۔ ایما تاوان زدگان هم^{۶۸}۔ بل ایما بشردگان^{۶۹} هم۔ ای دیدید آن آب را کمی شید^{۷۰}؟^{۷۱} ای شها فرود کردی آنرا از اور^{۷۲}؟ یا ایما^{۷۳} فرود کناران^{۷۴}؟^{۷۵} ار خواهیم کنیم آنرا شور؛ چرا شکر نمی گزارید؟^{۷۶} ای دیدید آن آتش را کمی وراوروزید^{۷۷}؟^{۷۸} ای شها وراوردید درختان آن؟ یا ایما^{۷۹} وراورداران^{۸۰}؟^{۸۱} ایما کردیم آنرا پندی و برخوردار ی وی توشگان^{۸۲} را۔ تسبیح کن به نام خداوند توا بزرگ۔^{۸۳} می سوگند خورم به فروشدن جای ستارگان۔ آن سوگندی ار دانید بزرگ۔^{۸۴} آن قرانی بزرگوارست۔ در کتابی نگه داشته^{۸۵}؟^{۸۶} نرسند بدان بی پاکان۔^{۸۷} فرود کردنی از خداوند جهانیان۔ ای بدین حدیث شها در ساختاران^{۸۸} هید؟^{۸۹} ومی کنید روزی شها، شها می دروزن گیرید۔^{۹۰} چرا ازمان^{۹۱} رسد به حلقوم۔ شها آن هنگام می نگرید؟^{۹۲} ایما نزدیکتر هم بی^{۹۳} او ی از شها بی نمی گینید^{۹۴}۔^{۹۵} چرا ار بید جد حساب کردگان۔^{۹۶} می واز آرید آن، ار هید راست گفتاران؟^{۹۷} اما ار بهد^{۹۸} از نزدیک کردگان۔^{۹۹} تراحت^{۱۰۰} و روزی و بوستان نعمت۔ اما ار بهد از ایاران دست راست۔^{۱۰۱} سلام ترا از ایاران دست راست۔ اما ار بهد از دروزن گرفتاران وی رهان۔^{۱۰۲} پاداشی از هم۔^{۱۰۳} و درشدن در دوزخ۔ این آنست حق یقین۔^{۱۰۴} تسبیح کن به نام.....

- ۱- پیشی کردگان: پیش دستی کنندگان.
- ۲- ورن آرم: بیا فر نیم.
- ۳- می کارید: کشت می کنید.
- ۴- ایما: ما.
- ۵- رویانیداران: رویانندگان؛ کارندگان.
- ۶- کرکی: غطای؛ گفته و ریزیده.
- ۷- شید: شوید.
- ۸- هم: هستیم.
- ۹- بشردگان: بی روز یان؛ درماندگان.
- ۱۰- کمی شید: که می نوشید؛ می آشامید.
- ۱۱- اور: ابر.
- ۱۲- فرود کناران: فرود آورندگان.
- ۱۳- کمی وراوروزید: که می افروزید.
- ۱۴- وراورداران: آفرینندگان.
- ۱۵- وی توشگان: بی توشگان.
- ۱۶- نگه داشته: حکمت؛ نگاه داشته.
- ۱۷- در ساختاران: چرب سخنان؛ مدهانه کنان.
- ۱۸- ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.
- ۱۹- بی: به سوی؛ به.
- ۲۰- نمی گینید: نمی بینید.
- ۲۱- بهد: بُود؛ باشد.
- ۲۲- تراحت: قزح؛ آسایش؛ راحت.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَجَعَلَ الْقُلُوبَ فِي جُفَاهُمْ ۚ لَكِن كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِأَعْيُنٍ يُبْصِرُونَ ۖ وَمَا هُم بِأَعْقُولٍ يُعْقِلُونَ ۚ

بنام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ تسبیح کرد خدای را آن در آسمانها و زمین اوی است عزیز درست کار^۱. ۲ اویراست پادشای آسمانها و زمین، زنده کند و بمیراند اوی ور هر چیزی تواناست. ۳ اوی است اول و آخر و ظاهر و باطن؛ اوی بهر چیزی داناست. ۴ اوی اویست کیافرید آسمانها و زمین در شش روز، واز^۲ غلبه کرد ور عرش، داند آن درآید در زمین و آن بیرون آید از آن و آن فرو کند از آسمان و آن ورشهد^۳ در آن. اوی واشماست کجایید، خدای بدان می کنید بیناست ۵ اویراست پادشای آسمانها و زمین، بی خدای وازآید کارها. ۶ درآرد شو^۴ را در روز و درآرد روز را درشو اوی داناست بدان در گورها^۵. ۷ بگروید به خدای و پیغامبر اوی و خزین کنید زان کرد شما را خلیفت کردگان^۶ در آن. ایشان کبگرویستند^۷ از شما و خزین کردند^۸، ایشانرا مزدی بزرگ بهد. ۸ چیست شما را کنمی گروید به خدای و پیغامبر می خواند شما را تا بگروید به خداوند شما؟ بگرفت پیمان شما ارهید گرویستاران^۹. ۹ اوی اویست کفروند و ربنده ی اوی نشانها دیدور تا بیرون آرد شما را از تاریکها بی روشنای؛ خدای بشما مهر وانی رحمت کنارست. ۱۰ چیست شما را کخزین نمی کنید^{۱۱} در سبیل خدای خدای را میراث آسمانها و زمین؛ گراگرنیست^{۱۱} از شما کی کخزین کرد از پیش گشاد^{۱۲} و کازار کرد^{۱۳}، ایشان بزرگتر هند به درجه از ایشان کخزین کردند از پس

۱ - درست کار = حکیم.

۲ - واز = تم: پس.

۳ - ورشهد: برشود: بالا می رود.

۴ - شو: شب.

۵ - گورها: سینه ها؛ دله ا.

۶ - خلیفت کردگان: جانشین شدگان.

۷ - کبگرویستند: که بگرو یستند.

۸ - خزین کردند: هزینه کردند.

۹ - گرو یستاران: گرو یدگان.

۱۰ - کخزین نمی کنید: که هزینه نمی کنید.

۱۱ - گراگرنیست: برابر نیست.

۱۲ - گشاد: پیروزی؛ فتح.

۱۳ - کازار کرد: کازار کرد.

و کازار کردند. همه را وعده کرد خدای گهشت^۱. خدای بدان می کنید آگه است.

۱۱) کی است اوی که اوام دهد^۲ خدای را اوامی نیکوا، یک دوا کند آن اویرا و اویرا مزدی بزرگ بهد. ۱۲) آن روز گیتی^۳ مردان مومن را و زنان مومنه را می رود روشنای^۴ ایشان، پیش ایشان و به راست دستها ایشان، میزدک^۵ شها را امروز بوستانهای می رود از زیر آن جوها، جاودانگان بند درآن، آن آنست دست بردن^۶ بزرگ. ۱۳) آن روز گهند مردان منافق و زنان منافقه، ایشانرا کبگرو یستند: برمر گیرید^۷ ایما را تا گیریم از روشنای شها. گفته شهد: واز گردید گذاره^۸ی^۹ شها بطلبید روشنای. زده شهد میان ایشان باروی^{۱۰} آنرادی. درون آن در آن بهد رحمت و بیرون آن از سوی آن بهد عذاب. ۱۴) می خوانند ایشانرا: ای نبودیم و اشها؟ گهند^{۱۱}: بی! بی شها درفته اوکندید^{۱۲} نفسهای شها و برمر گرفتید و گمانند شدید^{۱۳} و بفریفت شمارا آرزوها، تا آمد فرمان خدای و بفریفت شها را به خدای فریفتار^{۱۴}. ۱۵) امروز سته نشهد^{۱۵} از شها فدای و نی ازیشان که کافر شدند، جایگه شها آتش بهد، آن سزاوارتر به شها؛ گد^{۱۶} است شدن جای. ۱۶) ای هنگام نیامد ایشانرا کبگرو یستند که نرم شهد^{۱۷} دها ایشان ایاد کرد خدای را و آن فرود آمد از حق؟ مبیید^{۱۸} چون ایشان کداده شدند کتاب از پیش دراز شد و ریشان غایت، سخت شد دها ایشان و فروانی^{۱۹} زیشان فاسقان اند. ۱۷) بدانید که خدای زنده کند زمین را پس مرگی آن، دیدور کردیم شها را نشانها، شاید کشها خرد را کار فرماید. ۱۸) مردان صدقه دادر^{۱۹} و زنان صدقه دادر اوام دهند خدای را، اوامی نیکوا، یک دو کند ایشانرا و ایشانرا مزدی بزرگ بهد.



- | | |
|--------------------------------------|--------------------------------------------|
| ۱ - گهشت: بهشت. ۵ | ۱۱ - اوکندید: افکندید. |
| ۲ - اوام دهد: وام دهد. | ۱۲ - گمانند شدید: به گمان افتادید. |
| ۳ - گیتی: بینی. ۵ | ۱۳ - فریفتار: فریبنده. |
| ۴ - روشنای: روشنایی. | ۱۴ - سته نشهد: نگیرندش؛ گرفته نشود. |
| ۵ - میزدک: مژده. | ۱۵ - گداست: بداست. |
| ۶ - دست بردن: پیروزی. | ۱۶ - نرم شهد: نرم شود؛ رام شود؛ تسلیم شود. |
| ۷ - برمر گیرید: بنگرید؛ چشم دارید. ۵ | ۱۷ - مبیید: مباحثید. |
| ۸ - گذاره: گذاره؛ پی؛ سپس. | ۱۸ - فروان: فراوان. |
| ۹ - بارو: باره و حصار. | ۱۹ - صدقه دادر: صدقه دهنده. |
| ۱۰ - گهند: گویند. | |

۱۹ ایشان کبگروستند به خدای و پیغامبران اوی ایشان ایشان اند راست گویان و گوهان^۱ نزدیک خداوند ایشان، ایشانرا بهد مزد ایشان، و روشنای ایشان، ایشان که کافر شدند و دروزن گرفتند^۲ به آیتهای ایما، ایشان ایاران دوزخ^۳ بند. ۲۰ بدانید که زندگانی این گیتی بازی و اکاری^۴ و آرایشتی^۵ و فخر کردنی میان شما و اوزونی جستی^۶ در مالها و فرزندان، چون مثل بارانی شگفت کند برزگران را نبات آن، واز خشک شهد^۷ گیتی آنرا زرد شده، واز بهد کرکی^۸ و در آن جهن عذابی سخت بهد و آمرزشتی از خدای و خشنودی و نیست زندگانی این گیتی بی برخورداری فریو^۹. ۲۱ پیشی کنید^{۱۰} بی آمرزشتی از خداوند شما و بوستانی پهنای آن چند^{۱۱} پهنای آسمان و زمین، ساخته شد ایشانرا کبگروستند به خدای و پیغامبران اوی، آن است فضل خدای، دهد آن کرا خواهد، خدای خداوند فضل بزرگ است. ۲۲ نرسید هیچ مصیبتی در زمین و فی در نفسهای شما، یابی در کتاب است از پیش آن که بیافرید آن، آن ورخدای آسان است. ۲۳ تا انده نبرید ورن آن بشد از شما و رامشتی نشید^{۱۲} بدان داد شما را، خدای دوست ندارد هر گشی کناری^{۱۳} فخرکنار^{۱۴} را. ۲۴ ایشان می بخیلی کنند و می فرمایند مردمانرا به بخیلی، کی واز گردد خدای او یست وی نیازی ستوده. ۲۵ بفرستادیم پیغامبران ایما را به دیدورپها و فرود کردیم و ایشان کتاب و ترازوا^{۱۵} تا بایستند مردمان براستی و فرود کردیم آهن، در آن حربی سخت و منفعتهای مردمانرا. تا داند خدای کرا نصرت کند او یرا و پیغامبران او یرا بنایدیدی. خدای قوی عزیز است. ۲۶ بفرستادیم نوح را

- ۱ - گوهان: گواهان.
- ۲ - دروزن گرفتند: بدروغ داشتند.
- ۳ - ایاران دوزخ: اصحاب النار.
- ۴ - اکاری: نابکاری؛ بیهودگی.
- ۵ - آرایشتی: آرایشی.
- ۶ - اوزونی جستن: بیشی جستن.
- ۷ - خشک شهد: خشک شود.
- ۸ - کرکی: «عظماً؛ ریزه ریزه و شکسته و خرد شده.
- ۹ - فریو: فریب.
- ۱۰ - پیشی کنید: پیشی گیرید؛ بشتابید.
- ۱۱ - چند: به اندازه؛ همچون.
- ۱۲ - نشید: نشوید.
- ۱۳ - گشی کنار: خرامنده؛ تکبر کننده.
- ۱۴ - فخر کنار: فخر کننده.
- ۱۵ - ترازوا: ترازو.

و ابرهیم را و کردیم در فرزندان آن دوا پیغامبری و کتاب، زیشان هست ره بردار^۱ و فروانی^۲ زیشان فاسقان اند. ﴿۲۷﴾ واز بگزیدیم وراثتهای ایشان پیغامبران ایما را و بگزیدیم عیسی را پسر مریم را و دادیم او را انجیل و کردیم در دلها ایشان که پس روی کردند او را بمهروانی^۳ و رحمتی. و زاهدی که نوا^۴ در گور گرفتند^۵ آنها. و عجب نکردیم^۶ آن و ریشان بی طلبیدن خشنودی خدای. نگه نداشتند آنها چون سزای نگه داشتن آن. دادیم ایشانرا کبگرو یستند، زیشان مزد ایشان و فروانی زیشان فاسقان اند. ﴿۲۸﴾ یا ایشان کبگرو یستند! پرخیزید از خدای و بگرو یید به پیغامبر اوی، دهد شما را دو نیاوه^۷ از رحمت اوی و کند شما را روشنای می روید بدان و بیامزد شما را، خدای آمرزیدگاری رحمت کنار^۸ است. ﴿۲۹﴾ تا بدانند اهل کتاب که توانای ندارند و ر چیززی از فضل خدای، فضل به دست خدای است، دهد آن کرا خواهد، خدای خداوند فضل بزرگ است.

مَنِيَّة

سورة المجادلة اثنا وعشرون آية

به نام خدای مهربانی^۱ رحمت کنار. ﴿۱﴾... اشنید خدای قول آن که می پیکار کند و اتوا^{۱۱} در شوی اوی و می گله کند بی خدای. خدای می اشنند^{۱۱} پیکار شما دوا^{۱۱}. خدای اشنوای بیناست. ﴿۲﴾ ایشان کمی سوگند ظهار خورند از شما، از زنان ایشان، ناند^{۱۳} ایشان مادران ایشان. ناند مادران ایشان بی آن زنان که بزادند ایشانرا و ایشان می گهند گستی^{۱۴} از قول و دروغی. خدای عفوکناری^{۱۵} آمرزیدگار است. ﴿۳﴾ ایشان کمی سوگند ظهار خورند از زنان ایشان، واز می واز آیند آن رای^{۱۶} گفتند آزاد کردن گورده ی^{۱۷} از پیش که یک به دیگر رسند؛ آن می پند داده شید بدان. خدای بدان می کنید آگه است.

۱۱ - می اشنند : می شنود.

۱۲ - دوا : دو.

۱۳ - ناند : نیستند.

۱۴ - گستی : بدی؛ زشتی.

۱۵ - عفوکنار : عفو کننده.

۱۶ - آن رای : آن را که.

۱۷ - گورده : برده؛ بنده.

۱ - ره بردار : راه یافته.

۲ - فروانی : فراوانی.

۳ - مهروانی : مهربانی.

۴ - نوا : نوا؛ جدید.

۵ - نوا در گور گرفتند : نوا آوردند از خویشان.

۶ - و عجب نکردیم : واجب نکردیم.

۷ - نیاوه : بهره؛ نصیب.

۸ - رحمت کنار = رحیم.

۹ - مهر بانی : مهربانی.

۱۰ - واتوا : باتو.

۴ کی نگندد تروزه داشتن^۱ دومایگان^۲ یک پس دیگر، از پیش که یک به دیگر رسند. کی نتواند طعام دادن شست^۳ درویش. آن تا بگروید به خدای و پیغامبر اوی. آن اند حدهای خدای. کافران را عذابی دردمند کنار بهد. ۵ ایشان می عذاب شدن خدای را و پیغامبر او را هلاک کرده بند، چنان هلاک کرده شدند ایشان کار پیش ایشان بودند، و فرود کردیم نشانهای دیدور. و کافران را عذابی خوارکنار^۴ بهد. ۶ آن روز و رانگیزده ایشانرا خدای همه آگه کند ایشانرا بدان کردند. بیامارید^۵ آن خدای و فرموش کردند^۶ آن. خدای و هر چیزی گواه است. ۷ ای ننگری که خدای داند آن در آسمانها و آن در زمین، نهید هیچ رازان کناری^۸ سه یا فی اوی چهارم ایشان است و فی پنج یا فی اوی ششم ایشان است و فی کمتر از آن و فی گویشتر^۹ یا فی اوی و ایشان است، کجا بند. و از آگه کند ایشانرا، بدان کردند به روزستاخیز. خدای به هر چیزی داناست. ۸ ای ننگری بی ایشان که واز زدند از رازان^{۱۰}؟ واز می واز آیند آن رای^{۱۱} واز زده شدند از آن می رازان. کنند به بزه و گذشتاری^{۱۲} و نافرمانی پیغامبر؛ ازمان آیند به تواء، درود دهند ترا بدان درود نداد ترا بدان خدای و می گهند^{۱۳} درنفسها: چرا عذاب نمی کند ایما را خدای بدان می گویم؟ گوس بهد^{۱۴} ایشانرا دوزخ، می درشنند در آن. گد است شدن جای. ۹ یا ایشان کبگرو یستید؛ ازمان رازان کنید، رازان مکنید به بزه و گذشتاری و نافرمانی پیغامبر و رازان کنید به نیکی و پرخیزکاری. پرخیزید از آن خدای، اوی که بی اوی حشر کرده شید. ۱۰ رازان از دیو است، تا انده گن کند ایشانرا کبگرو یستند و نیست دشواری نمودار^{۱۵} ایشان چیزی بی به فرمان خدای. و رخدای کو و ستام کنید^{۱۶} مومنان.

- ۱- تروزه داشتن = فیهام: پس روزه داشتن.
- ۲- مایگان: ماه.
- ۳- شست: شست.
- ۴- خوارکنار: خوار کننده.
- ۵- و رانگیزد: برانگیزد.
- ۶- بیامارید: بشمرد.
- ۷- فرموش کردند: فراموش کردند.
- ۸- رازان کنار: راز کننده.
- ۹- گویشتر: بیشتر.
- ۱۰- رازان: راز.
- ۱۱- آن رای: آن را که.
- ۱۲- گذشتاری: گذشتاری؛ از حد در گذشتن.
- ۱۳- می گهند: می گویند.
- ۱۴- گوس بهد: بس باشد.
- ۱۵- دشواری نمودار: زیان کننده.
- ۱۶- کو و ستام کنید: باید توکل کنید؛ باید اعتماد کنید.

نَابِئَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَهُ أَقْبَلُ لَكُمْ تَغْفِرُوا أَوْ التَّوْبِ فَأَقْبَلُوا فَتَغْفِرُوا اللَّهُ لَكُمْ
 وَالْأَقْبَلُ لَكُمْ وَأَقْبَلُوا بِرِزْقِ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 الْعِلْمُ وَرَجَاتِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ نَابِئَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ آتَاكُمْ خَيْرًا
 مِنْ نَبِيِّكُمْ أَنْ يَقُولَ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
 تَعْمَلُوا أَفَأَنْتُمْ تَعْمَلُونَ أَنْ تَقُولَ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ وَاللَّهُ
 بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَاتَّبِعُوا الطَّلُوعَ وَأَتُوا التَّكْوِينَ وَ
 جَمِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ التَّوْبِ إِلَى اللَّهِ تَوَلَّوْا أَفَمَا خَبَرَ
 اللَّهُ عَلَيْكُمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا يَنْصَرُّوهُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ وَلَا يَنْصَرُّوهُمْ
 أَعَدَّ اللَّهُ لَكُمْ عَذَابًا عَظِيمًا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنَّهُمْ وَأَلْفًا مِثْلَهُمْ
 جَبَّةَ قَبْضَةٍ وَأَغْنَى هَبْلًا اللَّهُ فَاعْلَمُوا عَذَابَ تَعَالَى لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا
 أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يُؤْتِيهِمْ
 اللَّهُ حَيْثُ يَشَاءُ قَلِيلًا كَثِيرًا يُقْبَلُونَ لَكُمْ وَتَغْفِرُوا عَنْكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ فَاتَّبِعُوا عَنِ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا عَنِ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا عَنِ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا
 عَنِ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا عَنِ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا عَنِ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا عَنِ الْعِلْمِ

۱۱ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان گفته شهد شما را: فراخ نشینید در مجلس، فراخ نشینید تا فراخ کند خدای شما را. ازمان گفته شهد: واز گردید، واز گردید. ودر دارد^۱ خدای ایشانرا کی بگرو یستند از شاء، ایشانرا داده شدند علم درجه^۲. خدای بدان می کنید آگه است. ۱۲ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان رازان کنید^۳ و پیغامبر، پیش کنید پیش رازان شما صدقه، آن گیه^۴ بهد شما را و پاکیزه تر؛ ار نگنید^۵، خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ۱۳ ای ترسیدید که پیش کنید پیش رازان شما صدقه؟ ار نکردید توبه پذیرفت خدای ور شما. بیای کنید غاز و بدهید زکوه و فرمان برداری کنید خدای را و پیغامبر او یرا. خدای آگه است بدان می کنید. ۱۴ ای ننگری بی ایشان که به ولی گرفتند قومی را که بخشم شد خدای وریشان؟ ناند^۶ ایشان از شما و فی ازیشان و می سوگند خورند و دروغ. ایشان می دانند. ۱۵ بساخت خدای ایشانرا عذابى سخت. ایشان گد^۷ است آن بودند می کردند. ۱۶ گرفتند سوگندان ایشانرا سپری؛ واز زدند از ره خدای. ایشانرا عذابى خوارکنار^۸ بهد. ۱۷ منفعت نکند زیشان ما لها ایشان و فی فرزندان ایشان از خدای چیزی. ایشان ایاران^۹ آتش بند، ایشان در آنجا جاودانگان بند^{۱۰}. ۱۸ آن روز ورائگیزد ایشانرا خدای همه، می سوگند خورند او یرا، چنان می سوگند خورند شما را و می پندارند^{۱۱} کایشان ور چیزی اند. بدان کایشان ایشان اند دروزنان^{۱۲}. ۱۹ غلبه کرد وریشان دیو، فرموش کرد^{۱۳} وریشان ایاد کرد^{۱۴} خدای. ایشان گره دیو اند، بدان که گره دیو ایشان اند زیان کران^{۱۵}. ۲۰ ایشان می عارب شند خدای را و پیغامبر او یرا

- ۱ - ودر دارد: بردارد؛ برکشد.
- ۲ - درجه: درجه ها.
- ۳ - رازان کنید: راز گوید.
- ۴ - گیه: به؛ بهتر.
- ۵ - نگنید: نیابید.
- ۶ - ناند: نیستند.
- ۷ - گد: بد.
- ۸ - خوارکنار: خوار کنند.
- ۹ - ایاران: یاران.
- ۱۰ - بند: باشند.
- ۱۱ - می پندارند: می پندارند.
- ۱۲ - دروزنان: دروغ گو یان.
- ۱۳ - فرموش کرد: فراموش کرد.
- ۱۴ - ایاد کرد: یاد کرد.
- ۱۵ - زیان کران: زیان کاران.

ایشان در فروتران^۱ بند. ﴿۲۱﴾ و بچپ کرد^۲ خدای غلبه کم من و پیغامبران من. خدای قوی عزیزست. ﴿۲۲﴾ ننگندی^۳ قومی کمی بگرویند به خدای و به روز آن جهن^۴، می دوستی گیرند و آنکس که محارب شد خدای را و پیغامبر او را، ار همه هند پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان. ایشان باستانید^۵ در دلهایشان گروشت^۶ و قوی کرد ایشانرا به روحی از وی و درکند ایشانرا در بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند در آن. خشنود شد خدای از ایشان و خشنود شدند از وی. ایشان گره خدای اند؛ بدان که گره خدای ایشان اند نیک بخت شداران^۷.

مَدَنِيَّة

سورة الحشر اربع وعشرون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ تسبیح کرد خدای را آن در آسمانها و آن در زمین. او یست عزیز درست کار. ﴿۲﴾ اوی او یست که بیرون کرد ایشانرا که کافر شدند از اهل کتاب، از خانها ایشان اول حشر را. نپنداشتید که بیرون شند و پنداشتند کایشان بشردار^۸ ایشان است ستادیا^۹ ایشان از خدای. آمد بدیشان عذاب خدای از کجا نپنداشتند او کند^{۱۰} در دلهایشان ترس. می و یران کنند خانها^{۱۱} ایشان به دستها ایشان و دستهای مومنان. عبرت گیرید یا خداوندان خردها. ﴿۳﴾ ار آنرا نبود که و بچپ کرد خدای وریشان بیرون شدن^۴ عذاب کردی ایشانرا درین گیتی و ایشانرا در آن جهن عذاب آتش بهد. ﴿۴﴾ آن بدان ایشان مخالف شدند خدای را و پیغامبر او را؛ کی مخالف شهد^{۱۲} خدای را، خدای سخت عقوبت است. ﴿۵﴾ آن بپدیدید از خرماهای یا بهیشتید^{۱۳} آنرا استادار^{۱۴} و اصلهای^{۱۵} آن، تفرمان^{۱۶} خدای بود تا خوار کند فاسقان را. ﴿۶﴾ آن واز آورد خدای و پیغامبر اوی زیشان، بنشتاوانیدید^{۱۷}

۱- فروزان: خوارتران.

۲- و بچپ کرد: واجب کرد.

۳- ننگندی: نیایی.

۴- آن جهن: آن جهان.

۵- باستانید- گشت: ثابت گردانید؛ نوشت.

۶- گروشت: گروش.

۷- نیک بخت شداران: رستگاران.

۸- بشردار: بازدارنده؛ نگاه دارنده.

۹- ستادیا: حصارها؛ حصن ها.

۱۰- او کند: افکند.

۱۱- خانها: خانه ها.

۱۲- شهد: شود.

۱۳- بهیشتید: دست بداشتید؛ رها کردید.

۱۴- استادار: ایستاده؛ بر پای.

۱۵- اصلهای: بیخ های.

۱۶- تفرمان: پس به فرمان.

۱۷- بنشتاوانیدید: نناختید.

وَرآن هیچ اسبانی و نی پیاده گانی، بی^۱ خدای وِ رگمارد^۲ پیغامبران اویرا ورکی خواهد. خدای ور هر چیزِی توانا. ﴿۷﴾ آن وازآورد خدای وِ پیغامبرِ اوِی از اهل دهها خدای را و پیغامبر را و خداوندان نزدیکی را و یتیمان را و درویشان را و مسافر را. تا نهد^۳ گردانستن میان وی نیازان از شما. و آن داد شما را پیغامبر تبگیرید^۴ آن و آن واز زد شما را از آن وازشیده و بهرخیزید از خدای. خدای سخت عقوبت است. ﴿۸﴾ حاجتمندان هجره کناران^۵ را، ایشان که بیرون کرده شدند از خانها ایشان و مالها ایشان، می طلبند فضل از خدای و خشنودی و می نصرت کنند خدای را و پیغامبر اویرا. ایشان ایشان اند راست گفتاران^۶. ﴿۹﴾ ایشان که جای کردند خانه را و گرویش^۷ را از پیش ایشان، می دوست دارند آنکس را که هجره کند بی ایشان و نگذند... گورها^۸ ایشان حاجتی زان داده شدند. و می گزینند ورنفسها ایشان، ار همه بد بدیشان درویشی... داشته شهد از بخیلی نفس اوِی ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^۹. ﴿۱۰﴾ ایشان که آمدند از پس ایشان، می گهند... ند ایما! بیامرز ایما را و برادران ایما را؛ ایشان که پیشی کردند و ایما^{۱۱} به گرویش^{۱۲} و مکن در دلها ایما گرانی... را کبگرویش^{۱۳}ند. خداوند ایما! توا مهروانی^{۱۴} رحمت کنار^{۱۵} می. ﴿۱۱﴾ ای ننگری بی ایشان کمنافق کردند؟ می گهند^{۱۶} برادران ایشان را، ایشان را که کافر شدند از اهل کتاب: ار بیرون شید، بیرون شند و اشاء و فرمان برداری نکنم... شما یکی را هرگز، ار کازار کرده شید^{۱۷}، نصرت کنند شما را. خدای می گویا دهد^{۱۸} کایشان دروزنان^{۱۹} هند. ﴿۱۲﴾ ار... ون کرده شند، بیرون نشند و ایشان، ار کازار کرده شند نصرت نکنند ایشان را. ار نصرت کنند ایشان را، و رگردانند

- | | |
|------------------------------------|------------------------------------------------------------|
| ۱ - بی - لکن. | ۱۱ - وایما - وایما: ۱۱: ۱۱۱: با ما. |
| ۲ - وِ رگمارد: بر گمارد؛ مسلط کند. | ۱۲ - مهروانی: مهر بان. |
| ۳ - نهد: نباشد. | ۱۳ - رحمت کنار: رحیم. |
| ۴ - تبگیرید: پس بگیرد؛ تا بگیرد. | ۱۴ - می گهند: می گویند. |
| ۵ - وازشید: پرهیزید؛ دور شوید. | ۱۵ - کازار کرده شید: کارزار کرده شوید؛ کارزار کنید با شما. |
| ۶ - هجره کناران: هجرت کنندگان. | ۱۶ - می گویا دهد: گواهی می دهد. |
| ۷ - راست گفتاران: راست گویان. | ۱۷ - دروزنان: دروغ گویان. |
| ۸ - گرویش: گروهی. | |
| ۹ - گورها: سینه ها؛ دلها. | |
| ۱۰ - نیک بخت شداران: رستگاران. | |

[illegible]

پشتها، و از نصرت کرده نشند. ﴿۱۳﴾ شما سخرهید^۱ به ترس در گورها^۲ ایشان از خدای. آن بدان ایشان قومی هند در غی یابوند^۳. ﴿۱۴﴾ کازار نکنند و اشیا همه بی در دههای بنیاد کرده^۴ یا از گذارای^۵ دیوالها^۶. حرب ایشان میان ایشان سخت بهد-پنداری^۷ ایشانرا بهم و دلها ایشان پراکنده. آن بدان ایشان قومی هند خرد را کار غی فرمایند. ﴿۱۵﴾ چون مثل ایشان کاز پیش ایشان بودند، نزدیک بچشیدند عقوبت کار ایشان. ایشانرا عذابی دردمند کنار^۸ بهد. ﴿۱۶﴾ چون مثل دیواست که گفت انسان را: کافر شه^۹؛ ازمان کافر شد گفت: من وی زار هم از توا، من می ترسم از خدای خداوند جهانیان. ﴿۱۷﴾ بهود^{۱۰} فرجام آن دوا، آن دوا در آتش بند دو جاودانه شد... در آن. آن است پاداش ستم کاران. ﴿۱۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! بیرخیزید از خدای. کوبنگر نفسی چی پیش کرد فردا را و بیرخیزید از خدای. خدای آگه است بدان می کنید. ﴿۱۹﴾ مبیید^{۱۱} چون ایشان کفرموش کردند خدای را، فرموش کرد ایشانرا نفسها ایشان. ایشان ایشاناند فاسقان. ﴿۲۰﴾ گراگر نبند^{۱۲} ایاران آتش و ایاران گهیش^{۱۳}. ایاران گهیش ایشاناند دست برداران^{۱۴}. ﴿۲۱﴾ ار فرود کردی ایما این قران را ور کهی، دیدی آنرا نرم شدار پاره شدار^{۱۵} از ترس خدای. آناند مثلها می زیم آن مردمانرا، شاید کایشان حایشت کنند^{۱۶}. ﴿۲۲﴾ او یست خدای، اوی که نیست خدای مگر اوی، دانای ناپیدی و حاضری. اوی است روزی دادار رحمت کنار. ﴿۲۳﴾ اوی است اوی که نیست خدای مگر اوی، پادشاه پاکیزه، وی عیب، امین کننده، گوی راست، عزیز بزرگوار، بزرگ منشت^{۱۷}، پاکی خدای را زان می شرک گیرند.

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------------------------|
| ۱- هید: هستید. | ۱۱- مبیید: مباحثید. |
| ۲- گورها: سینه ها؛ دلها. • | ۱۲- گراگر نیند: برابر نیستند. |
| ۳- دزیمی یابوند: در نمی یابند. | ۱۳- ایاران گهیش: یاران بهشت. |
| ۴- بنیاد کرده: حصین؛ استوار کرده. | ۱۴- دست برداران: پیروزی یافتگان. |
| ۵- گذارای: پی. | ۱۵- پاره شدار: پاره پاره؛ شکافته؛ از هم ریخته. |
| ۶- دیوالها: دیوارها. | ۱۶- حایشت کنند = پیچگون: اندیشه کنند. • |
| ۷- پنداری: پنداری. | ۱۷- بزرگ منشت = الحکیر: کامگار؛ بزرگوار. |
| ۸- دردمند کنار: دردناک. | |
| ۹- کافر شه: کافر شو. | |
| ۱۰- بهود: باشد. • | |

۲۵ اوی است خدای آفریدگار، آفریدگار نگاشتر^۱. او یراست نامهای نیکوا. می تسبیح کند او یرا آن در آسمانها وزمین. اوی است عزیز درست کار.

عائیه

سورة المنحذثلث وعشرا

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ^۱ یا ایشان کبگرو یستید! مگیرید دشمنان مرا و دشمنان شما را ویانی می اوکنید^۲ بی ایشان دوستی. کافر شدند بدان آمد به شما از حق. می بیرون کردند پیغامبر را و شما را که بگرو یید به خدای خداوند شما، ارهید^۳ کبیرون شدید جهاد کردن را در ره من و طلبیدن خشنودی من. می پنهام کنید بی ایشان دوستی. من دانایتر هم بدان پنهام کردی و آن اشکرا کردی. کی کند آن از شما وی ره شد از راستی ره. ^۲ گندند^۴ شما را، بند شما را دشمنانی و دراز کنند بی شما دستها ایشان و زبانها ایشان... گدی و دوست دارند ار کافرشید. ^۳ منفعت نکنند از شما خویشهای شما و فی فرزندان شما، روز رستاخیز جدا کرده شهد میان شما. خدای بدان می کنید بیناست. ^۴ بود شما را پی بردنی نیکوا^۵ در ابرهم و ایشان که وا اوی بودند، که گفتند قوم ایشانرا: ایما وی زاران اند^۶ از شما و زان برستون کنید از بیرون خدای. کافر شدیم به شما و پیدا آمد^۷ میان ایما و میان شما دشمنای^۸ و دشمنای همیشه، تا بگرو یید به خدای یگانه. بی گفتن ابرهم پدر او یرا: مهلت خواهم ترا و پادشای ندارم ترا از خدای هیچ چیزی. خداوند ایما! ور توا وستام کردیم^۹ و بی توا واز آیم و بی تواست شدن جای^{۱۰}.

۱- نگاشتر: صورنگرا؛ نگارنده.

۲- می اوکنید: می افکنید.

۳- ارهید: اگر هستید.

۴- گندند: می یابند.

۵- نیکوا: نیکو.

۶- ایما... اند: ما... هستیم.

۷- آمد: آمد.

۸- دشمنای: دشمنایی؛ دشمنایگی؛ دشمنی.

۹- وستام کردیم: توکل کردیم؛ اعتماد کردیم.

۱۰- شدن جای: بازگشتن گاه.

خدایان را! مکن ایما را فتنه‌ی ایشانرا که کافر شدند و پیامزایما را. خداوند ایما! ۵

تو توهی عزیز درست کار. ۶ بود شما را دریشان پی‌بردنی^۱ نیکوا. کرا هست می‌ترسد از خدای و از روز آن‌جهن^۲، کی واز گردد، خدای اوی است وی‌نیازی ستوده. ۷

شاید خدای که کند میان شما و میان ایشان که دشمنای گرفتید زیشان دوستی. خدای تواناست، خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ۸ واز بنی‌زند^۳ شما را خدای ازیشان که کازار نکردند و اشما در دین و بیرون نکردند شما را از خانهای شما را، که نیکی کنید بدیشان و راستی کنید بی‌ایشان، خدای دوست دارد راستی کناران^۴ را. ۹

می‌واززند شما را خدای ازیشان که کازار کردند و اشما در دین و بیرون کردند شما را از خانهای شما و یک دیگر را عون کردند^۵ و بیرون کردن شما، که به ولی گیرید ایشا... و کی به ولی گیرد ایشانرا، ایشان ایشان‌اند ستمکاران. ۱۰ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان آیند به شما زنان مومنه هجره کناران، بیازمایید ایشانرا. خدای دانانتر به گرو یشت^۶ ایشان. ار دانید ایشانرا مومنه کافی^۷، واز مهیلید^۸ ایشانرا بی‌کافران. فی آن زنان حلال‌اند ایشانرا و فی ایشان حلال‌اند آن زنان را. دهید ایشانرا آن خزین کردند^۹. و بزه نیست ورشما که بزنی کنید ایشانرا، ازمان دهید ایشانرا کاوینها ایشان. واز مگیرید به نکاحهای زنان. کافره. بخواهید آن خزین کردید، کو بخواهید^{۱۰} آن خزین کردید آنست حکم خدای. حکم کند میان شما. خدای دانای درست کارست. ۱۱ ار بشهد^{۱۱} از شما چیزی از انبازان شما بی‌کافران، تعقوبت کنید^{۱۲}، دهید ایشانرا که بشدند انبازان ایشان، هم‌چنان خزین کردند.

بهرخیزید از آن خدای که شا بدوی گرو یستاران^۱ هید. ﴿۱۲﴾ یا پیغامبر! ازمان آیند به
تو! زنان مومنه، می بیعت دهند ترا و آن که شرک نگیرند به خدای چیزی و دزدی نکنند و زنا
نکنند و نکشند فرزندان ایشانرا و نیارند دروغی می درحینند^۲ آن پیش دستا ایشان و پاها
ایشان و نافرمان نشند ترا در نیکوی، بیعت ده ایشانرا و آمرزش خواه^۳ ایشانرا از خدای.
خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۱۳﴾ یا ایشان کبگرو یستید! به ولی مگیرید قومی
راء، بخشم شد خدای وریشان، نومید شدند از آن جهن، چنان نومید شدند کافران از
ایاران....

سورة الصف اربع عشر آیه

مکیه

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ تسبیح کند خدای را آن در آسمانها و آن در زمین.
اوی است عزیز درست کار. ﴿۲﴾ یا ایشان کبگرو یستید! چرا می گوید^۴ آن
غی کنید. ﴿۳﴾ بزرگ شد خشم نزدیک خدای که گوید آن غی کنید. ﴿۴﴾
خدای دوست دارد ایشانرا کمی کارزارکننده در سبیل اوی صغی گوئی^۵ ایشان گل کردی^۶
محکم کرده اند. ﴿۵﴾ که گفت موسی قوم خود را: یا قوم من! چرا می دشخواری نمایید
مرا و می دانید کمن^۸ پیغامبر خدای هم بی شا؟ ازمان بگشتند.... نست خدای دها ایشان.
خدای ره ننماید قوم فاسقان را. ﴿۶﴾ که گفت عیسی، پسر مریم... اسراییل: من پیغامبر
خدای هم بی شا، راست کر گرفتار^۹ آن رای^{۱۰} پیش من است از توریه، میزدک بردار^{۱۱} هم
به پیغامبری می آید از پس من نام اوی احمد. ازمان آورد بدیشان دیدورپها، گفتند:
این.... ی دیدورست. ﴿۷﴾ کی ستم کارتر از کی درحیند و رخدای دروغ و اوی
می خوانده شهد بی اسلام.

۱۱ - میزدک بردار: مرده دهند.

- ۱ - گرو یستاران: گرو یدگان.
- ۲ - دروغی می درحینند: دروغی می یافتند.
- ۳ - آمرزش خواه: آمرزش خواه.
- ۴ - می گوید: می گوید.
- ۵ - کمی کارزار کنند: که کارزار می کنند.
- ۶ - گوئی: گوئی.
- ۷ - گل کرد: بنا؛ بنیان.
- ۸ - کمن: که من.
- ۹ - راست کر گرفتار: راستگوی دارند.
- ۱۰ - آن رای: آن را که.

وَاَللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ وَيُؤْمِنُ بِمَا يَنْفَعُ اَوْدُ اللهِ بِاَقْوَامِهِمْ وَاللهُ
 حَكِيمٌ عَلِيمٌ
 مَتَابَعَةُ اَوْدُ اللهِ لَوْ كُنْهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي اَزْمَلَهُ بِالْهَيْمَنِ وَجَمْعُ الْقَوْمِ
 لِيُكْفِرَ مِنْ عَنِ الْبَنِّ كَيْلَهُ وَلَوْ كُنْهَ الْمُتَّقِينَ كَوْنُ مَا يَفْعَلُ الْبَنُّ اَمْنًا لِيُكْفِرَ
 عَلَيَّ بِنَادِيهِ شَيْخُكُمْ مِنْ عَمَلِ اَبِي اَرْثَمَ تَوْكَمُونَ بِاللّٰهِ وَبِمَوْلَاهُ وَبِنَادِيهِمْ فَرَسٌ
 مَجْلُ الْاَلِ يَامُو الْكُوْدَ اَنْفِيكُمْ كُوْدَ الْكُوْدِ لَكُمْ اَنْ كَسَرْتُمْ تَعْلَمُونَ يَعْهَدُ
 الْكُوْدِ يَنْتَفِيزُ مِنْكُمْ وَبِهِ خَلَاكُمْ خَلَاكُمْ تَعْرِفُ مِنْ تَقَبُّطِ الْاَنْفَادِ وَتَقَبُّطِ
 حَقِيْقَةِ تَقَبُّطِ عَيْنِ اَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ
 قَوْمِهِمْ وَتَقَبُّطِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ
 جَمْعُ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ
 خَلَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ
 سُوْرَةُ الْحَجَّةِ اَحَدِي عَشَرَ

اَلَيْسَ بِاللّٰهِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ
 جَمْعُ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ
 خَلَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ نَفْسٍ

خدای ره‌نماید قوم ستمکاران را. ﴿۸﴾ می‌خواهند تا بمیرانند روشنای خدای را به دهنها ایشان، خدای تمام کنارست^۱ روشنای اوی، ار همه دشخوار دارند کافران. ﴿۹﴾ اوی او یست کبفرستاد پیغامبر او یرا به ره‌راست و دین حق، تا غلبه دهد او یرا و ردینا همه ی آن ار همه دشخوار دارند مشرکان. ﴿۱۰﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ای دلالت کنم شما را و ر بازرگانی کبرهاند شما را از عذاب دردمند کنار؟ ﴿۱۱﴾ می‌بگرو یید به خدای و پیغامبر اوی و می‌جهاد کنید در سیل خدای به مالهای شما و نفسهای شما. آن گیه^۲ بهد شما را، ار هید کمی دانید. ﴿۱۲﴾ بیامرزد شما را گنهان شما و در کند شما را در بوستانهای می‌رود از زیر آن جوپا و جایگه‌های خوش در بوستانهای عدن. آن است دست‌بردن^۳ بزرگ. ﴿۱۳﴾ و دیگری می‌دوست دارید او یرا نصرتی از خدای و گشادی نزدیک، و میزدک بر^۴ مومنان را. ﴿۱۴﴾ یا ایشان کبگرو یستید! بید نصرت کناران خدای، چنان گفت عیسی پسر مریم حواریان را: کی است نصرت کناران من بی‌خدای؟ گفتند حواریان: ایما نصرت کناران^۵ خدای‌اند. بگرو یستند گرهی از بنی‌اسرائیل و کافر شدند گرهی. قوی کردیم ایشانرا کبگرو یستند و ردشمنان ایشان، شدند غلبه کناران.

مکیه

سورة الجمعة احادی عشر آیه

به‌نام خدای روزی‌دادار^۱ رحمت کنار. ﴿۱﴾ می‌تسبیح کند خدای را آن در آسمانها و آن در زمین، پادشای پاکیزه، عزیز درست کار. ﴿۲﴾ اوی او یست کبفرستاد^۳ در امیان پیغامبری زیشان، می‌خواند وریشان آیت‌های اوی و می‌پاک کند ایشانرا و می‌آموزد ایشانرا کتاب

۱- تمام کنار: تمام کننده.

۲- گیه: به؛ بهتر.

۳- دست‌بردن: پیروزی؛ رستگاری.

۴- میزدک بر: مرده ده.

۵- نصرت کناران: یاری‌گران.

۶- روزی‌دادار: بخشن.

۷- کبفرستاد: که بفرستاد.

الْحَمْدُ وَارْكَعُوا مِنْ قَبْلِ الْوُضْءِ لِمَنْ وَآذِنْهُمْ مَعَهُمْ لِمَا يُلْهَوْنَ بِهِمْ وَهوَ
 تَعَذُّوهُ الْعَظِيمُ وَاللَّهُ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
 عَزَّ الَّذِي خَلَقَ التَّوْبَةَ فَرَأَى يَخْلُقُهَا كَمَا يَخْلُقُ الْعِبَادَ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ
 مِنَ الْعُورِ الَّذِي خَلَقَهُ وَأَمَّا بَابُ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَبْعَثُ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قُلْ إِنَّمَا
 أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّكُمْ كُفَرَاءُ لِلَّهِ مِنْ قَوْلِ النَّاسِ فَتَسْمُوا الْمَوْتِ أَنْ كُفَرْتُمْ
 مَا بَقِيَمْ وَلَا يَتَمَنَّوْنَ أَمَّا أَيْضًا قَدْ مَاتَ أَبُوهُمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالظَّالِمِينَ قُلْ إِن
 مَوْتَ الَّذِي تَقُولُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَاقِيكُمْ كَمَا تَقُولُونَ فِي الْإِيمَانِ الْعِيبِ وَالشَّعَابَةِ
 سَتَبْكُ بِمَا كُفَرْتُمْ تَعْمَلُونَ أَيْضًا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا أُنذِرُوا بِالصَّلَاةِ مِنْ يُؤْمَرُ
 نَعْدُ فَلْيَضْحَكُوا وَلَا يَتَذَكَّرُوا أَلَيْسَ بِالْحِكْمِ خَيْرًا لِمَنْ كُفَرْتُمْ تَعْمَلُونَ
 أَقْصَبَ الصَّلَاةَ فَأَتْبَعُوا ابْنِ الْإِذْيَ وَأَتَّبَعُوا مِنْ قَبْلِ اللَّهِ وَأَفْكَرُوا اللَّهَ
 فَيُؤْتِيهِمْ مَا يَشَاءُونَ وَلَا إِذَا دَاوَاهُ أُولَاهُمْ لِيَتَفَضَّلُوا عَلَيْهِمْ كَمَا يَكُونُ
 بَأَعْنِ اللَّهِ خَيْرِينَ الْقَوْمِ مِنَ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَهُ دُونِ اللَّهِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَمَّا خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ فَخْرٍ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى
 وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ فَأَنْتَ أَنْتَ الْإِنْسَانُ الْأَعْلَى

و حکمت. بودند از پیش در وی رهی^۱ دیدور^۲. ۳ دیگرانی زیشان در نرسیدند بدیشان. اوی است عزیز درست کار. ۴ آن است فضل خدای. دهد آن کرا خواهد. خدای خداوند فضل بزرگ. ۵ ... بل ایشان که ور نهاده شدند^۳ توره، واز ورنداشتند آنرا، چون مثل خراست ودرارد کتابهای، گد^۴ است... مت قوم ایشان کدروزن گرفتند^۵ به آیتهای خدای. خدای ره ننماید قوم ستم کاران را. ۶ بگه: یا ایشان کجهودی کردند، ار گوئید شا ولیان خدای را از بیرون مردمان، آرزوا کنید^۶ مرگی، ارهید... ست گفتاران. ۷ آرزوا نکنند آن هرگز بدان پیش کرد دستها ایشان. خدای داناست به ستم کاران. ۸ بگه: مرگی آن کمی گر یزید از آن تآن^۷ پدیره آمدار^۸ شماست. وازرد کرده شید بی دانای ناپیدی و حاضری... کند شا را بدان بودید می کردید. ۹ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان^۹ خوانده شهد نماز را از روز... بروید بی ایاد کرد خدای و بهیلید^{۱۰} خرید و فرخت، آن گیه بهد شا را، ارهید کمی دانید. ۱۰ ... ن تمام کرده شهد نماز، بهرا کنید در زمین و بطلید از فضل خدای و ایاد کنید خدای را ... ان، شاید کشا نیک بخت شید. ۱۱ ازمان گینند^{۱۱} بازرگانی یا اکاری^{۱۲}، بهرا کنند بی آن و بهیلند ترا استادار^{۱۳}. ... نزدیک خدای است گیه از اکار و از بازرگانی. خدای گیه روزی داداران است.

سورة المنافون احد عشر آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ ... ن آیند به توا منافقان، گهند: می گوی دهم کتوا^{۱۴} پیغامبر خدای می، خدای می داند کتوا پیغامبر اوی می.

۱۰ - بهیلید: دست باز دار ید؛ بگذار ید.

۱۱ - گینند: می بینند. •

۱۲ - اکاری: نابکاری؛ بیهودگی. •

۱۳ - استادار: ایستاده.

۱۴ - کتوا: که تو.

۱ - وی رهی: بی راهی؛ گم راهی.

۲ - دیدور: آشکار.

۳ - ور نهاده شدند: بار کرده شدند؛ پرنهادند ایشان را.

۴ - گد: بد.

۵ - کدروزن گرفتند: که بدروغ داشتند.

۶ - آرزوا کنید: آرزو کنید.

۷ - تآن-فایته: پس آن؛ مرا آن.

۸ - پدیره آمدار: فرا رسنده؛ بیننده.

۹ - ازمان: هنگامی که.

خدای می گویای دهد^۱ که منافقان دروزنان اند. ﴿۲﴾ گرفتند سوگندان ایشانرا سپری واز زدند از ره خدای. ایشان گد^۲ است آن بودند می کردند. ﴿۳﴾ آن بدان ایشان بگرو بستند، واز کافر شدند. مهر کرده شد و ردلها ایشان. ایشان درغی یابوند^۳. ﴿۴﴾ ازمان گیتی^۴ ایشانرا، شگفت کند ترا جسمها ایشان. ار گوهند اشنی^۵ سخن ایشان. گوهی ایشان چوپهای به دیوال^۶ هیسته اند^۷. می پندارند هر بانگی وریشان. ایشان اند دشمن، بترس زیشان. بلعت کناد^۸ ایشانرا خدای، چون می گردانسته شند. ﴿۵﴾ ازمان گفته شهد ایشانرا: بیاید تا آمرزشت خواهد شما را پیغامبر خدای، بجنابند سرها ایشان و گیتی ایشانرا می روی گردانند و ایشان بزرگ منشی کناران^۹. ﴿۶﴾ گرا گرس^{۱۰} وریشان، آمرزشت خواهی^{۱۱} ایشانرا یا آمرزشت نخواهی ایشانرا، بنیامرزد خدای ایشانرا. خدای ره. ننماید قوم فاسقان را. ﴿۷﴾ ایشان ایشان اند، می گهند: خزین مکنید^{۱۲} ورکی نزدیک پیغامبر خدای است، تا بپراکنند. خدای راست خزینهای آسمانها و زمین، بی منافقان درغی یابوند. ﴿۸﴾ می گهند^{۱۳}: ار وازآیم بی مدینه بیرون کنیم عزیزتر از آن خوارتر را، خدای را عزیز و پیغامبر او را و مومنان را، بی منافقان نمی دانند. ﴿۹﴾ یا ایشان کبگرو بستید! نگر مشغول نکنند شما را مالهای شما و فی فرزندان شما از ایاد کرد^{۱۴} خدای. کی کند آن، ایشان ایشان اند زیان کران. ﴿۱۰﴾ خزین کنید زان روزی دادیم شما را از پیش آن که آید به یکی از شما مرگی^{۱۵}، گهد: خداوند من! چرا پس نکردی مرا تا بی زمانی نزدیک، تا صدقه دادی و بودی از نیکان. ﴿۱۱﴾ و پس نکند خدای نفسی را، ازمان آید زمان آن. خدای آگه است بدان می کنند.

۱- می گویای دهد: گزاهای می دهد.

۲- گد: بد.

۳- درغی یابوند: در نمی یابند.

۴- گیتی: بینی.

۵- اشنی: شنوی.

۶- دیوال: دیوار.

۷- هیسته اند: باز گذاشته اند.

۸- بلعت کناد: نفرین کند.

۹- بزرگ منشی کنارای: گردن کشان.

۱۰- گرا گرس: برابرست.

۱۱- آمرزشت خواهی: آمرزش خواهی.

۱۲- خزین مکنید: هزینه مکنید.

۱۳- می گهند: می گویند.

۱۴- ایاد کرد: یاد کرد؛ پند.

۱۵- مرگی: مرگ.



به نام خدای روزی دادار^۱ رحمت کنار. **۱** تسبیح کند خدای را آن در آسمانها و آن در زمین. اویرا پادشای و اویرا سپاس و اوی ور هر چیزی تواناست. **۲** اوی اویست بیافرید شما را، از شما هست کافر و از شما هست مومن. خدای بدان می کنید بیناست. **۳** بیافرید آسمانها و زمین به حق و بنگاشت^۲ شما را و نیکو کرد^۳ صورتهای شما و بی اوی است شدن جای^۴. **۴** داند آن در آسمانها و زمین و داند آن می پنهام کنند و آن می اشکرا کنند. خدای داناست بدان در گورها^۵. **۵** ای نیامد به شما خبر ایشان که کافر شدند از پیش بچشیدند عقوبت کار ایشان؟ و ایشانرا عذابی دردمند کنار بهد. **۶** آن بدان بودند می آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدورها، گفتند: ای بشریانی^۶ می ره نمایند ایما را؟ کافر شدند و از گشتند وی نیاز کرد^۷ خدای. خدای وی نیازی ستوده. **۷** گفتند ایشان که کافر شدند که: ... ته نشند. بگه: بلی، سوگند به خداوند من انگيخته شید، واز آگه کرده شید بدان کردید و آن ور خدای آسان است. **۸** بگروید به خدای و پیغامبر اوی و روشنای^۸ آن کفرود کردیم. خدای بدان می کنید آگه است. **۹** آن روز بهم کند شما را روز بهم آمدن را. آن است روز غبن^۹ پدید آمدن. کی بگروید به خدای و کند نیکی، محاکند^{۱۰} از وی گستهای^{۱۱} اوی. در کند اویرا در بوستانهای می رود از زیر آن جویها. جاودانگان بند در آن همیشه. آن است دست بردن^{۱۲} بزرگ. **۱۰** ایشان که کافر شدند و در وزن گرفتند به آیتهای ایما، ایشان ایاران آتش بند، جاودانگان در آن؛ و گد است شدن جای. **۱۱** فرسید هیچ مصیبتی بی به فرمان خدای، کی بگروید به خدای ره نماید دل اویرا. خدای به هر چیزی داناست.

-
- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۱- روزی دادار: روزی دهنده. | ۱۱- گستها: بدیها. |
| ۲- بنگاشت: صورت کرد. | ۱۲- دست بردن: رستگاری؛ پیروزی. |
| ۳- نیکو کرد: نیکو کرد. | |
| ۴- شدن جای: بازگشتن جای. | |
| ۵- گورها: سینه ها؛ دلها. | |
| ۶- بشریانی: بشر. | |
| ۷- وی نیاز کرد: بی نیاز کرد. | |
| ۸- روشنای: روشنایی. | |
| ۹- غبن: پشیمانی خوردن؛ زیان کردن. | |
| ۱۰- محاکند: پیوشد؛ در گذارد. | |

[illegible][illegible]

﴿۱۲﴾ فرمان برداری کنید خدای را و فرمان برداری کنید پیغامبر را، ار واز گردید، و پیغامبر ایماست رسانیدن دیدور. ﴿۱۳﴾ خدای نیست خدای مگر اوی، و خدای کووستام کنید^۱ مومنان. ﴿۱۴﴾ یا ایشان کبگرو یستید! از انبازان شما و فرزندان شما دشمنان اند شما را، بترسید زیشان ار عفو کنید و درگذارید^۲ و بیامرزد، خدای آمرزید گاری رحمت کنار^۳ است. ﴿۱۵﴾ ماله‌ای شما و فرزندان شما فتنه اند. خدای نزدیک او یست مزدی بزرگ. ﴿۱۶﴾ بیرخیزید از خدای چند توانید، بیشنید^۴ و فرمان برداری کنید و خزین کنید گیه^۵ بهد نفسهای شما را. کی نگه داشته شهد از بخیلی نفس اوی، ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^۶. ﴿۱۷﴾ ار اوام دهید^۷ خدای را، اوامی نیکوا^۸، یک دوا کند^۹ آن شما را و بیامرزد شما را. خدای شکر پذیرفتاری^{۱۰} بردبارست. ﴿۱۸﴾ دانای ناپیدی^{۱۱} و حاضری، عزیز درست کار.

سورة الطلاق اثنا عشر آیه

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ﴿۱﴾ یا پیغامبر! ازمان طلاق کنید زنان را، طلاق کنید ایشانرا، شمار ایشانرا و بیامارید^{۱۲} شمار و بیرخیزید از خدای خداوند شما. بیرون مکنید ایشانرا از خانها ایشان و بیرون نشند بی آن که کنند فاحشی دیدور. آن اند حدهای خدای، کی بگردد و ردهای خدای ستم کرد ورنفس اوی. ندانی شاید خدای نوا^{۱۳} کند پس آن کاری. ﴿۲﴾ ازمان^{۱۴} رسند به زمان ایشان، واز گیرید ایشانرا به نیکوی یا جدانشید ازیشان به نیکوی و گوه گیرید^{۱۵} دو خداوند عدل از شما و باستانید^{۱۶} گوی^{۱۷} خدای را. آن می پند داده شهد بدان کی

۱۱ - ناپیدی = غیب.

۱۲ - بیامارید: بشمارید. ۰

۱۳ - نوا کند: نو کند؛ نو آرد. ۰

۱۴ - ازمان: هنگامی که.

۱۵ - گوه گیرید: گواه کنید؛ گواه برگیرید.

۱۶ - باستانید: برپا کنید.

۱۷ - گوی: گواهی.

۱ - کووستام کنید: پس اعتماد کنید. ۰

۲ - درگذارید: درگذارید؛ روی بگردانید.

۳ - رحمت کنارست: رحمت کننده است.

۴ - بیشنید: بشنویید.

۵ - گیه: به؛ بهتر. ۰

۶ - نیک بخت شداران: رستگاران؛ نیک بختان.

۷ - اوام دهید: وام دهید.

۸ - نیکوا: نیکو.

۹ - یک دوا کند: دو برابر کند.

۱۰ - شکر پذیرفتار: شکر پذیرنده.

هست می بگروید به خدای وبه روز آنجهن و کی بپرخیزد از خدای، کند اویرا بیرون شدی^۱. ﴿۳﴾ و روزی دهد اویرا از کجا نپندارد، کی وستام کند^۲ و رخدای، آن گوس بهد^۳ اویرا، خدای رسیدار^۴ است کاراوی. کرد خدای هر چیزی را تقدیری. ﴿۴﴾ آن زنان که نومید شدند از حیض از زنان شما، ارگماند شید^۵ عدت ایشان سه مایگان است و آن زنان که حیض نشرند^۶ و خداوندان بارها زمان ایشان که بنهند بارایشان. کی بپرخیزد از خدای، کند اویرا از کار اوی آسانی. ﴿۵﴾ آن است فرمان خدای، فرود کرد آن بی شما و کی بپرخیزد از خدای، محاکند^۷ از وی گستهای^۸ اوی و بزرگ کند اویرا مزدی. ﴿۶﴾ ساکن کنید ایشانرا از کجا ساکن شدید از فراخی شما و دشخواری منماید ایشانرا تا تنگی کنید و ریشان. ار بند^۹ خداوندان بار..... بید و ریشان تا بنهند بارایشان. ار شیر دهند شما را، دهید ایشانرا کاوینا ایشان و اشارت کنید..... ن شما به نیکوی. ار سختی کنید، انوز^{۱۰} شیر دهد اویرا دیگری. ﴿۷﴾ کو خزین خداوند فراخی از فراخی اوی.... کرده شد و روی روزی اوی، کوخزین کن^{۱۱} زان داد اویرا خدای. ورنهد خدای ورنفسی بی به توان آن..... د خدای پس دشخواری آسانی. ﴿۸﴾ چند از دهی نافرمان شد از فرمان خداوند اوی و پیغامبران اوی... کردیم آنرا حساسی سخت و عذاب کردیم آنرا عذابی گست^{۱۲}. ﴿۹﴾ بجشید عقوبت کار؛ آن بود عاقبت کار آن زیانی. ﴿۱۰﴾ بساخت خدای ایشانرا عذابی سخت. بپرخیزد از خدای یا..... ن خردها! ایشان بگرو بستند؛ فرود کرد خدای بی شما ایاد کردی^{۱۳}. ﴿۱۱﴾ پیغامبری می خواند ورشا

- ۱- بیرون شد: بیرون شدن گاه.
- ۲- وستام کند: توکل کند؛ اعتماد کند. •
- ۳- گوس بهد: گوسه بسته باشد؛ بس است.
- ۴- رسیدار: رسنده.
- ۵- ارگماند شید: درگمان شوید؛ به گمان افتید.
- ۶- حیض نشرند: هنوز ایشان را حیض نیفتاده. •
- ۷- محاکند: پرورش؛ بستر؛ محو کند. •
- ۸- گستهای: بدیها؛ گناهان. •
- ۹- بند: باشند.
- ۱۰- انوز: زود باشد که.
- ۱۱- کوخزین کن: باید هزینه کنی.
- ۱۲- گست: سخت؛ زشت.
- ۱۳- ایاد کرد: یاد کرد؛ سخن.

آیت‌های خدای دیدورها، تا بیرون آرد ایشانرا کبگرو یستند و کردند نیکها از تاریکیها بی‌روشنای. کی بگروید به خدای و کند نیکی، در کند اویرا در بوستانهای می رود از زیر آن جوها، جاودانگان بند در آن همیشه. نیکوا کرد^۱ خدای اویرا روزی. ﴿۱۲﴾ خدای او یست کبیا فرید هفت آسمان و از زمین هم چند ایشان. می فرود آید کار میان ایشان، تا بدانند که خدای ورهر چیزی توانا. خدای در گرفت به هر چیزی به علم.

سورة القدر المائتة

مائتة

به نام خدای مهر وانی^۲ بخشاینده. ﴿۱﴾ یا پیغامبر! چرا می حرام کنی آن حلال کرد خدای ترا؟ می طلبی خشنودی انبازان^۳ توا، خدای آمرزید گاری رحمت کنار^۴ است. ﴿۲﴾ فریضه کرد خدای شما را کفارت سوگندان شما. خدای مهر شما، اوی است دانای درست کار. ﴿۳﴾ که می پنهام کرده پیغامبر بی برخی انبازان اوی حدیثی. ازمان آگه کرد بدان و ورسانید اویرا خدای و رآن اشخته کرد^۵ برخی را از آن و روی گردانست از برخی. ازمان آگه کرد اویرا بدان، گفت: کی آگه کرد ترا بدین؟ گفت: آگه کرد مرا دانای آگه. ﴿۴﴾ ار توبه کنید بی خدای، بگشت دلهای شما دوا واریک و دیگر راعون. کنید و رآن، خدای او یست ایار اوی و جبریل و نیک مومنان و فریشتگان پس آن عوفی. ﴿۵﴾ شاید خداوند اوی ار طلاق کند شما را که بدل دهد اویرا انبازانی گیه^۶ از شما: مسلمه کانی^۸ مومنه کانی، فرمان برداری کنارانی، و از آمداری^۹، برستون کنارانی^{۱۰}، روزه داشتارانی^{۱۱} شوی دیده گانی^{۱۲} دوشیزه گانی. ﴿۶﴾ یا

۱۱- روزه داشتاران: روزه داران.
۱۲- شوی دیده گان: شوهر کرد گان.

۱- نیکوا کرد: نیکو کرد.
۲- مهر وانی: مهر بان.
۳- انبازان: جفتان.
۴- رحمت کنار: رحیم.
۵- می پنهام کرد: پنهان می کرد.
۶- اشخته کرد: آگاه کرد؛ شناسا کرد.
۷- گیه: به؛ بهتر.
۸- مسلمه کانی: زنان مسلمان؛ گرویدگان.
۹- واز آمداران: باز گردندگان.
۱۰- برستون کناران: پرستندگان.

ایشان کبگرو یستید! نگه دارید نفسهای شما را و اهلان شما را از آتشی هیزم آن مردمان بند و سنگهای گورد^۱، وران فریستگانی، زوشانی^۲، سختانی. نافرمان نشند خدای راه، آن فرماید ایشانرا و می کنند آن می فرموده شند. ﴿۷﴾ یا ایشان که کافر شدید! عذر میارید. امروز پادشاه داده شید آن بودید می کردید. ﴿۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! توبه کنید بی خدای، توبه ی نیک. شاید خداوند شما که عاکنده^۳ از شما گستههای^۴ شما و درکند شما را در بوستانهای می رود از زیر آن جوها. آن روز خوار نکند خدای پیغامبر را و ایشانرا کبگرو یستند و او ی. روشنای ایشان می رود پیش ایشان و به راست دستها ایشان. می گهند^۵: خداوند ایما! تمام کن ایما را روشنای ایما و پیامرز ایما را. توا ورهر چیزی توانای. ﴿۹﴾ یا پیغامبر! جهاد کن و اکافران و منافقان و زوشی کن^۶ و ریشان و جایگه ایشان دوزخ بهد و گد است شدن جای. ﴿۱۰﴾ بزد خدای مثل. . انرا که کافر شدند، زن نوح را و زن لوط راه، بودند زیر حکم دو بنده از بندگان ایما دو نیک، خیانت کردند و رآن دوا. واز نکردند از آن دوا از خدای چیزی و گفته شد درشید در آتش وادرشان^۷. ﴿۱۱﴾ بزد خدای مثل ایشانرا کبگرو یستند، زن فرعون راه، گفت: خداوند من! بنا کن مرا نزدیک توا خانه ی درگهیشت^۸ و برهان مرا از فرعون و عمل او ی و برهان مرا از قوم ستمکاران. ﴿۱۲﴾ مرم دختر عمران، آن زن که نگه داشت فرج او ی، بدمیدیم درو ی از روح ایما و راست کر گرفت^۹ به سخنان خداوند او ی و کتابهای او ی و بود از فرمان برداری کناران^{۱۰}.

- ۱- سنگهای گورد = الحجاره: سنگ.
- ۲- زوشان: درشتان؛ سختان.
- ۳- معا کند: محو کند؛ بپوشد.
- ۴- گستهها: بدیها.
- ۵- می گهند: می گویند.
- ۶- زوشی کن: درشتی کن؛ درشت باش.
- ۷- درشداران: درشوندگان.
- ۸- گهیشت: بهشت.
- ۹- راست کر گرفت: راستگو داشت؛ باورداشت.
- ۱۰- فرمان برداری کناران: فرمان برداران.

به نام خدای روزی دادار^۱ رحمت کنار^۲. ۱ بزرگوارست اوی که به دست او یست پادشای و اوی ور هر چیزی توانا. ۲ اوی که بیافرید مرگی و زندگانی، تا بیازماید شما را کدام از شما نیکوتر به عمل و اوی است عزیز آمرزیدگار. ۳ اوی که بیافرید هفت آسمان طبقها. نگینی^۳ در آفرینشت^۴ خدای هیچ کما گویی^۵. واز آر چشم را، ای گیتی^۶ هیچ شکافتهای^۷. ۴ واز واز آر چشم را دوباره. تا واز گردد بی تو چشم دوارسته^۸، وآن رنج. ۵ بیاراستیم آسمان این گیتی را به چراغها و کردیم آنرا راندنی دیوان را و بساختیم ایشانرا عذاب آتش. ۶ ایشانرا، که کافر شدند به خداوند ایشان، عذاب دوزخ بهد و گد است شدن جای^۹. ۷ ازمان اوکنده شند^{۱۰} در...، اشند^{۱۱} آنرا خنک زدن^{۱۲} و آن می جوشد. ۸ می کامد^{۱۳} کجداشهد^{۱۴} از خشم، هر باری اوکنده شهد درآن گرهی، پرسند ایشانرا نگه واران آن: ای نیامد به شما بدس بری^{۱۵} ۹ گهند: بلی، آمد بدیما^{۱۶} بدس بری. دروزن گر... و گفتیم: فرود نکرد خدای هیچ چیزی. ناید^{۱۷} شما بی دروی رهی بزرگ. ۱۰ گفتند: اربودی ایما می اشنیدی، یا خرد را می کار فرمودی، نبودی ایما در ایاران آتش. ۱۱ خواستوا شدند^{۱۸} به گنه ایشان. دوری باد ایاران^{۱۹} آتش. ۱۲ ایشان می ترسند از خداوند ایشان به ناپیدی^{۲۰}، ایشانرا آمرزشتی بهد و مزدی بزرگ. ۱۳ پنهام کنید^{۲۱} قول شما، یا اشکرا کنید آن، اوی داناست بدان درگورها^{۲۲}. ۱۴ ای نداند کی بیافرید؟ او یست لطیفی آگه. ۱۵ اوی او یست، کرد شما را زمین را نرم. بروید در رههای آن و بخورید از

- | | |
|-----------------------------------------------|-----------------------------------------|
| ۱۲ - خنک زدن: نالش و خروش و آواز و بانگ خر. • | ۱ - روزی دادار = رَحْمَن. |
| ۱۳ - می کامد: نزدیک است؛ می خواهد. • | ۲ - رحمت کنار = رَحِيم. |
| ۱۴ - کجدا شهد: که جدا شود. | ۳ - نگینی: نبینی. • |
| ۱۵ - بدس بری: بیم کننده ای. | ۴ - آفرینشت: آفرینش. |
| ۱۶ - بدیما: به ما. | ۵ - کما گویی: کما بیشی؛ تفاوت. • |
| ۱۷ - ناید: نیستید. | ۶ - گیتی: می بینی. |
| ۱۸ - خواستوا شدند: اقرار کردند؛ مقرر آمدند. • | ۷ - شکافتها: شکافها. |
| ۱۹ - ایاران: یاران. | ۸ - دوارسته: رانده؛ سرگردان؛ گر بسته. • |
| ۲۰ - ناپیدی: نهانی؛ ناپیدایی. | ۹ - شدن جای: بازگشتن گاه. |
| ۲۱ - پنهام کنید: پنهان کنید. • | ۱۰ - اوکنده شند: افکنده شوند. |
| ۲۲ - گورها: سینه ها؛ دلهای. • | ۱۱ - اشند: شنوند. |

رَدَقْ وَالتَّوَدَّ آمَنَ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْشَفَ بِكُلِّ الْاُذُنِ فَانْ أَمِنْ
 رَدَقْ یعنی نه بگردد نه بترسد نه بترسد نه بترسد در آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 تَوَدَّ اَوْ آمَنَ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْشَفَ بِكُلِّ الْاُذُنِ فَانْ أَمِنْ
 تَوَدَّ یا امانی بگوید از کسی که آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 وَلَقَدْ كَتَبَ الْفُرْقَانَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ كَيْفَ كَانَ نَكِيرًا وَلَقَدْ وَابَّ السَّامِيُّ
 در روزی که کتب شد آسمان را که بگوید از کسی که آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 فَوْقَهُمْ صَاعِقَاتٍ وَيَقْرَضُ مَا بَيْنَهُمْ كَقَرْنِ الْأَرْحَاطِ أَنْ يَنْبَغِي بَعْضُ الْقَوْمِ
 در آسمان صاعق است از آسمان و از آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 الْفُورِ هُوَ جَمْعُ الْكُفْرِ يَكُونُ مَنْ فِي الْأَرْحَاطِ أَنْ يَنْبَغِي بَعْضُ الْقَوْمِ
 الفور جمع کفر است که هر چه در زمین از آسمان از
 أَقْرَبَهُ الَّذِي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَخْشَفَ بِكُلِّ الْاُذُنِ فَانْ أَمِنْ
 اقرب است از کسی که آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 مَكْتَبًا عَلَى رُءُوسِهِمْ أَقْبَرُ الْقَوْمِ يَكُونُ مَنْ فِي الْأَرْحَاطِ أَنْ يَنْبَغِي بَعْضُ الْقَوْمِ
 مکتب است از روی آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 لَقَدْ كُتِبَ فِي الْكِتَابِ الْقَدِيمِ وَالْاِتِّصَادُ وَالْاِقْبَادُ وَلَيْلًا مَا تَنْكُرُونَ
 لایکتاب است در کتاب قدیم و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی
 بَوَالْقَوْمِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ
 بوالقوم و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی و ایستادگی
 تَعْرِضًا يَنْتَظِرُ قُلُوبَ الْعَالَمِ عِنْدَ اللَّهِ وَأَمَّا أَنَا فَتَنْتَظِرُ قُلُوبَ الْعَالَمِ عِنْدَ اللَّهِ
 تعرض است از روی آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 هَبَّتْ وَجُودَ اللَّهِ كَيْفَ تَوَدَّ وَأَقْبَلَ اللَّهُ الَّذِي كَسَفَتْهُ تَدْعُو قُلُوبَ الْعَالَمِ
 هبت است از روی آسمان است که هر چه در زمین از آسمان از
 لَمَّا كُنَّ اللَّهُ وَمَنْ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ
 لما كن الله و من يكون يكون يكون يكون يكون يكون يكون يكون يكون
 الْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ وَالْاُذُنِ
 الاذن والاذن والاذن والاذن والاذن والاذن والاذن والاذن
 قُلُوبَ الْعَالَمِ عِنْدَ اللَّهِ وَأَمَّا أَنَا فَتَنْتَظِرُ قُلُوبَ الْعَالَمِ عِنْدَ اللَّهِ
 قلوب العالم عند الله و اما انا فتنتظر قلوب العالم عند الله

روزی اوی، بی او یست انگيختن. ﴿۱۶﴾ ای ایمن شدید از کی در آسمان است، کفرو
 برد شما را در زمین، ازمان آن گردد؟ ﴿۱۷﴾ یا ایمن شدید از کی در آسمان است،
 کيفرستد^۱ ور شما سنگ بارانی؟ انوز^۲ بدانید چون بهد^۳ بدست^۴ من. ﴿۱۸﴾ دروزن-
 گرفتند^۵ ایشان کاز^۶ پیش ایشان بودند، چون بود عقوبت من. ﴿۱۹﴾ ای ننگرند
 بی مرغان زور^۷ ایشان صف زداران^۸ ونخود را می درکشند؟ واز نمی گیرد ایشانرا مگر خدای.
 اوی به هر چیزی بیناست. ﴿۲۰﴾ یا کیست این اوی کاوی سپهی شما را می نصرت کند
 شما را از بیرون خدای؟ ناند^۹ کافران بی در فریو^{۱۰}. ﴿۲۱﴾ ... کی است این اوی
 کمی روزی دهد شما را، ار واز گیرد^{۱۱} روزی اوی؟ بل ستیزه بستند در نافرمانی و
 سوریدنی^{۱۲}. ﴿۲۲﴾ ای کی می رود نگون سار^{۱۳} ور روی اوی ره غودارتز^{۱۴}، یا کی
 می رود راست ور رهی راست؟ ﴿۲۳﴾ بگه: اوی او یست. رد شما را و کرد شما را
 گوشها و چشمها و دها، خجاره^{۱۵} می شکر گزارند. ﴿۲۴﴾ ی او یست که بیافرید
 شما را در زمین و بی اوی حشر کرده شید. ﴿۲۵﴾ می گهند: کی بهد این وعده، ار...
 راست گفتاران^{۱۶} ﴿۲۶﴾ بگه: علم نزدیک خدای است و من بدس بری^{۱۷} دیدور هم.
 ﴿۲۷﴾ ازمان گینگند آنرا... گست کرده بهد^{۱۸} روها ایشان که کافر شدند و گفته شهد: این
 آنست که بودید بدان می درخواستید. ﴿۲۸﴾ بگه: ای چگوهید^{۱۹}... کند مرا خدای و
 کرا و امن است؟ یا رحمت کند وریما، کی می زنهار دهد کافران را از عذابای دردمند کنار^{۲۰}؟
 ﴿۲۹﴾ بگه: خدای بگرو یستم بدوی، ور وی وستام کردیم^{۲۱}. انوز بدانند کی
 اوی در وی رهی دیدور است. ﴿۳۰﴾ بگه: ای چگوهید... مذ آب شما فرو شده، کی
 آرد به شما آب روان؟

سورة انا و خسون آية

تکيه

- | | |
|--------------------------------|------------------------------------------------|
| ۱- کيفرستد: که بفرستد. | ۱۲- سوریدن: گر یختن؛ رمیدن. |
| ۲- انوز: زود بود که؛ باشد که. | ۱۳- نگون سار: سرنگون. |
| ۳- بهد: باشد. | ۱۴- ره غودارتز: راه یافته تر. |
| ۴- بدست: عذاب؛ بیم. | ۱۵- خجاره: اندک؛ کم. |
| ۵- دروزن گرفتند: بدروغ داشتند. | ۱۶- راست گفتاران: راست گویان. |
| ۶- کاز: که از. | ۱۷- بدس بر: بیم کننده. |
| ۷- زور: زبر. | ۱۸- گست کرده بهد: زشت کرده باشد؛ اندوهگن باشد. |
| ۸- صف زداران: صف زدگان. | ۱۹- چگوهید: چه گوید. |
| ۹- ناند: نیستند. | ۲۰- دردمند کنار: دردناک. |
| ۱۰- فریو: فریب. | ۲۱- وستام کردیم: توکل کردیم؛ اعتماد کردیم. |
| ۱۱- واز گیرد: باز گیرد؛ بگیرد. | |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعِلْمُ وَمَا يُفْطَرُونَ فَاَتَتْ بِقَعْمَةٍ دَبَّ يَمْخُذُونَ وَإِنْ لَكَ لَأَجْرًا عَرُومًا مَقْنُونًا

وَأَتَتْ لَعْلًا خَلَقَتْ عَنْهُمْ فَهِيَ تَصْبِرُ وَتَصْرِفُونَ بِأَيْكُمُ الْمُفْتُونِ إِنْ دَبَّ هُوَ

أَعْلُو بَيْنَ خَلْقٍ عَنْ مِثْلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُفْتُونِ وَلَا تَطْعُ الْمُكْذِبِينَ وَدَبَّ

لَوْ تَدْرِي مِنْ قِبَةِ هُمُومٍ وَلَا تَطْعُ كُلَّ خَلْقٍ مَهْمُومٍ مَأْرَمَةً أَهْمُومٍ فَتَنَاعُ

لَقَدْ مَعْتَمِدُكُمْ عَلَى بَقِيَّةٍ فَإِلَّا ذُبُّكُمْ أَنْ كُنْزُ أَمَالٍ وَبَيْتٌ إِذَا لَعْلًا عَلَيْهِ

أَنَا قَالُوا أَيْهَا الْجَبْرَاءُ لَا تَزَلْ مِنْ مِثْلِهِ عَلَى الْعَرْشِ كَرِيمٍ إِنَّا لَوْنَا هُمْ كَمَا

لَوْنَا أَصْحَابَ الْحَقِّ إِذَا أَقْبَسُوا الْبَصِيرَةَ مَتْنًا مُصْبِحِينَ وَلَا تَسْتَفْهِمُونَ وَخَافَ

عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ دَبَّ وَهَمُّ نَاهِي مَوْزٍ فَأَصْبَحَتْ كَالْقَبْرِ نَوَافِلًا وَأَمَّا

إِنْ أَعْتَمَدُوا عَلَى خَيْرِكُمْ لَنْ كَسَمُوا صَابِرِينَ فَأَنْطَلَقُوا وَهَمُّ نَاهِي مَوْزٍ

لَا يَدْرِي حَالُهَا أَلَوْمْ عَلَى كَرَمٍ مِثْلِهِ وَغَدَا عَلَى خَيْرٍ قَادِرٍ فَلَقَا زَادَ

قَالُوا إِنَّا لَصَالِقُونَ بِأَنْ هُمْ مَوْزٍ فَإِنَّهُمْ مِثْلُهُمْ أَلَا أَفْالَ الْكَفُولَةِ

تَسْتَفْهِمُونَ قَالُوا أَيْهَا الْجَبْرَاءُ لَا تَزَلْ مِنْ مِثْلِهِ عَلَى الْعَرْشِ كَرِيمٍ

يَتْلُو عَنْ قَالُوا أَيْهَا الْجَبْرَاءُ لَا تَزَلْ مِنْ مِثْلِهِ عَلَى الْعَرْشِ كَرِيمٍ

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ۱ سوگند به دوات و قلم و بدان می نویسند.
 ۲ نه ای تو به نعمت خداوند توا دیوانه. ۳ ترا مزدی بهد جد بریده^۱.
 ۴ توا ور خلقی بزرگ هی. ۵ انوز بگینی و بگینند ۶ کدام از شما
 دیوانه. ۷ خداوند توا، اوی دانتر به کی وی ره شهد از ره اوی و اوی دانتر به
 ره برداران^۲. ۸ فرمان برداری مکن دروزن گرفتاران^۳ را. ۹ دوست دارند ار
 در سازی، تدر سازند^۴. ۱۰ و فرمان برداری مکن هر سوگند خورداری^۵ خوار را.
 ۱۱ اوسوس کناری^۶ رفتاری به سزگی^۷. ۱۲ بشرداری^۸ نیکی را
 گذشتاری کناری^۹ بزه کر. ۱۳ زوشی^{۱۰} پس آن را گندادی^{۱۱}. ۱۴ ای ار
 هست خداوند مال و پسران. ۱۵ ازمان خوانده شهد و روی آیتها ایما، گهد: اوسانها^{۱۲}
 نخستینان است. ۱۶ انوز داغ کنیم اویرا ور کینوا^{۱۳}. ۱۷ ایما بیازمودیم ایشانرا
 چنان بیازمودیم ایاران بوستان را که سوگند خوردند که ببرند آنرا بامدادی کناران^{۱۴}
 ۱۸ و ان شاء الله نگفتند. ۱۹ بگشت و ران گشتاری^{۱۵} از خداوند توا و ایشان
 خواب کناران^{۱۶}. ۲۰ شد چون شوسیه. ۲۱ یک و دیگر را بخواندند بامدا ...
 ۲۲ که بامداد کنید ور کشته ی شاء، ارهید بریداران^{۱۷}. ۲۳ برفتند و ایشان
 می سخن پنهام گهند: ۲۴ که درنشهد درآن امروز ورشما درویشی. ۲۵ و
 بامداد بکردند ور قصدی توانان. ۲۶ ازمان دیدند آ... گفتند: ایما وی رهان ایم.
 ۲۷ بل ایما بشردگان^{۱۸} هم. ۲۸ گفت: میانه تر ایشان: ای نگفتم شما را چرا
 تسبیح نمی کنید؟ ۲۹ گفتند: پاکی خداوند ایما را، ایما بودیم ستم کاران. ۳۰
 پیش آید برخی زیشان ور برخی، یک و دیگر را ملامت می کنند. ۳۱ گفتند: یا وای
 ایما، ایما بودیم وی رهان. ۳۲ شاید خداوند ایما که بدل دهد ایما را گیه از آن،

- ۱ - جد بریده: ناکاسته.
- ۲ - ره برداران: راه یافتگان.
- ۳ - دروزن گرفتاران: دروغ گوی دارندگان.
- ۴ - تدر سازند: پس چرب سخنی کنند؛ مدهانه کنند.
- ۵ - سوگند خوردار: سوگند خوار.
- ۶ - اوسوس کنار: عیب کننده؛ بدگو؛ طعنه کننده.
- ۷ - سزگی: سخن چینی.
- ۸ - بشردار: بازدارنده.
- ۹ - گذشتاری کنار: از حد درگذرنده؛ گزاف کار.
- ۱۰ - زیش: بدخوا؛ درشت خو.
- ۱۱ - گندادی - زیم.
- ۱۲ - اوسانها: افسانها.
- ۱۳ - کینوا - خرطوم.
- ۱۴ - بامدادی کناران: در بامداد آیندگان.
- ۱۵ - گشتار: گردنده.
- ۱۶ - خواب کناران: خفتگان.
- ۱۷ - بریداران: باز کنندگان؛ درو کنندگان.
- ۱۸ - بشردگان: بازداشتگان؛ بی روز یان.

اَنَا اَلرَّسَامُ اَعْمَدُونَ كَذِبًا اَلْاَعْدَابُ وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَدُّ لَكُمُ الْاَعْدَابُ
 انا رسام اعتمدون كذا الا العذاب والعذاب الاخرى اشد لكم العذاب
 اَنْ يَسْتَغْفِرَ عَنْهُمْ رَبُّهُمْ فَقَدْ اَنْتَهَمُ الْفٰسِقِينَ كَالْمَقْمُورِ وَالْكَفْرِ
 ان يستغفر عنهم ربهم فقد انتههم الفاسقين كالقمح والكفر
 طَبَقَتْ يَدُكَ لَكُمُ الْاَكْفُ كَتَابُ فِيهِ تَذَرِيسٌ اَنْ لَّكُمُ فِيهِ لَعْنَةُ الْاَكْفُورِ
 طبقت يدك لكم الكفر كتاب فيه تذييل ان لكم فيه لعنة الكفور
 اَوْ لَكُمْ اِنْ شَاءَ اَلْعَلِّيُّ نُوِيَ الْاِيْمَانُ اَنْ لَّكُمْ لَمَّا تَكْمُنُونَ هٰذَا
 او لكم ان شاء العلي نوي اليمان ان لكم لما تكمنون هذا
 اَتَمَرَةٌ لِّكَ رَعِيْمٌ اَوْ لَهْمُ فَرْزٍ كَاثِلٌ اَوْ اَيْتُرْكَ اَيْهَمُ اَنْ كُنُوْا اَصْلُهُمْ
 اتمر لك رعيم او لهم فرز كاثل او ايترك ايهم ان كنوا اصلهم
 يَوْمَ يَكْفُرُ عَنَّا مَنْ اَوْفَىٰ غُورٍ اِلَى السَّهْوِ فَلَا يَسْتَجِيبُ عَنْهُمْ اِيْمَانُهُمْ اَيْضًا
 يوم يكفر عننا من اوفى غور الى السهو فلا يستجيب عنهم ايمانهم ايضا
 هُوَ قَوْمٌ مَّشْهُوْرٌ لَّدُوْفَةٍ كَا نُوَايِدُ غُورٍ اِلَى السَّهْوِ وَهُوَ اَلْعَوْنُ فَذَرَتْ
 هو قوم مشهور لدوفة كا نواید غور الى السهو وهو العون فذرت
 يَكْتُبُ بِهَذَا اَلْاَمْرِ شَيْءٌ مِّنْ جَهَنَّمَ رَجَعْتَ مِنْ ذُنْبٍ لَا يَعْلَمُونَ
 يكتب بهذا الامر شيء من جهنم رجعت من ذنب لا يعلمون
 اِنْ لَّهُمْ اَكْفُورٌ كَيْفِي فَيَتَبَّنْ اَوْ تَسْأَلُهُمْ اَخْبَا فَمَنْ مِّنْهُمْ مَّتَقَلِّوْنَ
 ان لهم اكفور كيفي فيتبن او تسالهم اخبا فمن منهم متقللون
 عَنْهُمْ هَمُّ الْغَيْبِ فَهُمْ يَكْتُمُونَ فَاَصْبَحُوا كُفْرًا وَلَا تَنْصَحُ كَمَا
 عنهم هم الغيب فهو يكتمون فاصبحوا كفر ولا تنصح كما
 اَبَ اَتَنَادِي وَهُوَ مَكْنُومٌ لَّوْ لَا اَنْ تَدْبِكْهُ بَعْفَةٌ مِّنْ رَّبِّهِ لَتَبَدَّ
 اب اتنادي وهو مكنوم لو لا ان تدبكه بعفة من ربه لبدد
 لَا اَوْ مَوْجَةٌ مَّوْجٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ وَلِزِيْنَاكَ الْاَمْرُ
 لا او موجة موج الحمد لله الذي جعل من الصالحين ولزيناك الامر
 تَضَامُ هُوَ لَمَّا تَكْمُنُونَ اَلْوَحْيُ يَقُولُونَ اِنَّ لِمَنْ
 تضام هو لما تكمنون الوحي يقولون ان لمن
 لَا اَكْفُورٌ كَيْفِي فَيَتَبَّنْ اَوْ تَسْأَلُهُمْ اَخْبَا فَمَنْ مِّنْهُمْ مَّتَقَلِّوْنَ
 لا اكفور كيفي فيتبن او تسالهم اخبا فمن منهم متقللون

ایما بی خداوند ایما رغبت کناران^۱ هم. ﴿۳۷﴾ چنان است عذاب و عذاب آن جهن^۲ مهتر،
 ار هند^۳ کمی دانند. ﴿۳۸﴾ پرخیز کاران را نزدیک خداوند ایشان بوستانهای نعمت بهد.
 ای کنیم مسلمانان را چون گنه کاران؟ ﴿۳۹﴾ چیست شما را چون می حکم
 کنید؟ ﴿۴۰﴾ یا شما را کتابی در آن می خوانید. ﴿۴۱﴾ شما را در آن آن می گزینید.
 ﴿۴۲﴾ یا شما را سوگندانی^۴ و ریما^۵ رسیدار، تاب^۶ روز رستاخیز شما را آن می حکم کنید.
 ﴿۴۳﴾ بپرس ایشانرا کدام از ایشان بدان میانجی^۷. ﴿۴۴﴾ یا ایشانرا شریکائی، کو
 بیارید^۸ شریکان ایشانرا، ارهند راست گفتاران. ﴿۴۵﴾ آن روز واز کرده شهد^۹ از ساق و
 می خوانده شند بی سجده گرفتن نتوانند. ﴿۴۶﴾ فرو شده بهد چشمها ایشان، می ور پوشد
 وریشان خواری و بودند می خوانده شدند بی^{۱۰} سجده گرفتن و ایشان نرم شداران^{۱۱}. ﴿۴۷﴾
 بهیل^{۱۲} مرا.... می دروزن گیرد^{۱۳} بدین حدیث انوز بگیریم^{۱۴} ایشانرا از کجا ندانند.
 ﴿۴۸﴾ ... هم ایشانرا کید من قوی^{۱۵} است. ﴿۴۹﴾ یا می خواهی زیشان مزدی
 ایشان از تاوایی^{۱۶} گران کردگان^{۱۷} هند. ﴿۵۰﴾ ... یک ایشان است غیب، ایشان
 می نویسند. ﴿۵۱﴾ شکوای کن^{۱۸} حکم خداوند ترا و مباحش چون ایار ماهی^{۱۹} که
 بخواند و او ی ستم رسیده. ﴿۵۲﴾ ار آنرا نبود که در رسید بدوی نعمتی از خداوند او ی،
 انداخته شدی.... و او ی نه ریده^{۲۰}. ﴿۵۳﴾ بگزید او یرا خداوند او ی، کرد او یرا از
 نیکان. ﴿۵۴﴾ کامستند^{۲۱} ایشان که کافر شدند برمزاند^{۲۲} ترا به چشمها ایشان ازمان
 اشنیدند ایاد کرد و می گفتند او ی دیوانه است. ﴿۵۵﴾ او ی بی ایاد کردی
 جهانیان را.

سورة الحافراتناوخمسون آید

- ۱- رغبت کناران: خواهند گان.
- ۲- آن جهن: آن جهان.
- ۳- هند: هستند.
- ۴- سوگندان: سوگندها.
- ۵- وریما: برما.
- ۶- تاب: تابه؛ تا.
- ۷- میانجی: پذیرفتار؛ کفیل.
- ۸- کو یارید: پس بیاورید.
- ۹- واز کرده شهد: گشاده شود؛ پیدا شود.
- ۱۰- بی: به؛ به سوی.
- ۱۱- نرم شداران = سالمون: گردن نهاد گان.
- ۱۲- بهیل: بگذار؛ دست بدار.
- ۱۳- می دروزن گیرد: به دروغ می دارد.
- ۱۴- انوز بگیریم: زود بود که بگیریم.
- ۱۵- قوی: استوار؛ درست.
- ۱۶- تاوان: غرامت.
- ۱۷- گران کردگان: گران باران.
- ۱۸- شکوای کن: شکیبایی کن.
- ۱۹- ایار ماهی: یار و خداوند ماهی؛ یونس.
- ۲۰- نه ریده: حذوم؛ نکویده.
- ۲۱- کامستند: خواستند.
- ۲۲- برمزاند: بلغزانند؛ لغزش دهند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ كَذَبَتْ ثَمُودُ وَعَادُ بِالْقَارِعَةِ فَأَمَّا
رستاخیز چی ستاخیز چی اضیبه ندر ترا حیست رستاخیز در دوز کریمه لودیان وعادان رستاخیز اما
ثَمُودُ فَأَمَّا لُكُؤُا بِلِكَايَةِ وَأَقَامُوا عَادًا فَامَّا لُكُؤُا بِلِكَايَةِ
ثمودان هلاک کویسیدند لیکایه ام اهل لویان هلاک کویسیدند و سولوی
يَهْدِيهِمْ فَعَلَّمَهُمْ قَبْلَ لَيْلٍ وَفَاضِيهِ أَتَاهُمْ رِجْسٌ مِمَّا قَدَرُوا الْقَوْمَ فَأَعْتَضُوا
یهدی ثمودان در شان هفت و فاضیه روز یک من یک رستاخیز قوم را در رخت او کتدگان
كَانَتْ عَادُ اعْبَادُوا بَنِي آدَمَ فَفَعَلَ لَيْلٍ لَّهُمْ مِنْ آفَةٍ وَجَاءَتْهُمْ عَذَابٌ مِنْ قَبْلِهِ
کافران بنان لیلاد در اهل و دند ای کمن استامان ای سیداری امیر فرعون و کوی سولوی و یه
وَالْمُوتُ تَعْلَمُكَ بِالْآثَامِ فَقَصُّوا رُسُلَ رَبِّهِمْ فَاذْهَبُوا خُذْ لَهُمْ
و استامان لیلاد و لیلاد و کمن کاردان لیلاد و سیداری خدا و استامان کتدگان استامان کتدگان
لَا تَحِلَّ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْبَارِيهِ لِتَعْلَمُوا الْكُفْرَ تَدْعِيهِمْ وَتُعَذِّبُهُمْ
لا تاحل لکم ان کفر و تاحل لکم ان کفر و تاحل لکم ان کفر و تاحل لکم ان کفر و تاحل لکم ان کفر
وَأَعْبَدُوا إِلَهًا آخَرَ وَتَوَلَّوْا الصُّورَ بَعْدَ وَآدَمَ وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْبَنَاءُ فَكَلِمًا
و اعبدا لیلاد و تاولوا صور بعد و آدم و حمله لیلاد و البناء فکلمه و تاحل لکم ان کفر
ذِكْرًا وَآدَمَ قَوْمُهُمْ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَسُيِّرَتْ
ذکر و آدم قومه و وقعت الواقعه و انشقت السماء فسيرت
وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَتَحْمِلُ عَوْنَهُمْ قَوْمُهُمْ يَوْمَئِذٍ تَفْاضِيهِمْ يَوْمَئِذٍ
و الملائكة على أزواجهم و تحمل عونهم قومهم يومئذ تفاضيهم يومئذ
صَوْنٌ لَا يَخْفَى مِنْكُمْ مَكْرُهُمْ فَاذْهَبُوا فَاذْهَبُوا فَاذْهَبُوا فَاذْهَبُوا فَاذْهَبُوا فَاذْهَبُوا
صون لا يخفى منكم مكرهم فاذهبوا فاذهبوا فاذهبوا فاذهبوا فاذهبوا فاذهبوا
هَآؤُمُ اقْبِزُوا إِلَيْهِمْ أَوْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ أَهْلًا مِثْلَهُمْ رَدِّدَهُمْ
هآؤم اقبزوا إلهيهم أو ظننتم أن الله يخلق أهلا مثلهم رددهم
وَجَاءَتْهُمْ عَذَابُهُمْ فَكُلُّهُمْ أَوْسٌ أَوْ قَوْمُ ثَمُودَ إِذْ تَبَذَّلَ الْأُفُفُ
و جاءتهم عذابهم فكلهم أوس أو قوم ثمود إذ تبذلت الأفوف
الْبَنَاءُ وَابْنُ مَرْيَمَ إِذْ نَبَذَ فِي السَّمَاءِ الْمَصْحُورَ
البناء و ابن مريم إذ نبد في السماء المصور

به نام خدای مهربانی^۱ رحمت کنار^۲. **۱** رستاخیز **۲** چی رستاخیز؟ **۳**
 چی دانسته کرد ترا چیست رستاخیز؟ **۴** دروزن گرفتند^۳ ثمودیان و عادیان به
 رستاخیز. **۵** اما ثمودیان هلاک کرده شدند به وی رهی. **۶** اما عادیان
 هلاک کرده شدند به بادی سرد نافرمان. **۷** نرم کردیم آن وریشان هفت شو و هشت
 روز یک پس دیگر، گیتی^۴ قوم را در آنجا اوکندگان^۵، گوهی^۶ ایشان تاپالهای^۷ خرمای
 ورافتاده بودند. **۸** ای گیتی ایشانرا هیچ باقی شداری^۸؟ **۹** آمد فرعون و کی
 سوی او^۹ بود و شارستانهای^{۱۰} قوم لوط به گنه کاری. **۱۰** نافرمان شدند پیغامبر
 خداوند ایشانرا، بگرفت ایشانرا گرفتنی سخت. **۱۱** ایما^{۱۱} ازمان از حد ورشد آب،
 ودراشتیم شما را درکشتیا. **۱۲** تا کنیم آن شما را پندی و نگه دارد آنرا گوشه
 نگه داشتار^{۱۲}. **۱۳** ازمان^{۱۳} دمیده شهد^{۱۴} درصور یک دمیدن. **۱۴** ودراشته
 شهد زمین وکهاها شکسته شهد^{۱۵} یک شکستن. **۱۵** آن روز بپای شهد رستاخیز
۱۶ و بشکاود^{۱۶} آسمان آن، آن روز پاره شدار^{۱۷}. **۱۷** و فریشتگان و رکراهای
 آن می ور دارد عرش خداوند ترا زور ایشان آن روز هشت فریشته. **۱۸** آن روز
 می عرض..... پنهان نشد از شما پنهان شداری. **۱۹** اما کی داده شهد نامه ی اوی به
 راست دست اوی، گهد: بیایید بخوانید نامه ی من. **۲۰** من یقین بودم کم ن پذیره-
 آمدار بم حساب خود را. **۲۱** اوی در زیشی^{۱۸} پسندیده. **۲۲** در بوستانی
 وردور^{۱۹} بهد. **۲۳** میوهای آن نزدیک بهد. **۲۴** بخورید و بشمید^{۲۰} گهارشتی^{۲۱}
 بدان پیش کردید در روزها گذشته **۲۵** **۲۶**



- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| ۱- مهربانی: مهربانی. | ۱۲- نگه داشتار: نگاه دارند. |
| ۲- رحمت کنار: رحم. | ۱۳- ازمان: آنگاه که هنگامی که. |
| ۳- دروزن گرفتند: بدوخت داشتند. | ۱۴- دمیده شهد: دمیده شود. |
| ۴- گیتی: بیسی. | ۱۵- شکسته شهد: شکسته شود. |
| ۵- اوکندگان: افکندگان. | ۱۶- بشکاود: بشکافند. |
| ۶- گوهی: گویی. | ۱۷- پاره شدار: سست؛ از هم بشده. |
| ۷- تاپالها: تنه ها؛ بیخ ها. | ۱۸- زیشت: زندگانی. |
| ۸- باقی شدار: مانده. | ۱۹- وردور: بلند. |
| ۹- سوی اوی: قبله؛ پیش اوی. | ۲۰- بشمید: بنوشید؛ باز خورید. |
| ۱۰- شارستانها: شهرها. | ۲۱- گهارشتی: گوارشتی؛ گوارشی. |
| ۱۱- ایما: ما. | |

نیست حساب من. ﴿۲۷﴾ یا کاشکی کان مرگی^۱ بید^۲. ﴿۲۸﴾ منفعت نکرد از من مال من. ﴿۲۹﴾ هلاک شد از من حجت من. ﴿۳۰﴾ بگیرید او را و درغل کنید^۳ او را. ﴿۳۱﴾ واز^۴ در دوزخ در کنید او را. ﴿۳۲﴾ واز در زنجیری رشت^۵ آن هفتاد رشت، در کنید او را. ﴿۳۳﴾ او ی بود غمی گرو یست^۶ به خدای بزرگ. ﴿۳۴﴾ ور نمی انگیخت^۷ و رطعام دادن درویش. ﴿۳۵﴾ نیست او را امروز اینجا دوستی. ﴿۳۶﴾ و نی طعامی مگر از غسلین^۸. ﴿۳۷﴾ نخورند آن مگر گنه کاران. ﴿۳۸﴾ می سوگند خورم بدان می گینید^۹. ﴿۳۹﴾ و بدان نمی گینید. ﴿۴۰﴾ آن قول پیغامبری بزرگوارست. ﴿۴۱﴾ نیست آن به قول شاعری. خجاره می بگروید. ﴿۴۲﴾ و فی به قول کندهای^{۱۰}. خجاره می پند پذیرید. ﴿۴۳﴾ فرود کردنی از خداوند جهانیان. ﴿۴۴﴾ ار در حیندی^{۱۱} وریما^{۱۲} برخی دروغها. ﴿۴۵﴾ بستدی از وی قوت. ﴿۴۶﴾ واز ببریدی از وی رگ جان. ﴿۴۷﴾ نیست..... هیچ یکی از وی بشرداران^{۱۳}. ﴿۴۸﴾ آن پندی پر خیز کاران را. ﴿۴۹﴾ ایما دانیم که از شما هست ن گرفتاران. ﴿۵۰﴾ آن پشیمانی ور کافران. ﴿۵۱﴾ آن است حق یقین. ﴿۵۲﴾ تسبیح کن به نام خداوند توا^{۱۴} بزرگ.

سورة المعارج اربع واربعون آية

..... خدای مهربانی بخشاینده ﴿۱﴾ رسیداری به عذاب بودار^{۱۵}. ﴿۲﴾ کافران را نیست آن را واز داشتاری. ﴿۳﴾ از خدای و رشدن جایا. ﴿۴﴾ می و رشتند فریشتگان و روح بی او ی در روزی بهد مقدار آن پنجاه هزار. ﴿۵﴾ شکیوای کن شکیوای نیکوا. ﴿۶﴾ ایشان می گینند آنرا دور. ﴿۷﴾ و می گیند آنرا نزدیک. ﴿۸﴾ آن روز بهد... چون روی گذشته. ﴿۹﴾ و بند کهها چون پشم رنگی. ﴿۱۰﴾ و پرسیده نشهد دوستی از دوستی. ﴿۱۱﴾

۱- مرگی: مرگ.

۱- مرگی: مرگ.

۲- وریما: برما.

۲- بید: بود؛ می بود.

۳- بشرداران: باز دارندگان.

۳- درغل کنید: بیندید؛ بند بر نهید.

۴- توا: تو.

۴- واز حتم: پس.

۵- بودار: بودنی؛ آمدنی.

۵- رشت: رش؛ ارش.

۶- نمی گرو یست: نمی گروید.

۷- ور نمی انگیخت: بر نمی انگیخت.

۸- غسلین: ریم و چرک و ریما به دوزخیان.

۹- می گینید: می بینید.

۱۰- کندهای: کاهن.

بَوَّاهُ الْيَوْمَ لَوْ يَفْتَحُنْ مِنْ عَذَابٍ وَتَمِيزُ بَيْنَهُ وَصَاحِبَتِهِ وَاجْهَهُ وَفَضِيلَتَهُ الْوَلَّى
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 وَتَمِيزُ بَيْنَهُ الْوَلَّى وَتَمِيزُ بَيْنَهُ الْوَلَّى وَتَمِيزُ بَيْنَهُ الْوَلَّى
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 مَنْ أَمَرَ وَتَوَلَّى وَجَمَعَ فَأَوْعَى إِنْ أَلْفَمَانِ خَلَقُوا عَالَمًا أَمِيقَهُ الشَّرْحُ عَالَمًا
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 وَأَمِيقَهُ الْخَيْرُ مَوْعَا لِمَا الْمُضِلُّينَ الَّذِينَ عَلَيَّ صِلَا تَعْمُدُ الْيَمُونُ وَالْيَمِينُ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 فَوَلَّى الْيَمِينُ مَعْلُومَ الْيَمِينِ وَالْمُتَوَكِّلُ وَالْمُتَوَكِّلُ فَوَلَّى الْيَمِينُ وَالْيَمِينُ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 هُوَ مَنْ عَذَابٍ وَيَعْرِضُ مَعْفُورٌ إِنْ عَذَابُ يَدِ يَعْزُ عَنْهُمْ مَأْمُونٌ وَالَّذِينَ هُوَ لَمْ يَكُنْ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 وَجَمَعَ فَاصْطَوْنَ الْإِلَهَ أَعْلَى أَدْوَابِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَاتَّخِذُوا
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 فَلَا يَمُوتُ مَنْ أَمَرَ وَتَوَلَّى الْإِلَهَ وَالْإِلَهَ وَالْإِلَهَ وَالْإِلَهَ وَالْإِلَهَ وَالْإِلَهَ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 وَتَعْمُدُ هُوَ دَاعُونَ وَالْيَمِينُ هُوَ دَاعُونَ الْإِلَهَ وَالْإِلَهَ وَالْإِلَهَ وَالْإِلَهَ وَالْإِلَهَ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 بِمَا يَكُونُ أَوْ لَيْسَ بِمَا يَكُونُ فَكَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 عَنْ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّامِ عَنْ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 عَلَا أَنَا خَلَقْنَا هُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ فَلَا يَمُوتُ رَجُلٌ إِلَّا بِمَا كَسَبَ وَتَعْمُدُ الْيَمِينُ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 عَلَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مِنْهُمْ يَكُونُ خَيْرًا مِنْهُمْ يَكُونُ خَيْرًا مِنْهُمْ يَكُونُ خَيْرًا مِنْهُمْ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود
 بِمَا يَكُونُ أَوْ لَيْسَ بِمَا يَكُونُ فَكَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
 و در وقت دایره که کار از خود را و از خود

دوست دارد گنه کار از خود را و از خرد از عذاب آن روز به پسران اوی. ۱۲ وزن اوی و برادر اوی. ۱۳ و قربانان^۱ اوی، اوی کمی جای کردند اویرا. ۱۴ و کی در زمین همه واز^۲ برهاند اویرا. ۱۵ نچنین آن لظی^۳. ۱۶ کندارنای پوست را. ۱۷ می خواند آن کس را که واپس شد^۴ و وازگشت. ۱۸ و بهم کرد و در-اوارست^۵. ۱۹ انسان آفریده شد دشکیو^۶. ۲۰ ازمان^۷ رسد بدوی گدی زاری کنار^۸. ۲۱ وازمان رسد بدوی نیکی بشردار^۹. ۲۲ بی غماز گران. ۲۳ ایشان کایشان در نمازها ایشان دایم شداران^{۱۱} هند. ۲۴ وایشان کدر^{۱۲} مالها ایشان حق معلوم است. ۲۵ خواهند^{۱۳} را و بشرده^{۱۴} را. ۲۶ وایشان کمی راست کر گیرند^{۱۵} به روز حساب. ۲۷ و ایشان کایشان از عذاب خداوند ایشان ترسیداران^{۱۶} اند. ۲۸ عذاب خداوند ایشان جد این کرده^{۱۷}. ۲۹ وایشان کایشان فرجهای ایشانرا نگه داشتاران^{۱۸} اند. ۳۰ بی ورنبازان ایشان یا آن پادشا شد راست دستا ایشان، ایشان جد ملامت کردگان هند. ۳۱ کی طلبد گذاری آن، ایشان ایشان ورحد گذشتاران. ۳۲ ایشان کایشان امانتها ایشانرا وعهد ایشانرا نگه داشتاران اند. ۳۳ ایشان کایشان به گواپهای ایشان استاداران^{۱۹} هند. ۳۴ وایشان کایشان ورنمازها..... می نگه وانی کنند. ۳۵ ایشان در بوستانهای کرامت کردگان بند. ۳۶ چیست ایشانرا که کافر شدند سوی توا شتافتاران^{۲۰} اند. ۳۷ از راست دست و از چپ دست گرهما. ۳۸ ای می طمع دارد هر مردی زیشان کدر کرده شهد در بوستان نعمت. ۳۹ حقا ایما بیافریدیم ایشان را زان می دانند. ۴۰ می سوگند خورم به خداوند مشرقها و مغربها ایما توانان هم. ۴۱ ورن آن که بدل کنیم گیه ازیشان و نیم ایما پیشی کردگان. ۴۲ بیل ایشانرا تادرشند و بازی کنند تا پذیره آیند روز ایشانرا آن کمی وعده کرده شدند. ۴۳ آن روز می بیرون آیند از گورها شتافتاران گوهی ایشان

۱۱ - دایم شداران: پایندگان.

۱۲ - کدر: که در.

۱۳ - خواهند: سائل: پرسنده.

۱۴ - بشرده: بی روزی؛ محروم. ۵

۱۵ - راست کر گیرند: باور دارند؛ می گروند.

۱۶ - ترسیداران: ترسندگان.

۱۷ - جد این کرده: نا ایمن.

۱۸ - نگه داشتاران: نگه دارندگان.

۱۹ - استاداران: برپای استادگان؛ استادگان.

۲۰ - شتافتاران: شتابندگان.

۱ - قربانان: خوشان؛ نزدیکان.

۲ - وار-نم: پس.

۳ - لظی: ربانده آتش.

۴ - کندار: برگشته؛ گشته.

۵ - واپس شد: پشت کرد.

۶ - دراوارست: ۵

۷ - دشکیو: ناشکیبا. بی شکیب.

۸ - ازمان: هنگامی که.

۹ - زاری کار: نالنده؛ زارنده.

۱۰ - بشردار: بازدارنده. ۵

بی بتان می شتاوند! ﴿۱۱﴾ فرود شده بهد چشمهای ایشان، می ور پوشد و ریشان خواری، آن است روز آن کبودند^۲ می وعده کرده شدند.

مکینه

سورة نوح ثمان وعشرون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ ایما بفرستادیم نوح را بی قوم او که بدس بر^۳ قوم ترا از پیش آن کاید بدیشان عذاب دردمند کنار؟ ﴿۲﴾ گفت یا قوم من! من شما را بدس بری دیدور^۴ هم. ﴿۳﴾ برستون کنید^۵ خدای را و بیرخیزید از وی و فرمان برداری کنید مرا. ﴿۴﴾ تا بیامرزد شما را از گنهان شما و پس کند شما را تا بی^۶ زمانی نامزد کرده. زمان خدای ازمان آید پس کرده نشهد^۸ ارهید کمی دانید. ﴿۵﴾ گفت خداوند من: من بخواندم قوم خود را به شو^۹ و روز. ﴿۶﴾ نیوزود^{۱۰} ایشانرا خواندن من..... یختن. ﴿۷﴾ من هر باری کبخواندم ایشانرا تا بیامرزی ایشانرا، کردند انگشتان ایشان در گوشها ایشان..... شیدند جامها ایشان و مصر شدند، و بزرگ منشتی کردند بزرگ منشتی کردنی^{۱۱}. ﴿۸﴾ واز من بخواندم ایشانرا.... ﴿۹﴾ واز من اشکرا کردم^{۱۲} ایشانرا و پنهام کردم ایشانرا پنهام کردنی. ﴿۱۰﴾ گفتم: آمرزشت خواهید^{۱۳} از خداوند شما اوی..... آموزیدگار. ﴿۱۱﴾ تا بفرستد آسمان را ورشا گواریدار^{۱۴}. ﴿۱۲﴾ و بیوزاید^{۱۵} شما را به مالها و پسران و... شما را بوستانها و کند شما را جویها. ﴿۱۳﴾ چیست شما را کنمی ترسید از خدای به بزرگواری؟ ﴿۱۴﴾ شما را حالها. ﴿۱۵﴾ ای ننگرید چون بیافرید خدای هفت آسمان طبقها؟ ﴿۱۶﴾ و کرد..... نان روشنای و کرد خرشید را چراغی. ﴿۱۷﴾ خدای و رآورد شما را از زمین و رآوردنی^{۱۸}. ﴿۱۸﴾ واز دیگر بار کند شما را

۱۱- بزرگ منشتی کردن: گردن کشی کردن.

۱۲- اشکرا کردم: آشکارا کردم.

۱۳- آمرزشت خواهید: آمرزش خواهید.

۱۴- گواریدار: بارنده و ریزنده. •

۱۵- بیوزاید: بیفزاید.

۱۶- و رآوردن: رویانیدن.

۱- می شتاوند: می شتابند.

۲- کبودند: که بودند.

۳- بدس بر: بیم کن.

۴- دردمند کنار: دردناک.

۵- دیدور: آشکارا پیدا.

۶- برستون کنید: پیرستید.

۷- تا بی: تا به.

۸- پس کرده نشهد: باز پس ندارد.

۹- شو: شب.

۱۰- نیوزود: نیفزود.

فَبَعَا فِي سَبْعَةِ آفَافٍ وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ
 سَلَامًا فَمَا أَتَى قَالَ نُوْحٌ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً وَأَنْتَ خَلَقْتَ الْحَيَاةَ مِن مَّاءٍ وَارْتَبِطْ
 بِالْأَرْصَادِ وَأَمَّا كِتَابُكَ فَلَا تَنْزِلْهُ إِلَّا بِتِلْكَ الْأَيَّةِ الَّتِي كُنْتَ تَعِدُّهَا
 وَأَوْفَى بِوَعْدِهِ الرَّحْمَنُ وَأَوْفَى بِوَعْدِهِ الرَّحْمَنُ وَأَوْفَى بِوَعْدِهِ الرَّحْمَنُ
 اللَّهُ الْمُبِينُ الْأَمْثَلُ لَمْ يَكُنْ لَكَ آيَةٌ وَأَنْتَ تَكْفُرُ
 لَعَنَ قَوْمُ اللَّهِ أَنْصَارًا وَقَالَ نُوْحٌ رَبِّ لَئِنْ دَعَا إِلَى الْكُفْرَانِ مِن
 بَعْدِ الْإِسْلَامِ لَأَعْلِيَنَّ صَوْتِي لِلنَّاسِ وَلَأَكْبُرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْصَادِ
 أَتَعْبُدُونَ إِلَّا الْبَدَنَ الَّذِي فُتِنَ بِهِ لَوْ لَا بُرْهَانُ مِنَ اللَّهِ وَسُلْطَانٌ
 لَّكَ لَكُنْتَ مِنَ الْفٰتِرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَدْعُو إِلَى سَبْعَةِ آفَافٍ وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ
 سَلَامًا فَمَا أَتَى قَالَ نُوْحٌ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً وَأَنْتَ خَلَقْتَ الْحَيَاةَ مِن مَّاءٍ وَارْتَبِطْ
 بِالْأَرْصَادِ وَأَمَّا كِتَابُكَ فَلَا تَنْزِلْهُ إِلَّا بِتِلْكَ الْأَيَّةِ الَّتِي كُنْتَ تَعِدُّهَا
 وَأَوْفَى بِوَعْدِهِ الرَّحْمَنُ وَأَوْفَى بِوَعْدِهِ الرَّحْمَنُ وَأَوْفَى بِوَعْدِهِ الرَّحْمَنُ
 اللَّهُ الْمُبِينُ الْأَمْثَلُ لَمْ يَكُنْ لَكَ آيَةٌ وَأَنْتَ تَكْفُرُ
 لَعَنَ قَوْمُ اللَّهِ أَنْصَارًا وَقَالَ نُوْحٌ رَبِّ لَئِنْ دَعَا إِلَى الْكُفْرَانِ مِن
 بَعْدِ الْإِسْلَامِ لَأَعْلِيَنَّ صَوْتِي لِلنَّاسِ وَلَأَكْبُرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْصَادِ
 أَتَعْبُدُونَ إِلَّا الْبَدَنَ الَّذِي فُتِنَ بِهِ لَوْ لَا بُرْهَانُ مِنَ اللَّهِ وَسُلْطَانٌ
 لَّكَ لَكُنْتَ مِنَ الْفٰتِرِ

در آن و بیرون آرد شما را بیرون آوردنی، ﴿۱۹﴾ خدای کرد شما را زمین را گستری^۱ ﴿۲۰﴾ تا بروید از آن در رهای فراخ ﴿۲۱﴾ گفت نوح: خداوند من! ایشان نافرمان شدند مرا و پس روی کردند آنکس را کنیزود^۲ اویرا مال اوی و فرزندان اوی بی زبانی. ﴿۲۲﴾ مکر کردند مکاری بزرگ ﴿۲۳﴾ و گفتند مهیلید^۳ خدایان شما را و مهیلید و د را و نی سواع را و نی یعوث را، یعوق را و نسر را ﴿۲۴﴾ و وی ره کردند فروانی^۴ را، میوزای ستم کاران را مگر وی رهی^۵ ﴿۲۵﴾ زان گناهان ایشان بود غرق کرده شدند و در کرده شدند در آتشی و نگندادند^۶ ایشانرا از بیرون خدای نصرت کنارانی^۷. ﴿۲۶﴾ گفت نوح: خداوند من! مهیل و زمین از کافران یکی را، ﴿۲۷﴾ توا^۸ اربیلی ایشانرا، وی ره کنند^۹ بندگان ترا و نزیانند^{۱۰} بی فاجری کافری ﴿۲۸﴾ خداوند من! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و کرا در شهد در^{۱۱} خانه من مومن و مردان مومن را و زنان مومنه را و میوزای ستم کاران بی...

سورة الجنّ ثمان وعشرون آیه

به نام خدای روزی دادار^{۱۲} رحمت.... ۱۳ ﴿۱﴾ بگو: وحی کرده شد بی من آن بنیوشیدند^{۱۴} گرهی^{۱۵} از جنیان، گفتند: ایما اشیدیم قرانی شکفت. ﴿۲﴾ می ره نماید بی..... بگرو یستم^{۱۶} بدان و شرک نگیرم به خداوند ایما یکی را. ﴿۳﴾ آن ور دوراست^{۱۷} بزرگواری خداوند ایما نگرقت زنی و نی ف..... ﴿۴﴾ آن بود می گفت وی خرد^{۱۸} ایما ور خدای جورى. ﴿۵﴾ ایما پینداشتم که نگوهند^{۱۹} انس..... جنیان و رخدای دروغی. ﴿۶﴾ آن بودند مردانی از انسیان می واز داشت خهستند^{۲۰} به مردانی از جنیان

- | | |
|---------------------------------------|------------------------------------------|
| ۱ - گسترى: بسترى؛ بساطى. | ۱۱ - در شهد در: در شود در؛ در آید در. |
| ۲ - کنیزود: که نیفزود. | ۱۲ - روزی دادار: روزی دهنده. |
| ۳ - مهیلید: میگذارید؛ دست باز مدارید. | ۱۳ - رحمت کنار: رحمت. |
| ۴ - فروانی: فراوانی؛ بسیاری. | ۱۴ - بنیوشیدند: شنیدند. |
| ۵ - وی رهی: بی راهی. | ۱۵ - گرهی: گروهی. |
| ۶ - نگندادند: نیافتند. | ۱۶ - بگرو یستم: بگرو یسیم. |
| ۷ - نصرت کناران: یاری گران؛ یاران. | ۱۷ - ور دوراست: برتر است. |
| ۸ - توا: تو. | ۱۸ - وی خرد: بی خرد. |
| ۹ - وی ره کند: بی ره کند. | ۱۹ - نگوهد: نگویند. |
| ۱۰ - نزیانند: نزیانند. | ۲۰ - می واز داشت خهستند: پناه می گرفتند. |

بیوزودند^۱ ایشانرا ترسی. ﴿۷﴾ ایشان ظن کردند چنان ظن کردید که نفرستاد خدای یکی را. ﴿۸﴾ ایما بجیدیم^۲ آسمان را گندادیم^۳ آن را پر کرده شد پاس وانانی^۴ سخت و ستارگانی. ﴿۹﴾ ایما بودیم می نشستیم از آن نشستن جایها نیوشیدن را، کی بنیوشد اکن^۵ گندد^۶ آترا ستاره‌ی ورکران^۷ ﴿۱۰﴾ ایما ندانیم ای گدی^۸ خواسته شد به کی در زمین است یا خواست بدیشان خداوند ایشان راستی؟ ﴿۱۱﴾ ایما زیما^۹ هست نیکان و زیما هست بیرون آن بودیم گرهما مختلف ﴿۱۲﴾ ایما ظن کردیم پینداشتیم که پیشی نکنیم^{۱۰} ورخدای در زمین و پیشی نکنیم و روی به گریختن. ﴿۱۳﴾ ایما ازمان^{۱۱} اشنیدیم ره راست بگرو یستم^{۱۲} بدان، کی بگروید به خداوند اوی، نترسد از کهستن^{۱۳} وئی ... ﴿۱۴﴾ ایما زیما هست نرم شداران و زیما هست جور کناران^{۱۴}، کی نرم شد ایشان قصد کردند.... ﴿۱۵﴾ اما جور کناران بند دوزخ را هیزم ﴿۱۶﴾ از راست باستانندی و ره^{۱۵}.... دادی ایما ایشانرا مایی^{۱۶} فراوان ﴿۱۷﴾ تا بیازمودی ایشانرا درآن، کی روی گرداند از ایاد کرد خداوند اوی..... در عذابی سخت. ﴿۱۸﴾ مسجدها خدای را، غوانید وا خدای یکی را ﴿۱۹﴾ آن... بندهی خدای می خواند او یرا، کامستند^{۱۷} که بند و روی بهم. ﴿۲۰﴾ گفت: من می خواهم..... شرک نگیرم بدوی یکی را. ﴿۲۱﴾ بگه: من پادشای ندارم شها را زیبای وئی راستی. ﴿۲۲﴾ بگه: من زهار ندهد مرا..... یکی و نگندم از بیرون اوی ستاد جای^{۱۸}. ﴿۲۳﴾ بی رسانیدنی از خدای و پیغامهای اوی. کی..... خدای را و پیغامبر او یرا، او یرا هد آتش دوزخ جاودانه شداران درآن همیشه ﴿۲۴﴾ تا.... گیرند^{۱۹} آن می وعده کرده شند.



- | | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| ۱ - بیوزودند: بیفزودند. | ۱۱ - ازمان: هنگامی که. |
| ۲ - بجیدیم: لمس کردیم؛ پسودیم. | ۱۲ - بگرو یستم: بگرویدیم. |
| ۳ - گندادیم: یافتیم. | ۱۳ - کهستن: کاهستن؛ کاستن. |
| ۴ - پاس وانان: پاسبانان. | ۱۴ - جور کناران: ستم کاران. |
| ۵ - اکن: اکنون. | ۱۵ - وئ: بر. |
| ۶ - گندد: یابد. | ۱۶ - مایی: آبی. |
| ۷ - ورکران: در کین. | ۱۷ - کامستند: خواستند. |
| ۸ - گدی: بدی. | ۱۸ - ستاد جای: پناه گاه. |
| ۹ - زیما: ازما. | ۱۹ - گیرند: می بینند. |
| ۱۰ - پیشی نکنیم: عاجز نکنیم. | |

فَمَنْ يَعْلَمْ مِنْ ضَعْفٍ مُضَاعَفٍ فَأُولَئِكَ يُدْعَوْنَ إِلَى اللَّهِ وَيُؤْتُونَ جُزْءًا مِمَّا رَزَقُوا مِنْهُ قُلُوبًا فَاعْلَمُوا
 أَوْ يَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ أَوْ يَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ أَوْ يَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ
 مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَقُولُ مَنْ يَنْتَهِ عَنْهُ وَمَنْ يَنْتَهِ عَنْهُ وَمَنْ يَنْتَهِ عَنْهُ
 وَيَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ أَوْ يَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ أَوْ يَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَتَى الْبَلَاءُ أَقْبَلَ تَصَفُّهُ وَأَنْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ بَدَأَ عَلَيْهِ وَتَرَلَّ
 الْقُرْآنَ وَيَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ أَوْ يَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ أَوْ يَتَّبِعُوا دِينَ رَبِّهِمْ
 قِيلَ أَنْ لَدَى اللَّهِ عِزٌّ مُبِينٌ وَأَذْكُرُوا إِعْرَابَكُمْ وَتَبْتَغُوا إِلَهُكُمْ
 رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَأَجْبِرُوا عَلَى مَا لَا
 وَاقِعٌ لَهُمْ هُوَ عَزِيزٌ مُبِينٌ وَأَذْكُرُوا إِعْرَابَكُمْ وَتَبْتَغُوا إِلَهُكُمْ
 أَنْ لَدَى اللَّهِ عِزٌّ مُبِينٌ وَأَذْكُرُوا إِعْرَابَكُمْ وَتَبْتَغُوا إِلَهُكُمْ
 الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَكَانَ إِلَهُكُمْ خَلْقًا مُبِينًا أَلَا تَتْلُو الْقُرْآنَ
 فَتَعْلَمُونَ أَنَّ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ وَأَنْتُمْ عَلَى شَيْءٍ مُعْتَدِلِينَ
 فَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّ يَتَوَكَّلُونَ عَلَى آلِهَتِهِمْ فَاعْلَمُوا
 أَنَّ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ وَأَنْتُمْ عَلَى شَيْءٍ مُعْتَدِلِينَ

انوز بدانند^۱ کی ستر به ایار^۲ و خجاره تر^۳ به شمار. ^{۲۵} بگه^۴: ندانم ای نزدیک است
 آنمی وعده کرده شید یا کند آنرا خداوند من غایتی. ^{۲۶} دانای ناپدید^۵ و نرساند و ر
 غیب اوی یکی را. ^{۲۷} بی کی پسندید از پیغامبری اوی براند از پیش اوی و از پس
 اوی نگه واناتی؟ ^{۲۸} تا داند که برسانیدند پیغامهای خداوند ایشان و در گرفت بدان
 نزدیک ایشان بود و بیامارید^۷ هر چیزی را به شمار.

مکیه

سورة الزمر عشرون آید

به نام خدای مهربانی^۱ رحمت کنار. ^۱ یا جامه در سر کشیدار^{۱۱}! ^۲ و رخیز به
 شوی^{۱۱} خجاره ی^{۱۲}. ^۳ نیم آن یا کم کن از آن خجاره ی. ^۴ یا بیوزای^{۱۳}
 و رآن و آهسته خوان قرآن را آهسته خواندن^{۱۴}! ^۵ ایما^{۱۵} انوز او کنیم^{۱۶} ورتوا قوی گران.
^۶ ساعتای شوآن سخراند به موافق آمدن..... به گفتن. ^۷ ترا در روز شغلی
 دراز است. ^۸ ایاد کن نام خداوند توا و بزار^{۱۷} بی اوی زا..... ^۹ خداوند
 مشرق و مغرب، نیست خدای مگر اوی، کن او یرا نگه وانی. ^{۱۰} شکیوای کن و رآن
 می گهند و ببر زیشان بریدنی نیکوا. ^{۱۱} بهیل^{۱۸} مرا و دروزن گرفتاران^{۱۹} را،
 خداوندان نعمت را و مهلت ده ایشانرا خجاره. ^{۱۲} نزدیک ایما پای بندهای و دوزخی.
^{۱۳} و طعامی خداوند گلوگیری^{۲۰} و عذابی دردمند کنار. ^{۱۴} آن روز بلرزد
 زمین و کهای و بند^{۲۱} کهای ریگی روان. ^{۱۵} ایما بفرستادیم بی شما پیغامبری،
 گوی داداری^{۲۲} و ر شما چنان بفرستادیم بی فرعون پیغامبری. ^{۱۶} نافرمان شد فرعون
 پیغامبر... بگرفتیم او یرا گرفتنی سخت. ^{۱۷} چون می پرخیزید ار کافر شید از روزی
 کی کند خوردان را سپید مویان.

- | | |
|-------------------------------------------|-----------------------------------------|
| ۱ - انوز بدانند: زود بود که بدانند. | ۱۲ - خجاره: اندک؛ کم. |
| ۲ - ستر به ایار: سست تر به یاری. | ۱۳ - بیوزای: بیفزای. |
| ۳ - خجاره تر: کمتر. | ۱۴ - آهسته خواندن: شمرده خواندن. |
| ۴ - بگه: بگو. | ۱۵ - ایما: ما. |
| ۵ - ناپیدی: ناپیدایی؛ غیب. | ۱۶ - انوز او کنیم: زود بود که بیفکنیم. |
| ۶ - نگه واناتان: نگه بانان. | ۱۷ - بزار: زاری کن. |
| ۷ - بیامارید: بشمرد. | ۱۸ - بهیل: بهل؛ واگذار. |
| ۸ - مهربانی: مهربانی. | ۱۹ - دروزن گرفتاران: دروغ گوی دارندگان. |
| ۹ - رحمت کنار: زچشم. | ۲۰ - گلوگیری: گلوگیر. |
| ۱۰ - جامه در سر کشیدار: جامه بر سر کشیده. | ۲۱ - بند: باشند. |
| ۱۱ - بی: مگر. | ۲۲ - گوی دادار: گواهی دهنده. |

۱۸) آسمان پاره شد^۱ است، بدان هست وعده‌ی اوی کرده. ۱۹) این پندی کی خواهد گیرد بی خداوند اوی راهی. ۲۰) خداوند توا داند کنوا ورخیزی کمتر از دو برخ شو و نیم آن و سبک آن و گرهی از ایشان که وا توا هند. خدای تقدیر کرد شورا و روز را دانست که نتوانید آن، توبه پذیرفت ورشها بخوانید آن سبک آید از قرآن. داند که هنوز بهد^۲ از شما بیماران، دیگرانی می روند در زمین می طلبند از فضل خدای، و دیگرانی می کا زار کنند^۳ در سبیل خدای. بخوانید آن سبک آید از آن و بیای کنید نماز و بدهید زکوه و اوام دهید^۴ خدای را اوامی نیکوا و آن..... کنید نفسهای شما را از نیکی گنبدید^۵ آن نزدیک خدای، آن گیاه و بزرگتر به مزد و آموزشت خواهید..... رحمت کنارست.

سورة المدثر است و خمسون آیه

..... ی مهربانی رحمت کنار. ۱) ۲) ورخیز و بدس بر. ۳) و خداوند خود را بزرگ دار. ۴) و جامه‌ی توا پاک دار. ۵) و از بتان بر. ۶) بسی ۷) و خداوند خود را شکیوای کن. ۸) ازمان^۶ دمیده شهد در صور. ۹) آن آن روز روزی ۱۰) کافران جد آسان. ۱۱) بپل مرا و کی بیافریدم تنها. ۱۲) و کردم اویرا ۱۳) و پسران حاضر. ۱۴) و بگسردم اویرا گسردنی. ۱۵) واز می طمع دارد که بیوزایم. ۱۶) آیتهای ایما را نافرمان. ۱۷) انوز ۱۸) ۱۹)

۱- پاره شد: شکافتی.

۲- هنوز بهد: زود باشد که.

۳- می کا زار کنند: کارزار می کنند.

۴- اوام دهید: وام دهید.

۵- گنبدید: بیابید.

۶- بدس بر: بترسان.

۷- ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.

كَيْفَ قَدْ تَرَفَّقَ بِكَ قَدْ تَرَفَّقَ بِكَ عَيْنٌ وَبِهِ قُوَادِرُ وَابْتِغَاءُ
 فَقَالَ لَوْ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ يُولَدُ هَذَا الْقَوْلُ الْمَقْرُوعُ صَاحِبُهُ سَعِيدٌ وَمَا دُرِعَ
 مَا لَقَوْلُهُ لَا تَمُوتُ وَلَا تَمُوتُ لَوْ أَنَّهُ لَمْ يَمُوتْ عَلَيْهِ مَا يَنْقُصُهُ عَمْرٍ وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ
 الْقُبُورِ الْأَمْلَ بَيْتُكَ وَمَا جَعَلْنَا عَدُوَّكَ إِلَّا قَوْمَهُ الَّذِي كَفَرُوا بِالْمُسْتَقِيمِ
 الْقَبْرُ أَوْ تَوَالِيهِ الْكُتَابُ وَتَوَالِيهِ الْقَبْرُ أَمْنُ الْإِيمَانِ وَالْقَبْرُ أَوْ تَوَالِيهِ
 الْكُتَابُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَقَوْلُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا
 إِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا امْتِلَاحًا يَضِلُّ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُقْبِلْ وَمَا يَعْلَمُ جُودُ
 رَبِّكَ إِلَّا هُوَ كَذَلِكَ وَمَا يَكُونُ إِلَّا نَكْرَ الْفَرَسِ كَذَلِكَ الْقَبْرِ وَالْغَمْرِ وَالْغَمْرِ
 وَالصَّبْرِ إِنْ أَمَرُوا نَفْسًا لَدَيْهِ الْكَوْنُ يَدْرُ الْمَقْرُوعُ لَمْ يَمُوتْ
 أَوْ يَتَأَخَّرُ كُلُّ نَفْسٍ هِيَ كَسْبَتْ مِنْهَا الْأَصْحَابُ الْمَشْرِقِ
 قَسَمًا لَوْ أَنَّ عِلْمَ الْمَقْرُوعِ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ وَتَمُوتُ لَوْ أَنَّ
 وَلَمْ يَكُنْ فَمِنْهَا لَمْ يَكُنْ وَكُنَّا نَتَوَضَّعُ لَهَا أَنْصَابُهَا
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُذْ أَمَّا الْقَبْرِ وَمَا نَفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الْمَاءِ وَغَيْرِهَا
 الْمَكْرَهُ مَعْرُوفٌ كَلِمَةٌ مَعْرُوفَةٌ مَعْرُوفَةٌ مَعْرُوفَةٌ مَعْرُوفَةٌ

چون تقدیر کرد. ۲۰ واز بلعت کرده باد چون تقدیر کرد. ۲۱ واز بنگرست. ۲۲ واز^۱ روی تروش کرد و گست کرد^۲. ۲۳ واز وازگشت و بزرگ منشی کرد. ۲۴ گفت نیست این بی^۳ جادوی می گزیده شهد. ۲۵ نیست این بی قول بشریان^۴ ۲۶ انوز درکنیم^۵ اویرا در سقر ۲۷ چی دانسته کرد ترا چیست سقر؟ ۲۸ باقی نکنند و بنهیلد^۶ ۲۹ سوختار^۷ روی پوست را ۳۰ ورا آن نوزده فریسته ۳۱ نکردیم ایاران آتش را بی فریشتگان. و نکردیم شمار ایشانرا بی فتنه ی ایشانرا که کافر شدند تا یقین شند ایشان که داده شدند کتاب و بیوزاید^۸ ایشانرا کبگرو پستند گرویشی^۹ ۱۰ و گمانند نشند^{۱۱} ایشان که داده شدند کتاب و مومنان تا گهند^{۱۲} ایشان کدر دلهایشان بیماری و کافران چی خهست خهست^{۱۳} خدای بدین مثلی. چنان وی ره کند خدای کرا خواهد وره غاید کرا خواهد. و نداند سپههای خداوند ترا مگر اوی و نیست آن بی ایاد کردی^{۱۴} بشریان را. ۲۲ حقا سوگند به مه. ۳۳ و..... ۳۴ و به بام ازمان^{۱۵} روشن شهد. ۳۵ آن یکی از بزرگها. ۳۶ بدس بری^{۱۶} آدمیان را. ۳۷ کرا خواهد از..... یا پس شهد. ۳۸ هر نفسی بدان کسب کرد گروگان بهد. ۳۹ بی ایاران دست راست. ۴۰ در..... یک از دیگر می پرسند. ۴۱ از گنه کاران. ۴۲ چی در کرد شها را در سقر؟ ۴۳ گهند نبودیم از..... ۴۴ و نبودیم می طعام دادیم درویشان را. ۴۵ و بودیم می در شدیم^{۱۷} وادر شداران^{۱۸} ۴۶ و بودیم می..... به روز حساب. ۴۷ تا آمد بدیا مرگی. ۴۸ منفعت نکند ایشانرا شفاعت شفاعت کناران^{۱۹} ۴۹ ۵۰ گوهی^{۲۰} ایشان گورانی^{۲۱} سویده^{۲۲} هند. ۵۱ بگریختند از تیر انداختاران^{۲۳}. ۵۲ بل می خو.....

۱۳ - خهست: خواست.

۱۴ - ایاد کرد: یاد کرد؛ پند.

۱۵ - ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.

۱۶ - بدس بر: بیم کننده؛ ترساننده.

۱۷ - می در شمیم: فرو می رقیم.

۱۸ - در شداران: فروشندگان؛ درآیندگان.

۱۹ - شفاعت کناران: خواهشگران.

۲۰ - گوهی: گو بی.

۲۱ - گوران: خران.

۲۲ - سویده: رصیده. *

۲۳ - تیر انداختاران: تیر اندازان.

۱ - واز: باز.

۲ - گست کرد: روی درهم کشید.

۳ - بزرگ منشی کرد: تکبر کرد؛ گردن کشی کرد.

۴ - بی: مگر.

۵ - بشریان: مردمان.

۶ - انوز درکنیم: زودا که درآریم.

۷ - بنهیلد: دست باز ندارد.

۸ - سوختار: سوخته.

۹ - بیوزاید: بیغزاید.

۱۰ - گرویش: گروش؛ ایجان.

۱۱ - گمانند نشند: گمان نکنند.

۱۲ - گهند: گویند.

منعوا ان يوتروا من مشقة كلاب لا يذوقون الاخذة كلاله كربة

فمن ثلث كربة وما يذوق كربة الا ان يشاء الله عواطف النعم وعمل النعمه

الحمد لله الذي جعل الخير

لا اقيم يوم القيامة ولا اقيم بالنفس التوامة ان يذهب الانبياء ازل

يجمع عنكم ان لا يذوق من عليان وهو يذوقه بالوفاة الانبياء بعد امامه

يصال امان يوم القيامة فاذا ابرق البصر وحيف القمرو جمع الشفيع

القمرو يقول الانبياء يومئذ ان المبرك لا وذر الى ربك يومئذ

يقول الانبياء يومئذ ما قدموا اخذوا الانبياء على نفسه

حاله به لا يقر به لسانه للعدل ان عا حجت وقاه

ما تبع قلبه بمران عا حجت به كلاله يفتون العايلة ويذوق

ذوقه يومئذ ناصره الى ربها فاعلمه ووجوه يومئذ باسرة

ان يذوق ما قرب كلاله المعب القواق وقاض من اومض الله

الفت الساق بالصلق الى ربك توسيد الغسل ولا صبر ولا حكي

لحب وقول تفرغ الى اعلمه يتمم نول الاكاد

زیشان که داده شهد نامہی واز کرده! ﴿۵۳﴾ حقا بل می ترسند از آن جہن^۲. ﴿۵۴﴾
حقا آن پندی. ﴿۵۵﴾ کی خواهد ایاد کند^۳ آن. ﴿۵۶﴾ و پند نپذیرند بی آن که خواهد
خدای، اوی است اهل پرخیزیدن^۴ و اهل آمزیدن.

مکیۃ

سورة القيامة اربعون آية

به نام خدای مہربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ می سوگند خورم به روز رستاخیز. ﴿۲﴾ و
می سوگند خورم به نفس ملامت کرده. ﴿۳﴾ ای می پندارد انسان کہ ہم نکنیم
استخوانهای اوی؟ ﴿۴﴾ بلی توانان ہند و ران کہ گراگر کنیم^۵ سرانگشتان اوی.
﴿۵﴾ بل می خواهد انسان تا گدی کند^۶ پیش اوی. ﴿۶﴾ می پرسد کی بہد روز
رستاخیز؟ ﴿۷﴾ ازمان ہکوی شهد^۷ چشم. ﴿۸﴾ و بگیرد مہ. ﴿۹﴾ و ہم کردہ
شهد خرشید ﴿۱۰﴾ می گہد^۸ انسان آن روز کجاست گریختن جای^۹?
﴿۱۱﴾ حقا ستادی^{۱۰} نیست. ﴿۱۲﴾ بی خداوند توا آن روز..... ﴿۱۳﴾ شهد
انسان آن روز بدان پیش کرد و پس کرد. ﴿۱۴﴾ بل انسان و نفس اوی..... ﴿۱۵﴾
..... عذرهای اوی. ﴿۱۶﴾ مجنباں بدان زبان توا تا شتاوکی^{۱۱} بدان. ﴿۱۷﴾ و ریماست
ہم کردن آن و خواندن آن. ﴿۱۸﴾ ی کن خواندن آنرا. ﴿۱۹﴾ واز
و ریماست دیدور کردن^{۱۲} آن. ﴿۲۰﴾ حقا بل می دوست دارند این گیتی. ﴿۲۱﴾ و
می ہیلند^{۱۳} ﴿۲۲﴾ رویای آن روز تازه شدار^{۱۴} بہد. ﴿۲۳﴾ بی ثواب خداوند
اوی بر مرداشتار^{۱۵} بہد. ﴿۲۴﴾ و رویای آن روز پست شدار^{۱۶} بہد. ﴿۲۵﴾
در شدہ بدان سختی. ﴿۲۶﴾ حقا ازمان رسد بہ چنبر گردن. ﴿۲۷﴾ و گفته شهد کی
است اوسون گر^{۱۷}? ﴿۲۸﴾ و یقین شهد کانست..... ﴿۲۹﴾ و رپسجد ساق بہ
ساق. ﴿۳۰﴾ بی خداوند تواست آن روز، راندن. ﴿۳۱﴾ صدقہ نداد و غماز نکرد.
﴿۳۲﴾ گرفت و واز گشت. ﴿۳۳﴾ واز بشد بی اہل..... ﴿۳۴﴾
..... ﴿۳۵﴾

- | | |
|---------------------------------------------------|-----------------------------|
| ۱۰ - ستاد: پناہگاہ. ۵ | ۱ - واز کردہ: باز کردہ. |
| ۱۱ - شتاو کئی: شتاب کئی. | ۲ - آن جہن: آن جہان. |
| ۱۲ - دیدور کردن: آشکار کردن. | ۳ - ایاد کند: یاد کند. |
| ۱۳ - می ہیلند: بفرین: دست باز می دارند. (قرآنها): | ۴ - پرخیزیدن: پرهیزیدن. |
| تفریدن. | ۵ - گراگر کنیم: برابر کنیم. |
| ۱۴ - تازه شدار: باطراوت و تازه. | ۶ - گدی کند: بدی کند. |
| ۱۵ - برمر داشتار: چشم دارندہ. | ۷ - ہکوی شهد: متحیر شود. ۵ |
| ۱۶ - پست شدار: ترش شدہ: درہم کشیدہ: گرفتہ. | ۸ - می گہد: می گوید. |
| ۱۷ - اوسون گر: افسونگر. | ۹ - گریختن جای: گر یزگاہ. |

لَا فَاُولَئِكَ يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهُ عَنْهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 عُلْفَةً فَبَدَلْهُمُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ
 عُلْفَةً فَبَدَلْهُمُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ الْوَيْسُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ مِثْلِهِ لَقَدْ كُنْ فَسَافِكًا كُذِبًا أَلَا نَخْلَعُهَا الْإِنْسَانُ
 مِنْ تَكْفُرِهِمْ أَفَتُحَاجُّونَهُمْ فِيهِمْ قَوْلُهُمْ سَمِعْنَا بِصَبْرٍ أَلَا نَخْلَعُهَا الْإِنْسَانُ
 أَلَا نَخْلَعُهَا الْإِنْسَانُ أَلَا نَخْلَعُهَا الْإِنْسَانُ أَلَا نَخْلَعُهَا الْإِنْسَانُ أَلَا نَخْلَعُهَا الْإِنْسَانُ

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا غَافِلٌ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ
 عَمَّا يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ

فَلْيَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي تَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ
 نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ

وَمَا يَدْرِي لَوْ كَانَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهٌ آخَرُ لَقَدْ كُفِّرْنَا عَنْهُمُ الْإِنْسَانُ
 تَصَدَّقُوا بِرُوحِ اللَّهِ الَّذِي تَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ

الْإِنْسَانُ لِرَبِّهِ لَكَنَّا غَافِلٌ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ
 عَمَّا يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ

ترا وای. ﴿۳۶﴾ ای می بیند ارد انسان که هیسته شد^۱ مهمل؟ ﴿۳۷﴾ ای نبود نطفه‌ی
از منی که منی کرده شهد. ﴿۳۸﴾ واز بهد^۲ علقه‌ی بیافرید و تمام کرد. ﴿۳۹﴾ کرد از
آن دوا از ن^۳ نرو ماده. ﴿۴۰﴾ ای نیست اوی توانا و ران که زنده کند مردگان را؟

سورة الانسان احد وثلاثون آية

بنام خدای مهربانی^۴ بخشاینده. ﴿۱﴾ ای آمد و ر انسان هنگامی از دهر نبود چیزی
ایاد کرده؟^۵ ﴿۲﴾ ایما بیافریدم انسان را از نطفه‌ی آمیخته می آزمایم اویرا کردیم اویرا
اشنوای بینا. ﴿۳﴾ ایما ره نمودم اویرا ره یا شکرگزاردنی^۶ یا ناسپاسی کردن. ﴿۴﴾ ایما
بساختیم کافران را زنجیرهای و غلهای..... ﴿۵﴾ نیکان می شمند^۷ از قدحی بهد
آمیزشت^۸ آن کافور. ﴿۶﴾ چش بندگان خدای می رانند آنرا راندنی^۹.
﴿۷﴾ می وفا کنند^{۱۰} به نذر و می ترسند از روز..... پراکنده. ﴿۸﴾ و
می طعام دهند طعام و دوستی اوی درویشی را و یتیمی را..... ﴿۹﴾
می طعام دهیم شما را برای پاداش خدای. نمی خواهیم از شما پاداشی و فی شکر گزاردنی.
﴿۱۰﴾ ایما^{۱۱} می ترسیم..... خداوند ایما از روزی گشت^{۱۲} سخت. ﴿۱۱﴾
نگه داشت ایشانرا خدای از گندی^{۱۳} آن روز و پذیره آور..... تازه‌ی و رامشت^{۱۴} ﴿۱۲﴾
و پاداش داد ایشانرا بدان شکوای کردند^{۱۵} گهیشت^{۱۶} و حریر. ﴿۱۳﴾ تکیه کناران^{۱۷}
بند در..... تختها، نگینند^{۱۸} در آن خرشید و فی زمهریر. ﴿۱۴﴾ و نزدیک کرده بهد
وریشان.....

۱- هیسته شد: وا گذاشته شد.

۲- بهد: بود.

۳- از ن: جفت.

۴- مهربانی: زخمن.

۵- ایاد کرده: یاد کرده.

۶- شکرگزاردنی: مهاس داشتی.

۷- می شمند: می آشامند. ۵

۸- آمیزشت: آمیزش.

۹- راندنی: روان کردن؛ گشادنی.

۱۰- می وفا کنند: وفا می کنند.

۱۱- ایما: ما.

۱۲- گشت: زشت. ۵

۱۳- گدی: بدی.

۱۴- رامشت: رامش؛ شادی و خرمی.

۱۵- شکوای کردند: شکیبایی کردند.

۱۶- گهیشت: بهشت.

۱۷- تکیه کناران: تکیه کنندگان.

۱۸- نگینند: تینند.

و نرم کرده شهد^۱ میوه‌های آن نرم کردنی. ۱۵) ومی گردانسته شهد وریشان آوند‌های^۲ از سیم و قینه‌ای^۳ بهد شیشه‌ای^۴. ۱۶) شیشه‌ای از سیم، بساختند آنرا ساختنی. ۱۷) و می شراب داده‌شند در آن قدحی، بهد آمیزشت^۵ آن زنجبیل. ۱۸) چشمه‌ی در آن نام کرده شهد سلسبیل. ۱۹) می گردند وریشان خوردانی^۶ جاودانه کردگان^۷ ازمان^۸ گیتی^۹ ایشانرا، پنداری ایشانرا مروارید پراکنده. ۲۰) ازمان گیتی آنجا، گیتی نعمت و پادشای بزرگ. ۲۱) وریشان بهد جامه‌های سندس سوز^{۱۰} و استبرق و پیرایه کرده‌شند.....نخنه‌ای از سیم و شراب دهد ایشانرا خداوند ایشان شرابی پاکیزه. ۲۲) این هست شما را پاداش..... کار شما پذیرفته. ۲۳) ایما ایما^{۱۱}م فرود کردیم ورتوا^{۱۲} قران را فرود کردنی. ۲۴) شکوای کن^{۱۳}..... و فرمان برداری مکن زیشان بزه کری^{۱۴} یا ناسپاسی را. ۲۵) ایاد کن نام خداوند توا بامداد..... ۲۶)و سجده گیر اویرا و تسبیح کن اویرا در شوی^{۱۵} دراز. ۲۷) این گره می دوست دارند این گیتی..... گذاره ایشان روزی گران. ۲۸) ایما بیافریدیم ایشانرا و سخت کردیم آفرینشت ایشانرا، ازمان خواهیم.....ن ایشان بدل کردنی. ۲۹) این پندی کی می خواهد گیرد بی خداوند اوی راهی. ۳۰)بی آن خواهد خدای، خدای هست دانای درست کار. ۳۱) در کند کرا خواهد در رحمت اوی..... ساخت ایشانرا عذابی دردمندکنار.

سورة المرسلات شان و خمسون آية

۱- نرم کرده شهد: رام کرده شود.

۲- آوند‌ها: ظروف.

۳- قینه‌ها: کوزه‌ها.

۴- شیشه‌ها: آبگینه‌ها.

۵- آمیزشت: آمیزش.

۶- خوردان: خوردان؛ کودکان.

۷- جاودانه کردگان: همیشگان.

۸- ازمان: هنگامی که.

۹- گیتی: بیسی.

۱۰- سوز: سیر.

۱۱- ورتوا: برتو.

۱۲- شکوای کن: شکیبایی کن.

۱۳- بزه کر: گناهکار.

۱۴- شو: شب.

وَالْمَرْءُ لَا يَرَى عِزَّهُ إِلَّا فِي نَحْبِهِ غَضَبًا وَخُشْيًا وَتُحِبُّهُ النَّاسُ أَتَى فِيهَا غَمٌّ فَأَقْبَرَتْ
وَقَالَ الْمَلَأُيَاتِ وَكَانَ إِذَا تُؤْتَى السَّاعَةُ يَأْتِيكَ وَكَانَ إِذَا تُؤْتَى السَّاعَةُ يَأْتِيكَ
الْتَوَمُّ كَمَا يَتَّبِعُ ذَلِكَ الْتَوَمُّ وَكَانَ إِذَا تُؤْتَى السَّاعَةُ يَأْتِيكَ وَكَانَ إِذَا تُؤْتَى السَّاعَةُ يَأْتِيكَ
أَقْبَرَتْ لِأَنَّ يَوْمَ لَحْظَتِ يَوْمِ الْفَضْلِ وَكَانَ إِذَا تُؤْتَى السَّاعَةُ يَأْتِيكَ وَكَانَ إِذَا تُؤْتَى السَّاعَةُ يَأْتِيكَ
تَوَدُّهُ لِمَكَ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
لَقَدْ بَلَغَ الْبَحْرُ مِنْ قَوْلِ تَوَدُّهُ لِمَكَ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
فَعَلَهُ أَمْ فِي قَدَرٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدْ بَلَغَ الْبَحْرُ مِنْ قَوْلِ تَوَدُّهُ لِمَكَ يَنْتَهِى
يَوْمَ يَوْمَ لِمَكَ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
يَعْلَمُ وَأَمِنْ مَا يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
إِنَّمَا يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
كَلِمَاتٍ لَا يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
وَلَوْ تَوَدُّهُ لِمَكَ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
وَلَوْ تَوَدُّهُ لِمَكَ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ
لَقَدْ بَلَغَ الْبَحْرُ مِنْ قَوْلِ تَوَدُّهُ لِمَكَ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ ثُمَّ يَنْتَهِى الْقَوْلُ بِالْأَوَّلِ

۱- سوگند به فریشتگان فرستاده به نیکوی. ۲- سوگند به بادهای سخت
 شدار، سخت شدنی. ۳- سوگند به پراکنداران^۲ پراکندنی. ۴- سوگند به
 جداکناران جدا کردنی. ۵- سوگند به اوکنداران^۳ وحی. ۶- عذری را یا
 بدستی را. ۷- آن می وعده کرده شید بودار^۴ ست. ۸- ازمان^۵ ستارگان محاکره
 شهد^۶. ۹- ازمان آسمان بشکاود. ۱۰- ازمان کههاورکنده شهد^۷. ۱۱-
 ازمان پیغامبران وقت پیدا کرده شدند. ۱۲- کدام روزی را زمان داده شدند؟
 ۱۳- روز داوری را. ۱۴- چی دانسته کند ترا چیست روز داوری؟ ۱۵-
 وای آن روز دروزن گرفتاران^۸ را. ۱۶- ای هلاک نکردیم نخستینان را؟ ۱۷- واز
 در رسانیم بدیشان وادمینان^۹ را. ۱۸- چنان کنیم به گنه کاران. ۱۹- وای آن روز
 دروزن گرفتاران را. ۲۰- ای بنیافریدیم شما را از آوی مست؟ ۲۱- کردیم آنرا در
 جایگهی خستوار^{۱۰}؟ ۲۲- بی اندازه ی دانسته؟ ۲۳- تقدیر کردیم تنیک^{۱۱}
 تقدیرکناران^{۱۲} هم. ۲۴- [وای آن روز دروزن گرفتاران را] ۲۵- ای نکردیم
 زمین را درآورستار^{۱۳}. ۲۶- زندگان را و مردگان را؟ ۲۷- در آن کهها
 بلند شدار^{۱۴} و آب دادیم شما را آبی خوش. ۲۸- [وای آن روز دروزن گرفتاران را]
 ۲۹- ... بروید بی آن بودید بدان می دروزن گرفتید. ۳۰- بروید بی سایه ی خداوند
 سه..... ۳۱- سایه مند^{۱۵} بهد و فی منفعت کند از زبانه. ۳۲- آن
 می اندازد بزردها^{۱۶} چون کهها. ۳۳- گوهی آن وشر^{۱۷}..... ۳۴- [وای آن
 روز دروزن گرفتاران را] ۳۵- این آن روز است که سخن نگوهند. ۳۶- و
 دستوری کرده نشهد ایشانرا..... ۳۷- وای آن روز دروزن گرفتاران را.
 ۳۸- این است روز داوری، بهم کردیم شما را و نخستینان را. ۳۹- شما را
 کیدی..... ۴۰- [وای آن روز دروزن گرفتاران را] ۴۱-



- ۱- سخت شدار: سخت شونده.
 ۲- پراکنداران: پراکنده کنندگان.
 ۳- اوکنداران: افکنندگان.
 ۴- بودار: بودنی.
 ۵- ازمان: هنگامی که.
 ۶- محاکره شهد: محو کرده شود.
 ۷- وورکنده شهد: برکنده شود.
 ۸- دروزن گرفتاران: بدروغ دارندگان.
 ۹- وادمینان: بازپسینان.
 ۱۰- خستوار: استوار.
- ۱۱- تنیک: پس نیک.
 ۱۲- تقدیرکناران: تقدیر کنندگان.
 ۱۳- درآورستار: فراهم آورنده جمع کننده.
 ۱۴- بلند شدار: سرافراز.
 ۱۵- سایه مند: سایه دار.
 ۱۶- بزرده: شراره.
 ۱۷- وشر: اشتر.

الَّذِينَ لَا يَخْشَوْنَ كَثْرَةَ مَا كَسَبُوا وَلَا يَحْزَنُونَ

وَمَنْ يَكْسِبْ كَثِيرًا أَوْ قَلِيلًا لَمَّا يَأْتِ الْحِسَابَ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ادْعُوا آلَكُمْ
وَيَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ

يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ

يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ

يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ

يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ
يَوْمَ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ قَالُوا دَعُوا آلَكُمْ دَعَاكُمْ

..... ۴۲ ۴۳ و بشمید^۱ گهارشتی^۲ بدان
بودیمدی کردید. ۴۴ ایما چنان..... ۴۵ وای آن روز دروزن گرفتاران^۳ را.
۴۶ بخورید و برخوردارى گیرید، خجاره^۴ شا گنه کاران هید. ۴۷ وای آن
روز دروزن گرفتاران را. ۴۸ ازمان^۵ گفته شهد ایشانرا رکوع گیرید، رکوع نگیرند.
۴۹ [وای آن روز دروزن گرفتاران را]. ۵۰ به کدام حدیثی پس آن
می بگویند؟

سورة النبا اربع واربعون آية

بنام خدای بخشاینده مهر بانی. ۱.... چمی پرسند؟ ۲ از خبر بزرگ. ۳
آن کایشان در آن اختلاف کناران^۷ هند. ۴ حقا انوز^۸ بدانند. ۵ انوز
بدانند. ۶ ای نکرديم زمين را گسترى! ۷ وکها را ميخواه. ۸ و
بيافريدیم شما را..... ۹ راحتی. ۱۰ و کردیم شو^{۱۱} را.....
۱۱ ۱۲ و بنا کردیم زور^{۱۱} شا هفت سخت. ۱۳ و
کردیم..... ۱۴ اورها^{۱۲} آبی فرود ريختار^{۱۳}. ۱۵ تا بیرون آريم
بدان دانه و نبات. ۱۶ ۱۷ هست وعده‌ی.
۱۸ آن روز دمیده شهد درصور آيند..... ۱۹ درها.
۲۰ و رانده شند کهها بهد کورابی^{۱۴} ۲۱ ۲۲ ...
رهان را واز آمدن جای^{۱۵}. ۲۳ درنگ کناران^{۱۶} بند در آنجا سالها. ۲۴
..... ۲۵ ۲۶ ۲۷

- ۱- بشمید: بیاشامید.
- ۲- گهاورشی: گوارشی؛ گوارشی.
- ۳- دروژن گرفتاران: دروغزن دارندگان.
- ۴- خجابه: اندک؛ کم؛ قلیل.
- ۵- ازمان: هنگامی که.
- ۶- چمی پرسند: چه می پرسند.
- ۷- اختلاف کناران: خلاف کنندگان.
- ۸- انوز: زودا که؛ هنوز که.
- ۹- گستری: بستری.
- ۱۰- شه: شب.
- ۱۱- زور: زبر.
- ۱۲- اورها: ابرها.
- ۱۳- فرود ریختار: فرو ریزنده.
- ۱۴- گویاب (گویاب): سراب.
- ۱۵- واز آمدن جای: جای باز آمدن؛ جایگاه.
- ۱۶- درنگ کناران: درنگ کنندگان.

حساب. ۲۸ و دروزن گرفتند به آیتهای ایما دروزن گرفتنی^۱. ۲۹ و هر چیزی..... ۳۰..... نیوزایم^۲ شما را بی عذاب. ۳۱ پرخیزکاران را دست بردنی^۳ بهد. ۳۲ بوستانها و انگور. ۳۳ و کنیزکان..... ۳۴ و قدحی پر. ۳۵ نیشند^۴ در آن لغو و فی دروغ. ۳۶ پاداشی از خداوند توا عطاى فراوان. ۳۷ خداوند آسمانها و زمین و آن میان آن دوا^۵ خدای پادشای ندارند از آن ور سخن گفتن. ۳۸ آن روز بایستد روح و فریشتگان صفی، سخن نگهند^۶ بی کی دستوری کرد او یرا خدای و گفت راست. ۳۹ آن است روز حق، کی خواهد گیرد بی خداوند اوی واز آمدن جای^۷. ۴۰ ایما بدس بردیم^۸ شما را از عذابى نزدیک آن روز بنگرد مرد آن پیش کرد دودست اوی و گهد کافر: یا کاشکی من بود.....

سورة النازعات ست و اربعون آية

بنام..... ۱ سوگند به فریشتگان ستدار^۱ جانهای کافران به سختی. ۲ سوگند به فریشتگان ستدار جانهای مسلمانان به آسانی. ۳ سوگند..... ۴..... پیشی کردنی^۱. ۵ سوگند به ساختاران^{۱۱} کاری. ۶ آن روز بلرزد لرزیدار^{۱۲}. ۷..... ۸..... آن روز ترسیدار^{۱۳} بهد. ۹ چشمهای آن فرو شده بهد^{۱۴}. ۱۰ می گهند^{۱۵} ای ایما..... ۱۱ ای ازمان^{۱۶} بیم استخوانهای ریزیده^{۱۷}. ۱۲ گفتند: آن نون^{۱۸} واز آوردنی^{۱۹} زیان کر..... ۱۳..... ۱۴..... به روی زمین بند. ۱۵ ای آمد به توا حدیث موسی. ۱۶..... ۱۷..... ۱۸..... ۱۹.....

۱ - دروزن گرفتنی: بدروغ داشتنی.

۲ - نیوزایم: بفرزایم.

۳ - لرزیدار: لرزیده.

۴ - دست بردن: دستکاری؛ پیروزی.

۵ - ترسیدار: ترسان.

۶ - نیشند: نمی شنوند.

۷ - بهد: باشد.

۸ - دوا: دو.

۹ - می گهد: می گوید.

۱۰ - سخن نگهند: سخن نگویند.

۱۱ - ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.

۱۲ - واز آمدن جای: باز گشت گاه.

۱۳ - ریزیده: پوسیده.

۱۴ - بدس بردیم: بیم کردیم؛ ترسایدیم.

۱۵ - نون: داد؛ دراین هنگام.

۱۶ - ستدار: ستانده.

۱۷ - واز آوردنی: کره؛ باز گشتی.

۱۸ - پیشی کردنی: پیشی گرفتنی.

تترسی^۱. ۲۰- تنمود^۲ اویرا نشان مهتر. ۲۱- دروزن گرفت^۳ و نافرمان شد. ۲۲- واز وارگشت^۴ می رفت. ۲۳- تحشر کرد^۵ و بخواند. ۲۴- گفت: منم خداوند شما ورتتر^۶. ۲۵- بگرفت اویرا خدای عقوبت سخن پسین و عقوبت سخن پیشین. ۲۶- در آن عبرتی کرا بترسد. ۲۷- ای شما سختر هید^۷ به آفرینشت^۸ یا آسمان؟ بنا کرد آنرا. ۲۸- وداشت شفت^۹ آن گراگر کرد^{۱۰} آنرا. ۲۹- و تاریک کرد شو^{۱۱} آنرا و بیرون آورد چاشتگه آن. ۳۰- وزمین، پس آن بگسترد^{۱۲} آنرا. ۳۱- بیرون آورد از آن آب آن و چراگه^{۱۳} آن. ۳۲- وکها باستانید^{۱۴} آنرا. ۳۳- برخوررداری شما را و ستوران شما را. ۳۴- ازمان کاید^{۱۵} بانگ مهتر. ۳۵- آن روز ایاد کند^{۱۶} انسان آن کار کرد. ۳۶- و بیرون آورده شهد دوزخ، کرا می گیند^{۱۷}. ۳۷- اما کی وی ره شد. ۳۸- و بگزید زندگانی این گیتی. ۳۹- دوزخ آنست جایگه. ۴۰- اما کی ترسد از استادان پیش..... نفس را از هوی. ۴۱- گهیشت^{۱۸} آن است جایگه. ۴۲- می پرسند ترا از رستاخیز کی بهد.....؟ ۴۳- ایاد کرد^{۱۹} آن. ۴۴- بی خداوند تواست غایت آن. ۴۵- توا بدس بردار^{۲۰} هی^{۲۱} کرا..... ۴۶- می گینند آنرا درنگ نکردند بی ایوارگهی^{۲۲} یا چاشتگه آن.

سورة عبرتشان واربعون آیه

..... بخشاینده. ۱- ۲- نایبنای. ۳- چه دانسته کند ترا شاید کاوی پاکی کند. ۴- یا پند پذیرد، منفعت کند اویرا پند. ۵- ۶- ۷- چیت ورتوا که پاکی نکند. ۸- اما کی آمد به توا می رفت. ۹- ۱۰- مشغول شی. ۱۱- حقا آن پندی. ۱۲- کی خواهد ایاد کند آن. ۱۳- درنامهای

- | | |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| ۱- تترسی: تابترسی. | ۱۱- شو: شب. |
| ۲- تنمود: پس خود؛ پس نشان داد. | ۱۲- بگسترد: بگسترانید. |
| ۳- دروزن گرفت: بدروغ داشت. | ۱۳- چراگه: چراگاه. |
| ۴- واز گشت: بازگشت. | ۱۴- باستانید: بایستایند؛ ثابت کرد. |
| ۵- تحشر کرد: پس حشر کرد؛ پس جمع کرد. | ۱۵- کاید: که آید. |
| ۶- ورتتر: برتر. | ۱۶- ایاد کند: یاد کند. |
| ۷- هید: هستید. | ۱۷- می گیند: می بیند. |
| ۸- آفرینشت: آفرینش. | ۱۸- گهیشت: بهشت. |
| ۹- شفت: سقف. | ۱۹- ایاد کرد: یاد کرد. |
| ۱۰- گراگر کرد: برابر کرد؛ راست کرد. | ۲۰- بدس بردار: بیم کننده. |

کرامت کرده. ۱۴ ورداشته پاک کرده. ۱۵ بدستهای دوبرانی^۱. ۱۶
 کربمایی، نیکانی. ۱۷ بلعت کرده^۲ انسان چون ناسپاس است اوی. ۱۸ از
 کدام چیزی..... اویرا. ۱۹ از نطفه‌ی بیافرید اویرا، تقدیر کرد اویرا.
 ۲۰ واز ره آسان کرد اویرا. ۲۱ وازه بمیرانید اویرا و در گور کردن فرمود
 اویرا. ۲۲ ..ازمان^۳ خواهد زنده کند اویرا. ۲۳ حقا بنگزارد آنچه فرمود
 اویرا. ۲۴ کو بنگر انسان بی‌طعام اوی. ۲۵ ایما^۴ بریختیم آبرا ریختی.
 ۲۶ واز بشکافتیم زمین را شکافتی. ۲۷ وورآودیم درآن دانه. ۲۸ وانگور
 و سبست^۵. ۲۹ و زیتون و خرما. ۳۰ و بوستانهای گیشن^۶. ۳۱ و میوه
 و گیا^۷. ۳۲ برخورداری شما را وستوران شما را. ۳۳ ازمان کاید بانگ.
 ۳۴ آن روز بگریزد مرد از برادر اوی. ۳۵ و مادر اوی و پدر اوی. ۳۶
 وزن اوی و پسران اوی. ۳۷ هر مردی را زیشان آن روز کاری بهد وی نیاز کند
 اویرا. ۳۸ رویهای آن روز روشن شدار^۸ بهد. ۳۹ خندیدار^۹ بهد رامشتی شدار^{۱۰}
 بهد. ۴۰ و رویهای آن روز ورآن گردی بهد. ۴۱ می وروپشد ورا^{۱۱} آن گردی.
 ۴۲ ایشان ایشان اند کا.....

سورة کورتح وعشرون آية

بنام..... ۱ ازمان خرشید^{۱۲} تاریک کرده شهد. ۲ ازمان ستارگان
 بپراکنند. ۳ ۴ ازمان اشتران آبستن ده ماهه معطل کرده
 شد. ۵ ازمان وحشیان حشر کرده شند. ۶ از..... ۷
 ازمان نفسها جفت کرده شهد. ۸ ازمان زنده زیر خاک کرده پرسیده شهد:
 ۹ به کدام..... ۱۰ ازمان نامها واز کرده شهد^{۱۳}. ۱۱ ازمان آسمان
 درنوشته شهد. ۱۲ از..... ۱۳ ازمان گهیش^{۱۴} نزدیک کرده شهد.
 ۱۴ داند نفسی چی حاضر کرد. ۱۵ می سوگند خو..... ۱۶

.....

۸- روشن شدار: روشن شونده: تابان.

۹- خندیدار: خندان.

۱۰- رامشتی شدار: شادان.

۱۱- می وروپشد ورا: برمی پوشد بر.

۱۲- خرشید: خورشید.

۱۳- واز کرده شهد: باز کرده شود.

۱۴- گهیش: بهشت.

۱- دوبران: دبران.

۲- بلعت کرده: لعنت شده: نفرین شده.

۳- ازمان: هنگامی که.

۴- ایما: ما.

۵- سبست: سبزی.

۶- گیشن: گشن: پردرخت.

۷- گیا: گیاه.

الْحَيُّ وَالْقَيُّومُ إِذَا أَعْيَضَ وَالتَّجَمُّعُ إِذَا انْتَفَعَلَ لَقَوْلِهِمْ كَذِبٌ
 فِي قَوْلِهِمْ عَنِ الْعَرْشِ مَكْجَنٌ مَطَاعٌ تَوَاضَعٌ وَاصْطَابِكُوا بِمَقْصُودٍ
 وَلَقَدْ رَأَى بِالْحَقِّ الدِّمْنَ وَمَا مَوْعِلُ الْعَيْبِ يَحْتَسِبُ وَمَا مَوْعِلُ مَحْتَسِبٍ
 وَجِبْرِ فَأَمَّا مَنْ هُمَزٌ لِقَوْلِهِ الْمَاعُونَ الْعَالَمِينَ لَقَدْ هَمَّتْ أَنْ يَنْفَعَهُمْ وَأَعْنَاهُ
 الْأَنْبِيَاءُ وَالْحَبَرُ الْعَالَمِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا أَلْقَا أَلْفَ كِتَابٍ وَإِذَا الْكُتُبُ انْتَفَعَتْ وَإِذَا الْبُحَارُ فَتَرَتْ

الْقَمُورُ تَعْتَوِي تَلْكَفُ نَفْسُ مَاقَةٍ مَشَتْ وَانْزَلَتْ أَيْضًا الْأَنْبِيَاءُ

كَرُمَ اللَّهُ فِي حَقِّهِ مَبْدُوكٌ وَقَعْلًا وَتَرْتُورُ مَا شَمَّ

الْقَمُورُ بَنِي الدِّينِ فَإِنْ عَلَيْكُمْ لِمَا فَطَرَ كَمَا مَا كَلَّفَ

وَأَلَوْ تَغْمِرُ دَانِ الْعَدَاوَةِ لَوْ جَبْمُ صُحُفَاتِهِمْ أَلَوْ تَوَدَّ

يَسِيرُ وَمَا أَلَوْ دَلَّ مَا تَوَدَّ مَا تَوَدَّ مَا تَوَدَّ

تَوَدَّ لَكُمُ تَوَدَّ لَكُمُ تَوَدَّ

روز پنهم شداران^۱. ۱۷ و به شو^۲ ازمان^۳ تاریک شهد. ۱۸ و به بام ازمان
 و ردمد. ۱۹ آن قول پیغامبری بزرگوارست. ۲۰ خداوند قوق، نزدیک خداوند
 عرش جای گیری^۴. ۲۱ فرمان برداری کرده ی آنجا خستوار^۵. ۲۲ نیست ایار^۶
 شما دیوانه. ۲۳ دید او یرا به کرانه ی دیدور^۷. ۲۴ نیست اوی ورغیب بخیل.
 ۲۵ نیست آن به قول دیوی رانده. ۲۶ کجا می شید^۸. ۲۷ نیست آن
 بی ایاد کردی^۹ جهانیان را. ۲۸ کرا خواهد که راست بایستد. ۲۹ و
 نمی خواهید بی آن کخواهد خدای خداوند جهانیان.

سورة انفطرت عشر آية

بنام خدای روزی دادار^۱ رحمت کنار. ۱ ازمان آسمان پاره شهد بدرد. ۲
 و ازمان ستارگان پیراکنند. ۳ و ازمان دریاها رانده شهد. ۴ زیر و
 زور کرده شهد^{۱۱}. ۵ داند نفسی چه پیش کرد و پس کرد. ۶ یا
 انسان! کرم. ۷ اوی کیبافرید ترا و تمام کرد تراء، راست کرد ترا.
 ۸ در کدام صورتی کخواست ۹ می دروزن گیرند^{۱۲} به
 حساب. ۱۰ ورشما نگه وانانی^{۱۳}. ۱۱ کریمانی، دویرانی^{۱۴}. ۱۲
 ۱۳ در نعمت بند. ۱۴ وگدان^{۱۵} در دوزخ بند.
 ۱۵ می درشد^{۱۶} بدان به روز رستاخیز. ۱۶ ونبند^{۱۷} ۱۷ چی
 دانسته کرد ترا چیست روز حساب؟ ۱۸ واز چی دانسته کرد ترا چیست روز
 حساب؟ ۱۹ آن روز. چیزی و فرمان آن روز خدای را بهد.

سورة المطففين ثلثون آية

- ۱ - بهام شداران: پنهام شوندگان.
- ۲ - شو: شب.
- ۳ - ایمان: هنگامی که.
- ۴ - جای گیری: نیکوئی: جای گرفته.
- ۵ - خستوار: استوار.
- ۶ - ایار: یار.
- ۷ - دیدور: آشکاره پیدا.
- ۸ - می شید: می شوید: می روید.
- ۹ - ایاد کرد: یاد کرده پند.
- ۱۰ - روزی دادار: روزی دهنده.
- ۱۱ - زیر و زور کرده شهد: زیر و زبر کرده شود.
- ۱۲ - می دروزن گیرند: بدروغ می دارند.
- ۱۳ - نگه وانان: نگهبانان.
- ۱۴ - دویران: دیران.
- ۱۵ - گدان: بدکاران.
- ۱۶ - می درشد: در می شوند.
- ۱۷ - نبند: نباشند.

۱- وای کم پیموداران^۱ را. ۲- ایشان ازمان^۲ خود را بیمند^۳ از مردمان تمام
 بستانند. ۳- ازمان بیمند ایشانرا یا بسنجند ایشانرا، می کهند^۴. ۴- ای ندانند
 ایشان کایشان انگیختگان^۵ بند. ۵- روز بزرگ را؟ ۶- آن روز بایستند
 مردمانرا، خداوند جهانیاں را. ۷- حقا که نامه‌ی گدان^۶ در سجن^۷ بهد. ۸- و
 چی دانسته کرد^۷ ترا چیست سجن؟ ۹- نامه‌ی نویشته^۸. ۱۰- وای آن روز
 دروزن گرفتاران^۹ را. ۱۱- ایشان می دروزن گیرند به روز حساب. ۱۲- و دروزن
 نگیرند بدان بی هر گذشتاری کناری^{۱۰}، بزه کر. ۱۳- ازمان خوانده شهد ور وی آیتای
 ایما، گهد^{۱۱}: افسانهای نخستینان. ۱۴- حقا بل غلبه کرد وردلها ایشان آن بودند
 می کسب کردند. ۱۵- حقا کایشان از خداوند ایشان آن روز بشردگان^{۱۲} بند.
 ۱۶- واز ایشان درشداران^{۱۳} دوزخ بند. ۱۷- واز گفته شهد این آنست
 کبودید^{۱۴}..... می دروزن گرفتید. ۱۸- حقا که نامه‌ی نیکان در علین بهد^{۱۵}.
 ۱۹- و چه دانسته کرد ترا..... ۲۰- نویشته. ۲۱- حاضر
 شند^{۱۶} بدان نزدیک کردگان. ۲۲- نیکان در نعمت بند. ۲۳-
 ۲۴- شناسی^{۱۷} در رویا ایشان تازه‌ی نعمت. ۲۵- می شراب داده شند از شرابی
 خالص. ۲۶- درآن کو رغبت کنند رغبت کناران^{۱۸}. ۲۷- آمیزشت^{۱۹}
 آن از تسنیم^{۲۰} بهد. ۲۸- چشمه..... نزدیک کردگان. ۲۹-
 ایشان که گنه کردند بودند ازیشان کبگرو بستند می خندیدند. ۳۰-
 بدیشان می اوسوس کنند^{۲۱} ۳۱- ازمان واز گردند بی اهل ایشان واز گردند رامشقی
 شدار^{۲۲}.... ۳۲- گهند ایشان که وی رهان اند ۳۳- و فرستاده
 نشدند وریشان نگه وانا..... ۳۴-

۱- کم پیموداران: کم پیمایند گان.

۲- ازمان: هنگامی که.

۳- بیمند: پیمایند.

۴- می کهند: می کاهند.

۵- انگیختگان = مغرور: برانگیختگان.

۶- گدان: بدکاران.

۷- دانسته کرد: نگاه کرد: دانا کرد.

۸- نویشته: نوشته. ه.

۹- دروزن گرفتاران: بدروغ دارندگان.

۱۰- گذشتاری کنار: از حد درگذرنده.

۱۱- گهد: گوید.

۱۲- بشردگان: بزدلشکن: پوشیدگان. ه.

۱۳- درشداران: دریانندگان.

۱۴- کبودید: که بودید.

۱۵- بهد: بُود: باشد.

۱۶- شند: شوند.

۱۷- شناسی: می شناسی.

۱۸- رغبت کناران: رغبت کنندگان.

۱۹- آمیزشت: آمیزش.

۲۰- تسنیم: چشمه تسنیم: آب تسنیم.

۲۱- می اوسوس کنند: افسوس می کنند: طعنه

می زنند.

۲۲- رامشتی شدار: شاد: شادان.

از کافران می خندند. ﴿۳۵﴾ و نخواست می نگرند. ﴿۳۶﴾ ای پاداش داده شند کافران آن بودند می کردند؟

سورة انشققت خمس وعشرون آية

بنام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ ازمان^۱ آسمان بشکاود^۲. ﴿۲﴾ و بنیوشد^۳ خداوند او ایرا و سزاوارست. ﴿۳﴾ ازمان زمین کشیده شهد^۴. و بیوکنده^۴ آن در آن است و تهی شهد^۵. ﴿۵﴾ و بنیوشد خداوند او ایرا و سزاوارست. ﴿۶﴾ یا انسان! توا کارکنار^۶ هی بی خداوند توا کاری پذیره آمدار^۷ بی آنرا. ﴿۷﴾ اما کی داده شهد نامه ی اوی به راست دست اوی. ﴿۸﴾ انوز حساب کرده شهد^۸ حسابی آسان. ﴿۹﴾ وازگردد بی اهل اوی رامشتی^۹. ﴿۱۰﴾ اما کی داده شهد نامه ی اوی گذاره^{۱۰} پشت اوی. ﴿۱۱﴾ ﴿۱۲﴾ و درشهد در آتش. ﴿۱۳﴾ اوی بود در اهل اوی رامشتی. ﴿۱۴﴾ اوی ﴿۱۵﴾ ند، اوی هست بدوی بینا. ﴿۱۶﴾ می سوگند خورم به شفق. ﴿۱۷﴾ و به شو^{۱۱} و بدان بهم کرد. ﴿۱۸﴾ ﴿۱۹﴾ رددند حالی پس حالی. ﴿۲۰﴾ چیست ایشانرا کمنی گرویند. ﴿۲۱﴾ ازمان سجده نگیرند. ﴿۲۲﴾ بل ایشان که کافر شدند می دروزن گیرند. ﴿۲۳﴾ خدای داناتر بدان ﴿۲۴﴾ دردمند کنار^{۱۲}. ﴿۲۵﴾ بی ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها، ایشانرا بهد

سورة البروج اثنان وعشرون آية

۱۰ - گذاره: پس؛ سپس.
۱۱ - شو: شب.
۱۲ - دردمند کنار: دردناک.

۱ - ازمان: هنگامی که.
۲ - بشکاود: بشکافد.
۳ - بنیوشد: بشنود؛ فرمان برد.
۴ - بیوکنده: بیفکند.
۵ - تهی شهد: تهی شود.
۶ - کارکنار: کار کننده.
۷ - پذیره آمدار: رسیده؛ بیننده.
۸ - انوز حساب کرده شهد: زود بود که حساب کرده شود.
۹ - رامشتی: شادان.

۱) سوگند به آسمان خداوند برجاها. ۲) سوگند به روز وعده. ۳) و
 سوگند به روز آدینه و روز عرفه. ۴) بلغت کرده بند^۱ ایاران کنده^۲. ۵) آتش
 خداوند هیزم. ۶) ایشان و ایشان نشسته بودند. ۷) ایشان و آن می کردند به
 مومنان حاضر. ۸) و عیب نکردند زیشان بی آن کبگرو یستند^۳ به خدای عزیز ستوده.
 ۹) اوی کاو یراست پادشای آسمانها و زمین، خدای ور هر چیزی گواه است.
 ۱۰) ایشان بسُختند^۴ مردان مومن را و زنان مومه را، و از توبه نکردند، ایشانرا بهده^۵ عذاب
 دوزخ و ایشانرا بهد عذاب سوزان. ۱۱) ایشان بگرو یستند و کردند نیکها، ایشانرا بهد
 بوستانهای می رود از زیر آن جویها، آن است دست بردن^۶ بزرگ. ۱۲) گرفتن خداوند
 توا سخت است. ۱۳) اوی او یست که نخست بار بیافریند و دیگر بار کند. ۱۴)
 آموزید گار دوست داشتار^۷. ۱۵) خداوند عرش بزرگوار. ۱۶) کنار^۸
 آنرای^۹ خواهد. ۱۷) ۱۸) فرعون و ثمود. ۱۹) بل ایشان که
 کافر شدند در دروزن گرفتنی^{۱۰} هند^{۱۱}. ۲۰) خدای ۲۱) ن
 قرانی بزرگوار است. ۲۲) در لوحی نگه داشته.

سورة الطارق

بنام خدای روزی دادار^{۱۲}..... ۱) سوگند به آسمان و به طارق. ۲) چی
 دانسته کرد ترا چیست طارق؟ ۳) ستاره درویشدار^{۱۳}. ۴)
 نگه وانی. ۵) کو بنگر انسان از چی آفریده شد. ۶) آفریده شد از آبی
 جستار^{۱۴}. ۷) می ۸) ۹)
 ۱۰) ۱۱)

۱ - سوگند: هتند: هستند.

۱ - بلغت کرده بند: نفرین کرده باشد.

۲ - ایاران کنده: یاران خدای.

۲ - ایاران کنده: یاران خدای.

۳ - کبگرو یستند: که بگرو یستند.

۳ - کبگرو یستند: که بگرو یستند.

۴ - بسختند: بسختند.

۴ - بسختند: بسختند.

۵ - بهد: بُود: باشد.

۶ - دست بردن: رستگاری؛ پیروزی.

۷ - دوست داشتار: دوست دار.

۸ - کنار: کنده.

۹ - آنرای: آنرا که.

۱۰ - دروزن گرفتن: بدروغ داشتن.

سوگند به آسمان خداوند باران. ۱۲ و به زمین خداوند نبات. ۱۳ آن قوی محکم است. ۱۴ و نیست آن به بازی. ۱۵ ایشان می کید کنند^۱ کیدی. ۱۶ و کید کم کیدی. ۱۷ مهلت ده کافران را، مهلت ده ایشانرا خجاره^۲.

نکته

سورة الاعلى تسع عشر آية

بنام خدای مهربانی بخشاینده. ۱ تسبیح کن به نام خداوند توا ورتو^۳. ۲ اوی که بیافرید و تمام کرد. ۳ اوی که تقدیر کرد و ره نمود. ۴ اوی کبیرون آورد چراگه. ۵ کرد آنرا خاشه^۴ سیاه. ۶ انوز بخوانیم^۵ ورتوا، فرموش نکنی^۶. ۷ بی آن خواهد خدای اوی داند اشکرای^۷..... ۸ و می سازیم ترا آسانی را. ۹ پند ده که منفعت کند پند. ۱۰ انوز پند پذیرد کی..... ۱۱ ۱۲ کمی درشهد^۸ درآتش مهر. ۱۳ واز فی بمیرد در آن وفی..... ۱۴ وایاد کرد^۹ نام خداوند اوی و نماز کرد. ۱۵ بل می گزینند زندگانی این گیتی. ۱۶ ۱۷ ۱۸ در نامها نخستین است. ۱۹ نامهای ابرهم و موسی.

نکته

سورة الغاشية عشرون آية

..... اینده. ۱ ۲ رویای آن روز نرم شدار^{۱۰} بهد. ۳ کارکنار^{۱۱} بهد، رنجور بهد. ۴ می درشهد درآتشی. ۵ ۶ نهبد ایشانرا طعامی مگر از ضریع^{۱۲}. ۷ فربه نکند و منفعت نکند..... ۸ بنعمت شدار^{۱۳} بهد. ۹ کار آنرا پسندیدار^{۱۴} بهد. ۱۰ در بوستانی ور دور بهد. ۱۱ نیشنی^{۱۵} درآن..... ۱۲ در آنجا تختهای ورداشته شهد. ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰

۱- می کید کنند: مکر می کنند؛ می سگالند.

۲- خجاره: رویدا: آهسته؛ اندک مایه. ۵

۳- ورتو: برتر.

۴- خاشه: خاشاک و کاه و گیاه خرد شده.

۵- انوز بخوانیم: زود بود که بخوانیم.

۶- فرموش نکنی: فراموش نکنی.

۷- اشکرا: آشکارا.

۸- کمی درشهد: که در می شود؛ که در می آید.

۹- ایاد کرد: یاد کرد.

۱۰- نرم شدار: فرو افکند؛ ترسند.

۱۱- کارکنار: کار کننده.

۱۲- ضریع: خار خشک و زهر دار.

۱۳- بنعمت شدار: تازه و با طراوت؛ نازان؛ شادان.

۱۴- پسندیدار: خشنود.

۱۵- نیشنی: نمی شنوی.

۱۶- قنینها: کوزه های بی دسته.

صف زده. ۱۶) و شادروانهای^۱ پراکنده. ۱۷) ای ننگرند بی اشتران چون
آفریده شدند؟ ۱۸) بی آسمان چون ورداشته شد؟^۲ ۱۹) و بی کھها چون در بالای
کرده شدند؟ ۲۰) و بی زمین چون گسترده شد؟ ۲۱) پند ده، تو پند دادار^۳ هی.
۲۲) نه ای وریشان ورگماشته^۴. ۲۳) بی کی واز گشت و کافر شد. ۲۴)
انور عذاب کنده او یراخدای عذاب مهر. ۲۵) بی ایماست واز آمدن^۵ ایشان. ۲۶)
واز وریماست^۶ حساب ایشان.

نکته

سورة الفجر ثلثون آية

بنام خدای مهربانی بخشاینده. ۱) سوگند به بام. ۲) و به ده شو^۸ گوسپند کشان.
۳) سوگند به جفت و به تا^۹. ۴) و به شو ازمان^{۱۰} بروند. ۵) ای
هست..... خداوند خرد را؟ ۶) ای ننگری چون کرد خداوند تو با عاد؟
۷) ارم خداوند..... ۸) هم چنان در شهرها. ۹) و ثمودیان
ایشان کبیریدند^{۱۱} سنگ را..... ۱۰) ایشان که وی رهی
کردند در شهرها. ۱۲) فراوان کردند^{۱۲} در آن توهی. ۱۳)
تازیانه ی عذاب. ۱۴) خداوند تو را ورگذار^{۱۳} است. ۱۵) اما انسه.....
کرامت کند او یرا و نعمت کند و روی گهد^{۱۴}: خداوند من کرامت کرد مرا. ۱۶) اما
..... روزی اوی گهد: خداوند من خوار کرد مرا. ۱۷) حقا بل کرامت نمی کنند
یتیم. ۱۸) درویش. ۱۹) و می خورند میراث خوردنی سخت.
۲۰) و می دوست دارند..... ۲۱) شکسته شهد زمین شکستی
شکستی. ۲۲) و آید فرمان خداوند تو و فریشتگان صف..... ۲۳)

- ۱- شادروانها: فرشها.
- ۲- ورداشته شد: برداشته شد.
- ۳- پند دادار: پند دهنده.
- ۴- ورگماشته: نگاهبان.
- ۵- انور عذاب گد: زود بود که عذاب کند.
- ۶- وریماست: باز آمدن.
- ۷- وریماست: برماست.
- ۸- شو: شب.
- ۹- تا: طاق: تایی.
- ۱۰- ازمان: آنگاه که؛ هنگامی که.
- ۱۱- کبیریدند: که بریدند.
- ۱۲- فراوان کردند: فراوان کردند؛ بسیار کردند.
- ۱۳- ورگذار: برگذارگاه.
- ۱۴- گهد: گوید.

وَمِنْهُمْ يَتُخَوُّوا الْإِسْلَامَ وَآيَاتِهِ الْأُولَى
وَمِنْهُمْ يَتُخَوُّوا الْإِسْلَامَ وَآيَاتِهِ الْأُولَى

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ عَنْهُمْ إِصْرُهُمْ وَلَا يُمْسِكُهُمْ أَصَابُهُمْ
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ عَنْهُمْ إِصْرُهُمْ وَلَا يُمْسِكُهُمْ أَصَابُهُمْ

أَذِجْ إِلَى دَبِّكَ دَاجِلُهُ مُرْصَبُهُ قَادِخِي وَعِبَادِي وَادِخِي حَقِي
أَذِجْ إِلَى دَبِّكَ دَاجِلُهُ مُرْصَبُهُ قَادِخِي وَعِبَادِي وَادِخِي حَقِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أَقْسِمُ بِعَذَابِ اللَّهِ وَآيَاتِهِ الْأُولَى وَالْآخِرَةِ خَلْقًا لِمَنْ تَأْتِي
لَا أَقْسِمُ بِعَذَابِ اللَّهِ وَآيَاتِهِ الْأُولَى وَالْآخِرَةِ خَلْقًا لِمَنْ تَأْتِي

وَنَكْبَةٍ الْخَلْقِ أَنْ تَنْفَعَهُمْ غِيَاثُ مَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَنَكْبَةٍ الْخَلْقِ أَنْ تَنْفَعَهُمْ غِيَاثُ مَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَنْ تَقْرَأَهُمْ لِمَنْ يَكْفُرُ بِهِمْ لَبِيسًا لِمَنْ يَكْفُرُ بِهِمْ لَبِيسًا
أَنْ تَقْرَأَهُمْ لِمَنْ يَكْفُرُ بِهِمْ لَبِيسًا لِمَنْ يَكْفُرُ بِهِمْ لَبِيسًا

فَلَا أَقْسِمُ بِاللَّعْنَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقُوبَةُ فَمَنْ يَكْفُرْ
فَلَا أَقْسِمُ بِاللَّعْنَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقُوبَةُ فَمَنْ يَكْفُرْ

ذِكْرًا مَسْجُودًا لِلَّهِ
ذِكْرًا مَسْجُودًا لِلَّهِ

أَمْ نُوَدِّعُ الْأَشْرَارَ وَأُولَئِكَ الْأَشْرَارُ
أَمْ نُوَدِّعُ الْأَشْرَارَ وَأُولَئِكَ الْأَشْرَارُ

أَمْ نُوَدِّعُ الْأَشْرَارَ وَأُولَئِكَ الْأَشْرَارُ
أَمْ نُوَدِّعُ الْأَشْرَارَ وَأُولَئِكَ الْأَشْرَارُ

آن روز پند پذیرد انسان چون بهد اویرا پند. ﴿٢٤﴾ گهد^۱ یا کاسکی^۲ من پیش کردی^۳ زندگانی خود را. ﴿٢٥﴾ آن روز عذاب کرده شهد چون عذاب اوی یکی ﴿٢٦﴾ و بسته نشهد چون بستن اوی یکی. ﴿٢٧﴾ یا نفس آرامیده^۴ ﴿٢٨﴾ واز گرده بی خداوندتوا پسندیدار^۵ پسندیده. ﴿٢٩﴾ درشه^۶ دربندگان من. ﴿٣٠﴾ ودرشه درگهشت^۸ من.

سورة البلد عشر و ن آية

بنام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿١﴾ می سوگند خورم بدین شهر. ﴿٢﴾ توا^۹ حلال هی بدین شهر. ﴿٣﴾ سوگند به پدری بدان بکشت^{۱۰}. ﴿٤﴾ بیافریدیم انسان را... رنجی. ﴿٥﴾ ای می پندارد^{۱۱} که توانا نشهد ور وی یکی؟ ﴿٦﴾ می گهد^{۱۲}: هلاک کردم مالی فراوان را. ﴿٧﴾ ای می پندارد..... ند اویرا یکی؟ ﴿٨﴾ ای نکردیم اویرا دو چشم. ﴿٩﴾ و زبانی و دولب؟ ﴿١٠﴾ و ره بنمودیم اویرا دوره؟ ﴿١١﴾ ﴿١٢﴾ چی دانسته کرد ترا چیست عقبه^{۱۳}؟ ﴿١٣﴾ آزاد کردن گورده^{۱۴}ی^{۱۴}. ﴿١٤﴾ یا طعام دادن در روزی..... ﴿١٥﴾ خداوند نزدیکی. ﴿١٦﴾ یا درویشی را خداوند حاجتمندی^{۱۵}. ﴿١٧﴾ واز بهد^{۱۶} ایشان..... دند به شکوای^{۱۷} و یک دیگر را وصیت کردند به بخشایست^{۱۸}. ﴿١٨﴾ ایشان ایاران^{۱۹} دست راست بند^{۲۰} ﴿١٩﴾ یتهای ایما ایشان ایاران دست چپ بند. ﴿٢٠﴾ وریشان بهد آتشی طبق کرده^{۲۱}.

سورة الشمس عشر و ن آية

..... بانی..... ﴿١﴾ شتگه آن ﴿٢﴾ سوگند به مه ازمان پس روی کند آنرا. ﴿٣﴾ سوگند به روز ازمان روشن کند آنرا. ﴿٤﴾ سوگند به شو ﴿٥﴾ بدوی که بنا کرد آنرا. ﴿٦﴾ و به زمین و بدوی..... ﴿٧﴾

- | | | |
|---------------------------------------|-------------------------------|--------------------------|
| ۱- گهد: گوید. | ۸- گهشت: بهشت. | ۱۵- حاجتمندی: درویشی. |
| ۲- یا کاسکی: ای کاش. | ۹- توا: تو. | ۱۶- بهد: باشد. |
| ۳- پیش کردی: پیش می فرستادم. | ۱۰- بکشت: بزاد؛ در وجود آورد. | ۱۷- شکوای: شکبایی. |
| ۴- آرامیده: آرام گرفته و آرام گیرنده. | ۱۱- می پندارد: می پندارد. | ۱۸- به بخشایست: بخشایش. |
| ۵- وازگرد: باز گرد. | ۱۲- می گهد: می گوید. | ۱۹- ایاران: یاران. |
| ۶- پسندیدار: خوشنود. | ۱۳- عقبه: گذرگاه سخت. | ۲۰- بند: باشند. |
| ۷- درشه: در رو؛ داخل شو. | ۱۴- گورده: برده. | ۲۱- طبق کرده: سر پوشیده. |

[illegible][illegible]

وَضَمِّي وَلَيْتَ إِذَا عَسَيْتُ أَوْدَعَكَ قُرْبًا وَمَا قُلِي وَ

۸) الهام داد آنرا گدی^۱ آن و پرخیز کاری^۲ آن. ۹) نیک بخت شد^۳ کی پاک کرد آنرا. ۱۰) و نوید شد کی وی نام کرد^۴ آنرا. ۱۱) دروزن گرفتند ثمودیان به وی رهی ایشان. ۱۲) نون^۵ ورخواست^۶ گدبخت^۷ آن. ۱۳) گفت ایشانرا پیغامبر خدای: بهرخیزید از کشتن و شتر^۸ خدای و نیاوهی^۹ آب اوی. ۱۴) دروزن گرفتند اویرا و بکشتند اویرا، هلاکی فرستاد^{۱۰} و ریشان خداوند ایشان به گنه ایشان، گراگر کرد^{۱۱} آنرا و نترسید از عاقبت آن. ۱۵)

سورة اللیل احد وعشرون آية

بنام خدای مهربانی بخشاینده. ۱) سوگند به شو ازمان و رپوشد. ۲) و به روز ازمان اشکراشهد^{۱۲}. ۳) و بدوی که بیافرید نر و ماده. ۴) پراکنده ۵) اما کی بداد و بهرخیزید. ۶) و راست کر گرفت^{۱۳} به گهیش^{۱۴} ۷) انوز می سا... ۸) بخیلی کرد و خود را وی نیاز^{۱۵} کرد ۹) و دروزن گرفت^{۱۶} به گهیش. ۱۰) انوز می سازیم اویرا دشخواری^{۱۷} را. ۱۱) ازمان هلاک شهد. ۱۲) و ریاست غوفی، ۱۳) ایما راست آن جهن و این جهن. ۱۴) می زبانه زند ۱۵) درنشهد رآن مگر گدبخت^{۱۶} اوی که دروزن گرفت و وا ز گشت. ۱۷) ۱۸) اوی که بداد مال اوی، پاکی کرد. ۱۹) نیست یکی را نزدیک اوی از نعمتی که پادا ۲۰) ۲۱)

سورة الضحی شان آیات

.... خدای مهربانی ۱) ۲) ۳) دشمن نکرد.....

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------------------|
| ۱- گدی: بدی. | ۱۰- هلاکی فرستاد: هلاک کرد. |
| ۲- پرخیز کاری: پرهیز گاری. | ۱۱- گراگر کرد: برابر کرد. |
| ۳- نیک بخت شد: رستگار شد. | ۱۲- اشکرا: شهد: آشکارا شود. |
| ۴- وی نام کرد: گم نام کرد. | ۱۳- راست کر گرفت: باور داشت؛ راست داشت. |
| ۵- نون: آنگاه. | ۱۴- گهیش: بهشت. |
| ۶- ورخواست: برخاست؛ فرستاده شد. | ۱۵- وی نیاز: بی نیاز. |
| ۷- گدبخت: بدبخت تر. | ۱۶- دروزن گرفت: بدروغ داشت. |
| ۸- و شتر: اشتر؛ شتر. | ۱۷- دشخواری: دشواری. |
| ۹- نیاوه: بهره؛ نوبت. | |